وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا

کتابیست مطلع جامع مسائل عبادات و معاملات و ایقاعات بر وفق مذهب حقه شیعه اثنا عشریه کثرهم الله فی البریه

جامع عباسی

بیست بابی در متن و بر حاشیه

ترجمة الصلوة

من مصنفات العالم الکامل والمحقق الفاضل شیخ بهاء الدین محمد العاملی طاب ثراه بتصحیح سید عبد الحسین صاحب […]

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور مشهور جهان طبع گردید

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2679

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الاولين والاخرين
سيد المرسلين وعلى علي بن ابي طالب امير المؤمنين وافضل الو
واولادهما الائمة الطاهرين صلوات الله وسلامه عليهم اجم

اما بعد چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابی طالب
علیه السلام شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم شریفش از بد
خلد الله ملکه چو پیدا و ظاهر ست بانتشار مسائل دینی و اشتهار احکام یقینی مصروف
است و مکنون خاطر اقدس آنست که جمیع شیعیان و غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه
عارف بمسائل دین مبین و واقف بر احکام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگو بهاء الدین محمد عاملی کتابی
نماید که مشتمل باشد بمسائل ضروری مثل وضو و غسل و تیمم و نماز و روزه و زکوة و
و زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصو
و ایام مولود و وفات ایشان و مسائلی که اغلب اوقات بآن احتیاج واقع میشود مثل مسائل وقف و
بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفارات دادن و شهید? آزاد کردن و با کافران جهاد کردن و مقدا
آذوقه و خوبیها و خوشی که مخصوص شیعه نبوده والی که از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده

…ن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن ان شاء الله الاعلام الاشرف
…اب بست تحریر یافت و مسائل آن را بعبارتی واضح نزدیک بفهم هر کسی ساخته تا جمیع
…ص و عام از مسائل آن نفع یابند و بهره مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار
…ن خلد الله ملکه عاید گردد و این کتاب را بجامع عباسی موسوم ساخته والله
…و ابواب آن باین تفصیل است باب اول در بیان طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن
…م در نمازهای واجبی و سنتی باب سوم در خمس و زکوة واجبی و سنتی باب چهارم
…ب و سنت باب پنجم در حج گذاردن باب ششم در وقف کردن و تصدق
…ن دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت
…ن خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام و ایام
…ت ایشان باب هشتم در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره آن
…یع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن باب نهم در اجاره دادن
…ن و احکام غصب کردن و توابع آن باب یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه
…ین باب دوازدهم در طلاق و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان و عده
باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات
…ن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن
…هم در قضا رسیدن و شروط آن باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن
…قسمت کردن ترکه باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرر است بجهت
و لواطه و سحق و غیر آن باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی خونبهای قطع اعضا
…کم بر آدمی شد و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند

باب اول

…لق بطهارت دارد و در آن دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارت
…بیست و در دو در طهارت یا بآب است یا بخاک و طهارت بآب یا وضو یا غسل است

ن در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل وضو تا نماز صحیح باشد و اما جاییکه احتیاج بهیچ
از وضو و غسل و تیمم نیست آن نماز میت است که احتیاج با آنها ندارد و دیگر جنب و زن
حائض نماز میت می تواند کرد فصل آب غصبی وضو و غسل درست نیست و بخاک غصبی
تیمم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمم صحیح نیست و کفش غصبی که مکان
پی است و پوشیدن کفش غصبی در وضو و تیمم باطلست هر چند زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی
باشد و بیرون از آن قرار گرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمم بر آن کفش
درست فصل در آداب طهارت خانه رفتن بیست و یک چیز است سه چیز واجبست و پنج چیز حرام
است و پنج چیز سنت است و هشت چیز مکروه اما آن سه چیز که واجبست اول پوشانیدن
عورت از نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز نداشته باشد لازم نیست دوم آنکه از قبله منحرف نشیند
یعنی روی و پشت بقبله نکند سوم مخرج بول را بآب مطلق طهارت دادن نه بآب مضاف
مثل گلاب و امثال آن و نه بکلوخ که آن مذهب سنیانست اما مخرج غائط را که حوالی موضع آن
آلوده نشده باشد بکلوخ و لته و پنبه و امثال آن طاهر توان گردانید هر چند که آب میسر باشد
و لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد اگر چه بیک نوبت پاک شود اما اگر حوالی موضع را
آلوده کرده باشد پاک کردن حوالی آن را آب می باید پس اما آن پنج چیز که
حرام است اول مخرج غایط را بسرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که
گوشت آن حلالست دوم بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیره
سوم باستخوان پاک کردن که آن نیز حرام است چهارم بچیزی پاک کردن که محترم
باشد مثل کاغذی که علم دین بر آن نوشته باشد و اگر بیکی از این سه چیز اول پاک کند
طاهر می شود اما آن فعل حرام است اما اگر آخرین پاک کند از روی استخفاف کافر شود
پنجم بدست چپ استنجا کردن که در آن دست انگشتری باشد که نام محترم بر آن نقش کرده باشد
مثل نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام هرگاه گمان آن باشد که نجس شود اما آن پنج
چیز که سنت است اول آنست که در جایی نشیند که هیچکس او را نه بیند مثل گودالی یا پس دیواری

۵

و معجزات و کرامت فرمود تا بر خلایق ظاهر شود که ایشان از جانب او بحق آمده اند از پیغمبر ما صلعم را بما فرستاده و زیاده از هزار معجزه باو کرامت فرمود بلکه هر معجزه که بهر پیغمبری داده بود همه را با آنحضرت کرامت فرمود و از جمله خصائص آنحضرت آنست که معجزه آنحضرت تا قیام قیامت باقیست

دوم در وقت داخل شدن بطهارت خانه پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن از
پای راست را سوم آنکه در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ نهد چهارم آنکه بعد از
از مقعد تا بیخ ذکر مسح نماید و همچنین سه نوبت از بیخ ذکر تا حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشارد پنجم آنکه
اول مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را و اما آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن اولی ترک کردن
آن مکروه است اول روی خود را یا پشت خود را بجانب آفتاب یا ماهتاب کردن بعنوانیکه عورت رو بآفتاب
یا ماه باشد بی آنکه پوشیده باشد یا بجانب باد کردن دوم بدست راست استنجا کردن سوم بول کردن در زمین سخت
که بیم آن باشد که قطرات بول برگردد چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار
و امثال آنها پنجم طهارت کردن در شارع و در جائیکه مردم از آنجا آب از جوی بر میدارند و در جائیکه
در آنجا جمع میشوند ششم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد هفتم
طهارت کردن در آب خواه روان باشد و خواه استاده هشتم حرف زدن در وقت طهارت مگر
بیکی از سه چیز اول ذکر خدا تعالی کردن دوم آیة الکرسی خواندن سوم حکایت اذان یعنی
... یا آنکه کسی چیزی بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود و بدانکه طهارت
یا موقوف است بنیت قربت ولی آن صحیح نیست یا احتیاج بنیت قربت ندارد ولی آن صحیح است
نوع اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است و نوع دوم ازاله نجاست است و احکام
نوع اول در سه مقصد بیان میشود **مقصد اول** در بیان احکام وضو بدانکه پنجاه چیز است که تعلق بوضو
ساختن دارد و از آنجمله بیست و یک امر واجبست و بیست امر سنت و نه امر مکروه است و یک امر که
واجبست اول آنکه مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بروی قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین
غصبی وضو بسازد وضو باطلست و همچنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطلست اگرچه زمین غصبی
نباشد اما در جامه غصبی وضو درست است اگرچه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو
جائز نیست اگر بر آن کفش قرار گرفته باشد و وضو از آفتابه نقره یا طلا درست است
اگر درست بریزد اما آن فعل یعنی ریختن آب از آن آفتابه بدست جهت شستن
رو و دست حرام است دوم آنکه بیابد که آب وضو طاهر باشد و منتقل باشد بنجاست پس اگر دو

ظاهر بود بخلاف سایر انبیا که معجزه ایشان
مخصوص زمان حیات ایشان بود و بس
آن قرآنست که جمیع فصحای عرب
را عاجز نمود تا گفتند مثل قرآن را بیاورند
عاجز شدند و باز فرمود که ده سوره
بیاورند نتوانستند و عاجز شدند
و باز فرمود که یک سوره بیاورند
عاجز شدند و اعتراف نمودند

نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن موکافیست اما آنچه در بعضی او
پنهان باشد شستن آن واجب نیست و آنچه از پیش از آنها سخن گذشته باشد شستن آن واجب
نهم شستن دست راست است از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دستی زیاده و
اصلی از زاید معلوم نباشد واجبست که هر دو را بشوید و اگر دست زاید بالای مرفق باشد پس
مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن
چپ است بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر که بالای پیشانیست یا جای
آنجا موی نباشد و میباید که هیچ آب تازه نباشد دوازدهم مسح پای راست است
انگشتان تا بند پای و این نیز می باید که آب تازه نباشد سیزدهم مسح پای چپ
طریق چهاردهم آنکه سر مسح بتری وضو باشد نه آب تازه پس اگر تری دست
باقی نباشد از موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی
آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از آن دست راست را بشو
کرده اما وضوی او درست است اما اگر آنقدر صبر کند که روی خشک شود و بعد از آن
بشوید وضوی او باطلست و همچنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضو است بدا
پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را نیز
و بعد از آن دست چپ را و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که اول پای
مسح کند و بعد از آن پای راست را هفدهم آنکه با نیت قربت چیزی دیگر قصد نکند
ساختن اعضا یا چرک از دست و رو برطرف کردن هجدهم آنکه در شستن رو و دست
بزیر آید پس اگر برعکس کند وضو باطلست اما سید مرتضی عکس را جایز میداند و باقی مجتهد
موافقت نکرده اند نوزدهم آنکه خود افعال وضو را بجا آرد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او بر
مگر آنکه شل باشد یا بیمار یا قوت آن نداشته باشد که افعال وضو را بجا آورد و در این صورت
شخصی الفرمایدکه او را وضو دهد و اگر آن شخص مزد خواهد واجبست مزد با و دادن اگر
بیستم آنکه آب وضو بر رو و دست هموار وان شود پس اگر دست تر سازد و بر رو و د

وضو درست نیست بیست و یکم تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتری و نگین که تنگ باشد پس باید که آنرا حرکت دهد تا آب بزیر آن برسد فصل اول آن بیست امر که در وضو سنت است
اول آنکه چون خواهد که شروع در وضو نماید این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین دوم آنکه هرگاه از ظرف گشاده مثل کاسه و طاس
بیاشامد آن وضو سازد باید که قبل از آنکه دست در آن ظرف کند یعنی دو دست را از بند دست یکنوبت بشوید اگر خواب یا بول کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد و سه نوبت بشوید اگر جنابت
داشته باشد سوم آنکه آن ظرف سر گشاده را بجانب راست نهد چهارم آنکه آب را از آن ظرف بدست
راست بردارد پنجم آنکه سه نوبت مضمضه کند یعنی آب ششم آنکه سه نوبت استنشاق کند یعنی آب
بینی کشد هفتم مسواک کردن اگرچه بانگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضو ساختن رو بقبله
کند نهم آنکه روی را بدست راست بشوید دهم آنکه مسح سر بقدر عرض سه انگشت باشد یازدهم
آنکه بکل کف دست مسح پاها نماید دوازدهم آنکه آب وضو بقدر یک مد باشد و آن بهای یک صاع است که صاع
بوزن بنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو متوسط است پس مد بوزن چهارده هزار و پانصد
و چهل جو است سیزدهم آنکه نزد مضمضه کردن این دعا بخواند اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق
لسانی بذکرک وشکرک چهاردهم آنکه نزد استنشاق کردن این دعا بخواند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة
واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها پانزدهم آنکه نزد شستن رو این دعا
بخواند اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه
شانزدهم آنکه وقت شستن دست راست این دعا بخواند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد
فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا هفدهم آنکه در وقت شستن دست چپ این دعا
بخواند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی
واعوذ بک من مقطعات النیران هجدهم آنکه در وقت مسح سر این دعا بخواند اللهم غشنی
برحمتک وبرکاتک نوزدهم آنکه در وقت مسح پای این دعا بخواند اللهم ثبت قدمی علی الصراط
یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام

علیه السلام و بعد از و حضرت امام علی ابن محمد
النقی علیه السلام و بعد از و حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام و بعد از و حضرت امام
صاحب الزمان علیه السلام که امام این
زمان است و غایب است و ظاهر
خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد
و همه کافران و مخالفان را بدین حق

بیستم آنکه چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ تَمامَ الْوُضُوءِ وَتَمامَ الصَّلوٰةِ وَتَمامَ رِضْوانِکَ وَالْجَنَّةَ اینست آن بیست چیز که در وضو سنت است بدانکه بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که رو و دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ محمد ابن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوم سنت نیست و این مذهب بسیار قوت دارد و در کتاب مشرق الشمسین و کتاب حبل المتین بیان این شده بنا برین باید که رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشویند و اگر دو نوبت بشویند آب نوبت دوم آب وضو خواهد بود و پس مسح و پا آب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد بود و اما آن نه چیز که بفعل آوردن آن در وضو مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست اینکس بریزد که اینکس بر رو و یا دستهای خود ریزد و بشوید اما اگر آب وضو را بر رو و یا بر دستهای اینکس بریزد بی ضرورت آن وضو صحیح نیست دوم آنکه وضو سازد بآبی که بآفتاب گرم شده باشد سوم وضو ساختن از ظرفیکه بران صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم وضو ساختن از ظرفیکه نقره کوب یا طلاکوب بوده باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر بول و خواب باشد اما از حدث بول و یا از خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بآبی که رنگ یا بوی یا طعم آن تغیر یافته باشد بغیر نجاست هفتم آب وضو را خشک کردن بدستمال یا بآفتاب یا غیر آن هشتم وضو ساختن بآبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرام است هرگاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون نهم وضو ساختن بآبیکه سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است خواه کراهت شدید مثل استر و خواه کراهت قلیل مثل اسب **فصل** وضو بجهت سه چیز واجب است و بجهت بیست و دو چیز سنت اما آن سه چیز که وضو بجهت آنها واجبست اول نماز که بی وضو درست نیست مگر نمازیست که آنرا بی وضو میتوان کرد چنانکه گذشت بلکه جنب و زن حیض دار نیز نماز میت میتوان گذارد هر چند قدرت بر غسل داشته باشد دوم طواف خانه کعبه هرگاه طواف واجب باشد اما طواف سنت را بی وضو میتوان کرد سوم عضوی از اعضا را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای آن و آنچه قائم مقام حرفست مثل تشدید و همزه بشرط آنکه آن عضو حس داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو بخط قرآن میتوان رسانید و اما آن بیست و دو چیز که وضو ساختن بجهت آنها سنت است اول قرآن خواندن دوم مصحف برداشتن سوم رفتن بمسجد یا بمشاهد

نگاهداشتن چهارم سعی در حاجت خود و یا در حاجت مؤمنی نمودن پنجم زیارت قبر مؤمن کردن ششم اگر شخصی
خواهد که خواب کند سنت است که اول وضو بسازد هفتم مخصوص اگر آن شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم شده باشد
و خواهد که مجامعت کند سنت است که اول وضو بسازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از این
جماع بهم رسد نهم آنکه اگر خواهد که زن آبستن را مجامعت کند تا ایمن شود از آنکه فرزندی که از این جماع
بهم رسد بی فهم و بخیل نباشد دهم اگر شخصی میت را غسل داده باشد و خواهد که با زن خود مجامعت کند
اول وضو بکند یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو بسازد و بقدر
نماز مشغول بذکر خدا باشد دوازدهم اگر شخصی از روی میل نی را ببوسد سیزدهم اگر از شخصی مذی
بیرون آید و آن آبیست چسپنده که از ملاعبت زنان بهم میرسد چهاردهم اگر از شخصی ودی بیرون
آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون می آید پانزدهم اگر سر دست بفرج زن رساند
شانزدهم اگر شخصی را رعاف بهم رسیده باشد هفدهم اگر شخصی قی کند و او را از آن قی کراهت
بهم رسیده باشد هیجدهم اگر شخصی دندان خود را خلال کند و از آن خلال کردن خون بیرون
آید و از آن کراهتی بهم رسد نوزدهم اگر شخصی وضوی ناقص بواسطه ضرورتی کرده باشد مثل
وضوی جبیره یا تقیه یا بجهت بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد یا بجهت تعجیل قافله برهنه
یا جاقشو مسح کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود سنت است که
نوبت دیگر وضو بسازد بیستم اگر شخصی زیاده از چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است
که وضو بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند که در آن شخص نباشد
یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم در امر حرام و امثال آن بیست و یکم تجدید وضو
یعنی اگر شخصی وضو داشته باشد سنت است که یکبار دیگر وضو کند بیست و دوم سنت است
که دائم با وضو باشد **فصل** اگر شخصی میداند که وضو ساخته یا نه اما شک دارد که بعد از آن وضو
حدث کرده یا نه بر او وضو لازم نیست و بهمان وضو نماز میتواند کرد و اگر داند که حدث کرده اما
شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه درین صورت لازم است که وضو بسازد و اگر شخصی داند
که از او هم وضو واقع شده است و هم حدث اما نداند که کدام پیشتر است بر آن شخص نیز لازم است که وضو

۱۱

جنب باشد و وقت نماز داخل شده
باید غسل جنابت بکند و چنین نیت بکند
که غسل جنابت میکنم از جهت مباح بودن
این نماز و باقی نمازها و باقی چیزها
که بسبب آن مباح میشود واجب قربة
الی الله و اگر قصد قضا کند
یعنی قصد ... میکند که چون ... سبحانه و تعالی
فرموده است اطاعت امر او میکنم
و اگر پیش از دخول وقت باشد قصد قربت

مقصد دوم در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش است شش غسل واجب
است و چهل غسل سنت اما آن شش غسل که واجب است اول غسل جنابت است دوم غسل حیض سیم غسل
استحاضه متوسطه و کثیره که بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل
دادن میت و اما چهل غسل سنت اول غسل روز جمعه و آنرا از اول طلوع صبح روز جمعه تا پیشین بنیت ادا
باید کرد و از پیشین جمعه تا وقت شام روز شنبه بنیت قضا و اگر شخصی بترسد که روز جمعه مانعی از غسل
بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه بنیت تقدیم بجا آورد و هر یک از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشین
روز جمعه نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است دوم غسل شبهای افراد ماه رمضان یعنی شبها که در شمار طاق
است مثل اول و سوم و پنجم و در شب بیست و سیم دو غسل سنت است یکی اول شب و یکی آخر شب
سوم غسل شب عید ماه رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم غسل روز عید قربان ششم
غسل شب نیمه رجب هفتم غسل شب نیمه شعبان هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب
است نهم غسل روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است
دهم غسل روز مباهله است و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است یازدهم غسل روز دحو الارض است
و آن بیست و پنجم ماه ذیقعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر که هجدهم ماه ذیحجه است سیزدهم غسل روز
عرفه و آن نهم ماه ذیحجه است چهاردهم غسل روز ترویه که آن هشتم ماه ذیحجه است پانزدهم غسل روز
نوروز است شانزدهم غسل احرام حج است هفدهم غسل احرام عمره است هجدهم غسل طواف خانه
کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یک از چهارده معصوم علیهم الصلوة والسلام است بیستم غسل توبه
است چه هرگاه شخصی از گناه توبه نماید سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم غسل وقت
داخل شدن حرم مکه معظمه است بیست و دوم غسل جهت داخل شدن مکه معظمه است بیست و سیم غسل
جهت داخل شدن مدینه منوره است بیست و چهارم غسل جهت داخل شدن مسجد الحرام است بیست و پنجم
غسل جهت داخل شدن مسجد مدینه است بیست و ششم غسل داخل شدن خانه کعبه است بیست و هفتم غسل
جهت طلب حاجت است بیست و هشتم غسل جهت استخاره کردن است بیست و نهم غسل دادن فرزند در آن وقت که
زائیده شود سی ام غسل نمودن هرگاه خواهند که نماز باران کنند سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمداً ترک نماز

کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد سنت دوم اگر شخصی را
از حلق کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و به بیند سنت است که غسل کند
سیم اگر شخصی مس میت کند بعد از آن که او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند
چهارم اگر کسی وزغ یعنی چلپاسه را بکشد بعد کشتن او سنت است که غسل کند پنجم اگر شخصی
غسل ناقص کرده باشد بواسطه ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده باشد بواسطه
ضعف سنت است که چون ضرورت برطرف شود نوبت دیگر غسل کند ششم اگر شخصی
غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از او صادر شده یا نه
سنت است که نوبت دیگر غسل کند هفتم غسل جهت ادای عمرات حج که بعد ازین مذکور خواهد شد
هشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند نهم غسل کفن
کردن میت دهم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را غسل جنابت دهند قبل از غسل میت بعد
از آن فصل سیم در چیزی است که در غسل معتبر است هفده امر واجب و پانزده امر سنت اما آن هفده
چیز که واجب است اول آنکه مکان غسل غصبی نباشد دوم آنکه آب غسل طاهر باشد سوم آنکه مضاف نباشد مثل گلاب
و غیره چهارم آنکه آب غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است و بآن آب غسل کند بعد از آن ظاهر شود که
غصبی بوده آن غسل صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد قبل از آنکه
آب غسل بآن برسد ششم نیت است و نیت چنین کند که غسل واجب میکنم از برای مباح بودن نماز
از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید صحیح است اما اگر
زن استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید
هفتم آنکه اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزوی از سر یا جزوی از گردن سازد و اگر غسل
ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزوی از اجزاء بدن که خواهد بسازد و بفاصله باقی بدن
را تابع آن کند هشتم شستن سر و گردن است هر یکی را بر دیگری مقدم داشتن جایز است نهم شستن
جانب راست است دهم شستن جانب چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین بشوید
یازدهم آنکه در غسل ترتیبی اول سر و گردن را بشوید بعد از آن جانب راست را بعد از آن

۱۳

... در غسل حیض و نفاس و
... از شستن سر و گردن ...
بدن را بشوید و احوط آنست که اول
جانب راست را بشوید بعد از آن جانب
چپ را و از غسل جنابت احتیاج بوضو
نیست و بعد از غسل حیض و نفاس و
... نیست ... غسل کافی نیست
... اگر وضو ... از غسل واقع
سازد ... بقصد قربت و ...

جانب چپ را پس اگر شستن یکی از دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد با جماع آن غسل باطل است

امّا اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن غسل خلافست بعضی از مجتهدین گفته‌اند

که غسل صحیح است امّا اکثر آنند که باطل است و واجبات دیگر آنکه خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد

چنانکه در وضو مذکور شد سیّم آنکه آب بر هر یک از اعضا روان شود پس اگر در غسل ترتیبی دست را

تر سازد و بر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود و همچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند

و مقارن نیت اصلا حرکت کند درین صورت نیز غسل باطل خواهد بود چهارم تخلیل نمودن

آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و نگین و غیر آن پنجم آنکه در غسل ارتماسی

وقتیکه در آب فرو رود پا را از زمین قامتین اندک مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب

بر کف پایها بگذرد پس اگر هر دو پا را از زمین قامتین بر ندارد و یا یکی را بر دارد و یکپا چسپیده

باشد و آب بر آن نگذرد غسل باطل خواهد بود ششم مستمر بودن بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی

قصد امری که منافی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا قصد خنک ساختن بدن یا چرک بیرون کردن

از بدن یا قصد طهارت اگر کردن در اثنای آن امّا اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی

از مجتهدین باطل است چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفتم آنکه غسل ارتماسی نکند هرگاه

احرام یا روزهٔ واجب داشته باشد چه هرگاه روزه یا احرام داشته باشد سر در آب فرو

بردن حرام است و آن غسل باطل است امّا اگر روزهٔ سنّت داشته باشد غسل ارتماسی

کند صحیح است و همچنین اگر شخصی در روزهٔ واجب بسهو غسل ارتماسی کند آن غسل صحیح است

و هرگاه شخصی در آب غوطه خورده در زیر آب بیاد او آید که روزهٔ واجبی دارد و خواهد که در آن

وقت غسل ارتماسی بکند باید که در وقتیکه خواهد که از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند و در اثنای

بیرون آمدن غسل را تمام کند که آن غسل صحیح است فصل امّا آن پانزده چیز که در غسل سنّت است

اوّل آنکه اگر مرد یا زن را انزال شده باشد قبل از غسل استبرا کند تا منیی باقی بیرون آید و اگر بول

نیاید ... کند یعنی که در آب نقش طهارت خانه مذکور شد دوم آنکه چون دست در آب کند اول بگوید

بسم الله وبالله اللّهمّ اجعلنی من التوّابین واجعلنی من المتطهّرین سوم آنکه ...

را از مرفق سه نوبت پیش از غسل بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن هفتم آنکه هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالیدن نهم اعضا را پی در پی شستن یعنی آنکه تأخیر در میان شستن اعضا واقع نشود دهم شستن سر و گردن به هیئت راست یازدهم در اثنای غسل این دعا بخواند

اللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی وَاشْرَحْ لِی صَدْرِی وَأَجْرِ عَلَی لِسَانِی مِدْحَتَکَ وَالثَّنَاءَ عَلَیْکَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِی طَهُوراً وَشِفَاءً وَنُوراً إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

دوازدهم آنکه غسل جنابت را از غسل‌های دیگر اختیار نماید سیزدهم آنکه در وقت غسل موضع داشته باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند اللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی وَتَقَبَّلْ سَعْیِی وَاجْعَلْ مَا عِنْدَکَ خَیْراً لِی اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسل‌های واجب چیزی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو بسازد و دیگر چیزی لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی برآنند که همه غسل را تمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی برآنند که غسل را تمام کند و وضو بر او لازم نیست و بعضی برآنند که غسل را از سر گیرد و از این سه قول قول اول بهتر است و اگر شخصی را انزال شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده باشد و استبرا از بول نیز کرده باشد با آن غسل نماز میتواند کرد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده بر او لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده باشد و نه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده باشد با آن غسل نماز میتواند کرد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد فصل غسل جنب هشت امر حرام است و هشت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز واجب و سنت مگر نماز میت چنانکه گذشت دوم طواف خانه کعبه سوم مس ...

بعضی پیدا باشد و بعضی پیدا نباشد اجتناب از آن ... و بعد از آن دست را بشوید ... از مرفق تا سر انگشتان ... آب را بر پشت دست ریزد و ابتدا از مرفق کند ... آب را بر پشت دست ریزد و زن ... آب را بر شکم دست ریزد ... و دست را از بالا به پایین آورد ... پایین آورد و تا ...

از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدا تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام
بشرطیکه بی وضو باشد که ذکر شد چهارم قرآن نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشمسین بیان شده پنجم در
مسجد مکه یا مدینه داخل شدن ششم در باقی مساجد درنگ کردن هفتم سوره عزیمه خواندن خواه
بعض خواه کل اگرچه یک کلمه باشد و سوره های عزیمه چهار است سوره اقرأ باسم ربک و
سوره والنجم اذا هوی و سوره حم تنزیل من الرحمن الرحیم و سوره الم تنزیل الکتاب
هشتم چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون آوردن آن جایز است
و اما آن هفت امر که جنب را مکروه است اول عضوی از اعضای خود بجلد مصحف یا بحاشیه آن
رسانیدن دوم زیاده بر هفت آیه از سوره های غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق
قرآن خواندن را بر جنب حرام میدانند سوم مصحف برداشتن خواه در دست خواه در بغل
خواه در گردن چهارم چیزی خوردن پنجم آب نوشیدن اما اگر قبل از این مضمضه و استنشاق
کند کراهت برطرف میشود ششم خضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن فصل خون
حیض غالبا در اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبو است و اندک سوزشی دارد و از جانب چپ می آید
و تا زن نه ساله نشود خونیکه می بیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و خون بیند
آن زن از اهل قریش یا از اهل نبط نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود اما اگر یکی از این دو طایفه
باشد تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و هرگاه دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون
از او آید معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر آن پنبه بخود بردارد و بعد از آن بیرون آورد و ملاحظه
کند اگر خون تمام دور پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن دور پنبه
بطریق طوق باشد خون بکارت است و میان مجتهدین خلافست در آنکه زن آبستن خون حیض
می بیند یا نه بعضی برآنند که نمی بیند بجهت آنکه در وقت آبستنی خون حیض دو قسم میشود قسمی بپستانها
میرود و شیر میشود و قسمی دیگر در رحم باشکم طفل میرود و خوراک او میشود و پس چیزی زیاده نمیماند
که بیرون آید و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذا بسیار خورد و مواد خون
بسیار تواند بود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون آید فصل یازدهم

که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب
طلاق مذکور خواهد شد و مجامعت او نیز در قبل حرام است باجماع اما وقتیکه از حیض پاک شده
باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت او خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانند
و بعضی مکروه و احتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکنند اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت
کند جمعی از مجتهدین برآنند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود واجب است که
یک مثقال شرعی طلا کفاره بدهد و اگر در وسط حیض واقع شده باشد نیم مثقال و اگر در آخر
حیض واقع شده چهار یک مثقال و بعضی برآنند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست

فصل حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمیباشد و مدت میانه دو حیض
کمتر از ده شبانه روز نمیباشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین
هر خونی که از ده شبانه روز زیادت باشد آن زیادتی خون حیض نیست و بدانکه زن یا
عادت مقرر دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که حیض می بیند
یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او
حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل مستحاضه کند بطریقیکه بعد از این مذکور
خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده و متصل می آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی
اوقات بحیض شبیه است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس لازم است که
در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتیکه شبیه
بحیض نیست عمل مستحاضه نماید بشرط آنکه اوقاتیکه خون او شبیه بحیض است اگر از سه شبانه
روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه بیک طریق باشد درین صورت
ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد
خواه اقوام پدری و خواه مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را مستحاضه
داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر معلوم نباشد یا اقوام
نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط آنکه همشهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف

۱۷

که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب
طلاق مذکور خواهد شد و مجامعت او نیز در قبل حرام است باجماع اما وقتیکه از حیض پاک شده
باشد و هنوز غسل نکرده باشد جواز مجامعت او خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانند
و بعضی مکروه و احتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکنند اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت
کند جمعی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود واجب است که
یک مثقال شرعی طلا کفاره بدهد و اگر در وسط حیض واقع شده باشد نیم مثقال و اگر در آخر
حیض واقع شده چهار یک مثقال و بعضی بر آنند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست

فصل حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمیباشد و مدت میانه دو حیض
کمتر از ده شبانه روز نمیباشد پس خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین
هر خونی که از ده شبانه روز زیادت باشد آن زیادتی خون حیض نیست و با آنکه زن یا
عادت مقرر دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که حیض می بیند
یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او
حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل مستحاضه کند بطریقی که بعد از این مذکور
خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده و متصل می آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی
اوقات بحیض شبیه است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس لازم است که
در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتیکه شبیه
بحیض نیست عمل مستحاضه نماید بشرط آنکه اوقاتیکه خون او شبیه بحیض است اگر از سه شبانه
روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه بیک طریق باشد در این صورت
ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد
خواه اقوام پدری و خواه مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه
داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر معلوم نباشد یا اقوام
نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط آنکه همشهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف

باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده
روز یا در هر ماهی هفت روز داند و در باقی ایام عمل استحاضه کند فصل اگر زنی را عادت مقرر بوده باشد
اما فراموش کرده که عادت او چند روز بوده پس اگر اول وقت عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه
اول ایام عادت او بوده یقین خواهد دانست که روز اول هر ماه و دوم و سوم از ایام عادت او حیض
است پس بر او واجبست که درین سه روز نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را داند
مثل آنکه داند که هر اول ماه وسط عادت او بوده پس یکروز قبل از اول ماه و یکروز بعد از آن حیض
خواهد بود یقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر آخر وقت عادت را داند مثل
آنکه داند که هر آخر ماه عادت او بوده پس روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام حیض او است و ترک نماز و
روزه در آن سه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه حیض او بوده اما نداند که آن روز
اول حیض او بوده یا وسط یا آخر درین صورت همان یکروز حیض است یقینا و درین [illegible] ترک نماز
و روزه کند و درین چهار صورت در باقی ایام احتمال حیض دارد و لازم است که عمل استحاضه کند و روزه
و نماز را ترک نکند فصل خون استحاضه غالبا در اوقات سیاه و غلیظ نیست و بسردی مایل است
و در وقت آمدن سوزش او کمتر از سوزش خون حیض است و گرمی این نیز کمتر است و استحاضه سه
قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج است نرسد [illegible]
واجبست که آن پنبه را بیندازد و پنبه پاک بجای آن بردارد و آن [illegible] برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه
آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لته که بر پنبه میبندند نگذرد و درین صورت آنچه در قلیله
واجبست بر وی نیز واجبست با تغییر دادن آن لته و یک نوبت غسل کردن از برای نماز صبح و کثیره
آنست که خون از لته بگذرد و درین صورت آنچه در قلیله و متوسطه واجب است بر وی نیز واجبست با دو
غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای نماز شام و خفتن و مادام که غسلهای
مذکوره را بعمل نیاورد نماز او صحیح نخواهد بود و مجامعت کردن با وی نیز حرام خواهد بود و [illegible]
بر آنند که مجامعت با زن مستحاضه بی آنکه غسلهای مذکوره را بعمل آورد مکروه است و حرام نیست فصل
نفاس خونی است که با زائیدن آید و یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست

و هر چه بر حائض حرام است مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیر آن بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت با او و کفاره مجامعت بطریقی است که در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس بمقدار عدد ایام عادت حیض است اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و خون مطلقا نه بیند غسل بر او واجب نیست و میانه مجتهدین خلاف در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنست که ده روز است و اگر بعد از زائیدن یک لحظه خون به بیند و دیگر مطلقا خون نه بیند تا روز دهم و در روز دهم یک لحظه خون به بیند و فی الحال منقطع شود در این صورت کل آن ده روز ایام نفاس او است پس اگر این ده روز از ماه رمضان باشد و در روز اول غسل کرده باشد تا روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود و بر و قضای آن نمازها واجب نیست اما قضای روزه‌ها واجب است **فصل** غسل اموات و تکفین و تحنیط و دفن و تلقین و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتیکه او را در قبر سپارند از آنجمله بیست و هفت امر واجب است و هشتاد و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و این صد و بیست و شش امر بتفصیل مذکور میشود اما آنچه از وقت احتضار تا وقتیکه شروع در شستن او کنند بجا باید آورد پانزده امر است یک امر واجب و یازده امر سنت است و سه امر مکروه اما یک امر واجب آنست که او را رو بقبله بگردانند یعنی بپشت بخوابانند که کف پاهای او بجانب قبله باشد و اما یازده امر سنت اول آنست که او را تلقین کلمهٔ اسلام و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نمایند باینطریق یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقتنا علیه فی دار الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و ان خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب ثم ولداه الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی الباقر ثم جعفر بن محمد الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمد بن علی التقی ثم علی بن محمد النقی ثم الحسن العسکری ثم الخلف المنتظر

۱۹

بمحمد المهدی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین علی هذا احییت وعلی هذا
مت وعلی هذا ابعث ان شاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر
العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید دوم آنست که سوره والصافات وسوره یس نزد
او بخوانند سوم آنکه اگر جان دادن دشوار شود او را در مصلی که بیشتر آنجا نماز میکرد ببرند تا جان بآسانی سپارد
چهارم آنکه چون جان بحق تسلیم نماید چشم و دهان او را بهم آورند پنجم آنکه او را تحت الحنک ببندند تا
دهانش باز نشود ششم آنکه هر دو دست او را بپهلوی او بکشند هفتم آنکه او را بچادر یا جامه
بپوشانند هشتم آنکه بعد از صافات و یس آنچه میسر شود از قرآن نزد او بخوانند نهم آنکه اگر
شب باشد چراغ نزد او روشن کنند دهم آنکه مؤمنان را خبر کنند تا بتشییع جنازه او
حاضر شوند یازدهم آنکه چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند و اما آن سه امر که مکروه
است اول آنکه جنب یا حائض نزد او حاضر شوند دوم آنکه بر شکم او آهن بگذارند سوم آنکه
او را تنها بگذارند فصل سی و پنج امر تعلق بمیت دارد وقتیکه اراده نمایند که میت را غسل
دهند تا وقتیکه او را کفن کنند دوازده امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر
حرام اما آن دوازده امر واجب اول آنکه در وقت غسل دادن عورتین میت را بپوشانند دوم
آنکه مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر شوهر زن خود را و زن شوهر خود را که هر یک میتوانند که یکدیگر را غسل
دهند و آقا کنیز خود را میتواند غسل داد اما غسل دادن کنیز آقا را بعضی توقف کرده اند بجهت آنکه
بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را نیز میتواند غسل داد و در اینصورت
پوشیدن عورتین نیست و هرگاه زن یافته نشود که زن را غسل دهد شخصی از اقوام زن
که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق سوم آنکه بعد از ازاله نجاست او را
بآب سدر غسل دهند و نیت چنین کنند که غسل میدهم این میت را بآب سدر برای آنکه واجب است قربة
الی الله و مقارن نیت سر و گردن میت را بشویند بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ را
بطریق غسل جنابت چهارم آنکه او را بعد از آب سدر بآب کافور بهمان دستور بشویند پنجم آنکه او را بعد از آب کافور
بآب خالص بهمان طریق بشویند ششم آنکه در وقت غسل دادن روی میت بجانب قبله باشد بطریق محتضر

هفتم آنکه اگر سدر و کافور یافت نشود عوض آن دو نوبت بآب خالی بشویند هشتم آنکه اگر
آب متعذر باشد او را سه تیمم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم میدهم
این میت را عوض آب سدر واجب تقرب بخدا و در نیت تیمم دوم بجای عوض آب
سدر عوض آب کافور و در سیوم عوض آب خالی آورد و مقارن نیت دو کف دست خود را
بر خاک زنند و پیشانی میت را بآن مسح کنند و نوبت دیگر هر دو کف دست را بر خاک زنند و پشت
کف دست راست او را مسح نمایند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را نهم آنکه آب غسل طاهر
باشد دهم آنکه آب مضاف نباشد یازدهم آنکه غصبی نباشد دوازدهم آنکه تخته و زمینی که بر آن
غسل میدهند غصبی نباشد فصل و اما آن پانزده امر که سنت است اول آنکه چون میت را خواهند که
غسل دهند بقیه پیراهن او را تا به زیر پا چاک کنند اما برخصت وارث اگر وارث بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا
مجنون باشد دریدن پیراهن میت جایز نیست دوم آنکه در وقت پیراهن کندن او را بپهلو نگردانند
بلکه همچنان بر پشت خوابانیده پیراهن را از زیر او بکشند سیوم آنکه انگشتان او را به نرمی بمالند چهارم
آنکه در وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه جهت آبی که از غسل
جدا میشود گوی علیحده بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن میانه میت و آسمان
حائلی باشد مثل سقف یا شامیانه و غیر آن هفتم آنکه میت را قبل از غسل یا بعد از
غسل وضو دهند و درین وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم آنکه غسال
در وقت غسل دادن در جانب راست میت باشد نهم آنکه غاسل قبل از هر یک از
سه غسل دو دست خود را تا مرفق بشوید دهم آنکه آب سدر را بهم زنند تا کف کند و بکف
آن سر میت را بشویند یازدهم آنکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه نوبت باشنان بشویند
دوازدهم آنکه در هر غسلی از آن سه غسل هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت
بشویند سیزدهم آنکه در غسل اول و دوم آهسته دستی بر شکم میت بکشند چهاردهم آنکه اگر میت
جنب باشد او را بعد از غسل واجب یا قبل از آن غسل جنابت دهند چنانکه قبل ازین گذشت
و نیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را سنت تقرب بخدا پانزدهم آنکه چون

۲۱

گواهی میدهم که امیر المومنین امام المتقین علی ولی خدا است و دو مرتبه حی علی الصلوة یعنی بشتابید بسوی نماز و دو مرتبه حی علی الفلاح یعنی بشتابید بسوی کاری که موجب رستگاری آخرت است و دو مرتبه حی علی خیر العمل یعنی بشتابید بسوی عملی که بهترین عملها است که آن نماز است و دو مرتبه الله اکبر و دو مرتبه لا اله الا الله

از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک کنند فصل و اما آن شش امر که مکروه است اول
بآب گرم میت را غسل دادن دوم ناخن میت را چیدن سوم محاسن او را شانه کردن چهارم
موی سر او را شانه کردن پنجم موی ها او را تراشیدن ششم چیزی از آب غسل میت در
طهارت خانه سر دادن و اما آن دو امر که حرام است آنست که اگر میت احرام حج یا احرام عمره
داشته باشد حرام است که او را بکافور غسل دهند و همچنین حرام است که او را بکافور حنوط کنند فصل
بیست و نه امر که تعلق بمیت دارد از وقتیکه از غسل دادن او فارغ شوند تا وقتیکه بر او نماز گذارند
نه چیز واجب است و از ده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما آن نه چیز که واجب است اول حنوط کردن
میت است یعنی کافور رسانیدن بهفت عضوی که بر آن سجده نماز واقع میشود و آن پیشانی است
و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها دوم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و
چادر که میت را سراپا فرا گیرد و آنرا لفافه گویند سوم آنکه هیچیک از این سه پارچه حریر نباشد خواه میت مرد
باشد و خواه زن چهارم آنکه طلاباف و طلادوز نباشد پنجم آنکه طلا سرباف نباشد ششم آنکه غصبی نباشد هفتم
آنکه بسیار تنگ نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان باشد هشتم آنکه قماشی باشد لایق بحال
میت پس نسبت ببعضی کرباس واجب است و نسبت ببعضی قماش باریک بلند قیمت اما اگر ورثهٔ میت صغیر باشند و
ترکهٔ او باشد یا کثیر خواهان را میرسد که مانع شوند از کفن کردن او در قماش بلند قیمت نهم آنکه
هر چند زن مالدار باشد کفن او بر شوهر واجب است بسه شرط اول آنکه زن دائمی باشد نه متعه دوم آنکه
ناشزه نباشد سوم آنکه مرد را قدرت بر کفن کردن او بوده باشد پس اگر مرد بی چیز باشد زن را
از مال خودش کفن باید کرد و اما اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست فصل و اما آن دوازده
چیز که سنت است اول آنکه کافور حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانگ درهم
و اگر این مقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم نباشد یک درهم دوم آنکه کافور
را در کف دست نرم سازند در هاون و غیر آن سوم آنکه آنچه از کافور حنوط زیاده ماند
بسینهٔ میت بمالند چهارم آنکه جریدتین با میت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما
و اگر نباشد از درخت کنار و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از درخت بید

واگر نباشد از درختهای دیگر و میباید که هر یک از آن دو چوب بدرازی ساق دست
باشد یکی را بر پهلوی راست میت گذارند و دیگری را بر پهلوی چپ او و آنکه بر پهلوی راست
است می باید که میانهٔ او و بدن میت کفن حائل نباشد و آنکه بر پهلوی چپ است میباید
که میانهٔ آن و بدن میت پیراهن حائل باشد و میباید که سر جریدتین بچنبر گردن میت
برسد پنجم آنکه کفن از پنبه باشد نه از جنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه رنگین هفتم آنکه
ریسمانی که کفن را بآن میدوزند از کفن بیرون آورده باشند هشتم آنکه مرد را عمامه
بر سر پیچند که تحت الحنک داشته باشد و دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون
کنند و بر سینهٔ او اندازند نهم آنکه پارچه که طول آن سه ذرع و نیم باشد به ذرع دست
بر رانهای میت باین طریق بپیچند که اول سر آن پارچه را شق کنند آنقدر که بدو جانب
شق کمر میت توان بستن بطریق کمر بند و آن پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون
آورند و از زیر کمر بند او بیرون کنند و بر رانهای او بپیچند دهم آنکه زن را بجای عمامه مقنعه
بر سر کنند یازدهم آنکه پارچه بر سینهٔ زن به بندند که پستانهای او را بگیرد و دو طرف آن لته را
بر پشت او گره زنند دوازدهم آنکه پنبه بسیار بر عورتین میت گذارند تا اگر چیزی بیرون آید
که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین
اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین
بر آنند که هرگاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیگر او را غسل باید داد و این قول ضعیف است
فصل و اما آن هشت امر که مکروه است اول آنکه کفن را بآهن یا فولاد ببرند دوم پیراهنی
را که جهت میت قطع میکنند آستین گذاشتن اما اگر میت را در پیراهن خودش کفن کنند آستین
داشتن آن پیراهن مکروه نیست و اما مکروه است که تکمه داشته باشد سوم ریسمانی که کفن را
بآن میدوزند بآب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم
در قصب مثل قطنی و غیر آن کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی بر کفن نوشتن هشتم کافور در
چشم و گوش میت گذاشتن و بدان که اگر زن آبستن بمیرد و فرزند زنده که

در شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند را بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن زنی دست بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون آورد پس اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه بدستوریکه گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته پیچید ولی غسل دفن کنند **فصل** آنچه بمیت متعلق است از وقتیکه از کفن کردن فارغ شوند تا وقتیکه او را بخاک سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجبست و سی و سه امر سنت است و نه امر مکروه اما آن پنج امر که واجب است اول نماز کردن بمیت بطریقیکه در کتاب صلوة مذکور خواهد شد دوم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا و خشکی متعذر باشد در خم یا در صندوق بگذارند و سر آنرا محکم سازند و اگر خم و صندوق نباشد چیزی سنگینی براو بندند و درین دو صورت بطریقیکه در لحد میگذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند سوم آنکه او را در قبر بجانب راست رو بقبله کرده بخوابانند بطریقیکه در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیه بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهت آنکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه قبر را بنوعی بپوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نشود واجبست که میت را بجای دیگر نقل نمایند و اما آن سی و سه امر که سنت است اول آنکه جماعتیکه تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه بروند یا از روی جانب آن و در پیش جنازه نروند دوم برداشتن جنازه بتربیع یعنی دوش راست میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن پای راست او را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن بهمان طریق پای چپ او را بدوش چپ برداشتن و دوش چپ او را بدوش چپ برداشتن سوم آنکه چون جنازه ببیند این دعا بخواند اللّٰهُ اَکْبَرُ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ زِدْنَا اِيْمَانًا وَتَسْلِيْمًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ لَمْ يَجْعَلْنِيْ

من السواد الاخضر چهارم آنکه مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبره دور مگر آنکه در مقبره دور
شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد پنجم آنکه عمق قبر بقدر قد آدمی باشد و اگر تا چنبر گردن باشد
سنت بفعل می آید ششم لحد در قبر کنند مگر آنکه زمین بسیار نرم باشد و سینه که فرو ریزد هفتم
آنکه لحد بجانب قبله باشد هشتم آنکه فراخ باشد بقدری که در آن توان نشست نهم آنکه میت را
در جانب پای قبر لحظه بگذارند و بعد از آن دو قدم بجانب قبر نقل نمایند و لحظه بگذارند باز نوبت
دیگر نقل نمایند و لحظه بگذارند و بعد از آن به قبر نقل کنند و اگر میت زن باشد این نقل نسبت
دهم آنکه اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند و بعد از آن باقی بدن او را و اگر زن
باشد بیک نوبت در قبر نهند یازدهم آنکه وقتیکه زن را در قبر می نهند روی قبر را بجامه یا پارچه
یا امثال آن بپوشند دوازدهم آنکه شخصی که داخل قبر می شود و میت را در قبر می گذارد سر و پا برهنه
باشد سیزدهم آنکه اگر میت زن باشد آن شخص که داخل قبر می شود و او را بخاک می سپارد باید که
محرم او باشد و شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر میت مرد باشد باید که شخص بیگانه باشد چهاردهم
آنکه در وقتی که میت را در قبر گذارند این دعا بخوانند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلَى مِلَّةِ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ
مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَاَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا
خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا و اگر میت زن باشد بجای عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ
اَمَتُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ بگوید و بجای نَزَلَ بِكَ نَزَلَتْ بِكَ بگوید و بجای اِفْسَحْ لَهُ فِي
قَبْرِهِ وَاَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ اِفْسَحْ لَهَا فِي قَبْرِهَا وَاَلْحِقْهَا بِنَبِيِّهَا بگوید و بجای لَا نَعْلَمُ مِنْهُ
لَا نَعْلَمُ مِنْهَا و بجای وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهَا مِنَّا بگوید پانزدهم آنکه خاک زیر
سر میت را بطریق بالش بلند سازند شانزدهم آنکه در قبر زیر صورت میت خاک کربلا بگذارند هفدهم آنکه
گره های کفن را بگشایند هجدهم آنکه روی میت را باز کنند نوزدهم آنکه در پشت میت کلوخی گذارند تا
بیستم تلقین کردن میت در قبر باین طریق یَا عَبْدَ اللّٰهِ اُذْكُرِ الْعَهْدَ الَّذِي خَرَجْتَ عَلَيْهِ
مِنْ دَارِ الدُّنْيَا اِلَى دَارِ الْآخِرَةِ شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

واحداً احداً صمداً فرداً وتراً حیاً قیوماً دائماً ابداً لم یتخذ صاحبةً ولا ولداً
وانّ محمّداً صلّی الله علیه وآله خاتم انبیائه وسیّد رسله ارسله بالهدی ودین
الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه ولو کره المشرکون وانّ علیّاً صلوات الله علیه
ولیّ الله ووصیّ رسوله وخلیفته من بعده القائم بامره وانّ الاوصیاء من ولده
الحسن والحسین وعلیّاً ومحمّداً وجعفراً وموسی وعلیّاً ومحمّداً وعلیّاً والحسن والقائم
المنتظر محمّد بن المهدی صلوات الله وسلامه علیهم حجج الله علی الخلق اجمعین یا
عبد الله اذا جاءک الملکان الرّسولان الکریمان من عند الله تبارک وتعالی یسألانک
عن ربّک وعن دینک وعن کتابک وعن نبیّک وعن قبلتک وعن امامک فقل ولا تخف
ولا تحزن الله ربّی ومحمّد نبیّی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبة قبلتی وعلیّ
امامی والاوصیاء المذکورون من بعده ائمّتی وحججی واشهد انّ الموت حقّ والقبر
حقّ وسؤال منکر ونکیر فی القبر حقّ والبعث حقّ والنّشور حقّ والحساب حقّ والمیزان
حقّ والصراط حقّ والجنّة حقّ والنّار حقّ وانّ الوقوف بین یدی الله تعالی حقّ هذا
اعتقادی علیه احییت وعلیه امیت وعلیه ابعث انشاء الله تعالی واگر میت زن
باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکر العهد بگوید وبجای یا عبد الله
اذا جاءک یا امة الله اذا جاءک بگوید وکاف جارک و باقی کافها خطاب را مکسور بخواند
وبجای فقل ولا تخف فقولی ولا تخافی ولا تحزنی بگوید سنت ودیگر مهر انگشت خاتم و گل یا نسیان
بسته دور وقت بر پوشیدن لحد بخواند اللّهمّ صل وحدته وآنس وحشته و
آمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانّما
رحمتک للظّالمین واگر میت زن باشد ضمیرهای مذکر را مؤنث بجای ضمیر مذکر بیاورد سنت انکه جامه
غیر اهل میت خاک را به پشت دست در قبر بریزد سنت وچهارم انکه در وقت خاک ریختن بگوید
انّا لله وانّا الیه راجعون سنت وپنجم انکه قبر را بقدر چهار انگشت از زمین بلند گرداند
بلند سازند سنت وششم انکه بر روی قبر برگ بریزند واگر برگ سبز باشد بهتر است سنت وهفتم آنکه

اینک اجابت تو کرده ام و لبیک گویان
در خدمت تو ایستاده ام یاری نمودنی بعد از یاری میکنم ترا
پیوسته فرمان بردار توام یاری نمودنی یعنی
دنیا و آخرت همه در دست قدرت
تست و بد از تو نیست و بسوی تو
راهی ندارد و هدایت یافته کسی است
که تو او را هدایت کرده بنده توام
کنیز زاده و غلام زاده توام که در قبضه

۳۶

بر سر قبر میت نصب نمایند بیست و هشتم آنکه آبی بر روی قبر بریزند باینطریق که او بگیرد رو بقبله از جانب سر
پا آید و از جانب پا بجانب سر باز گردند و آنچه از آب بماند در وسط قبر بریزند و باید که ریختن آب از اول
تا آخر منقطع نشود بیست و نهم آنکه شخصی که این آب را میریزد در وقت ریختن رو بقبله باشد
سی ام آنکه بعد از آب ریختن حاضران که دست بر قبر نهند بنحوی که نشان انگشتان بماند سی و یکم
در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سی و دوم آنکه در آن وقت سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر هفت نوبت بخوانند و بعد از آن این دعا را یک نوبت بخوانند اللهم
جَافِ الاَرضَ عَن جَنبَیهِ وَاَصعِد اِلَیکَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنکَ رِضوَاناً وَ
اَسکِن قَبرَهُ مِن رَحمَتِکَ مَا تُغنِیهِ عَن رَحمَةِ غَیرِکَ و اگر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث
بیاورند سی و سوم آنکه ولی میت یا شخصی برخصت او بعد از رفتن حاضران باواز بلند تلقین میت
کند بطریق تلقین در قبر اما آن نه امر که مکروه است اول رفتن عورات با جنازه میت دوم دو میت
بر یک جنازه برداشتن سوم دو میت در یک قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را بتخته یا غیر آن
فرش کردن پنجم ریختن خویشان میت خاک در قبر میت ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر کنده
بیرون آمده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مسنم کردن یعنی ماهی پشت ساختن هشتم تجدید نمودن
قبر بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن و در همه وقت مکروه است
و باید آنکه هرگاه میت در مقبره عام دفن شده باشد و آنقدر وقت گذشته باشد که معلوم شود که آن
میت خاک شده در این صورت واجب است که صورت قبر او را برطرف سازند و حرام است که نمایان گذارند
بلکه باید که با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را آنجا دفن نماید اما اگر آن میت یکی از بزرگان
دین باشد در این صورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند تا زندگان از زیارت او فیض یابند
... و سنت است تعزیت دادن اقوام میت را یعنی ایشان را پرسش
نمودن و تسلی دادن و در وقت تعزیت این دعا جهت ایشان کردن که جَبَرَ اللهُ
وَهنَکُم وَاَحسَنَ عَزَاکُم وَرَحِمَ مُتَوَفَّاکُم و سنت است که تا سه روز جهت ایشان طعام
فرستادن و مکروه است نزد ایشان طعام خوردن مقصد سیوم در بیان احکام تیمم بدانکه تیمم بدل است و ...

امریست که تعلق به تیمم کردن دارد دوازده امر واجبست و هفت امر سنت و دو امر مکروه و اما آن دوازده
امری که واجبست اول آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقیکه در وضو گفته شد دوم آنکه چیزی که بآن تیمم میکنند
خاک باشد چه اصح آنست که تیمم بسنگ و امثال آن درست نیست سوم آنکه خاک تیمم طاهر
باشد چهارم آنکه خاک تیمم غصبی نباشد پنجم آنکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بچیزیکه
کس نام خاک بران اطلاق نکند تیمم بران درست نیست ششم آنکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن
طاهر باشد هفتم نیت کردن باین طریق که تیمم میکنم بدل از وضو جهت مباح بودن نماز واجب قربة
الی الله و در تیمم عوض غسل بجای بدل از وضو بدل از غسل گوید هشتم آنکه انگشتری و زنگیر و هر چه
حائل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن نیت دو کف دست بر خاک زدن دهم مسح
کردن چهره و کف دست از رستنگاه موی سر تا طرف بینی یازدهم مسح کردن پشت دست
راست بکف دست چپ دوازدهم مسح کردن پشت دست چپ بکف دست راست بدانکه
میان مجتهدین خلافست بعضی برانند که در تیممی که بدل از وضوست یکنوبت دستها را بر خاک
باید زدن و اگر بدل از غسل است دو نوبت یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی برانند
که در تیممیکه بدل از وضو باشد دو نوبت دست بر خاک باید زدن بطریق تیممیکه بدل از غسل است و این
مذهب اصح است فصل و اما آن هفت امر که در تیمم سنت است اول آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی
بغیر خاک نباشد هر چند اطلاق خاک بران توان کرد دوم آنکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد مثل بلندی
صحرا سوم آنکه در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازند چهارم آنکه بعد از
دستها بر زمین زدن هر دو دست را از خاک بتکانند پنجم آنکه اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند
جای قطع را بخاک مسح کند ششم آنکه تیمم را بآخر وقت اندازد هر چند معلوم باشد که آخر وقت
آب یافت نخواهد شد هفتم جهت هر نماز تیمم علیحده کند هر چند تیمم سابق انتقاض نیافته باشد و اما
آن دو امر که در تیمم مکروه است اول بر ریگ تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن مطلب دوم
در بیان مسائل طهاراتیکه احتیاج به نیت کردن ندارد و این طهارت را ازاله نجاست گویند
و ازاله نجاست به دوازده چیز می شود که آنها را در شرع مطهرات گویند اول آب دوم

زمین سوم آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یازدهم مسح بظاهر دوازدهم تبعیت و احکام این مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود و اما احکام آب که اول پاک کننده هاست بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و آب مطلق آنست که آنرا در عرف و عادت آب گویند بی آنکه قیدی با او باشد و آب مضاف آنست که با قید آب گویند مثل آب گلاب و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری بر چهار قسم است آب مساوی کر و آب کم از کر و آب زیاده از کر و آب چاه پس آب مطلق به پنج قسم منقسم شد اما آب جاری در شرع آبی ست که از زمین بجوشد بغیر چاه و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست تغیر یابد و آب باران مادام که می بارد حکم آب جاری دارد و آب حمام نیز حکم آب جاری دارد اگر متصل بماده باشد که آن ماده کر یا زیاده بر کر باشد فصل و اما آب کر آبی ست که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقت و این بوزن یکهزار و دویست رطل عراق عرب است و هر رطل یکصد و سی درهم شرعیست و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس رطل عراق عرب شش هزار و دو صد و چهل جو متوسط است پس کر هفت هزار و چهار صد و هشتاد هزار جو متوسط ست و این آب نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست متغیر شود و بنابرین اگر دست شخصی بخون آلوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد بی زیاده و کم آب آن حوض بالتمام نجس میشود بجهت آنکه معلوم است که اندکی از رنگ آن آب بخون تغیر یافته و تتمه آن کم از کر است پس کل آن آب نجس است اما اگر دست شخص ببول آلوده شده باشد و بول خشک شود و آن شخص دست را در آن حوض که مساوی کر است فرو برد آب آن حوض نجس نمیشود و دست آن شخص طاهر میشود بجهت آنکه چیزی از آن بنجاست تغیر نیافته اما اگر آب حوض زیاده از کر باشد و قطرهٔ خون در آن افتد و بعضی از آن آب برنگ خون تغیر یابد درین صورت تخمین باید کرد اگر آنچه از آب آن حوض که تغیر نیافته مقدار کر است آن آب

طاهر است و اگر کمتر است نجس است و اگر در آبی که یک کر است یا زیاده و کم نمی شود مثلاً از سگی افتد و نجسی
به کاسه مثلاً آن موی را از روی آب بکیفیتی بردارد و اندرون کاسه تا آبی که در رو در آمده نجس خواهد بود
و بیرون کاسه تا آبی که مانده طاهر است و اگر آن موی در کاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون
کاسه تا آبی که در رو در آمده طاهر است و بیرون آن کاسه تا آبی که مانده نجس است و اما آب که از کر
نجس نمی شود بملاقات نجاست هر چند که هیچ یک از رنگ و بوی و طعم آن تغییر نیابد **فصل** بدانکه در آب
چاه میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که مادام که رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست تغییر نیابد
نجس نمی شود و بعضی بر آنند که نجس می شود هر چند تغییر نیابد و بعضی بر آنند که اگر بمقدار یک کر است
یا زیاده نجس نمی شود مگر به تغییر و اگر کمتر است نجس می شود اگر چه تغییر نیابد و مذهب اول اقوی است و
واجب است نزد آن مجتهدین که قائلند بنجاست آب چاه بملاقات نجاست آنکه کل آب از آن چاه
بکشند و اگر شتری در آن بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع بالاصالة در آن افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض
یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر نزح کل آن آب متعذر باشد واجب است که چهار مرد
بنوبت آب بکشند باین طریق که دو مرد آب بکشند و چون مانده شوند آن دو مرد دیگر بکشند و
وقتیکه این مانده شوند باز آن دو مرد اول بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب آفتاب و اگر اسبی
یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد بمقدار یک کر آب از آن بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو
بکشند خواه مرد باشد خواه زن و خواه بالغ باشد و خواه طفل اما اگر کافر باشد در آن خلافست
بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند
و اگر غائط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل آنقدر خونیکه از ذبح کردن گوسفندی بیرون می آید
پنجاه دلو بکشند و اگر خون کم ریخته شود مثل آنقدر خونیکه از ذبح کبوتر بیرون می آید ده دلو باید کشید و
همچنین اگر غائط خشک در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم پاشیده باشد یا سگ افتد
و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند و اگر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید کشید و اگر
خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند و همچنین اگر بول
مرد در چاه ریزد و اگر گنجشک در چاه بمیرد یک دلو باید کشید و [illegible] مثل گلاب

و عرق بهار پشک و غیره بجز رسیدن نجاست باو نجس میشود اگرچه ده کر باشد و وضو و غسل با آن
صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن به گلاب کرده و
باقی مجتهدین تجویز نکرده اند دوم از پاک کننده ها زمین است که زیر کفش و ته پا را طاهر میسازد
و اگر پای شخصی را بریده باشند و بجای پای از چوب چیزی ساخته باشند زیر آن چوب را نیز طاهر
میسازد و سوم از پاک کننده ها آفتابست که طاهر میسازد زمین نجس و حصیر و بوریا را هرگاه که آنها خشک
سازد و همچنین طاهر میسازد هرچه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت بوده باشد
و درها و پنجرها که داخل عمارت شده باشد و اگر از گل نجس دیواری بطریق چینه بنا شده باشد و آفتاب
بر یک روی آن بتابد و گل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون او همه پاک میشود
چهارم از پاک کننده ها آتش است و آن طاهر میسازد چیزی را که خشت یا خاکستر کند اما اگر از گل نجس خشت
سازند و آن خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلافست و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند و شیخ
طوسی علیه الرحمه برآنست که این هر دو طاهر میشود و این قول قوت دارد پنجم از پاک کننده ها استحاله است
یعنی تغییر صورت و نام چیز نجس مثل آنکه منی را حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار افتد و نمک شود ششم انتقال
یعنی حیوان از جای بجای نقل شود مثل خون آدمی که بشکم پشه رود هفتم انقلاب مثل آنکه خمر سرکه شود هشتم
نقص مثل شیرهٔ انگور که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون دو بهره آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام
و آن پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال عین یعنی برطرف شدن عین نجاست مثل آنکه
دهن اسب یا بعضی از اعضای آن آلوده بخون شود پس بمجرد آنکه خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم
مسح بطاهر و این در استنجا از غائط است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه کلوخ یا به سه لته یا غیر آن بشرط
آنکه طاهر باشند پاک کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل آنکه شخصی مسلمان طفلی را از کافر حربی اسیر
کند آن طفل بتبعیت آن مسلمان طاهر میشود و همچنین شیرهٔ انگور که چون بجوشد نجس میشود و چون دو بهره
آن برطرف شود و حلال میشود دیگ و کفچه آن و دست و بدن پزنده آن بتبعیت طاهر میشود
فصل نجاسات یازده است اول بول دوم غائط بشرط آنکه این هر دو از حیوانی باشند که گوشت آن
حرام باشد و خون جهنده داشته باشد سوم خون از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن

حلال باشد و خواه حرام مگر خونیکه بعد ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آنکه در وقت ذبح خون بمعتاد بیرون
آمده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای آن حیوان بماند طاهرست و خوردن
آن خون حلال است چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه
حرام پنجم سگ غیر سگ آبی که آن طاهرست اما حرامست ششم خوک غیر خوک آبی که آن حکم سگ آبی دارد
و اگر سگی بر گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر بسگ شبیه باشد نجس است و اگر بگوسفند
شبیه است یا بهیچ کدام از حیوان شبیه نیست طاهرست اما اگر سگی بخوکی بجهد و بچه حاصل شود که بهیچکدام
شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلافست و احتیاط آنست که نجس است هفتم کافر خواه
کافر ذمی خواه کافر حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذهب آنست
که یهود و نصاری طاهرانند و این مذهب ضعیف است هشتم هر چه مست کننده است بشرط
آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه جایز میداند نماز کردن در جامه که آلوده بخمر باشد و حرام
میداند نماز کردن در خانه که در آن خمر بوده باشد نهم شیره انگور هرگاه بجوش آید و دو دانگ آن
کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه مست کننده نیست یازدهم حیوانی که
بمیرد بشرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد یا نه و جمیع اجزای
آن نجس است مگر اجزایی که حس ندارد مثل مو و استخوان و شاخ و سم از حیوانی که نجس العین نباشد
و سید مرتضی برآنست که اجزای نجس العین که حس نداشته باشند مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر است
و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند **فصل** اگر سگ ظرفی را بزبان بلیسد و خواهند که بآب قلیل آن
ظرف را طهارت دهند باید که اول آنرا بخاک پاک بمالند و بعد از آن دو نوبت بآب بشویند و اگر
خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین برآنند که هر چه شبیه بخاک باشد مثل اشنان و صابون عوض خاک
بشود و بعضی برآنند که عوض خاک یکنوبت بآب بشویند و اگر آن ظرف را بآب کثیر مثل آب کر و آب
روان طهارت دهند یکنوبت در آب فرو بردن کافیست بعد از آنکه بخاک مالیده باشند و بعضی
از مجتهدین برآنند که اگر بآب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اول اصح است و اگر
خوک ظرفی را بلیسد بعضی از مجتهدین برآنند که هفت نوبت آن ظرف را بآب باید شستن و بعضی را

که بطریق لیسیدن سگ است فصل اگر جامه مثلاً ببول نجس شده باشد و خواهند که آنرا بآب قلیل
طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیرخواره نجس شده بجز آب ریختن بران طاهر میشود و احتیاج بافشردن
نیست اما بسه شرط اول آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر دوم آنکه اکثر غذای او شیر باشد سیم آنکه سن
کمتر از دو سال باشد و اگر ببول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از آنکه آب بران بریزند
یکنوبت بیفشرند و باز آب بران بریزند و نوبت دیگر بیفشرند و اگر بغیر بول نجس شده باشد بیک نوبت
آب ریختن و بیک نوبت افشردن طاهر میشود بعد از ازالهٔ عین نجاست و احتیاج بدو نوبت نیست
اما اگر در آب کر یا آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن کافیست بعد از آنکه عین
نجاست از آن ازاله شده باشد افشردن لازم نیست و اگر پوست پا و نمک و یا آنچه با مانند
اینها را بآب قلیل طهارت دهند احتیاج بافشردن آن نیست و مالیدن آن کافیست و بدانکه
هرگاه جامه مثلاً نجس شود بنجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر آن و آنرا بشویند و رنگ
آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاک است و ازالهٔ آن رنگ لازم نیست فصل اگر ظرف
نجس را مثل کاسه و دیگ و غیرهم خواهند که بآب قلیل طهارت دهند قدری آب دران کنند و حرکت
دهند تا آب بهمه جای او برسد و آن آب را بریزند و نوبت دیگر آب دران کنند و حرکت دهند و
بریزند آن ظرف طاهر میشود و اگر آن ظرف نجس را در زمین محکم کرده باشند مثل دیگ کلان کندن
آن لازم نیست و بهمین طریق طهارت میتوان داد و اگر اندکی آب در ته آن بماند آنرا باسفنج یا پنبه
بردارند و بدانکه در ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی دران گذاشتن حرام است بر مرد و زن
اما آن آب و طعام و میوه که دران ظرف است حرام نمیشود و لیکن از آن ظرف بیرون آوردن
آن بقصد خوردن حرام است و بقصد آنکه بجای دیگر گذارند و بعد از آن بخورند حلال است و از آفتابه
طلا و یا نقره دست شستن حرام است و همچنین بطاس طلا و نقره آب بر سر و یا بر دیگری یا بر جایی
ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن اما
بقلم و میل طلا و نقره حلال است و اگر در طاس یا کوزهٔ نقره کوب یا طلا کوب آب خورد واجب است که
لب خود را بطلا یا نقرهٔ آن نرساند و اگر ظرف مس مطلا را بآتش گذارند پس اگر از آن طلا حاصل شود

حکم ظرف طلا خواهد داشت و اگر مطلقاً طلا ازو حاصل نشود و میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و اصح آنست که
حکم ظرف مس دارد و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه ارتماسی اما اگر ناودان
آن حوض غیر طلا و نقره باشد غسل در آن صحیح است باتمام رسید باب اول بتوفیق الله تعالی

باب دوم

در بیان مسائل نمازهای واجبی و سنتی است و در آن مقدمه و شش مطلب است
و خاتمه است اما مقدمه بدانکه نمازهای واجبی دوازده است اول نماز شبانه روزی که آنرا نماز پنجگانه گویند
دوم نماز جمعه سیم نماز عید رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم نماز طواف خانه کعبه ششم نماز آیات یعنی کسوف
و خسوف و زلزله و سایر آیات آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن هفتم نماز میت هشتم
نمازیکه بنذر واجب میشود نهم نمازیکه بسوگند واجب میشود دهم نمازیکه بعهد واجب میشود یازدهم نمازیکه باجاره
واجب میشود دوازدهم نمازیکه از پدر فوت شود و بر پسر بزرگتر واجب شود و اما نمازهای سنتی بسیار است و آنچه درین
کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است اول نوافل یومیه که در شبانه روز سنت است که گذارده شود دوم
نمازیکه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوب است سیم نمازیکه بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوبست چهارم نمازیکه
بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها منسوبست پنجم نماز جعفر طیار ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که آنرا نماز استسقا
گویند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز اول هر ماه دهم نماز نافله ماه رمضان یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز روز مباهله چهاردهم نماز زیارت پانزدهم نماز غفیله شانزدهم نماز
نصف شب ماه رجب هفدهم نماز نصف شب ماه شعبان هیجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز ساعت غفلت
بیستم نماز وقت اراده سفر بیست و یکم نماز توبه بیست و دوم نماز هدیه میت بیست و سوم نماز روز عاشورا بیست و
چهارم نماز روز نوروز **مطلب اول** در بیان نمازهای واجبی و در آن نه مقصد است **مقصد اول**
در نماز یومیه یعنی نماز پنجگانه که شبانه روزی واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حائض یا نفسا باشد بدانکه مقدمات
نماز یومیه یعنی چیزی چند که پیش از شروع در نماز بفعل باید آورد شش است اول طهارت از حدث دوم نجاست
برطرف کردن از بدن و جامه سیم پوشیدن عورت چهارم ملاحظه کردن مکان نماز که غصبی و نجس نباشد پنجم
ملاحظه نمودن وقت نماز ششم تعیین نمودن قبله [illegible] اول در باب اول این کتاب

کم صراط و صراط امامت یکی صراط دنیا که ولایت و متابعت اهلبیت رسالتست که راه دین حق است و دیگر صراط آخرت که راه بهشت است از برای مؤمنان و پیروی جهنم کشیده است و مؤمنان که در دنیا بر صراط دین حق ثابت مانده اند از آن صراط عبور میکنند به بهشت و در احادیث عامه و خاصه مستفیض وارد شده است که صراط مستقیم علی ابن ابیطالب است یعنی ولایت [illegible]

کتاب الصلوة ۳۴

بتفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار مبحث مذکور میشود مبحث اول در پوشیدن عورت و آن در نماز
واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز و یا کسی خواه
نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانهٔ تاریک خالی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطلست و بر مرد همین
پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر رو و کف دستها و قدمها
اما اگر زن کنیزه باشد پوشیدن سر و موی بر او واجب نیست و بدانکه چیزی که در آن نماز گذارند به جامه بعینه و آنچه
متعلق است پنج امر واجبست و هفت امر سنت و پانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول غصبی نباشد دوم
آنکه حریر محض نباشد که مرد را نماز در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه بر آنست که زن را نیز در حریر
محض نماز صحیح نیست اما این قول ضعیف است و جایز است مرد را حریر پوشیدن در نماز بواسطه ضرورت
مثل شدت سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریر مرد را جایز است سوم آنکه طلا نباشد که نماز مرد
در طلا باطلست چهارم آنکه طاهر باشد مگر در شش جا اول آنکه اگر جراحتی یا دنبلی داشته باشد که خون از آن روان
باشد پس با آن خون نماز صحیح است تا وقتیکه آن دنبل و جراحت به شود دوم اگر بول کسی متواتر آید و جامهٔ او
بآن نجس شود در این حال با آن جامهٔ نجس بول نماز او صحیح است بشرط آنکه هر روز یک نوبت آن جامه را طهارت دهد
سوم آنکه اگر زنی طفلی را تربیت نماید خواه آن طفل پسر باشد و خواه دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد چنین
آن جامه ببول و غایط آن طفل نجس شده باشد نماز او در آن جامه صحیح است بشرط آنکه در هر شبانه روزی یک نوبت
آن جامه را طهارت دهد و افضل آنست که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن آن جامه بی فاصله در آخر وقت
گذارد و شام و خفتن را در اول وقت گذارد تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر دریافته باشد چهارم آنکه خونی باشد
کمتر از مقدار درهم بغلی و آن بقدر بند بالای انگشت ابهامست پس اگر در جامه یا در بدن آن مقدار
خون باشد نماز صحیح است و برطرف کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مکان خود بجای دیگر از بدن مصلی
سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر باشد پس در این هفت جا
برطرف کردن آن از بدن و جامه واجبست اگرچه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم آنکه نجاست در چیزی
باشد که ستر عورت با آن نتوان کرد مثل کلاه و بند جوراب و بند زیرجامه هر چند نجاست آن مغلظ باشد
یعنی یکی از آن هفت خون باشد که قبل از این مذکور شد ششم نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازالهٔ آن

و صالحان و فاسقان عطا کرده است که ...
... شیعیان اهل بیت علیهم السلام ...
... که امام علی بن ابی طالب ...

۳۵

گذارد فی شان پیغمبران و صدیقان و شهیدان
و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان و در روایت
وارد شده است که مراد از پیغمبران حضرت
رسول صلی الله علیه و آله است و از صدیقان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از شهیدان
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و از
صالحان سایر ائمه هدی علیهم السلام پس
مراد از این آیه آنست که اهل بیت رسول
اهل بیت او را ... و مراد از تابع ایشان ...

نباشد مثل آنکه جامه نجس را بجهت شدت سرما نتواند که از تن بیرون کند پس در آن جامه نماز جایز است ششم از واجبات آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرام است مثل سگ و خرس و روباه و همچنین پشم و موی آن اما دو حیوانست که گوشت آن حرام است و با وجود این نماز در پوست و پشم آن صحیح است یکی از آن دو حیوان خز است و آن حیوانیست آبی که در خشکی زنده نمی ماند و دیگری سنجاب است و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست و پشم سنجاب و آن هفت امر سنت که تعلق بزینت مصلی دارد اول آنکه پوشش نمازی سفید باشد دوم آنکه بهترین و پاکترین پوششهای آنکس باشد سوم آنکه ممزوج با ابریشم نباشد چهارم آنکه اگر سفید نداشته باشد برنگ سبز داشته باشد پنجم آنکه مصلی دستار بسر داشته باشد ششم آنکه دستاری که در آن نماز گذارد تحت الحنک داشته باشد هفتم در نعل عربی نماز کردن و اما آن پانزده امر که مکروه است اول در جامه سیاه نماز گذاردن دوم بجای نماز ابریشمی نماز کردن سوم در لباس سیاهی که دستار و سجی که نماز گذاردن درین هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در پیشی که کافر بافته یا دوخته باشد نماز گذاردن پنجم در تنگی که بر بالای پیراهن بسته باشد نماز کردن ششم نماز کردن در رخت شخصیکه از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصیکه از غصب کردن مال مردم ملاحظه ندارد هشتم نماز کردن اگر در دستش انگشتری آهن باشد نهم بدون ردا نماز کردن دهم آنکه زن بدون گردن بند یا قلاده نماز گذارد یازدهم آنکه خلخال در پا داشته باشد که صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن نمایان با خود داشتن چهاردهم نماز کردن مرد در جامه زرد یا سرخ پانزدهم اشتمال صمّا یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش انداختن

مبحث دوم در بیان احکام مکان نماز بدانکه سی و سه امر است که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و بیست و هفت امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطلست مگر آنکه مالک رخصت دهد و همچنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت بر چهار نوع است اول رخصت صریح مثل آنکه مالک بگوید که در منزل من نماز بگذار دوم رخصت ضمنی مثل آنکه بگوید که امروز در منزل من باش سوم رخصت فحوی یعنی آنکه مهمانی را بمنزل خود آورد چهارم رخصت شاهد حال و آن مثل صحرا و تمام [illegible] است که شاهد حال باشد

چون درین آیه اشاره بیک رکن عمده ایمان فرمود که ولایت و متابعت دوستان خدا باشد و بیزاری دشمنان خدا یعنی از ارکان ایمانست و ایشان دو قسم اند یکی آنکه دانسته از براه حسد و دنیا از راه حق بدر رفته اند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس و علمای اهل سنت و دیگر آنکه متابعت ایشان کرده اند مثل

۳۶

با آنکه مالک بنماز کردن در ان راضی نیست دوم آنکه مکان نماز نجس نباشد بحیثیتی که نجاست آن ببدن
مصلی یا لباس آن سرایت کند اگرچه خون کمتر از درهم بغلی باشد اما اگر مکان نماز خشک باشد و نجاست
آن سرایت نکند نماز در ان صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند خشک باشد
و نجاست آن ببدن و رخت مصلی نرسد اما آن چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول آنکه محل
نماز طاهر باشد دوم آنکه مکان پیشانی در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا آنکه بقدر یک خشت
از مکان ایستادن پست تر باشد سوم آنکه در برابر مصلی ستره باشد و مراد از ستره آنست که دیواری
یا عصائی در قبله مصلی باشد که میان مصلی و آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصا
در برابر باشد کافیست چهارم آنکه نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و در حدیث آمده است که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب
یک نماز در مسجد پیغمبر صلعم برابر ثواب ده هزار نماز است و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز
و در مسجد جامع برابر صد نماز است و در مسجد محله برابر ثواب بیست و پنج نماز است و در مسجد بازار برابر ثواب
دوازده نماز است اما زنان را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در اندرون خانه افضل
است از نماز او در خانه بیرون و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و در صحن منزل
افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد افضلست از بامی که فصیل ندارد اما آن بیست
و هفت امر مکروه است که تعلق بمکان نماز دارد اول نماز را اندرون حمام گذاردن اما در مسلخ
حمام و بر بام حمام مکروه نیست دوم در کشتی نماز گذاردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن داشته باشد
سوم در خانه کعبه نماز واجب گذاردن اما نماز سنت مکروه نیست چهارم در جائی نماز گذاردن که
برابر مصحف گشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته پنجم آنکه چراغ آن نمایان باشد ششم در جائیکه برابر آتش
باشد یا آتش افروخته هفتم در جائیکه در برابر عکس یا صورتی خوابیده باشد هشتم ... باشد و ...
مصلی باشد نهم در جائیکه شخصی ... باشد دهم در جائیکه ... در برابر باشد یازدهم در جائیکه ...
در آنجا باشد یا در خانه که در ان یهودی یا نصرانی باشد نماز گذاردن مکروه است دوازدهم در جائیکه ...
سنگ باشد سیزدهم در جائیکه دری گشاده در برابر باشد چهاردهم در گورستان نماز گذاردن ...

بحث سیوم در ملاحظه نمودن وقت اول وقت نماز صبح از برآمدن صبح صادق است و وقت
آن باقیست تا برآمدن آفتاب و اول وقت نماز پیشین زیاده شدن سایهٔ شخص است بعد از آنکه
بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانچه در بعضی بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه
برطرف شده باشد چنانچه در مکه معظمه واقع میشود و این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر
وقتیست که از زوال بمقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر مطهر و مقیم باشد و بمقدار
چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد بمقدار طهارت و چهار رکعت
گذشته باشد و اگر مسافر و مطهر باشد بمقدار دو رکعت و اگر محدث باشد بمقدار طهارت
و دو رکعت گذشته باشد و آخر وقت ظهر وقتی است که تا غروب آفتاب بمقدار نماز عصر باقی مانده باشد
نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار اول که مذکور شد از اول
زوال مخصوص ظهر است و مابین دو وقت مخصوص مشترک است میان ظهر و عصر و آخر وقت
عصر غروب آفتابست و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخی
که از جانب مشرق ظاهر میشود و اول وقت نماز خفتن وقتی است که از غروب آفتاب بمقدار
سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد و بمقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک
میشود میان شام و خفتن تا آنکه باقی ماند بنصف شب آن مقدار وقت که نماز خفتن را در آن ادا
توان کردن که آن خاصه نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه گذشت و جمعی از مجتهدین برآنند
که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود و فضیلت نماز در اول وقت
گذاردن ثواب عظیم دارد و تعجیل نماز صبح و نماز مغرب و تاخیر نماز از اول وقت بنهایت مکروه است
مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است و از آنجمله ده جا که مشهورتر است مذکور میسازیم
اول تاخیر نماز خفتن تا وقتیکه سرخی مغرب برطرف شود و بعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند
دوم تاخیر نماز ظهر در بلاد گرم هوا در نهایت گرمی تا وقتیکه گرمی هوا آهسته شود سیوم تاخیر نماز عصر تا وقتیکه
سایه بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنی که مستحاضه باشد هر یک از نماز ظهر
و عصر را و مغرب و عشا را تا آخر وقت تا دو نماز را بیک غسل بجا آرد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر

گذاردن نافله آن ششم تأخیر پیش نماز را تا وقتیکه یا سایر ماموم جمع شوند هفتم تأخیر پیشین نماز را تا وقتیکه
پیش نماز حاضر شود هشتم تأخیر مسافر نماز را تا وقت فرود آمدن هرگاه آداب نماز در آن منزل بهتر بجا تواند آورد
نهم تأخیر نماز مغرب و عشا تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم تأخیر نماز بجهت
شخصی که جمعی انتظار او کشند که با او افطار نمایند یا خود روزه دار بوده و لیکن طاقت گرسنه باشد یازدهم تأخیر
مربیه یا تقدیم ظهر و عصر را با آخر وقت تا چهار نماز را در یک جامه طاهر بجا آرد بجهت تقلیل النجاسة در جامه چنانچه
در کتاب طهارت مذکور شد دوازدهم تأخیر شخصیکه قضای نمازهای گذشته در ذمه او باشد نماز
حاضر را تا آخر وقت و سید مرتضی تأخیر نماز حاضر را واجب میداند و در بعضی روایات نیز مذکور است
که هر کس که نماز قضا در ذمت او باشد واجبست که علی الفور بجا آرد و او را جایز نیست که هیچ
امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتیکه ذمت خود را از همه آن نمازها فارغ سازد و اما اکثر
از مجتهدین درین مسئله موافقت با سید مرتضی نکرده اند فصل دوم در احکام اذان گفتن چون
وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت موکده است خصوصا از برای
نمازی که قرائت آنرا بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای آن واجب میدانند
و بعضی بخصوص آن نمیدانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب میدانند
و بعضی از برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند پس اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت
نیست بلکه حرام است اما سنت است که سه مرتبه الصلوة گفته شود و در اذان گفتن بجهت
نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث درین باب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه
معصومین علیهم السلام بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان
بگوید بهشت از برای او واجب میشود و باید دانست که لازم نیست که موذن بالغ باشد پس اگر طفل
ممیز اذان گوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جایز است
بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او خوفی نباشد
جایز است که آواز او را مردان نامحرم بشنوند تتمه آنچه به اذان متعلق است
سی امر است نوزده امر سنت و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول آنکه اذان

در وقت اول گوید دوم آنکه مؤذن در وقت اذان گفتن رو بقبله باشد سیوم آنکه اذان را بلند گوید
چهارم آنکه ایستاده اذان بگوید پنجم آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد ششم آنکه بر جای
بلند بایستد هفتم آنکه دو انگشت خود را در دو گوش کند هشتم آنکه اذان را بتأنی گوید نهم
آنکه در آخر هر فصلی سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیار مؤذنی کنند که عدالت داشته باشد یازدهم
آنکه مؤذن وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد سیزدهم آنکه حرف نزند
در وقت اذان شنیدن چهاردهم دانستن مؤذن مسائل اذان را بطریق تحقیق گوشزد پانزدهم
صلوة فرستادن مؤذن و کسی که اذان می‌شنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقاً واجب میداند بر هر کس که نام آنحضرت را
برد یا بشنود در اذان و غیره و این قول کمال قوت دارد شانزدهم اظهار نمودن حرف ها را در
لفظ الله و آله و اشهد و الصلوة هفدهم اظهار کردن حرف حا را در لفظ حی علی الفلاح هجدهم آنکه هر
مؤذن از فصول اذان گوید شنونده آنها نیز بگوید نوزدهم اعاده نمودن اذان صبح اگر قبل از طلوع
بفعل آورده باشد و اما آن ده امر که در اذان مکروه است اول حرف زدن مؤذن در اثنای اذان
دوم سکوت طویل در اثنای اذان سیوم نگاه کردن مؤذن در حال اذان بجانب راست و چپ چهارم
هر یک از شهادتین زیاده بر دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میگویند پنجم اذان گفتن در وقت راه
رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم اذان گفتن جهت عصر روز جمعه هرگاه نماز جمعه گذارند هشتم
اذان گفتن جهت عصر روز عرفه شخصی که حج میگذارد نهم اذان گفتن جهت عشا در مشعر الحرام شخصی را
که حج میگذارد و بعضی از مجتهدین اذان را در این سه موضع حرام میدانند و اما آن دو امر که حرام است
اول اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است دوم گفتن
الصلوة خیر من النوم در اذان صبح مگر بواسطه تقیه که نزد مخالفان گفتن آن سنت است
فصل اقامت بعد از اذان سنت مؤکده است با آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب
اقامت بیش از آنست و سنت است که آواز را در اقامت بلند نکنند و تأنی در آن سنت نیست
بلکه ترک تأنی سنت است و سید مرتضی علیه الرحمه اقامت را در همه نمازهای پنجگانه واجب میداند

بلی وضو و اقامت گفتن را اعلام سیدا ندو استادن را در آن واجب میدانند جمعی از مجتهدین نمی
زدن را بعد از گفتن قد قامت الصلاة حرام میدانند مگر چیزیکه بنماز تعلق داشته باشد مثل التماس کردن
حاضران از شخصی عادلی که پیشنماز ایشان کند یا امر کردن ماموین را که صفهای خود را راست
بدارند و مانند این فی بدانکه هرگاه شخصی اذان و اقامت را بجا نیاورده و داخل نماز شود سنت است
که نماز را قطع کند و هر دو را بجا آورده نماز را از سر گیرد و این مشروط به پنج شرط است اول آنکه بسهو
ترک اذان و اقامت کرده باشد نه عمدا دوم آنکه در رکعت اول باشد سوم آنکه رکوع نکرده باشد
چهارم آنکه وقت نماز تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت
واقع شود پنجم آنکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان یا در جامه غیر مباح واقع شود مثل آنکه صاحب خانه
گوید که رخصت است دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بگذاری و زیاده از دو
رکعت رخصت نیست درین صورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان
اقامت از سر گیرد بجهت آنکه آخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع خواهد شد
و واجب است که چون خواهد که بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع
بگوید السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و هرگاه در اثنای
اذان از مؤذن حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند و وضو بسازد و از آنجا
که اذان را قطع کرده با تمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد و اما اگر در اثنای
اقامت از و حدثی واقع شود اقامت از سر گیرد و سنت است که ما بین اذان و اقامت
فاصله واقع شود به دو رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بیک گام برداشتن
یا بگفتن سُبْحَانَ اللهِ یا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و اگر فصل بسجده یا بنشستن کند در اثنای آن این دعا
بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِي بَارًّا وَعَيْشِي قَارًّا وَرِزْقِي دَارًّا وَعَمَلِي سَارًّا وَاجْعَلْ لِي
عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُسْتَقَرًّا وَقَرَارًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
و در وقت نشستن این دعا نیز بخواند سُبْحَانَ مَنْ لَا تَبِيدُ مَعَالِمُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا
يَنْسَى ذِكْرَهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخِيبُ سَائِلُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ يُغْشَى

۴۳

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... از تفسیر این سوره فرمود که ... توحید ... در ذات و صفات ... اجزا و اعضا ... باشد ... پادشاهی او ... فرزندی ... وارد ... پادشاهی ... [illegible]

وَلَا اَبوابٌ یُرشیٰ وَلَا تَرجُمانٌ یُناجی سُبحانَ مَنِ اختارَ لِنَفسِهِ اَحسَنَ الاَسماءِ سُبحانَ مَن فَلَقَ البَحرَ لِموسیٰ سُبحانَ مَن لا یَزدادُ عَلیٰ کَثرَةِ العَطاءِ اِلّا کَرَماً وَجُوداً سُبحانَ مَن هُوَ هٰکَذا وَلا هٰکَذا غَیرُهُ و بعد از اقامت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعوَةِ التّامَّةِ وَالصَّلوٰةِ القائِمَةِ بَلِّغ مُحَمَّداً صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ الدَّرَجَةَ وَالوَسیلَةَ وَالفَضلَ وَالفَضیلَةَ بِاللّٰهِ اَستَفتِحُ وَبِاللّٰهِ اَستَنجِحُ وَعَلَی اللّٰهِ اَتَوَکَّلُ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجعَلنی بِهِم عِندَکَ وَجیهاً فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَمِنَ المُقَرَّبینَ

بحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز میگذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه است یا نزدیک خانه کعبه آنقدر نزدیک است که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه آنقدر دور است که دیدن خانه او را میسر نیست پس اگر در اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در یک نماز چهار رکعتی می تواند که در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز همین حکم دارد اما واجب است که آنچنان بایستد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه رو بجانب در کعبه نماز کند واجب است که قدری از آستان در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه اند بر او لازم نیست که در وقت نماز کعبه را ببیند اما بر ایشان واجب است که بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم و از میان پیشانی او در وقت سجده خطی راست بکشند آن خط راست بخانه کعبه بخورد و باید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زمین تمام حکم خانه کعبه دارد پس شخصی که بر کوه ابوقبیس که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز گذارد نماز او صحیح است اگر چه خطی که میان دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند بر عین خانه کعبه نخورد اما اگر بآنچه در حکم خانه کعبه است میرسد کافیست و نماز درست است

فصل و اما آن شخصی که از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبله او عین کعبه نیست بلکه جهت کعبه است یعنی جایی که خانه کعبه در آن است و نه همه آنجانب بلکه آنقدر از آنجانب که مصلی در نظر

از اجزاء آن تجویز کند که خانهٔ کعبه در رو بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست و
اثر القبله به مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و بعلاماتیکه در میان فقها مشهور است نیز معلوم
میتوان کرد مثلاً علامات قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را پشت دوش راست
بگیرند و علامات بعضی دیگر از آن بلاد آنست مثل شهر موصل که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بجانب
راست بگیرند و علامات قبله بعضی از بلاد شام آنست که جدی را بر رو و در چشم چپ بگیرند و علامات بعضی از
بلاد آنست که سهیل را در وقتیکه بغایت بلندی رسد بر مابین چشمها گیرند و علامات قبله بلاد یمن آنست
که سهیل را در وقت مذکور در پس سر مابین دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئت معلوم
شده و در دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است اما اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات قبله چیزی نداند
و شخصی یافته نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد بر آن شخص واجب است که نماز را چهار نوبت بچهار جهت
بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز گذارد و اگر چه یک نوبت
باشد بهر جانب که خواهد **فصل** اگر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز رو
او بقبله نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد
و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او و یا در جانب چپ او بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز
را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد نمازیکه کرده کافیست و قضا بر آن لازم نیست و اگر ظاهر شود که
قبله در پس پشت او نبوده و در یکی از دو جانب او نبوده و در این صورت از چهار حال بیرون نیست
یا قبله در مابین پیش رو و جانب راست بوده یا در مابین پیش رو و جانب چپ یا در مابین
پس پشت و جانب راست بوده یا در مابین پس پشت و جانب چپ پس در دو صورت اول
اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست و در دو صورت
آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد بدانکه گاهی در نماز واجب رو بقبله
کردن ساقط میشود مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد
پس بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر پادشاه
شخصی را امر کند که از خانه بیرون رود و در خانه [illegible] باشد و وقت نماز تنگ باشد

نماز را در وقت بیرون رفتن بگذارد اما اگر وقت تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون
رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتیکه عذر برطرف شود فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است
فعل است یا ترک فعل و هریک ازین دو یا واجبست یا سنت و هریک ازین چهار یا بزبان است
یا بدل است یا باعضا و جمیع آنچه بنماز تعلق دارد ازین دوازده نوع بیرون نیست اول آنچه بزبان
بجا آوردن آن واجبست مثل تکبیر احرام و قرائت دوم آنچه بدل بجا آوردن آن واجبست مثل
نیت نماز سوم آنچه باعضا بجا آوردن آن واجبست مثل رکوع و سجود چهارم آنچه بزبان بجا آوردن
آن سنت است مثل قنوت خواندن پنجم آنچه بدل بجا آوردن آن سنت است مثل بخاطر گذرانیدن
معانی آنچه در نماز خواند ششم آنچه باعضا بجا آوردن آن سنت است مثل دستها برداشتن
در حال قنوت هفتم آنچه بزبان ترک کردن آن واجبست مثل تکلم کردن بغیر حرف قرآن و
دعا باشد هشتم آنچه بدل ترک آن واجبست مثل قصد کردن ریا ببعضی از افعال نماز نهم آنچه باعضا
ترک کردن آن واجبست مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنیان است دهم آنچه بزبان ترک
کردن آن سنت است مثل قرائت ماموم با وجود شنیدن قرائت امام یازدهم آنچه بدل ترک
آن سنت است مثل فکر بکار دنیا دوازدهم آنچه باعضا ترک آن سنت است مثل دست بکمر
زدن مثل متکبران و ما در رساله اثنا عشریه که حسب الامر اشرف اقدس شاه عباسی تصنیف شده بیان
کرده ایم که هریک ازین دوازده نوع دوازده قسم است و همه اقسام را بتفصیل در آن رساله مذکور
ساختیم فصل بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه یکصد و هفتاد و دو فعل واجبست باین تفصیل
رکعت اول بیست و یک فعل واجبست اول ایستادن دوم رو بقبله کردن سوم نیت کردن
چهارم تکبیر احرام گفتن پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر ششم قرائت کردن هفتم درنگ نمودن بقدر
قرائت هشتم خم شدن بجهت رکوع نهم درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر دهم ذکر گفتن یازدهم از
رکوع برداشتن دوازدهم لمحه درنگ نمودن سیزدهم خم شدن بجهت سجود چهاردهم لمحه درنگ نمودن
در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن شانزدهم سر از سجود برداشتن هفدهم نشستن در میان دو سجده
هجدهم لمحه درنگ کردن نوزدهم خم شدن بجهت سجده دوم بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر بیست و یکم ذکر

گفتن و باین ایست و یک فعل رکعت اول تمام است و در رکعت دوم ازین بیست و یک فعل سیزده فعل کم میشود نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در وقت تکبیر احرام پس افعالیکه واجبست در رکعت دوم سجده است و بعد از ان چهار فعل دیگر واجبست که آنها را داخل رکعت نمیشمارند اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن سوم تشهد خواندن چهارم درنگ نمودن در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجبست اول نشستن بجهت سلام گفتن دوم سلام گفتن سوم درنگ کردن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجبست و در نماز شام شصت و هشت فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و خفتن هشتاد و شش فعل واجبست اینست جمیع سه صد و هفتاد و دو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانه روزی بفعل آوردن آنها و بدانکه از جملهٔ این افعال هشت فعل آن که احتیاج به بیان دارد و آن نیت است و تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم است و بیان این هشت فعل در هشت فصل بتفصیل میاید **فصل اول** در بیان آنچه تعلق بنیت دارد بدانکه نیت هر یک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدا و نیت نماز آنست که تعیین نماز باید کرد که کدام نماز است اداست یا قضا واجبست یا سنت بعد از ان قصد کند که بجای آورم از برای رضای خدا و این قصد در نهایت آسانیست و هیچ اشکال ندارد و وسواسی که بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطانست و بامضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و آنکه بعضی گمان برده اند که نیت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز و آنکه واجبست یا سنت و اداست یا قضا این گمان غلط است بلکه این امور مقید اند یعنی نیت بر اینها واقع میشود **فصل دوم** در بیان آنچه تعلق بتکبیر احرام دارد و آن چهارده امر است هفت امر واجب و هفت امر سنت و آن هفت امر واجب اول آنکه بلفظ عربی بگوید پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگتر است گوید نماز باطل خواهد بود دوم آنکه حروف تکبیر احرام از مخرج خود بیرون آورد بطریقیکه مقررست سوم آنکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میانه آید نیت و اول تکبیر احرام در آید مثل آنکه بگوید قربة الی هو الله اکبر نماز باطلست چهارم آنکه در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در بسیار خواه سکوت و خواه لفظ دیگر پس اگر در میان لفظ الله و لفظ اکبر سکوت کند یا لفظی دیگر در آورد مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز باطلست

۳۴

و ... و با سر انگشتان و میان پاها ... و بر هم اعضا باشد و سنت است که ... کشاده باشد و اعضای او ... بدن را سنت است که ... و چون ... [illegible]

پنجم آنکه همزهٔ الله را و همزهٔ اکبر را قطع کند پس اگر وصل سازد همزهٔ الله را بآخر نیت یا همزهٔ اکبر را بهای
الله نماز باطلست ششم آنکه چنان بگوید که خود بشنود و اگر مقتدی باشد مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد
مردم تکبیر را بگوید پس اگر مقتدی آنکه کر نمی بود یا فریاد نمی بود تکبیر را می شنید نمازش صحیح است والا باطل است
هفتم آنکه اگر گنگ باشد بدل تکبیر در دل قصد کند و بانگشت اشارت کند و زبان را حرکت دهد و آداب آن هفت امر است که
در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است اول دستها برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دوم آنکه ابتدای
تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن باشد و انتها با انتهای آن سوم آنکه کف دستها در وقت دست برداشتن
بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان هم چسبیده باشد بیکدیگر و انگشت بزرگ که ابهام باید که از انگشتان دیگر دور باشد و انگشت
بزرگ را ابهام گویند پنجم آهسته گفتن تکبیرست اگر ماموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز باشد و منفرد مخیر است
ششم آنکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اول نماز سنت است بجا آورد یا در اثنای آنها یا مقدم
بر آنها هفتم آنکه شش تکبیر سنت را و تکبیر احرام را با دعاهای مقرر بفعل آورد و باین طریق که سه تکبیر بگوید و این دعا
بخواند اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفرلی
ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند لبیک و سعدیک
والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک و ابن عبدیک
ذلیل بین یدیک منک و بک و لک و الیک لا ملجا و لا منجا و لا مفر منک
الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت
الحرام بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
عالم الغیب والشهادة علی ملة ابراهیم و دین محمد صلی الله علیه و آله و منهاج
علی صلوات الله علیه حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلاتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین
فصل سوم در بیان آنچه تعلق بقیام دارد و آن بیست امرست پنج امر واجبست و دو امر حرامست
و سه امر مکروه و ده امر سنت اما پنج امر واجب اول ایستادن است پس اگر بغیر ضرورت نشسته تکبیر گوید
نماز باطلست و همچنین تا بحد رکوع نرسد دوم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکردن چنانکه اگر آن چیز

برداشته شود مصلی بنشیند اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز گذاردن سیوم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر دو قدم یا دو قدم پیش باشد نماز بگذارد و باد اورا بسیار بجنباند و نتواند بجای دیگر نماز گذارد که باد اورا بجنباند آن نماز باطل است چهارم بر سر هر دو پا ایستادن پس اگر به یک پا بسیار بایستد نماز باطلست پنجم آنکه قدمها را از یکدیگر دور نکند بحیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود و اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است اول خضوع و خشوع ایستادن بطریق ایستادن غلامان بنزد آقای خود می ایستند دوم نظر بموضع سجود افکندن نه بجای دیگر سیوم قدمها را از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت از هم و در یک رشته تا یک وجب چهارم آنکه قدمها با یکدیگر محاذی باشند نه آنکه یکی پیش باشد یکی پس پنجم انگشتان هر دو پا بجانب قبله باشد ششم هر دو کف دست را بر دو ران گذاشتن هفتم انگشتان دست را ملاصق بهم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند نهم آنکه زن کفهای هر دو دست خود را بر پستان خود گذارد دهم قنوت خواندن مرد و زن را در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که مرد را قنوت در رکعت دوم آنرا بعد از رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت سنت موکده است و معنی آن دعا است خواه دستها را در برابر روی دارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند و اگر فراموش شود آنرا بعد از سر برداشتن از رکوع سنت است که بنیت قضا بجا آورد و اگر آنجا نیز فراموش کند بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن بخاطرش رسد هم آنجا رو بقبله کند و بجا آورد و در قنوت هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن تا محاذی گوش در وقت تکبیر سیوم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا برد برابر روی و محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان را بهم بچسباند مگر و انگشت بزرگ از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و آن اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضِیْنَ السَّبْعِ وَمَا فِیْهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ وَالْحَمْدُ

۳۹

و قنوت را بجو اذا صیا اما بقصد قربت و بهتر آنست که کلمات فرج را بگوید لا اله الا الله الحلیم الکریم یعنی نیست معبودی بجز خدا و بردبار بخشنده است لا اله الا الله العلی العظیم یعنی نیست معبودی بجز معبود بحق سزاوار پرستش که بلند مرتبه است و بزرگوار است سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن

لله رب العالمین و بعد از آن بگوید اللّهمّ اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنّا فی الدنیا والآخرة انّک علی کلّ شیء قدیر ـ هفتم بلند خواندن پیشنماز سنّت و قنوت و آهسته خواندن ماموم آنرا و اما آن سه امر که در قیام مکروه است اول دست و سکر زدن بطریق کفار و دوم ترک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سیوم کفها بعد از قنوت بر رو مالیدن و در قنوت کردن بفارسی میان علما خلافست و اصح آنست که باک نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده فصل چهارم در بیان آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت اول و دوم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سیوم و چهارم مصلّی مخیّر است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربعه را چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است یازده امر واجبست و دو امر سنّت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما آن یازده امر که واجبست اول آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمهٔ آنرا بخواند نماز باطلست دوم حرفها را از مخارج مقرره بیرون آوردن سیوم ملاحظهٔ اعراب الفاظ و تشدید کردن چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهوره خواندن و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلاً بقرائت عاصم و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت باقی قرّا بخواند جایز است لکن سنّت است که در قرآن خواندن التزام یک قرائت نکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر سهواً سوره را بر فاتحه مقدم دارد لازم است دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمداً سوره را مقدم دارد نماز باطلست ششم آنکه در میان الفاظ قرائت فاتحه فاصله واقع نشود خواه بسکوت طویل و خواه بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد اما فاصله بهر یک از قرآن و دعا جایز است بشرط آنکه انتظام قرآن فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلّی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعضی سنّیانست نهم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته بخواند یا آنکه از بر بخواند نماز باطلست دهم آنکه در وقت ارادهٔ سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله خواندن سوره را تعیین کند نماز باطلست یازدهم آنکه چون سورهٔ الم ترکیف بخواند سورهٔ لایلاف در عقب آن بخواند و چون سورهٔ والضحی بخواند الم نشرح در عقب آن بخواند

وما بینهنّ وهو ربّ العرش العظیم والحمد لله ربّ العالمین یعنی پاک و منزه و مقدس است خداوندی که پروردگار آسمانهای هفتگانه است و پروردگار زمینهای هفتگانه است و پروردگار آنچه در آسمانها و زمینهاست و آنچه در میان اینهاست و پروردگار عرش عظیم است یعنی تختی که حق تعالی از بالای آسمانها و کرسی و حجب و سرادقات خلق کرده است

و اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است اول آنکه قبل از شروع در فاتحه أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بگوید دوم ملاحظه نمودن صفات حروف بطریقیکه در علم قرائت مقرر شده مثل جهر و همس و غنه و غیر آن سوم اشباع کسره کاف مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ کردن چهارم اشباع ضمه دال إِيَّاكَ نَعْبُدُ کردن پنجم وقف تام و وقف حسن را بجا آوردن و در فاتحه چهار وقف تام است و ده وقف حسن اما چهار وقف تام بر آخر بسمله است و بر يَوْمِ الدِّينِ و بر نَسْتَعِينُ و بر وَلَا الضَّالِّينَ و اما ده وقف حسن بر بِسْمِ اللهِ است و بر الرَّحْمٰنِ و بر اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و بر رَبِّ الْعَالَمِينَ و بر الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ و بر إِيَّاكَ نَعْبُدُ و بر الْمُسْتَقِيمَ و بر أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و بر غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ ششم آنکه پیشنماز قرائت فاتحه و سوره را بماموملین در نماز جهریه بشنواند بشرط آنکه بسیار بلند بطریق اذان نخواند هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد بسم الله را در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند هشتم آنکه بعد از خواندن هریک از فاتحه و سوره بقدر یک نفس ساکت شدن نهم آنکه چون سوره والشمس بخواند بعد از تمام کردن آن صدق الله بگوید و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن كَذٰلِكَ اللهُ رَبِّي سه نوبت بگوید دهم آنکه در نماز صبح سوره بخواند که در درازی مثل سوره عم و سوره قیامت باشد و در نماز ظهر مثل سوره والشمس و سوره اعلی بخواند و در نماز شام و خفتن مثل سوره انا انزلنا و سوره اذا جاء نصر الله بخواند و در ظهر و در جمعه سوره جمعه و سوره منافقون بخواند و اما آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است اول ادغام کردن میم الرحیم در میم مالک دوم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند سوم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر قبل از آنکه نصف سوره اول خوانده شود و بعد از آن حرام است چنانکه مذکور خواهد شد اما عدول از سوره اخلاص و سوره قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر حرام است خواه قبل از خواندن نصف و خواه بعد از آن پنجم بسیار مد الف کشیدن بعد از مد خواه مد متصل و خواه منفصل و اما آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن حرام است اول آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه دوم سوره طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال نماز در خارج وقت واقع شود سوم سوره از سورهای عزائم خواندن و سورهای عزائم قبل از این بتفصیل گذشت

صل علی محمد و آل محمد ... اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا في الدنيا والآخرة ... إنك على كل شيء قدير

یعنی خداوندا بیامرز گناهان ما را و رحم کن بر ما و عافیت ده ما را از دردها و بلاها و عفو کن از ما خطاهای ما را در سرای دنیا و آخرت بدرستیکه تو بر همه چیز قادری و توانائی ... و در روایت وارد شده که هرکه قنوت او طولانی تر است راحت او در آخرت بیشتر است ... و اکتفا میتوان کرد اگرچه یک مرتبه سبحان الله

چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و نقش و صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر بعد از خواندن
نصف سوره اول پیش ازان قبل ازان اگر عدول کردن از سوره اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون که آن مطلقا حرام
است خواه عدول قبل از خواندن نصف آن باشد و خواه بعد ازان الا عدول نمودن ازین دو سوره بسوره
جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است اما بدو شرط اول آنکه اختیار آن دو سوره از روی فراموشی
نکرده باشد دوم آنکه بنصف نرسیده باشد و هرگاه از سوره بسوره دیگر عدول نماید واجبست که بسمله را اعاده نماید و اکتفا
به بسمله که در سوره اول خوانده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه را یا سوره را بنوعی که مرد نامحرم بشنود یا اگر زن
بسیار پیر باشد که مرد را بآن میل نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدانکه در رکعت سوم و چهارم
اگر بجای فاتحه سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ بخواند جایز است و
واجبست که آهسته بخواند و اولی آنست که اَسْتَغْفِرُ اللهَ در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت
افضل خواهد بود و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سوم یا چهارم
بجای تسبیحات فاتحه بخواند **فصل پنجم** در بیان آنچه تعلق برکوع دارد و آن بیست و شش امر است شش امر
واجبست و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه و اما آن شش امر واجب اول آنکه آنقدر خم شود که کف دستها
بزانو برسد اما دست بزانو گذاشتن واجب نیست دوم سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ گفتن یک نوبت
یا سه نوبت سُبْحَانَ اللهِ و اگر ضرورتی داشته باشد یک نوبت سُبْحَانَ اللهِ کافیست سوم درنگ
نمودن بقدر ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بشنود و اگر چه بقدر بیرا باشد چنانکه در فصل سابق مذکور شد پنجم سر
برداشتن ازان ششم لمحه درنگ نمودن بعد از سر برداشتن و اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است
اول آنکه چون خواهد که خم شود اَللهُ اَكْبَرُ بگوید دوم آنکه در حال رکوع زانوها را پس برد و پیش نیاورد سوم آنکه
پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطره آبی بران ریخته شود بجای خود بایستد چهارم آنکه گردن را سوای پشت
بکشد پنجم آنکه نظر را بین دو قدم خود اندازد ششم آنکه دو دست خود را از دو پهلوی خود دور بدارد هفتم آنکه دو کف
را بر دو زانو گذارد هشتم آنکه انگشتان را از هم دور دارد نهم آنکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد
دهم آنکه زن دو کف خود را بالای زانو گذارد یازدهم مکرر گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ تا سه نوبت
شود و پنج نوبت فاضلتر است و افضل ازان هفت نوبت است دوازدهم آنکه قبل از گفتن سبحان

رَبِّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْدِه این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَکَ رَکَعْتُ وَلَکَ اَسْلَمْتُ وَبِکَ آمَنْتُ وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَاَنْتَ رَبّی خَشَعَ لَکَ سَمْعی وَبَصَری وَشَعْری وَبَشَری وَلَحْمی وَدَمی وَمُخّی وَعَصَبی وَعِظامی وَما اَقَلَّتْهُ قَدَمای غَیْرَ مُسْتَنْکِفٍ وَلا مُسْتَکْبِرٍ وَلا مُسْتَحْسِرٍ سیم آنکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید چهارم اگر ماموم باشد آهسته گوید پنجم اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت بخواند در جهر و اخفات ششم آنکه چون سر از رکوع بردارد بگوید سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ اَهْلِ الْکِبْرِیاءِ وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ و اما آن چهار امر که در رکوع مکروه است اول دستها را در وقت رکوع بر دو پهلوی خود چسپانیدن دوم سر بزیر افگندن بروجهی که سر و گردن مساوی پشت نباشد سیم آنکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت نگوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از ماموان بواسطه ضرورتی تعجیل دارند چهارم آنکه دو کف دست را در وقت رکوع در مابین زانوها گذاشتن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند فصل ششم در بیان آنچه تعلق بسجود دارد و آن سی و هفت امر است ده امر واجبست و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه اما ده امر واجب اول آنکه بر مجموع هفت عضو سجود نماید که آن پیشانیست و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها دوم آنکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بعضی سبک کند و سنگینی نیندازد نماز باطلست اما لازم نیست که سنگینی انداختن بر همه اعضا برابر باشد سیم آنکه هر یک از این هفت عضو مستقر باشد یعنی هر یک بجای خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا [illegible] سجده کند بحیثیتی که بعضی از اعضای مستقر نباشد نماز باطلست چهارم آنکه پیشانی را بر خاک گذارد یا بر چیزی که از خاک روییده باشد بشرط آنکه از خوردنی یا پوشیدنی نباشد بحسب عادت پنجم گفتن سُبْحانَ رَبِّیَ الْاَعْلی وَبِحَمْدِه یک نوبت یا سه نوبت سُبْحانَ اللّٰهِ و در وقت ضرورت یک نوبت سُبْحانَ اللّٰهِ گفتن کافیست ششم درنگ کردن بقدر ذکر هفتم آنکه ذکر را چنان بگوید که [illegible] چنانچه در رکوع مذکور شد هشتم سر از سجده اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن لحظه درنگ نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول و اما آن بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت است اول اَللّٰهُ اَکْبَرُ گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع و قبل از خم شدن بجهت سجود دوم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ فی اُمَّتِهِ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ [illegible]

۵۳

درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن سوم در وقت الله اکبر گفتن دستها را برابر بالا بردن تا نزدیک گوشها چهارم آنکه چون خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند بعد از آن دو زانو را و اگر زن باشد اول زانوها را بر زمین رساند بعد از آن کف دستها را پنجم آنکه در وقت سجود انگشتان دستها را بهم چسپانیده از یکدیگر دور نکند ششم آنکه سرهای انگشتان بجانب قبله باشد هفتم آنکه هیچیک از دستها بپهلو چسپیده نباشد هشتم آنکه از پیشانی بمقدار یک درهم بسجده گاه برساند نه کمتر از آن و بعضی مجتهدین را مذهب آنست که رسانیدن مقدار یک درهم واجبست نهم آنکه بر خاک سجده کند نه بر سنگ و چوب و امثال آن و افضل آنست که خاک یکی از مزارهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشد خصوصاً خاک کربلای معلی ساکنها التحیة و الثناء دهم آنکه قبل از ذکر سجود این دعا بخواند اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین یازدهم آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شده دوازدهم آنکه میانهٔ سر یک هفت عضو و زمین حائلی نباشد بلکه باید که همهٔ این هفت عضو برهنه بر زمین رسند اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هشتم اعضای سجود گردانیدن چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن پانزدهم زانوها را از یکدیگر دور داشتن اگر مصلی مرد باشد نه زن شانزدهم آنکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بگوید هفدهم آنکه در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا بردارد بطریقی که قبل ازین گفته شد هجدهم گفتن استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد از گفتن الله اکبر نوزدهم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن و استغفار کردن بیستم آنکه در مابین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ نشیند و پشت قدم پای راست را بر شکم قدم چپ گذارد و اگر زن باشد بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و دو کف پا را بر زمین نهد سنت و یکم آنکه در وقت سجود ساق دستها را بالا گیرد و بر زمین نگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد سنت دوم آنکه چون در رکعت اول یا سوم در نماز چهار رکعتی سر از سجدهٔ دوم بردارد لحظه بنشیند و این را جلسهٔ استراحت گویند و سید مرتضی علیه الرحمه از واجبات دانسته سنت سوم آنکه در جلسهٔ استراحت تورک کند سنت چهارم آنکه زن در وقت سجده گذارد که از موی سر او چیزی فاصله شود میانهٔ پیشانی او و سجده گاه هر چند از پیشانی او آنچه واجبست که بسجده گاه رسیده باشد سنت پنجم آنکه مواضع هفت عضو برابر باشند یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد اتفاقاً

لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ... و رسیدی در ستی بیشک و شبهه و رجا ... بشارت دهنده است رحمت و بفضل خدا کسی را که بدین حق اقرار کند و ترساننده است از عقوبت و عدل خدا کسی را که از دین حق بدر رود و یا اصرار بر کبایر کند

در بلندی و پستی بقدر چهار انگشت جایز است و زیاده از آن جایز نیست و اما آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن آن مکروه است اول پف کردن در موضع سجود بشرط آنکه از آن دو حرف حاصل نشود که اگر دو حرف حاصل شود حرام است و نماز باطلست دوم اقعا کردن مابین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای انگشتان پا را بر زمین گذاشتن است جمیع آنچه تعلق برکعت اول دارد تتمه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدانکه سجده های تلاوت قرآن پانزده است اول در سورهٔ اعراف دوم در سورهٔ رعد سوم در سورهٔ نحل چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل پنجم در سورهٔ مریم ششم و هفتم در سورهٔ حج که در آنجا دو سجده است هشتم در سورهٔ فرقان نهم در سورهٔ نمل دهم در سورهٔ الم تنزیل یازدهم در سورهٔ صاد دوازدهم در سورهٔ حم فصلت سیزدهم در سورهٔ والنجم چهاردهم در سورهٔ انشقت پانزدهم در سورهٔ اقرأ و از این پانزده سجده چهار واجبست و آن در سورهٔ الم تنزیل است و فصلت و والنجم و اقرأ و یازده باقی سنت است و سجده وقتی است که آیت تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت نمودن هیچیک لازم نیست اما اولی آنست که بر هفت عضو مقرر سجده کند و اکتفا به پیشانی بر زمین گذاشتن نکند و چیزی که سجدهٔ نماز بر آن جایز نیست سجده نکند و در چهار سجدهٔ واجب سنت است که این ذکر بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حَقًّا حَقًّا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِيْمَانًا وَتَصْدِيْقًا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عُبُوْدِيَّةً وَرِقًّا سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا لَا مُسْتَنْكِفًا وَلَا مُسْتَكْبِرًا بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِيْلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيْرٌ و تکبیر بعد از خوانده سجدهٔ عزایم سجود واجبست بر شنونده نیز واجبست و تاخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست و اگر تاخیر شود نیت قضا بجا آورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که همیشه اداست پس اگر تاخیر واقع شود نیت قضا لازم نیست فصل پنجم در بیان آنچه بتشهد تعلق دارد و آن بسه امر است نه امر واجب و هشت امر سنت و یک امر مکروه اما نه امر واجب اول نشستن بقدر تشهد خواندن دوم درنگ نمودن سوم تشهد خواندن باین طریق که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ و جایز است که به اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از مخارج مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم کلام اجنبی در میان

و مقصود ... از ارکان و انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم ... معصوم اند و حضرت فاطمه علیها السلام ... تقبل شفاعته فی امته ... آنحضرت را از برای امت ... او را به بهشت پس سنت است که بعد از این دو مرتبه یا سه مرتبه بگوید ... الحمد لله رب العالمین

نیاوردن هفتم آنکه بقدر تشهد الحمد لله بگوید گفتن اگر تشهد را اندازد و وقت از یاد گرفتن تنگ باشد هشتم تشهد را بلند خواندن اگر پیشنماز باشد نهم آهسته خواندن اگر ماموم باشد و اما آن هشت امر که سنت است اول تورک نمودن بطریقی که در نشستن مابین دو سجده مذکور شد دوم دستها را بر رانها گذاشتن سوم انگشتان بهم چسبانیدن چهارم نظر بکنار خود کردن پنجم پیش از شروع در تشهد بسم الله وبالله وخير الاسماء لله گفتن ششم آنکه بعد از گفتن واشهد ان محمدا عبده ورسوله بگوید ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة واشهد ان ربي نعم الرب وان محمدا نعم الرسول هفتم آنکه بعد از گفتن اللهم صل على محمد وآل محمد بگوید وتقبل شفاعته في امته وارفع درجته والحمد لله رب العالمين هشتم آنکه در تشهد دوم بعد از گفتن وان محمدا نعم الرسول بگوید التحيات لله والصلوات الطاهرات الطيبات الزاكيات الغاديات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وطهر وزكى وخلص وصفى فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة واشهد ان ربي نعم الرب وان محمدا نعم الرسول واشهد ان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمين اللهم صل على محمد وآل محمد وبارك على محمد وآل محمد وسلم على محمد وآل محمد وترحم على محمد وآل محمد كما صليت وباركت وسلمت وترحمت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد و اما آن یک امر که مکروه است اقعا است در حال تشهد و معنی اقعا در بحث سجود مذکور شد **فصل هشتم** در بیان آنچه تعلق بتسلیم دارد و آن هفده امر است پنج امر واجب و دوازده امر سنت اما پنج امر واجب اول نشستن بمقدار تسلیم دوم درنگ نمودن بمقدار آن سوم گفتن السلام عليكم ورحمة الله وبركاته چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آورد پنجم آنکه چنان بگوید که خود بشنود اگر چه تقیه باشد و اما دوازده امر که سنت است اول تورک نمودن بطریق تورک در تشهد دوم کفها را بر رانها گذاشتن سوم انگشتان را بهم چسبانیدن

السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين

٥٦

السلام

چهارم قصد بیرون رفتن از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مؤمنین و جن و انس کردن ششم قصد کردن پیشنماز سلام بر ماموین و ضمن مؤمنین هفتم قصد کردن ماموین سلام بر پیشنماز و ضمن مؤمنین هشتم بلند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته گفتن ماموم آن را و منفرد مخیر است دهم آنکه پیشنماز و ماموم در وقت سلام دادن اول بجانب روی راست ابروی خود اشارت کنند یازدهم آنکه ماموم نوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار را درین سلام قائم مقام شخصی دانسته اند دوازدهم آنکه منفرد در وقت سلام دادن بگوشه چشم بجانب راست اشارت کند تتمه چون مصلی از نماز فارغ شود سنت است که به تعقیب اشتغال نماید اول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها را نزدیک گوش رساند و بعد از ان بگوید

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِیَّاهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْاَوَّلِینَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ وَاَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ وَاَتُوبُ اِلَیْهِ اللّٰهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکَاتِکَ سُبْحَانَکَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی کُلَّهَا جَمِیعًا فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ کُلَّهَا جَمِیعًا اِلَّا اَنْتَ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ شَرٍّ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ عَافِیَتَکَ فِی جَمِیعِ اُمُورِی کُلِّهَا وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ وَاَعُوذُ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَسُلْطَانِکَ الْقَدِیمِ وَعِزَّتِکَ الَّتِی لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِکَ الَّتِی لَا یَمْتَنِعُ مِنْهَا شَیْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ وَمِنْ شَرِّ الْاَوْجَاعِ کُلِّهَا وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّی عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ

توکلت علی الحیّ الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتّخذ ولدا و لم یکن له
شریک فی الملک و لم یکن له ولیّ من الذلّ و کبّره تکبیرا بعد از ان تسبیح حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و آن سی و چهار نوبت الله اکبر گفتن است و سی و سه نوبت
الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها در هر شبانه روز بعد از هر نماز پیش من
بهتر است از هزار رکعت نماز که گذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام سوره توحید
دوازده نوبت بخواند و بعد از آن دستها گشوده برابر روی این دعا بخواند اللّهمّ انّی اسئلک باسمک
المکنون المخزون الطاهر المطهّر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک
القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکّاک الرقاب من النار
اسئلک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تعتق رقبتی من النار و ان
تخرجنی من الدنیا آمنا و ان تدخلنی الجنّة سالما و ان تجعل دعائی اوّله
فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا صلّ علی محمّد و آل محمّد انّک انت علّام
الغیوب بعد از ان سجده شکر بجا آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که شخصی که سجده شکر کند و وضو داشته باشد خدا تعالی ثواب ده نماز
با و دهد و ده گناه عظیم با و بخشد و باید که پیشانی را در وقت سجده بر خاک گذارد و اگر از خاک
کربلا باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم را بر زمین رساند و این دعا بخواند اللّهمّ
انّی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک
انّک انت الله ربّی و الاسلام دینی و محمّد نبیّی و علیّ بن ابی طالب
و الحسن و الحسین و علیّ و محمّد و جعفر و موسی و علیّ و محمّد
و علیّ و الحسن و محمّد صلواتک علیهم ائمّتی بهم اتولّی و من اعدائهم
اتبرّء بعد از ان سه نوبت بگوید اللّهمّ انّی انشدک بدم المظلوم بعد از ان
بگوید اللّهمّ انّی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنّهم

۵۸

بعد ذلک وعدا وهو ان تصلی علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین من آل
محمد صلی الله علیه وآله بعد از آن سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک الیسر بعد
العسر بعد از آن جانب راست روی خود را بر زمین گذارد و بگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب
وتضیق علی الارض بما رحبت یا باری خلقی رحمة بی وکان عن خلقی غنیا
صل علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین من آل محمد صلی الله علیه وآله
بعد از آن جانب چپ روی خود را بر سجده گاه نهد و سه نوبت بگوید یا مذل کل جبار ویا معز
کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی مجهودی بعد از آن سه نوبت بگوید یا حنان یا منان
یا کاشف الکرب العظام بعد از آن سه نوبت دیگر پیشانی بر سجده گاه گذارد و صد نوبت
شکرا شکرا بگوید بعد از آن حاجت خود را از خدای عز وجل بطلبد و چون سر از سجده بردارد
دست راست را سه نوبت بر سجده گاه گذارد و هر نوبت بر جانب چپ رو و پیشانی و جانب
راست رو بمالد و بگوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن
الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار و
الذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن مقصد دوم در نماز جمعه است بدانکه در میان
مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت حضرت امام علیه السلام خلاف است و اصح آنست که
مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیشتر از ثواب نماز ظهر است
اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که احتیاطا ظهر را بعد از آن
که نماز جمعه گذارده شود بگذارد جایز است و از آن منع نیست و نماز جمعه دو رکعت است مثل نماز صبح
و از هشت کس ساقط است اول زن دوم بنده سوم مسافر چهارم کور پنجم بیمار ششم پیر عاجز هفتم
شل که از راه رفتن عاجز باشد هشتم کسیکه از وی تا جائیکه نماز گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر
این جماعت غیر از زن حاضر شوند نماز جمعه از ایشان ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق دارد سی امر است
نه امر واجب و بیست و یک امر سنت و اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت
آن از زوال آفتاب است تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حاصل میشود مساوی شاخص شود و بعضی

۵۹

از مجتهدین برآنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است دوم آنکه بجماعت گذارده شود و چه فرادی
گذاردن نماز جمعه حرام است سوم آنکه جماعتیکه نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز
باشد چهارم آنکه پیشنماز یا غیر آن قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از این دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای
خدا و صلوات بر پیغمبر و آل او باشد و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تمام الفائده پنجم آنکه خطیب
در وقت خواندن خطبه ایستاده باشد ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه دو خطبه را پنج نفر از
حاضران یا زیاده بشنوانند هشتم آنکه در مابین دو خطبه بنشیند نهم آنکه در یک جا دو جماعت در دو جا نماز
جمعه گذارند و واجب است که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میان ایشان کمتر
از یک فرسخ باشد و هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است و الا نماز سابق صحیح است
و نماز لاحق باطل است و اما آداب آن بیست و یک امر است که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن
چنانکه در باب طهارت مذکور شد دوم سر تراشیدن و لب چیدن و بخطمی شستن سیم محاسن را شانه
کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین و پاکیزه‌ترین رخت پوشیدن هفتم خود را
ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن نهم آنکه حاکم جماعتی را که در زندان
محبوس اند رخصت دهد که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد
ایشان را بزندان بازگردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد دوازدهم آنکه در
وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا بر کمان یا بر عصای تکیه کند سیزدهم آنکه چون بر منبر بنشیند که مؤذن
اذان را بگوید و بعد از آن شروع در خطبه نماید چهاردهم آنکه بعد از سلام آنقدر بر منبر بنشیند که مؤذن
اذان را بگوید بعد از آن شروع در خطبه نماید پانزدهم آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه
حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند هفدهم آنکه متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از
مجتهدین این دو امر را واجب می‌دانند هجدهم آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت
دوم سوره منافقون نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند و در رکعت دوم بعد از
رکوع چنانکه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر نماید در قرائت و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم
بیست و یکم نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است هر وقت از روز جمعه که

٦٠

... السلام علی امیر المؤمنین ... السلام علی الحسن و الحسین ... السلام علی علی بن الحسین زین العابدین ... علی محمد بن علی الباقر ... علی جعفر بن محمد الصادق ... علی موسی بن جعفر الکاظم ... علی علی بن موسی الرضا ... علی محمد بن علی الجواد ... علی علی بن محمد الهادی ... علی الحسن بن علی العسکری ... علی الحجة ابن الحسن القائم ... صلوات الله و سلامه علیهم

خواهد میتواند گذارد و افضل آنست که شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب باندک زمانی بگذارد و بجا آورد و شش رکعت را بعد از آن باندک زمانی بگذارد و شش رکعت را قبل از زوال باندک زمانی و دو رکعت بعد از زوال مقصد سوم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان و این نماز واجب است بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجب است هرگاه امام علیه السلام ظاهر باشد و در زمان غیبت سنت است حتی بر آن جماعتی که نماز جمعه بر ایشان ساقط است و افضل آنست که بجماعت گذارده شود و آن دو رکعت است بطریق نماز صبح و در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت کند و در رکعت دوم چهار تکبیر بهمان طریق بجا آورد و آنچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده امر سنت و پنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول ملاحظه کردن وقت است و آن از طلوع آفتاب است تا زوال دوم غسل کردن سوم خود را معطر کردن چهارم جامه پاک پوشیدن پنجم پیاده و پا برهنه و ذکرگویان بمصلی رفتن ششم زندانیان را بمصلی بردن بطریقی که در نماز جمعه مذکور شد هفتم نماز را بجماعت گذاردن هشتم خواندن سوره سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول و سوره والشمس در رکعت دوم نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دهم این دعا را در قنوت خواندن اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَاَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلَ التَّقْوٰى وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هٰذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَمَزِيداً اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ اَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ خَيْرَ مَا سَئَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَاَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلَصُونَ یازدهم آنکه نماز بر روی زمین بی حائل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقی که در نماز جمعه گذشت سیزدهم آنکه اگر عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را بمردم بیان کند و اگر عید قربان باشد آداب قربان کردن را بیان نماید چهاردهم آنکه خطیب ایستاده خطبه بخواند پانزدهم آنکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردد و اما آن پنج امر که مکروه است

اول حرف زدن در اثنای خطبه دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن سوم سلاح بستن بمصلی رفتن
چهارم نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز چنین تحیت مسجد که تحیت مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن و سنت است که اگر عید رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان
باشد بعد از برگشتن مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه و آنچه بآن متعلق است چهار امر است دو امر واجب
و دو امر سنت اما آن دو امر واجب اول آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم علیه السلام
گذارند یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا که خواهد از مسجد الحرام بگذارد دوم آنکه نماز
را بعد از فارغ شدن از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارند و اما دو امر سنت اول خواندن سوره قل
یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید را در رکعت دوم دوم آنکه بیفاصله بعد از طواف نماز گذارد
مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای
سیاه و سرخ و مانند آن و این نماز دو رکعت است در رکعت اول پنج رکوع واجب است بانیطریق که چون بعد از
تکبیر احرام فاتحه و سوره را بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره را بخواند و باز برکوع
رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم بسجده رود و سجده بجا آورد و رکعت دوم را نیز بانیطریق
بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد و این نماز را باینصورت بجا آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعتی
از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر بخواند و همچنین تا آخر
و برکوع رود و همچنین کند تا در رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف از ابتدای گرفتن آفتاب
و ماهتابست و آخر وقت شروع در انجلاست و سید مرتضی رحمه الله آخر وقت را آخر انجلا میداند و اگر شخصی
این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد قضا بر وی واجبست و اگر
بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته باشد و خواه بعضی
و نماز زلزله در تمام عمر ادا است و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز
را آنچنان نگنجد نماز ساقط میشود و بعضی بر آنند که ساقط نمیشود و بعضی بر آنند که اگر وقت طهارت و یک رکعت
داشته باشد نماز واجبست و الا ساقط اما آن هشت امر سنت که باین نماز متعلق است اول جهر نمودن مصلی
در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود خواه در شب دوم خواندن سوره های طویل مثل سوره انبیا

و سوره کهف هر گاه داند که وقت گنجایش آن دارد سوم الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از
رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که آنجا سمع الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت کردن قبل از رکوع پنجم و دهم
پنجم آنکه این نماز در مسجد گذارند در جائیکه سقف نداشته باشد ششم آنکه بمقدار زمان هر یک از رکوع و سجود
و قنوت مساوی زمان قرائت باشد هفتم آنکه بجماعت گذارده شود خواه کل قرص گرفته باشد و خواه بعض
و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر همه قرص گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جایز نیست هشتم آنکه اگر قبل
از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند و سید مرتضی بر آنست که اعاده نماز درین صورت واجبست و بدانکه
اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد درین صورت مکلف
مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است
نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز
طواف خانه کعبه اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جایز است که این
نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد و بنماز یومیه مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده باتمام
رساند مقصد ششم در نماز میت این نماز واجب کفائیست یعنی هر گاه که شخصی بگذارد از همه کس ساقط است
و نماز میت کردن وقتی واجبست که آن میت مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمانان بشرط
آنکه شش سال تمام کرده باشد و اگر کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر ایشان سنت است و کیفیت این نماز
آنست که مصلی بنیت تکبیر احرام بجا آورد و بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ با تکبیر دوم بجا آورد و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَبارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ
عَلیٰ اِبْراهیمَ وَآلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ با تکبیر سوم بجا آورد و بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ
وَالْمُؤْمِناتِ وَالْمُسْلِمینَ وَالْمُسْلِماتِ الْاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ
اِنَّکَ مُجیبُ الدَّعَواتِ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ با تکبیر چهارم بجا آورد و پس اگر میت مومن باشد بگوید
اَللّٰهُمَّ هٰذا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ
اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فی اِحْسانِهِ

وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ وَلا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ لا اِکْراهَ فِی الدّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَیُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ لَا انْفِصامَ لَها وَاللّٰهُ سَمیعٌ عَلیمٌ اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَالَّذینَ کَفَرُوا

شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز بگذارد مثلاً اگر یک روز نماز ترک کند نذر او بر طرف میشود و لازم نیست
که دیگر بگذارد و اما کفاره نذر لازم است و اگر شخصی نذر کند که سجده بجا آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند
که رکوع یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطل است مقصد هشتم در نمازیکه باجاره واجب شود هرگاه در ذمه
شخصی نماز واجبی باشد واجب است که وصیت کند که شخصی را اجاره کنند که نمازیکه در ذمه اوست بگذارد
و این در وقتی است که آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر پسر است چنانچه بعد
ازین مذکور خواهد شد و بر پدر واجب است که پسر را بدان مطلع سازد و چون شخصی از جهت قضای نماز میت
اجاره گیرد وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند
و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجاره نماز را بالطریق وجه اجاره حج از اصل ترکه باید داد خواه میت وصیت کرده
باشد و خواه نکرده باشد و شخصی را که باجاره میگیرند که نماز جهت میت بگذارد میباید که مسائل ضروری نماز
را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع
اجاره علی الفور بآن اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن امر مشغول باشد بلکه همین قدر کافیست که بعضی
اوقات بجا آورد بنحوی که بحسب عرف گویند که بآن اشتغال دارد و کاهلی نمیکند و جایز است که دو شخص را
یا زیاده جهت نماز یک شخص اجاره بگیرند اما وقت نماز هر یک از جماعت میباید که معین باشد تا دیگری
در آن وقت بقضای نماز آن میت اشتغال نماید یا باز او ترتیب قضا شود و چون مرد و زن جهت قضای
نماز زن باجاره بگیرند بهتر است ملاحظه جهر و اخفات و همچنین اگر زن خود را جهت نماز قضای مرد باجاره بگیرد
بهتر آنکه نامحرم آواز او را نشنود بتفصیلی که قبل ازین مذکور شد مقصد نهم در نمازی که از پدر شخصی فوت
شده باشد بر پسر واجب است که آنرا بجا آورد بدانکه بر پسر واجب است که بعد از فوت پدر نمازی که از او فوت شده
باشد قضا کند بدو شرط اول آنکه میت را پسری بزرگتر از او نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست
اما اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجب است که نماز پدر را بالسویه قضا کنند و اگر
یک نماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر از او باقی بماند و پنج نماز از او فوت شده باشد در این صورت قضای آن
یک نماز بر ایشان واجب کفائیست یعنی هر کدام که بجا آورد از دیگری ساقط میشود و شرط دوم آنکه
پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر از پسر بزرگتر جهت نماز استیجار کنند که اگر وصیت کرده باشد

قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقط میشود و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند و آن آنست که آن نماز
بواسطهٔ بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمداً بی عذری از و فوت شده باشد قضای آنرا
بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیگر شرط رابع کرده اند و آن آنست که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل
باشد که اگر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند مطلب دوم
در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و درین کتاب از انجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانکه قبل ازین گفته
شد اول نوافل نماز یومیه است که در هر شبانه روزی گذاردن آن سنت است و آن سی و چهار رکعت است
هشت رکعت نافلهٔ ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافلهٔ عصر است مقدم بر عصر و چهار رکعت
نافلهٔ مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که بیک رکعت ایستاده حساب است و آنرا وتیره گویند
و آن نافلهٔ خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و
یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت نافلهٔ صبح است و اول وقت نافلهٔ ظهر زوال آفتاب است و آخر آن
وقتی است که سایهٔ شاخص بقدر دو قدم بر سایهٔ وقت زوال افزاید و در جائیکه وقت زوال شاخص را سایه نباشد
و در جائیکه سایه در وقت زوال معدوم میشود آن وقتی است که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از
قدم هفت یک شاخص است و اول وقت نافلهٔ عصر فارغ شدن است از نماز ظهر که در اول وقت گذارده میشود
و آخر آن وقتیست که سایهٔ شاخص بقدر چهار قدم برسد و اول وقت نافلهٔ مغرب فارغ شدن است از نماز
مغرب که در اول وقت گذارده شود و آخر آن برطرف شدن سرخی است که در جانب مغرب بهم رسیده
اول وقت نافلهٔ خفتن فارغ شدن از نماز خفتن است که در اول وقت گذارده شود و آخر آن نصف شب
است و وقت اول نماز شب از نصف شب است آخر آن وقتیست تا طلوع فجر دوم و هر چند بفجر دوم
نزدیکتر باشد افضلست و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار رکعت باقی مخفف بگذارد
و اگر قبل از اتمام چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید و جایز است نماز شب را اول شب
بگذارد هر گاه ترسد که از نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن از نماز شب
است و افضل آنست که شفع و وتر را در مابین فجر اول و دوم بجا آورد و وقت نافلهٔ صبح بعد از فارغ
شدن است از شفع و وتر و وقت آن میکشد تا پیدا شدن سرخی مشرق و ادعیه و آداب نوافل یومیه

بسیار است و آنرا در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساخته‌ایم و درین کتاب آنچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا بخواند که امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده و فرموده که محافظت کن بران چنانکه محافظت میکنی چشمهای خود را و آن اینست سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا بعد از آن وضو سازد و شروع در نافله ظهر کند و در رکعت اول بگوید تکبیرات سبعه افتتاحیه را با ادعیه بطریقی که در فصل تکبیرة الاحرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و بعد از این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ إِنِّي ضَعِيفٌ فَقَوِّ فِي رِضَاكَ ضَعْفِي وَخُذْ إِلَى الْخَيْرِ بِنَاصِيَتِي وَاجْعَلِ الْإِيمَانَ مُنْتَهَى رِضَايَ وَبَارِكْ لِي فِيمَا قَسَمْتَ لِي وَبَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الَّذِي أَرْجُو مِنْكَ وَاجْعَلْ لِي وُدًّا وَسُرُورًا لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَهْدًا عِنْدَكَ پس دو رکعت دیگر از نافله ظهر را بگذارد بطریقی که مذکور شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیه آن پس دو رکعت دیگر را بهمین طریق بجا آورد و بعد از شش رکعت از این هشت رکعت آنچه میسر باشد از تعقیب نماز بجا آورد و بعد از آن اذان بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر از نافله ظهر را بهمین طریق بجا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع در نافله عصر کند و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الْمُبْدِئُ الْبَدِيعُ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْجُودُ وَلَكَ الْمَنُّ وَلَكَ الْكَرَمُ وَلَكَ الْجُودُ وَلَكَ الْأَمْرُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس حاجت خود را بخواهد بعد از آن دو رکعت دیگر از نافله عصر را بگذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ

وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم ورب جبرائیل ومیکائیل و
اسرافیل ورب السبع المثانی والقرآن العظیم ورب محمد خاتم النبیین صل علی
محمد وآله واسئلک باسمک الاعظم الذی به تقوم السموات والارض وبه تحیی الموتی
وترزق الاحیاء وتفرق بین المجتمع وتجمع بین المتفرق وبه احصیت عدد
الرمال وعدد الاجبال ووزن الجبال وکیل البحار واسئلک یا من هو کذلک ان
تصلی علی محمد وآل محمد پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر بگذارد باین طریق و بعد از آن این دعا
بخواند اللهم انی ادعوک بما دعاک به عبدک یونس وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن
ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین فانه دعاک وهو عبدک وانا
ادعوک وانا عبدک وسألک وهو عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی علی
محمد وآل محمد وان تستجیب لی کما استجبت له وادعوک بما دعاک به عبدک ایوب
اذ مسه الضر فدعاک انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبت له وکشفت
ما به من ضر وآتیته اهله ومثلهم معهم فانه دعاک وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک
وسألک وهو عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی
کما فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له وادعوک بما دعاک به عبدک یوسف
اذ فرقت بینه وبین اهله واذ هو فی السجن فانه دعاک وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک
وسألک وهو عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج
عنی کما فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له فصل علی محمد وآل محمد وان تفعل بی
پس حاجت خود را بخواهد بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر را بگذارد و پس این دعا بخواند یا من اظهر الجمیل
وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یا کریم الصفح یا عظیم المن یا حسن
التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا سامع کل نجوی ویا منتهی کل شکوی
یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا رباه یا رباه یا رباه یا سیداه یا سیداه یا سیداه یا غایة رغبتاه

۶۹

ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره
و بعد از نماز خفتن سنت است یک
مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و سنت است
در صبح و شام سه صد و شصت مرتبه بخواند
الحمد لله رب العالمین حمدا کثیرا علی کل حال
و ایضا سنت موکد است که نزدیک
بطلوع آفتاب و نزدیک بغروب آفتاب
ده مرتبه بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم

یا ذا الجلال والاکرام اسئلک بحق محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی
ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی والحسن ومحمد صاحب الزمان سلام الله
علیهم اجمعین ان تصلی علی محمد وال محمد وان تکشف کربی وتغفر ذنبی وتنفس همی
وتفرج غمی وتصلح شانی فی دینی ودنیای وان تدخلنی الجنة ولا تشوه خلقی بالنار
وافعل بی ما انت اهله ولا تفعل بی ما انا اهله برحمتک یا ارحم الراحمین پس از ان واقامت
گوید برای نماز عصر و بعد از نماز عصر تعقیب بجا آورد و بعد از ان بگوید استغفر الله الذی لا
اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال والاکرام واسئله ان یتوب علی
توبة عبد ذلیل خاضع مسکین فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه ضرا ولا نفعا
ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا اللهم انی اعوذ بک من نفس لا تشبع ومن قلب لا یخشع ومن
علم لا ینفع ومن صلوة لا ترفع ومن دعاء لا یسمع اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر
والفرج بعد الکرب والرخاء بعد الشدة اللهم ما بنا من نعمة فمنک وحدک لا شریک
لک لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک وسنت است که بعد نماز عصر ده نوبت استغفار کند
و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر ده نوبت بخواند و بعد از ان دو سجده شکر بجا آورد بطریقی که قبل ازین مذکور شد
و باید که آخر دعاهای که بعد از نماز عصر میخواند این دعا باشد اللهم انی وجهت وجهی الیک واقبلت بدعائی
علیک راجیا اجابتک طامعا فی مغفرتک طالبا ما اوجبت به علی نفسک مستنجزا وعدک
اذ تقول ادعونی استجب لکم فصل علی محمد وال محمد واقبل الی بوجهک واجبنی و
استجب دعائی یا اله العالمین فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که با خبر شود بنماز
مغرب مشغول شود که وقت آن مضیق است چنانکه قبل ازین مذکور شد بعد از انکه نماز مغرب بگذارد
تعقیب بطریقی که مذکور شد بجا آورد و سه نوبت بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء
ولا یفعل ما یشاء غیره پس نافله مغرب را بگذارد و از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
مبالغه و تاکید در گذاردن نافله مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
است که آنحضرت فرموده که ترک مکنید چهار رکعت نماز را بعد از مغرب در سفر و حضر

من همزات الشیاطین واعوذ
بک رب ان یحضرون ان الله
هو السمیع العلیم

اگر چه گرسنه باشی از اعدا و ایشان در عقب تو بشتابند و مکروه است حرف زدن میانهٔ نماز مغرب و نافلهٔ آن و همچنین مکروه است حرف زدن میانهٔ چهار رکعت نافلهٔ مغرب و هرگاه فوت شود وقت نافلهٔ مغرب قضا کند آنرا همچو سایر نوافل و چون شروع در نافلهٔ مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیه را با دعیه‌ها که گذشت بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد را سه نوبت بخواند و در رکعت دوم سوره انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار بخواند و اگر خواهد در رکعت اول قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد بخواند و اگر در سفر و کمی گنجایش بکند جایز است همچنانکه در سایر نوافل باید که قرأت را در نافلهٔ مغرب و در جمیع نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت اول این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ تَرٰی وَلَا تُرٰی وَاَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلٰی وَاَنَّ اِلَیْکَ الرُّجْعٰی وَالْمُنْتَهٰی وَاَنَّ لَکَ الْمَمَاتَ وَالْمَحْیَا وَاَنَّ لَکَ الْاٰخِرَةَ وَالْاُولٰی اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوذُ بِکَ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزٰی وَنَاْتِیَ عَنْهُ مَا نُهِیَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَسْئَلُکَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ وَاَسْتَعِیذُ بِکَ مِنَ النَّارِ بِقُدْرَتِکَ وَاَسْئَلُکَ مِنَ الْحُورِ الْعِینِ بِعِزَّتِکَ وَاَنْ تَجْعَلَ اَوْسَعَ رِزْقِی عِنْدَ کِبَرِ سِنِّی وَاَحْسَنَ عَمَلِی عِنْدَ اقْتِرَابِ اَجَلِی وَاَطِلْ فِی طَاعَتِکَ وَمَا یُقَرِّبُ مِنْکَ وَیُحْظِی عِنْدَکَ وَیُزْلِفُ لَدَیْکَ عُمْرِی وَاَحْسِنْ فِی جَمِیعِ اَحْوَالِی وَاُمُورِی مَعْرِفَتِی وَلَا تَکِلْنِی اِلٰی اَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ وَتَطَوَّلْ عَلَیَّ بِقَضَاءِ جَمِیعِ حَوَائِجِی لِلدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَابْدَاْ بِوَالِدَیَّ وَوَلَدِی وَجَمِیعِ اِخْوَانِیَ الْمُؤْمِنِینَ فِی جَمِیعِ مَا سَئَلْتُکَ لِنَفْسِی بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافلهٔ مغرب و در رکعت اول از این دو رکعت بعد از حمد این چند آیه را از سوره حدید بخواند و آن اینست آیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ لَهُ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْاَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَ مَا کُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ لَهُ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَهُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و در رکعت دوم آخر سوره حشر را

بخواند لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله
وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم
الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس
السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله
الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو
العزیز الحکیم و در سجدهٔ آخر این دو رکعت هفت نوبت بگوید اللهم انی اسألک بوجهک
الکریم واسمک العظیم وملکک القدیم ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تغفر لی
ذنبی العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا العظیم پس دو سجدهٔ شکر بجا آورد و دیگر
آنچه قبل از این در سجدهٔ شکر مذکور شد و اگر در هر یک شکراً شکراً بگوید کافیست و بعد از آن
دو رکعت نماز غفیله بگذارد و کیفیت آن در فصل نماز گذشت و باید که چون سرخی از جانب مشرق
برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامت بگوید و آداب پیش از اقامت و بعد از اقامت بجا
آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود تعقیب بجا آورد و این دعا را بخواند اللهم بحق محمد وآل
محمد صل علی محمد وآل محمد ولا تؤمنا مکرک ولا تنسنا ذکرک ولا تکشف عنا سترک
ولا تحرمنا فضلک ولا تحل علینا غضبک ولا تباعدنا من جوارک ولا تنقصنا
من رحمتک ولا تنزع منا برکاتک ولا تمنعنا عافیتک واصلح لنا ما اعطیتنا
وزدنا من فضلک المبارک الطیب الحسن الجمیل ولا تغیر ما بنا من نعمتک
ولا تؤیسنا من روحک ولا تهنا بعد کرامتک ولا تضلنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب پس یک مرتبه فاتحه و قل هو الله احد و
قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر و ده نوبت اللهم صل علی محمد وآل محمد بعد از این دعا بخواند اللهم افتح
لی ابواب رحمتک واسبغ علی من حلال رزقک ومتعنی بالعافیة ما ابقیتنی
فی سمعی وبصری وجمیع جوارحی اللهم ما بنا من نعمة فمنک لا اله الا انت

هو عالم الغیب والشهادة ... اللهم انی اعوذ بک من الهموم والاحزان والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن
بدانکه سنت است که چون از نماز ... حرکت کند این مختصر بیست از دعاها و اوراد که ... ذکر کردیم و سایر ادعیه و آداب را در کتاب مقباس المصابیح ...

۶۳

بیان ... که آدمی ... رو به آسمان ... جانب راست ... السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یابن رسول الله ...
ثواب

أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس سجدهٔ شکر بجا آورد و بعد از آن دو رکعت وتیره را نشسته بگذارد و ایستاده نیز جائز است و هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیهٔ ثلثه بجا آورد و در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ تبارک یا سورهٔ واقعه را بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ توحید و بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواهد

فصل در بیان آداب نماز شب چون بندهٔ مؤمن از خواب شب بیدار شود اول چیزی که باید کرد آنست که سجده کند پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَهُ وَأَشْكُرَهُ وَأَعْبُدَهُ پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَآلِهِ وَأُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي بِهِمْ وَلَا تُعَذِّبْنِي بِهِمْ وَاهْدِنِي بِهِمْ وَلَا تُضِلَّنِي بِهِمْ وَارْزُقْنِي بِهِمْ وَلَا تَحْرِمْنِي بِهِمْ وَاقْضِ لِي حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ پس افتتاح کند رکعت اول را از نماز شب بتکبیرات سبعه و ادعیهٔ ثلثه و افضل آنست که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد را سی نوبت بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون را و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره های دراز مانند سورهٔ انعام و کهف و انبیا و غیره اگر وقت تنگ باشد از خواندن سوره های دراز کافیست خواندن حمد و قل هو الله احد در هر رکعت و جائز است که اقتصار بحمد تنها کند همچو سایر نوافل و بدانکه اتفاق کرده اند علما قدس الله ارواحهم بر اینکه قنوت همچنانکه در نمازهای واجبی سنت است در هر رکعت دوم از نوافل نیز سنت است مگر در رکعت دوم شفع که در او قنوت نیست بلکه قنوت آن در رکعت سوم است که آن را وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور شود و کافیست از قنوت اینکه بگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و سنت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز باشد و همچنین سنت است تطویل قنوت خصوصاً در نماز شب که وقت آن وسیع است و از قنوتهای مختصر که سزاوار است که در نماز واجب بخوانند اینست إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ وَكَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُ

حبك في قلبي وان كنت عاصيا مددت اليك يدي الهي بالذنوب مملوة
وعيني بالرجاء ممدودة مولاي انت عظيم العظماء وانا اسير الاسراء انا الاسير
بذنبي المرتهن بجرمي الهي لئن طالبتني بذنبي لاطالبنك بكرمك ولئن
طالبتني بجريرتي لاطالبنك بعفوك ولئن امرت بي الى النار لاخبرن اهلها
اني كنت اقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان الطاعة تسرك والمعصية
لا تضرك فهب لي ما يسرك واغفر لي ما لا يضرك يا ارحم الراحمين سنت است که
میانه هر دو رکعت و بعد از هشت رکعت نماز شب این دعا بخواند اللهم اني اسئلك ولم يسئل
مثلك انت موضع مسئلة السائلين ومنتهى رغبة الراغبين ادعوك ولم
يدع مثلك وارغب اليك ولم يرغب الى مثلك وانت مجيب دعوة المضطرين
وارحم الراحمين واسئلك بافضل المسائل كلها وانجحها واعظمها يا الله يا رحمن
يا رحيم وباسمائك الحسنى وامثالك العليا ونعمتك التي لا تحصى وباكرم اسمائك
عليك واحبها اليك واقربها منك وسيلة واشرفها عندك منزلة واجزلها لديك
ثوابا واسرعها في الامور اجابة وباسمك المكنون الاكبر الاعز الاجل الاعظم الاكرم
الذي تحبه وتهواه وترضى به عمن دعاك واستجبت له دعاءه وحق عليك ان لا
تحرم سائلك وبكل اسم هو لك في التورية والانجيل والزبور والفرقان العظيم وبكل اسم
دعاك به حملة عرشك وملائكتك وانبيائك ورسلك واهل طاعتك من
خلقك ان تصلي على محمد وال محمد وان تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل
خزي اعدائه پس بعد از آن حاجت خود را بخواهد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و
بعد از آن دو سجده شکر بکند و بخواند در یکی از آن دو سجده این دعا که منسوب است بحضرت امام
زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه بخواند الهي وعزتك وجلالك وعظمتك لو اني
منذ بدعت فطرتي من اول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة
في كل طرفة عين سرمد الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعين لكنت مقصرا

وبلوغ اداء الشکر اقصی نعمة من نعمک علیّ ولو انی کربت معادن حدید الدنیا
بانیابی وحرثت ارضها باشفار عینی وبکیت من خشیتک مثل بحور السموات
والارضین دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من حقک
علیّ ولو انک الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین وعظمت
للنار خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون فی النار معذب
غیری ولا یکون لجهنم حطب سوای لکان ذلک بعدلک علیّ قلیلا فی کثیر
ما استوجبته من عقوبتک پس ده مرتبه بگوید یا الله یا الله پس این دعا بخواند صل علی
محمد وآله یا ارحم الراحمین وثبتنی علی دینک ودین نبیک ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی
وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب **فصل** بعد از فارغ شدن از هشت
رکعت نافله شب و ادای ادعیه آن شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر و افضل اوقات
آن مابین طلوع اول و دوم است و در هر یک از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند
و اگر بخواهد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس
بخواند و بعد از سلام دادن این دعا بخواند الهی تعرض لک فی هذا اللیل المتعرضون
وقصدک فیه القاصدون وامّل فضلک ومعروفک الطالبون ولک فی
هذا اللیل نفحات وجوائز وعطایا ومواهب تمنّ بها علی من تشاء من عبادک
وتمنعها من لم تسبق له العنایة منک وها انا ذا عبیدک الفقیر الیک المؤمّل
فضلک ومعروفک فان کنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی احد
من خلقک وعدت علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد وآله الطیبین
الطاهرین الخیّرین الفاضلین وجد علیّ بطولک ومعروفک یا رب العالمین
وصلی الله علی محمد خاتم النبیین وآله الطاهرین الذین اذهب الله عنهم
الرجس وطهرهم تطهیرا ان الله حمید مجید اللهم انی ادعوک کما امرت
فاستجب لی کما وعدت انک لا تخلف المیعاد پس نشسته اگر بگذارد ... وتر

و افتتاح کند به تکبیرات سبعه و ادعیهٔ ثلثه و بخواند دو سورهٔ توحید را بعد از الحمد به نوبت و توجه
را پس بردارد دستها را برابر رو و قنوت کند در حالیکه تکبیر یا نگوید و بگوید این دعا لا اله
الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما فوقهن وما تحتهن
وهو رب العرش العظیم اللهم انت الله نور السموات والارض وانت الله زین
السموات والارض وانت الله جمال السموات والارض وانت الله عماد السموات
والارض وانت الله قوام السموات والارض وانت الله صریخ المستصرخین
وانت الله غیاث المستغیثین وانت الله المفرج عن المکروبین وانت الله
المروح عن المغمومین وانت الله مجیب دعوة المضطرین وانت الله اله العالمین
وانت الله الرحمن الرحیم وانت الله کاشف السوء وانت الله بک تنزل کل
حاجة یا الله لیس یرد غضبک الا حلمک ولا ینجی منک الا التضرع الیک
فهب لی من لدنک یا الهی رحمة تغنینی بها عن رحمة من سواک بالقدرة
التی بها احییت جمیع ما فی البلاد وبها تنشر میت العباد ولا تهلکنی غما
حتی تغفر لی وترحمنی وتعرفنی الاستجابة فی دعائی وارزقنی العافیة
الی منتهی اجلی واقلنی عثرتی ولا تشمت بی عدوی ولا تمکنه من رقبتی اللهم
ان رفعتنی فمن ذا الذی یضعنی وان وضعتنی فمن ذا الذی یرفعنی وان
اهلکتنی فمن ذا الذی یحول بینک وبینی او یتعرض لک فی شیء من امری
وقد علمت ان لیس فی حکمک ظلم ولا فی نقمتک عجلة وانما یعجل من یخاف
الفوت وانما یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت عن ذلک یا الهی فلا
تجعلنی للبلاء غرضا ولا لنقمتک نصبا ومهلنی ونفسنی واقلنی عثرتی ولا
تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی وقلة حیلتی استعیذ بک اللیلة فاعذنی
واستجیر بک من النار فاجرنی واسئلک الجنة فلا تحرمنی پس بخواند در قنوت سر دعا که

خواند و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق که أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ بعد از آن دعا کند از برای
چهل شخص یا بیشتر از برادران مؤمن باین طریق اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِفُلَانٍ وَفُلَانٍ و اسم ایشان را ذکر
کند تا آخر و اگر صد نوبت استغفار کند افضل است و ثواب آن بیشتر است پس هفت نوبت بگوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ
الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لِجَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ
پس بگوید رَبِّ أَسَأْتُ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَبِئْسَ مَا صَنَعْتُ وَهٰذِهِ يَدَايَ يَا رَبِّ جَزَاءً
بِمَا كَسَبَتْ وَهٰذِهِ رَقَبَتِي خَاضِعَةٌ لِمَا أَتَيْتُ وَهَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَخُذْ لِنَفْسِكَ
مِنْ نَفْسِيَ الرِّضَا حَتَّى تَرْضَى لَكَ الْعُتْبَى لَا أَعُودُ پس سیصد نوبت بگوید الْعَفْوَ الْعَفْوَ
پس بگوید رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و باید که قنوت در نماز وتر
در رکعت سوم است پس در رکعت دوم شفع قنوت نخواند و اگر وقت تنگ باشد از تطویل قنوت
اختصار کند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد و بعد از آن سلام بدهد و تسبیح حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها بجا آورد و بعد از آن سجده کند و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَارْحَمْ ذُلِّي بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَضَرُّعِي إِلَيْكَ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ وَأُنْسِي بِكَ يَا كَرِيمُ يَا كَائِناً
قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ يَا مُكَوِّنَ كُلِّ شَيْءٍ يَا كَائِناً بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا تَفْضَحْنِي فَإِنَّكَ بِي عَالِمٌ وَلَا تُعَذِّبْنِي
فَإِنَّكَ عَلَيَّ قَادِرٌ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ كَرْبِ الْمَوْتِ وَمِنْ سُوءِ الْمَرْجِعِ فِي الْقُبُورِ
وَمِنَ النَّدَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَسْأَلُكَ عِيشَةً هَنِيئَةً وَمِيتَةً سَوِيَّةً وَمُنْقَلَباً كَرِيماً
غَيْرَ مُخْزٍ وَلَا فَاضِحٍ اَللّٰهُمَّ مَغْفِرَتُكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي وَرَحْمَتُكَ أَرْجَى عِنْدِي مِنْ
عَمَلِي فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي يَا حَيّاً لَا يَمُوتُ و بعد از فارغ شدن از نماز وتر تعقیبی که
متعلق است بآن بجا آورد و بعد دو رکعت نافله صبح بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سوره قل
یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد پس چون سلام دهد بر پهلوی راست
بخوابد رو بقبله چنانچه [illegible] است رو را بر دست راست بگذارد و این دعا بخواند اسْتَمْسَكْتُ
بِعُرْوَةِ اللهِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللهِ الْمَتِينِ وَأَعُوذُ بِاللهِ
مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رَبِّيَ اللهُ آمَنْتُ بِاللهِ

[illegible]

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله الطاهرین المعصومین

توکّلت علی اللّه لا حول ولا قوّة الّا باللّه ومن یتوکّل علی اللّه فهو حسبه انّ اللّه
بالغ امره قد جعل اللّه لکلّ شیءٍ قدرا حسبی اللّه ونعم الوکیل اللّهمّ من اصبح
وله حاجة الی مخلوق فانّ حاجتی ورغبتی الیک وحدک لا شریک لک الحمد للّه
ربّ الصّباح الحمد للّه فالق الاصباح الحمد للّه فاسط المعاش الحمد للّه جاعل
اللّیل سکنا والشّمس والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم اللّهمّ صلّ علی محمّد
وال محمّد واجعل فی قلبی نورا وفی بصری نورا وعلی لسانی نورا ومن بین یدیّ
نورا ومن خلفی نورا وعن یمینی نورا وعن شمالی نورا ومن فوقی نورا ومن تحتی نورا
واعظم لی النّور واجعل لی نورا امشی به فی النّاس فلا تحرمنی نورک یوم القیمة
پس بخواند آیة الکرسی و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و پنج آیه از آخر سورهٔ آل عمران
انّ فی خلق السّموات والارض واختلاف اللّیل والنّهار لایات لاولی الالباب
الّذین یذکرون اللّه قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکّرون فی خلق السّموات
والارض ربّنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النّار ربّنا انّک من
تدخل النّار فقد اخزیته وما للظّالمین من انصار ربّنا انّنا سمعنا منادیا ینادی
للایمان ان امنوا بربّکم فامنّا ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفّر عنّا سیّاتنا وتوفّنا مع الابرار
ربّنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انّک لا تخلف المیعاد پس تسبیح
حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها بجا آورد و بعد از ان صد نوبت بگوید سبحان ربّی العظیم
وبحمده استغفر اللّه ربّی واتوب الیه بعد از ان هفت نوبت بگوید بسم اللّه الرّحمن الرّحیم
لا حول ولا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم پس سجدهٔ شکر بجا آورد بطریقی که قبل ازین مذکور شد
و این دعا را بخواند اللّهمّ ربّ الفجر واللّیالی العشر والشّفع والوتر واللّیل اذا یسر وربّ کلّ شیءٍ
واله کلّ شیءٍ وخالق کلّ شیءٍ وملیک کلّ شیءٍ صلّ علی محمّد وال محمّد وافعل بی وبفلان وفلان
یعنی نام برادران مؤمن ببرد ما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله فانّک اهل التّقوی واهل
المغفرة دوم نماز نافلهٔ شب که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه وآله فرموده است وآن دو رکعت است

رسالهٔ اختیارات
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم
الحمد للّه ربّ العالمین والصّلوة والسّلام علی سیّد المرسلین محمّد وعترته الطّاهرین المعصومین
امّا بعد چنین گوید احقر عباد اللّه محمّد باقر بن محمّد تقی عفی اللّه عنهما که این رساله ایست در احادیث معتبرهٔ اهلبیت رسالت پناه صلوات اللّه علیهم اجمعین معلوم میشود از سعادت و نحوست

در هر رکعتی فاتحه یک نوبت و انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و در رکوع نیز انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و همچنین در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن از سجود سوم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت یک نوبت فاتحه و قل هو الله احد پنجاه نوبت چهارم نمازیکه بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله احد صد بار پنجم نمازیکه منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه و آن چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه والعادیات و در رکعت سوم بعد از فاتحه اذا جاء و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله احد و قبل از رکوع سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع ده نوبت و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح درین نماز سیصد نوبت گفته میشود و این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود هر هفته یک نوبت گذارند و الا هر ماه یک نوبت و الا هر سال یک نوبت گذارند و اگر شخصی نوافل یومیه را باین طریق گذارد ثواب هر دو را دریابد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که نماز واجب یومیه را نیز باین طریق میتوان گذارد و مصلی ثواب هر دو را خواهد یافت و جایز است در رکعت اول و دوم و سوم نماز بجای آن سه سوره قل هو الله احد بخواند و سنت است که چون ازین نماز فارغ شود این دعا را بخواند و در زاد المعاد آمده که در سجده آخر بگوید سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ اِلَّا لَهُ سُبْحَانَ مَنْ اَحْصٰى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَالنِّعَمِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ و در روایت دیگر آمده که بعد از فارغ شدن از نماز بگوید یَا رَبِّ یَا رَبِّ وَیَا رَبَّاهُ یَا رَبَّاهُ وَیَا سَیِّدَاهُ یَا سَیِّدَاهُ وَیَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ وَیَا رَحِیْمُ یَا رَحِیْمُ بقدر یک نفس بگوید یا رحمان یا رحمان هفت مرتبه یا ارحم الراحمین هفت مرتبه بعد از آن حاجت

۷۹

... مسواک باید و روز ... پس ... روز دوم ماه ... روز ... علیها السلام ... طلب کردن ... سبک باشد بخلاف ...

خود را بخواند پنجم نماز اعرابی است و آن ده رکعت است دو رکعت اول بیک سلام و وقت آن چاشت
روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت بخواند و در رکعت دوم
بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت بخواند و چون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند و بعد
از آن هشت رکعت دیگر چهار چهار رکعت بیک سلام و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اذا جاء یک نوبت
بخواند و قل هو الله احد بیست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سبحان الله رب
العرش الکریم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ششم نماز طلب باران و آن را نماز استسقا
گویند و گذاردن آن نماز بجماعت افضل است و سنت است که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند به
توبه و بازگشت از گناه و بگوید که سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز سوم که روز دوشنبه است بصحرا روند اگر
در مکه نباشند و اگر در مکه باشند این نماز را در مسجد الحرام گذارند و سنت است که پای برهنه با خضوع و خشوع
استغفار کنان بصحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را با خود ببرند و اطفال را از مادران
جدا سازند و زنان جوان و اهل فسق را همراه نبرند و موذنان پیش پیش روند و در وقت نماز بجای
اذان سه نوبت الصلوة بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعت است بطریق
نماز عید بگر دعای قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اللهم اسق عبادک و بهائمک و انشر
رحمتک و احی بلادک المیتة و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی
آنچه بر دوش راست است بر دوش چپ اندازد و بر عکس کند و دو خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ شود رو بقبله
کند و صد نوبت الله اکبر بگوید و بعد از آن رو بجانب راست کند و صد نوبت سبحان الله بگوید
و بعد از آن رو بجانب چپ کند و صد نوبت لا اله الا الله بگوید و بعد از آن رو بجانب حاضران کند
و صد نوبت الحمد لله بگوید و همه حاضران با او همه این ذکرها را بآواز بلند بگویند هفتم نماز عید غدیر است
و آن دو رکعت است و در هر رکعتی فاتحه یک نوبت بخواند و هر یک از آیة الکرسی تا هم فیها خالدون
و انا انزلناه و قل هو الله احد ده ده نوبت بخواند و اول وقت آن قبل از زوال است به نیم ساعت و
سنت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح مذکور است بخواند و بعد از دعا حاجت خود را طلبد و خطبه
این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت امیر المؤمنین از دور و نزدیک درین روز سنت است

و هر که درین روز متولد شود نیکو تربیت یابد
روز سوم روز نحس است و آدم و حوا را
درین روز از بهشت بیرون کردند پس باید
که درین روز آنست که مشغول اصلاح
خانه خود باشد تا محکم باشد
[illegible]
و سایر کارها و هر چیزی که درین روز
بدست آید و هر که درین روز بیمار شود

رساله اختیارات

۹۰

[illegible]

و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیش از زمین است و ثواب تصدق یک درهم درین روز برابر ثواب تصدق هزار هزار درهم است و غسل کردن درین روز و روزه داشتن و روزه داران را درین روز ضیافت کردن ثواب عظیم دارد ششم نماز روز اول هر ماه و آن دو رکعت در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله سی بار بخواند و در رکعت دوم فاتحه یکبار و انا انزلناه سی بار هفتم نافله ماه رمضان و آن هزار رکعت است و گذاردن آن به سه طریق است طریق اول آنکه در شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعت گذارد هشت رکعت میان شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزاید و پانصد رکعت که باقی میماند در ده شب آخر شبی سی رکعت بگذارد هشت رکعت میان شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم یک صد رکعت افزاید و همچنین در شب بیست و سوم طریق دوم آنکه در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم بصد رکعت اکتفا نماید و آن هشتاد رکعت که باقی میماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد در هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین و دو رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و چهار رکعت نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه پنجم بگذارد و اگر خواهد چند رکعت از آنجمله در جمعه پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین در شب جمعه آخر بگذارد و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است و قضای آن شرعی نیست و هر چه غیر از آن گذارده نشود قضای آن سنت است یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه است و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعت است و در هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله وسبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از آن چهار نوبت بگوید الله اکبر ربی لا اشرک به شیئا بعد از آن حاجت خود را طلبد دوازدهم نماز شب مبعث و این نماز نیز دوازده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام در هر وقت از شب که خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر یک از سوره ناس و سوره فلق و سوره قل هو الله احد چهار بار و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید لا اله

این عمل کار را اختیار مکن و از خانه بیرون مرو و هر که درین روز سوگند دروغ بخورد زود جزای خود را ببیند و هر که درین روز متولد شود عاقبت نیکو شود و در حدیث سلمان وارد شده است که درین روز اختیار کاری مکن و بنظر پادشاهان مرو و در شعشع روز شنبه است برای برآوردن حاجات و زن خواستن و هر که سفر کند درین روز در دریا و در

الا الله والله اکبر والحمد لله وسبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله بعد از ان حاجت خود
بخواهد سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست و چهارم ذیحجه است و آن روزیست که تصدق کرد حضرت
امیر المومنین بخاتم و این نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
و باقی حضرات ائمه معصومین است علیهم السلام و آن دو رکعت است بعد از زیارت کردن و چون زیارت
حضرت امیر المومنین علیه السلام بکنند دو رکعت نماز زیارت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت نوح علیه السلام
بکنند و چون سر مقدس در ان مدفون است سنت است که نماز زیارت را در بالای سر بگذارند و بعضی از مجتهدین
برآنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اولا دو رکعت نماز زیارت را بجا آورد و بعد از ان زیارت
کند پانزدهم نماز رغایب و آن در اول شب جمعه اول ماه رجب باید کرد و بعد از انکه پنجشنبه را روزه داشته باشد و این نماز
دوازده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام و در هر رکعت الحمد یکبار و انا انزلناه سه بار و قل هو الله احد
دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از ان سجده برود و هفتاد
نوبت بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح و چون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت
بگوید رب اغفر لی وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت العلي العظيم الاعظم باز به سجده رود
و آنچه در سجده اول گفته بهمان طریق باز بگوید و بعد از ان حاجت خود را از خدا طلب نماید شانزدهم نماز شب
نصف ماه رجب و آن سی رکعت است و در هر رکعتی فاتحه یک نوبت و قل هو الله احد پانزده نوبت هفدهم
نماز شب نصف ماه شعبان و آن چهار رکعت است و در هر رکعتی فاتحه یک نوبت و قل هو الله احد صد نوبت
هجدهم نماز شب عید ماه رمضان و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله احد هزار بار و در
رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله احد یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت است و آن ساعت ما بین شام
و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه بخواند
وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي
الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیه بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا
هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ

ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند اللهم انی
اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تقضی
حاجتی بعد از آن حاجت خود را طلبد بیستم نماز در وقت ارادهٔ سفر و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه
و سوره یکبار بخواند و چون فارغ شود این دعا بخواند اللهم انی استودعک نفسی و اهلی و مالی
و دینی و دنیای و آخرتی و خواتیم عملی بیست و یکم نماز توبه است و آن دو رکعت است در هر رکعت
فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و این نماز را بعد از توبه و غسل توبه باید گذارد و چون از نماز فارغ شود دعای توبه
که در صحیفهٔ کامله مذکور است بخواند بیست و دوم نماز هدیهٔ میت است و آن دو رکعت است در رکعت اول
فاتحه آیة الکرسی یک نوبت و در رکعت دوم فاتحه یک نوبت و انا انزلناه ده نوبت و چون سلام دهد بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثواب هاتین الرکعتین الی قبر فلان و نام میت را ببرد
و وقت این نماز شب اول دفن میت است بیست و سوم نماز روز عاشورا و آن چهار رکعت است به دو سلام در
رکعت اول فاتحه یک نوبت و قل یا ایها الکافرون یک نوبت و در رکعت دوم فاتحه یک نوبت و قل هو الله
یک نوبت و در رکعت سوم فاتحه یک نوبت و سورهٔ احزاب یک نوبت و در رکعت چهارم فاتحه یک نوبت
و سورهٔ منافقین یک نوبت و بعد از آن نماز زیارت امام حسین علیه السلام بکند بیست و چهارم نماز روز نوروز
است و آن چهار رکعت است به دو سلام در رکعت اول فاتحه یک نوبت بخواند و انا انزلناه ده نوبت بخواند
و در رکعت دوم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم بعد از فاتحه ده نوبت قل هو الله احد
و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را ده نوبت بخواند و بعد از سلام
به سجده رود و در سجده این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین و
علی جمیع انبیائک و رسلک بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک و صل علی ارواحهم
و اجسادهم اللهم بارک علی محمد و آل محمد و بارک لنا فی یومنا هذا الذی فضلته و
کرمته و شرفته و عظمت خطره اللهم بارک لی فیما اعطیتنی فیه حتی لا اشکر احدا
غیرک و وسع علی فی رزقی یا ذا الجلال و الاکرام و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است
از نماز ظهر و عصر و افضل آن که در اول وقت گذارده شود مطلب سوم در بیان احکام خللی که در نماز

[illegible]

روز سیزدهم ۱۳

هر که در این روز بیمار شود تعب بسیار کشد و در روایتی آمده که برای هر کاری شایسته است روز نحس است ... [illegible] و هر که در این روز ... و هر که سفر کند ... بیند و هر که ... از دشمن بگریزد نجات یابد

واقع میشود و در آن سه مقصد است **مقصد اول** در بیان خللی که موجب بطلان نماز است و آن
بیست و سه امر است اول حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه
از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجدهٔ آخر نماز و خواه بعد از آن و شیخ ابن بابویه
بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجدهٔ آخر واقع شود نماز باطل نمیشود و واجب است که وضو بسازد
و نماز را باتمام رساند دوم عمداً پشت بقبله کردن بی ضرورتی و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله
باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز باطل نمیشود اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در این صورت
شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطرش رسد که پشت بقبله نماز کرده
آن نماز صحیح است چنانچه در بحث قبله مذکور شد سوم انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد
بی ضرورت اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل خواهد بود که هنوز وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقاً
مذکور شد چهارم هرگاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته باشد مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته
یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا آب
یا خاک غصبی یا مشتبه بغصبی بوده و وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم
عالم بغصب یا اشتباه نباشد و بعد از نماز اطلاع یابد که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نمازی که کرده
صحیح است پنجم هرگاه نداند که یک رکعت گزارده یا دو رکعت ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن
هفتم هرگاه کسی رکنی از ارکان خمسهٔ نماز که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده کند یا کم کند اگرچه
از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگرچه سهواً باشد اما اگر
فعل قلیل باشد مثل کشتن کیک یا غمز یا یک ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت
طویل کردن بطریق فعل کثیر است که در عرف او را مصلی نگویند دهم اگر یک رکعت یا زیاده فراموش کند و
بخاطرش رسد بعد از وقتیکه در ما بین امری از او صادر شده باشد که نماز بآن باطل میشود عمداً و سهواً مثل حدث یا پشت
بقبله کردن اما اگر در میانه امری صادر شده باشد که اگر عمداً صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهواً صادر شود نماز باطل
نمیشود مثل تکلم بدو حرف در این صورت نماز باطل نمیشود و باتمام باید رسانید یازدهم در نماز چهار رکعتی رکعتی
سهواً زیاده کردن و بشرط آنکه بعد از رکعت چهارم بقدر تشهد ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد

نماز او صحیح است هرچند تشهد نخوانده باشد دوازدهم هرگاه کل نماز را که قبل از وقت واقع شده باشد خواه عمداً خواه سهواً
اما اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود درین صورت نماز صحیح است سیزدهم آنکه
هرگاه دانسته در مکان غصبی یا جامهٔ غصبی یا در فرش غصبی نماز گذاردن چهاردهم در جامه یا بدن نجس که پیش از
نماز میدانسته که نجس است و بعد از آن فراموش کرده نماز گذاردن پانزدهم بی تقیه عمداً بطریق سنیان دست
در نماز بستن شانزدهم در اثنای نماز عمداً چیزی خوردن هرچند اندک باشد هفدهم عمداً بدو حرف تکلم کردن
هیجدهم عمداً قهقهه خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا عمداً گریه کردن بیستم عمداً ترک واجبی از واجبات
نماز کردن اگرچه رکن نباشد اما اگر بجهت جهل بمسئله عمداً ترک کند جهر را در جائی که در جهر واجبست یا
اخفات را در جائی که اخفات واجبست آن نماز صحیح است بیست و یکم عمداً زیاده کردن واجبی از واجبات
نماز اگرچه رکن نباشد بیست و دوم عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بجانب یمین یا یسار نرسد بیست و سوم
عمداً کشف عورت خود کردن مقصد دوم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود و آن
دو نوع است نوع اول خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و نوع دوم خللی که بواسطهٔ آن سجده واجب است
و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل می‌یابد **فصل اول** در بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود
و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش
کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را اعاده کند و اگر رکوع را فراموش کند
و بعد از خم شدن بقصد سجده و قبل از سجود بیادش آید راست ایستد و رکوع را بجا آورد و جایز نیست که
اکتفا بآن خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کم از حد رکوع باشد و خواه
زیاده بر آن و اگر دو سجده را یا تشهد اول فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید
دو سجده و تشهد را بجای آورده نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که
کرده نشستن و طمأنینه را بجا آورده احتیاج بنشستن و طمأنینه دیگر نیست و الا بنشیند و طمأنینه بجا
آورد و سجدهٔ فراموش شده بجا آورد و احتیاج بسجدهٔ سهو نیست و اگر پیشنماز فعلی از افعال نماز ترک کند
و مأموم آن را بجا آورده امام را بفعل آن یا بعدم فعل آن واقف سازد بر پیشنماز واجبست که عمل بقول
مأموم نماید اگرچه مأموم یک شخص باشد و عادل نباشد درین صورت بر پیشنماز سجدهٔ سهو واجب نیست

و واقف ساختن ماموم پیشنماز را جایز است که باشاره دست باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد که در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا در میانه سه و چهار و ماموم داند که رکعت گذارده پس از سوره گفت سَیَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ بخواند و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را عرف کثیر السهو گویند در نصورت تلافی آنچه نکرده بکند واجب نیست هرچند محلش باقی باشد و سجده سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سه سهو بکند یا در یک نماز سه سهو و اگر شک بسیار کند بحیثیتی که او را عرف کثیر الشک گویند ملتفت نشود هرچند محلش باقی باشد نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلا شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر او واجب است که بآن ملتفت نشده به رکوع رود و سوره را نخواند و اگر سوره در نصورت بخواند آن نماز باطل است هرچند بعد از خواندن ظاهر شود که نخوانده بود

فصل دوم در بیان خللی که در سجده سهو بسبب آن واجب است و آن در هفت موضع است اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن تشهد اول یعنی دوم تشهد سیوم فراموش کردن صلوات بر محمد و آل محمد و اظهار او بشرط آنکه محل هر یک گذشته باشد پس در نصورت واجب است که آنرا بعد از سلام دادن بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو بکند و اگر دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجب است که اول بعد از سلام دادن هر دو را بآن ترتیب که فوت شده بجا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو بکند اما لازم نیست که قصد کند که دو سجده اول از جهت خلل اول است و دو سجده ثانی از برای خلل دوم است پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را یا یک سجده را از رکعت سوم فراموش کرده باشد اول تشهد را بجا آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجا می آرم ادا واجب قربة الی الله و اگر وقت گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجده فراموش شده را بهمین طریق بکند و سجده سهو را بعد از آن بجا آورد و اگر دو سجده سهو تشهد را بر دو سجده سهو سجده فراموش شده مقدم دارد بهتر است اما واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجده سهو از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجا می آرم واجب قربة الی الله و ذکر او وقت الا لازم نیست و اگر در نماز نافله یا نماز اجاره یا نیابت بجا آورد و مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که بنیابت فلان تشهد فراموش کرده را بجا می آرم بجهت آنکه واجب است بر و باصالة و بر من بنیابة او قربة الی الله و نیت سجده سهو را که با هر آن شخص واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب

با سایر تربیت یابد و در روایت دیگر آمده که
بدست آید و فسوز زنانی که زاید عمر شخص بسیار
دراز باشد و پریشان نشود و روز سیم و چهارم
روز نحس است
کردن و نظر ...
بالیدن ...
بدست ...

رساله اختیارات

۹۶

بجا آورند و نیت سجده فراموش شده و سجده اول و سجده سهو او واجبست که مقارن سازد و پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر و سجده سهو اینست بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا چون سر از سجده دوم بردارد تشهد باین طریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن سلام دهد و واجبست در آن استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث چهارم از هفت موضع که دو سجده سهو در آن واجبست شک کردن است میان چهار رکعت و پنج چنانکه در بحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر محل هفتم حرف زدن زیاده از دو حرف غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو واجب میدانند از برای هر زیاده و نقصانی که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول احوط است و وقت آن بعد از سلام دادن است خواه از برای زیاده باشد و خواه از برای نقص و بعضی از مجتهدین آنچه از برای نقص است مقدم بر سلام میدانند و اولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بجا آورد مقصد سیم در بیان احکام شک مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعات است یا در عدد رکعات و احکام هر یک در بحثی مذکور میشود بحث اول در شک در غیر عدد رکعات بدانکه هرگاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد خواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته باشد واجبست که آنرا بجا آورد مثل آنکه قبل از رکوع شک کند که قرائت کرده یا نه بعد از قرائت و پیش از خم شدن بواسطه سجود شک کند که رکوع کرده است یا نه قبل از راست نشستن بواسطه تشهد یا راست ایستادن بواسطه قیام شک کند که سجود کرده است یا نه و اگر محل آن نگذشته باشد و شروع در واجبی دیگر کرده باشد بجا آوردن آن لازم نیست و شک مذکور از بعضی اعتبار ساقط است مثل آنکه در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام را بجا آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع بجا آورده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه اما در این دو صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را بجا باید آورد و بدانکه هرگاه فعلی از افعال مشکوک فیه را در محل تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده بود پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محل تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن بحث دوم

در شک در عدد رکعات بدانکه شک در عدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب موجب بطلان نماز است
و همچنین شک میانه یک رکعت و دو رکعت و هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در عدد رکعات واقع شود مشهور
از آن دوازده صورت است اول شک میانه دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام آن بفارغ شدن از ذکر سجدهٔ
آخر است اگر چه سر از سجده برنداشته باشد پس واجب است که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن یک رکعت
نماز احتیاط ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته دوم شک کردن میانه سه و چهار خواه سجدتین با تمام رسانیده
باشد و خواه نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط را بطریق سابق بجا آورد سوم شک کردن میانه
دو و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و [illegible]
شک میان دو و چهار را مبطل نماز میدانند چهارم شک میانه دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار
نهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد و دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد
و بعضی از مجتهدین برانند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت پنجم شک کردن میانه دو و پنج بعد از
اکمال سجدتین ششم شک کردن میانه سه و پنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک واقع شود آن رکعت را
منهدم سازد تا شک میانه دو و چهار شود و حکم آن مذکور شد آمده و دو سجدهٔ سهو واجب است بواسطهٔ زیادتی
کردن قیام هفتم شک کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین هشتم شک کردن میانه دو و چهار
و پنج بعد از اکمال سجدتین و در این چهار صورت مجتهدین را اختلاف است یکی آنکه بنا بر کمتر گذارد و نماز را تمام کند
و وجه دیگر آنکه نماز باطل است و در این صورت آخر وجه دیگر گفته اند و آن بنا بر چهار نهادن است و دو رکعت احتیاط ایستاده
بجا آوردن و دو سجدهٔ سهو کردن نهم شک کردن میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم
صورت هشتم دارد یا دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده بگذارد دهم
شک کردن میانه چهار و پنج پس اگر بعد از سجده است سلام دهد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر قبل از رکوع است
آن رکعت را منهدم سازد تا شک میانه سه و چهار شود پس مخیر است در گذاردن یک رکعت احتیاط
ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع است قبل از سجدتین بعضی از مجتهدین
در این صورت نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک قبل از رکوع میدانند یازدهم شک کردن میانه سه و چهار
و پنج [illegible] و در صورت بعضی از مجتهدین برانند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط بکند

رسالهٔ اختیارات ۸۹

تجارت شود شفا یابد و فرزندی که متولد شود پیش از زوال دیوانه باشد و اگر بعد از زوال متولد شود عاقبتش نیکو باشد و در روایت سلمان فارسی [illegible] روز [illegible] بعد از دو روز [illegible] میانه است [illegible] کردن و قرض دادن [illegible] هر که قرض دهد [illegible] قرض گرفتن [illegible] متولد شود عاقبتش نیکو باشد [illegible]

روز

و بعضی برانند که بنا بر چهار بنهد و یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت ششم گیرد درینصورت بعضی از مجتهدین برانند که نماز باطل است و بعضی برانند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن شک حکم تعلق شک برکعت پنجم است و هرگاه در عدد رکعات نماز سنتی شک واقع شود مصلی مخیرست در بنا بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل افضل است

فصل در بیان نماز احتیاط بدانکه آنچه در نماز واجبست در اصل نماز احتیاط واجبست مثل طاهر بودن از حدث و جنب و استقبال قبله و ستر عورت و نیت و تکبیرة الاحرام و تشهد و تسلیم و چهار امر در نیت آن واجب است که در نماز اصل واجب نیست اول قصد نماز احتیاط دوم تعیین آنکه یک رکعت است یا دو رکعت سوم تعیین آنکه ایستاده گذارده میشود یا نشسته چهارم تعیین نمازی که احتیاط بجهت اوست و درین نماز بعد از فاتحه سوره نمی باید خواندن و فاتحه را بلند خواندن جائز نیست و تسبیحات اربع قائم مقام فاتحه نمیشود و نیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده میگذارم جهت احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجب است قربة الی الله و اگر نشسته میگذارد قصد نشستن کند و اگر بعد از وقت است قصد قضا کند و هرگاه میانهٔ نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل پشت بقبله یا حدث یا فعل کثیر درینصورت بعضی از مجتهدین برانند که نماز اصل باطل میشود و اولی بطلان آنست و هرگاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین برانند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی برانند که نماز اصل باطل میشود و اعادهٔ آن باید کرد و قول دوم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بآن التفات نکند نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده درینصورت نماز احتیاط نافله میشود و مصلی مخیر است میانهٔ قطع و اتمام آن بدانکه هرگاه شخصی که نماز احتیاط بر او واجب شده باشد ترک آن کند و نماز را از سر گیرد آن نماز از ذمت او ساقط نمیشود و واجبست بر او که احتیاطی را که بر او لازم بوده بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعادهٔ نماز اصل بجا آورد درینصورت نیز نماز در ذمت او باقیست بجهت آنکه فعل منافی در مابین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نماز دیست که آنرا بخلاف شرع کرده

خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است

فصل اول در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شود و آن شخص در
وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز
بر او واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا عدم بلوغ یا حیض و نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین اگر
کافر اصلی مسلمان شود نمازهای ایام کفر قضا ندارد و اما کافر مرتد هرگاه مسلمان شود واجبست بر او قضای
نمازهای ایام ارتداد و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن
نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خواب طویل شود که همه وقت نماز در خواب باشد پس اگر
نمیدانست که خوردن آن موجب اینچنین خوابیست بر او قضای آن نماز واجب نیست و اگر میدانست
که موجب آنچنان خوابیست اگر بواسطه معالجه مرض تناول نموده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن
بوده در این صورت نیز قضای آن نماز واجب نیست و همچنین قضا ندارد اگر باکراه او را بخورد او داده باشند
اما اگر نه بواسطه معالجه مرض آن را تناول نموده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق خورده باشد یا علاج در آن
منحصر نباشد در این صورت قضا بر او واجب است و هرگاه شخصی سنی شیعه شود بر او واجب نیست که نماز
ایام سنی را قضا کند و اما واجبست که نمازی که در ایام سنی بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر
شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد و یا تیمم کند نماز از او ساقط میشود و اما
در وجوب قضای آن میانه مجتهدین خلافست و اولی قضا است اما اگر از اول وقت آن مقدار زمان
گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن وقت بجا توان آورد و شخص نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک
نیابد در این صورت قضای آن نماز بر او واجبست و بدانکه هرگاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص
در آن صحیح باشد و قادر بر قیام و بر همه افعال متعلقه نماز بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری
و عدم قدرت بر قیام و بعضی از افعال آن نماز را حسب مقدور قضا کند و لازم نیست که انتظار ایام صحت
و قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و
خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز شود بر جانب
چپ و چون از آن عاجز باشد بر پشت خوابیده بطریق وقت احتضار رکوع و سجود را باشارت سر
بجا آورد و اگر از اشارت سر عاجز باشد بچشم اشاره کند و در این دو صورت سجود را از رکوع پستتر

سازد و قرائت و باقی افعال را بجا آورد و اگر از همه آنها عاجز باشد افعال نماز را به ترتیب بخاطر بگذراند
و اگر بیماری که نشسته نماز میگذارد و در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرائت
کند و اگر قرائت را تمام کرده باشد این ایستادن بجهت رکوع باشد و درنگ کردن درین قیام
واجب است و اگر از قیام عاجز شود بنشیند اما در حال انتقال از قعود بقیام قرائت نکند
و اگر بیماری که نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد
از ایستادن بجهت سجود خم شود و درنگ درین قیام لازم نیست و در همه این احکام میانه ادا و قضا
فرق نیست تتمه در ترتیب نماز قضا پیش جمعی از مجتهدین واجبست پس هرگاه از شخصی ظهری و
عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شده درین صورت سه نماز بگذارد یک عصر مابین
دو ظهر یا یک ظهر مابین دو عصر و اگر با ظهر و عصر مغربی فوت شده باشد درین صورت نماز گذاردن
فرضی او بری میشود بانطریق که ظهری بگذارد و باز عصری و باز مغربی و باز ظهری و باز عصری و
باز مغربی و باز ظهری و باز عصری و باز مغربی و احضر ازین آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری
و عصری و ظهری بگذارد پس بهفت نماز ذمت او بری میشود و اگر با ظهری و عصر و مغرب و عشا
فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی ازین چهار را بگذارد و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری بگذارد
و سه دیگر را بعد از آن و باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و احضر از آن
اینست که آن هفت نماز که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس به پانزده نماز ذمه او بری
میشود و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بکند یکی ازین پنج را بکند و چهار دیگر را بعد از آن
باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت و احضر ازین آنست که چهار روزه نماز را پیش
بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد تتمه اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شده باشد و نداند
که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق
کند میانه ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است همچنین مخیر است میانه جهر و اخفات در
هر نمازی که اطلاق کند میانه نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد
و دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن نماز در سفر فوت

91

بلاهای سخت مبتلا میشود و در آخر
بجا ت ببیا بد و در روایت دیگر آمده
است که هرکه درین روز بیمار شود تا آخر
روز بهوش نیاید و بر روایت سلمان
از شر امروز بپناه بخدا برید دعا و نماز
و اعمال خیر روز بیست و ششم
شایسته است برای سفر و هر امری که اراده
کند که آن را خواستن و هرکه درین روز
تزویج نماید میانه او و زوجه اش جدائی افتد

شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر
و عصر و عشا و مغربی یکی و اگر دو نماز فوت شده باشد پس در حضر فوت شده چهار نماز بگذارد
صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعت اول را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم میانهٔ عصر
و عشا و مغربی میانه و چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر فوت شده باشد
سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی
مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر
پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر
بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و بعد از آن چهار رکعتی مطلق
میانهٔ عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز یومیه را
به ترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و دو رکعتی
دیگر مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و اگر
نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح
و ظهر بعد از آن ظهری و عصری تمام و دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و بعد از آن مغربی بعد
از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و بعد از آن عشا را تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت شده
باشد پنج نماز حاضر را بگذارد و اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده
باشد و اگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بگذارد باین طریق
صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام بعد از آن عصری قصر
بعد از آن مغربی بعد از آن عشای تمام بعد از آن عشای قصر و همچنین اگر نماز پنجگانهٔ شبانه
روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بگذارد
و بدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد اول نماز جمعه و نماز عید قربان و نماز عید
ماه رمضان و اما نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از
خروج وقت بران مطلع شده باشد قضا ندارد و اگر قبل از خروج وقت بران مطلع شده عمداً

بیرون آمدن از خانه ... و درین روز و در باشگاه ... حضرت موسی ع و اگر مسافر گردی درین روز بجانهٔ خود واصل میشود و بیمار درین روز علاجش بد باشد و فرزندی که درین روز متولد شود عمرش دراز باشد ... روز بیست و ششم ... کار ها نیک است و فرزندی که درین روز متولد شود طویل العمر و با خیر فراوان و محبوب دلهای مردمان باشد ...

مطالع اختیارات

۹۲

بجا نیاورده یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضای آن را واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و
اولی و احوط است و اگر همه قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد بجهت آن قضا در همه حال لازم است خواه بعد از خروج
وقت بران مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمدا بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد
و اما نماز زلزله در تمام عمر ادا است

فصل دوم در بیان احکام نماز مسافر

واجب است بر مسافر که هر یک
از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد به هشت شرط شرط اول قصد مسافت و آن هشت فرسخ
شرعی است یا قصد چهار فرسخ بقصد اراده بازگشتن در همان شب یا در همان روز و فرسخی سه میل است
و میلی چهار هزار گز است و گز بیست و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشند
و انگشت هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشد و هر جوی برابر هفت مو از موهای یال
یابو که بعرض در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و بانگشت دویست
و هشتاد و هشت هزار انگشت است و بجو دو هزار هزار و شانزده هزار جو است و بموی یال یابو چهارده
هزار هزار و یکصد و دوازده هزار مو است و این هشت فرسخ را در شرع برابر میدانند بیک روز راه
که شتر باربردار آن را برد بشرط آنکه آن روز معتدل باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد
در آسانی و دشواری و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در این صورت
جایز است از راه دورتر رفتن بقصد نماز قصر کردن و لازم نیست از راه نزدیک رفتن و نماز را
تمام کردن و بدانکه اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود
بقصد آنکه هر جا که غلام را یابد برگردد در این صورت این شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند
که از هشت فرسخ بیشتر رود اما در وقت برگشتن باید قصر کند اگر میانه او و شهر هشت فرسخ باشد
یا بیشتر شرط دوم آنکه از موضع اقامت آنقدر برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند و این
مقدار را حد ترخص گویند شرط سوم آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن ناشزه و شکار
کننده که بجهت لهو و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او از سفر کردن امر حرامی باشد هیچیک از اینها را
قصر نماز جایز نیست شرط چهارم آنکه سفر همه وقت نماز را فرا گرفته باشد پس اگر سفر رود بعد از آنکه
از اول وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد در این صورت این نماز را تمام بگذارد و قصر

جایز نیست و همچنین هرگاه از سفر به وطن آید و از وقت نماز بمقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد
نماز را تمام بگذارد و شرط پنجم آنکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نگویند مثل مکاری و ملاح
و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند که در ما بین این سه سفر ده روز در
وطن خود توقف نکند و ده روز در غیر وطن خود نیز بقصد توقف نایستد پس مادام که کثیر السفر باشد
او را قصر کردن نماز جایز نیست شرط ششم آنکه در اثنای سفر به وطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای
سفر به وطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید شرط هفتم آنکه در اثنای
سفر به موضعی نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت باشد و شش ماه در آن موضع
توطن کرده باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی باشد و خواه متفرق پس هرگاه مسافر به چنین موضع
برسد واجب است که نماز را تمام کند اگر چه قصدش این باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا نماند شرط هشتم
آنکه در اثنای سفر به یکی از چهار موضع که آن مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حائر کربلاست نرسد و مراد
از حائر آن زمینی است که مستوکل آب فرات را در آن سر داده بود تا مرقد مقدس حضرت امام حسین علیه السلام
خراب شود پس آب برود و در آن زمین بر بالای هم ایستاده و به یک قطره داخل آن زمین نشده و آنرا حائر جهت
آن گفتند که آب حیران در بر گرد آن ایستاده بود و نتوانست که داخل آن موضع شود و آن حرم امام
مقدس است با عمارات که در آنست پس هرگاه مسافر به یکی از آن چهار موضع رسد و قصد اقامت ده روز
نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانه قصر و اتمام و اگر نماز را تمام کند ثواب آن بیشتر
خواهد بود و قول مشهور آنست که تخییر میانه قصر و اتمام مخصوص به مواضع اربعه است و سید مرتضی و ابن جنید
از مجتهدین بر آنند که فرقی میانه این چهار موضع و مشاهد مقدسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیست
و ظاهر کلام ایشان آنست که اتمام نماز در همه این مواضع بر مسافر واجب است و قصر جایز نیست و ابن بابویه
بر آنست که در چهار موضع مذکوره قصر واجب است و اتمام جایز نیست و اصح قول مشهور است و هرگاه
در وقت نیت نماز قصد یا اتمام کردن اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن به قصر بعد از نیت اتمام
و عدول کردن باتمام بعد از نیت قصر اما در صورت اول وقتی عدول به قصر جایز است که رکعت سوم
شروع نکرده باشد و هرگاه نماز دیگری از چهار موضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضای آن سه احتمال است

ارتکاب کند مثل رشوه ... و مانند آن ... از زوال بجهت نماز و سفر کردن ... و بعد از نماز سفر کردن ... کردن در بعضی احادیث واقع شده است ... که اگر در آن ساعت ... در آن روز ... که قصر ... از حضرت موسی بن جعفر ...

۹۴

اول آنکه همچنانکه مکلف در ادا مخیر است در قضا نیز مخیر است اگر چه قضا را در غیر چهار موضع بجا می آورد دوم
آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار مواضع بجا می آورد مخیر است اما در غیر آن مخیر نیست بلکه قصر لازم است
سوم آنکه مطلقاً قصر لازم است خواه قضا در یکی از این چهار مواضع واقع شده و خواه در غیر آن و اصح
احتمال اول است تتمه هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و بموضعی رسد که از شهر تا آن موضع حد
ترخص باشد و در آن موضع انتظار قافله کشد و قافله دیر رسد در این صورت بر آن شخص واجب است
که از روزی که بآن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را اتمام میگذارد هر چند
داند که قافله ساعتی دیگر میرسد و همچنین هر مسافری که در اثنای سفر بموضعی رسد و در بودن ده روز
در آن موضع متردد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز
نماز را اتمام گذارد اگر چه یک نماز باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضعی قصد توقف ده روز کند و در اثنای
آن ده روز از آن موضع بیرون رود بموضعی که حد ترخص است برسد و از موضع اول تا این موضع کمتر از
هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشت که معاودت کند و ده روز
دیگر در آنجا توقف نماید در این صورت در وقت رفتن بموضع دوم و در وقت معاودت و در وقت توقف
نماز را اتمام بگذارد و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون رفته باشد نه بعزم آنکه بعد از عود
ده روز آنجا توقف نماید و عزم عدم توقف باقی باشد در این صورت نماز را در وقت رفتن تا محل ترخص رسد
و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر کند و هرگاه مسافر در عزم اقامت ده روز نماید بعد از آن عزم را
تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم یک نماز را تمام گذارده باشد باقی نمازها را که در آن موضع میگذارد
تمام گذارد و الا قصر کند و جایز است مسافر را که در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید پس
در این حال لازم است که آن نماز را که شروع در آن کرده تمام بگذارد و سنت است که مسافر بعد از هر نماز
قصر سی نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر فصل سوم در بیان
نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه در سفر باشد و خواه در حضر و حضرت رسالت پناه
نماز خوف را بجماعت گذارده اند پس هرگاه خوف حاصل شود و دشمن در غیر سمت قبله باشند و اهل اسلام
اراده نمایند که نماز را بجماعت گذارند و بترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه شوند

اگر احتیاج زیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را بجماعت گذارند و دیگر فرقه حراست ایشان نمایند و پیشنماز
با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون برکعت دوم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند قصد انفراد کنند و رکعت دوم
را منفرد بگذارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند و فرقه دیگر آیند و در رکعت اول خود برکعت دوم
پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز به تشهد نشیند ایشان برخیزند و رکعت دوم را بانفراد بگذارند و پیشنماز
تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد را بفعل آورده سلام دهد و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیر است
و بهر یک از این دو یا یک فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و با فرقه دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز نماز
را با یک فرقه باخر رساند و نوبت دیگر آن نماز را با فرقه دیگر بگذارد و این نماز دوم پیشنماز نافله خواهد بود و اگر
اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد که صفی پیش و صفی پس و هر دو صف
با او برکوع روند و چون او بسجده رود صف اول با او بسجود روند و صف دوم با او بسجود نکنند با ایستاده
بحراست مشغول باشند و چون پیشنماز برکعت دوم شروع نماید صف دوم بسجود روند و صف اول بحراست
اشتغال نمایند و چون برکوع رود همه صف با او رکوع کنند و چون بسجده رود صف اول با او بسجود کنند
و صف دوم حراست نمایند و چون پیشنماز با صف اول به تشهد مشغول شود صف دوم بسجود روند و بعد
از تشهد هر دو صف با پیشنماز سلام دهند و باید که در نماز خوف چون محل ضرورت است سلاح با خود داشته باشند
هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و نتوان در وقت سجود دور کردن و آن لازم نیست
و نماز صحیح است تتمه هرگاه جنگ در گیرد و در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت
راه رفتن نماز بگذارد و اگر رو بقبله کردن در کل ممکن باشد و بعضی که تواند بکند اگرچه در تکبیرة الاحرام تنها باشد
پس سجده بر یال اسب یا کوهه زین کند و اگر از رکوع و سجود متعذر باشد اشارت بسر کافیست و اگر نتواند بچشم
اشارت کند و اگر بآن هم نتواند که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار نماز دیگر
دو نوبت و نیت و تکبیرة الاحرام و تشهد و تسلیم بجا آورد فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت فضیلت دارد از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای
پنجگانه سنت مؤکده است [illegible] گذارده شود و خواه [illegible]

روز شنبه و پنجشنبه نیکو و از درد و [illegible]
و درد چشم عافیت یابد و در روایتی وارد
شده است که حجامت کردن در روز شنبه
موجب ضعف است و روز یکشنبه نباید
است برای [illegible] موافق حدیث معتبر
حجامت کردن در طرف عصر روز یکشنبه
بسیار نافع است و در حدیث دیگر وارد
شده است که برای بنای عمارت و
عروسی کردن خوب است روز دوشنبه

[illegible]

عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب باشند و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است و امّا
در نمازهای سنّتی جماعت حرام است مگر در شش جا اوّل نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سوم نماز عید ماه
رمضان است چهارم نماز عید غدیر است پنجم نماز بچّه که به شش سال رسیده باشد ششم نمازی که یکبار پیشنماز
گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز با او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را
نوبت دیگر به نیّت سنّت بگذارد و جمعی که با او آن نماز را کرده بودند نیز جایز است که آن نماز را نوبت دیگر با او
به نیّت سنّت بگذارند و بدانکه شرط بودن نماز جماعت مشروط است بچهارده شرط اوّل آنکه پیشنماز بالغ باشد
و بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که طفل نزدیک بلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف است دوم آنکه
شیعه اثنی عشری باشد سوم آنکه عادل باشد اگرچه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده پیشنماز
غیر بندگان شود و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده یا مؤمن نبوده لازم نیست که نماز را اعاده
کنند خواه وقت نماز باقی باشد خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیّت انفراد کنند و آنچه به نیّت اقتدا
واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارد پس اگر به جهت بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی را
که قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند امّا کسی که قدرت ایستادن ندارد جایز است پنجم آنکه از اخراج بعضی حروف
فاتحه و سوره و اذکار واجبی از مخارج مقرّره عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی
کند که بران قادر باشد و جایز است که پیشنمازی مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد هرگاه پیشنمازی مردان
کند چه زنان را پیشنمازی مردان کردن جایز نیست امّا پیشنمازی زنان کردن جایز است مرد را و زنان
و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان کند امّا پیشنمازی مردان و مثل خود جایز نیست هفتم آنکه ماموم تقدیم
بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر به قبله نباشد امّا در پهلوی پیشنماز ایستادن جایز است و بعضی
از مجتهدین آنرا نیز جایز ندانسته اند و اگر سجده گاه ماموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد
از سجده گاه پیشنماز امّا جای ایستادن او نزدیکتر نباشد و بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جایز میدانند
و همچنین هرگاه مامومان بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیکتر باشد
از پیشنماز و اگر درون خانه کعبه نماز گذارند جایز است که یک صف در پس پیشنماز بایستد
و یک صف در پیش ایستند و بروی پیشنماز و جایز است که هر دو پیشنماز ایستند و در میان دایره

۹۷

که سفر کردن در روز سه شنبه خوبست که در این روز خداوند عالمیان آهن را برای حضرت داود علیه السلام نرم گردانید و در روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که هر که در روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند شفا یابد ... و در حدیث دیگر وارد شده که در روز سه شنبه ساعتی است که اگر حجامت ...

ایستد و اگر کشتی که در آن ماموین نماز گذارند پوسیدن یا در تقدم بر کشتی پیشنماز شود واجبست که ماموین نیت انفراد کنند و اگر به نیت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است ششم آنکه ماموم از پیشنماز بسیار دور نباشد بحیثیتی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از ماموین بواسطهٔ تعدد صفوف بسیار دور باشند قصوری ندارد هفتم آنکه مکان پیشنماز از مکان ماموین اندکی بلندتر نباشد که نتوان آنرا گام زدن و جایز است که مکان ماموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز بزیادت از یک گام اما اگر بسیار بلند باشد مثل بالای سر شیب باشد نماز جماعت در آن جایز است خواه ماموم بلندتر باشد و خواه پیشنماز هشتم نیت اقتدا کردن است بعد از آنکه پیشنماز تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امر تکبیر منفرد واجب است مثل کرسی رکوع و سجود بجا نیاورد نماز او باطلست اما پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی که جماعت در آن واجب باشد مثل نماز جمعه که در آن بر پیشنماز نیت جماعت واجبست یازدهم آنکه پیشنماز نزد ماموم معین باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطلست دوازدهم آنکه پیشنماز زیاده از یک شخص نباشد پس اگر اقتدا به دو شخص کند نماز او باطلست اما اگر پیشنماز را بیهوشی یا حدثی واقع شود در این صورت بواسطهٔ این عذر ماموم را جایز است که در باقی این نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کنند و بعضی از مجتهدین برآنند که بی عذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنمازی دیگر عدول کردن خصوصا اگر پیشنماز دوم افضل و اتقی باشد سیزدهم آنکه ماموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از ماموین را که او پیشنماز را بیواسطه ببیند یا بواسطه یا بوسائط پس اگر پرده یا دیواری حائل باشد بحیثیتی که ماموم نه پیشنماز را ببیند و نه کسی را که بواسطه یا بوسائط پیشنماز را ببیند نماز باطلست و اگر حائل کوتاه باشد چنانچه پیشنماز در وقت تشهد دیده نشود اما در وقت قیام دیده شود در این صورت نماز جماعت صحیح است اما اگر زن به مرد اقتدا کند و حائل در میان باشد نماز آن صحیح است چهاردهم آنکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز ماموم نباشد پس وقتی که مثلا پیشنماز نماز کسوف میگذارد واجب نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر با او اقتدا کند و جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصی که نماز سنت میگذارد و در ششم صورت که قبل از این مذکور شد و همچنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و عکس آن در نماز ادا بنماز قضا و عکس آن و در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و عکس چون نماز

و در آن ساعت اتفاق افتد خون نمی‌ایستد
تا او را هلاک کند و در حدیث معتبر وارد است
که هر که حاجتی برود و دشوار شود
در روز شنبه و در روایت دیگر وارد است
که روز جنگ است و خون نباید گرفت و
چهارشنبه روز نحس است و برای
اکثر کارها شایسته نیست وقتی و
منع شده است از حجامت کردن و نوره
کشیدن و سفر کردن و در بعضی روایات

۹۸ رسالهٔ اختیارات

ماموم کمتر باشد مخیر است اگر خواهد انتظار پیشنماز کند تا وقتی که سلام دهد او نیز سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد
جائز است اما انتظار افضلست و اگر نماز ماموم طولانی باشد مخیر است اگر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد
و تتمه نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار
افضلست تتمه بر ماموم واجبست که متابعت پیشنماز کند یعنی هیچیک از اقوال و افعال نماز را قبل
از پیشنماز بفعل نیاورد اما باهم بجا آوردن جائز است مگر تکبیر احرام که آنرا واجبست که ماموم بعد از
پیشنماز بفعل آورد پس اگر باهم تکبیر احرام را بجا آورند نماز ماموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین برآنند
که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آن را
قبل از پیشنماز بجا آورد قصوری ندارد و این قول اصح است و هرگاه بعضی از افعال را قبل از پیشنماز
عمدا بجا آورد نماز او باطل نمیشود پس اگر قبل از پیشنماز رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا
با پیشنماز رکوع را بجا آورد و نماز او صحیح است مگر در یک صورت و آن آنست که عمدا برکوع رود قبل از آنکه
پیشنماز قرائت را تمام کند اما اگر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند در این صورت واجبست که سر از رکوع
بردارد و بمتابعت پیشنماز دیگر برکوع رود و جائز است ماموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد
خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه نیت انفراد کند و همچنین جائز است که در اثنای نماز
نیت انفراد نماید و تتمه نماز را منفرد بگذارد مگر در نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید
وقتی که واجب شود و هرگاه ماموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اگر انفراد او قبل از آنست که پیشنماز
حمد را خوانده لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر بعد از خواندن پیشنماز
حمد را منفرد شده و اکتفا بخواندن پیشنماز کند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد
و اگر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره یا تسبیحات را نیت انفراد کند لازم است که آنچه پیشنماز نخوانده
بخواند از ماموم غیر از قرائت حمد و سوره و تسبیحات اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قرائت پیشنماز را بشنود
یا نشنود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام دادن بر ماموم واجبست و بفعل آوردن پیشنماز از او
ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قرائت کردن ماموم را حرام میدانند و بعضی مکروه میدانند در وقتی
که ماموم قرائت پیشنماز را بهیچ وجه نشنود و در این صورت قرائت او را مکروه نمیدانند و بدانکه هرگاه شخصی در وقتی

۹۹

در روایتی دیگر وارد شده است
که روز پنجشنبه روز داخل شدن به قریت
و بیرون آوردن حاجت است برای آنکه سفر
کردن و تزویج کردن قمر در عقرب است
وارد احکام کسوف و خسوف
که در هر ماه میشود و در ترجمه حدیث شریف
که مشتمل است بر احکام کسوف و خسوف
هر سال شیخ بزرگوار قطب الدین راوندی
در کتاب قصص الانبیاء روایت کرده است

برسد که پیشنماز در رکوع باشد درین حال نیت اقتدا کند و برکوع رود و حکم آن دارد که کل رکعت را دریافته باشد هرچند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد و اگر ترسد که تا بصف ملحق شدن پیشنماز از رکوع سر بردارد درین صورت مخیرست اگر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و برکوع رود و رکوع کرده خود را بصف برساند و اگر خواهد در سجده را نیز آنجا بجا آورد و بعد از آن خود را بصف برساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پاهای خود را بر روی زمین بکشد و گام برندارد و اگر وقتی رسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و بسجود نرفته یا در وقتی که در سجده اول باشد درین دو صورت سنت است که به نیت اقتدا تکبیر احرام بجا آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که نیت اول کافیست و احتیاج بنیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته بتشهد نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر تشهد بجا آورد پس اگر تشهد آخر باشد ماموم آنقدر صبر نماید که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتدای سابق تمام کند و اگر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیت بتمام رساند و هرگاه ماموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیرست در رکعت باقی که منفرد بجا آرد و میانه حمد و تسبیح اگرچه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا بتسبیح کرده باشد بر ماموم واجبست که در یکی از آن دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا بتسبیح نکند و اگر شخصی بواسطه تقیه به پیشنماز سنی اظهار اقتدا نماید واجبست که آهسته قرائت نماید و اگر مجال سوره خواندن نماند فاتحه کافیست و اگر مطلقا قرائت نکند نماز او باطلست و اگر در اثنای قرائت کردن او پیشنماز برکوع رود او نیز برکوع رود و از قرائت فاتحه تواند بجا آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع قبل از ذکر بجا آورد

تتمه سنت است که صفهای نماز جماعت را راست بدارند و صف اول را مخصوص اهل فضل و تقوی گردانند و اگر ماموم یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز بایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد در پس پیشنماز بایستد و اگر زن پیشنماز زنان گردد داخل صف ایشان ایستد و تقدم

بسند قوی از شیخ صدوق محمد بن بابویه قدس سره منقول است که در کتاب عیون الحقایق از حضرت صادق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه که آنحضرت فرموده که هرگاه اول محرم روز شنبه باشد در آن سال زمستان بسیار سرد باشد و باران بسیار باشد و طاعون در گیاه [illegible] کودکان بسیار شود و زینت بسیار

۱۰۰

برایشان نکنند و نیز سنت است که پیشنماز ذکر رکوع و سجود و قنوت و تشهد را جهر کند و نماز را تطویل ننماید
بسورهای طویل خواندن یا بتطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن و هرگاه پیشنماز در اثنای
نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شده و اراده نماز جماعت دارد انتظار او کشیدن بتطویل ذکر یا قرائت
تا آن شخص رکعت اول را دریابد و لیکن باید که انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هرگاه داند که
جماعتی حاضر خواهند شد که با او نماز کنند انتظار آمدن ایشان کشیدن افضل است مادام که وقت فضیلت نماز
فوت نشود و مکروه است که پیشنماز مبتلا باشد اگرچه عالم باشد یا حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ
باشد اگرچه عابد باشد و همچنین مکروه است اگر کور باشد یا افلج یا اجذم یا ابرص باشد مگر که
پیشنمازی جماعتی کند که در عیب مثل او باشند و همچنین مکروه است اقتدا کردن شخصی که وضو دارد
بشخصی که نماز را بواسطه عذر با تیمم گذارد

باب سیوم

در بیان احکام زکوة واجبی و سنتی و خمس واجبی و سنتی است و در آن سه مطلب است

مطلب اول در بیان زکوة واجبی و در آن شش فصل است **فصل اول** بدانکه در باب زکوة
دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است از آنجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده زکوا
اموالکم تقبل صلوتکم یعنی زکوة مال خود را بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از آنحضرت منقول است
که فرموده مانع الزکوة فی النار یعنی منع کننده زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث نیز این مضمون
وارد است که شخصی که زکوة مال خود ندهد خدای تعالی در قیامت مار سیاه افعی بر وی گمارد که دست او را بگزد
و طوق گردن او باشد و هر شتری و گاوی و گوسفندی را که زکوتش نداده باشد آن شخص را در زیر پا
و دست خود بگیرند و شاخ دار او را شاخ بزنند تا وقتی که حساب خلائق بآخر رسد **فصل دوم** بدانکه زکوة
در نه چیز واجب است طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجب است که بالغ
و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد بتفصیلی که انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قدرت
داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد زکوة واجب نیست و زکوة طلا
و نقره دادن وقتی واجب است که سه شرط بهم رسد شرط اول آنکه سکه داشته باشد اگرچه آن سکه

۱۰۱

گاو و گوسفند بسیار بوجود آید و عسل بسیار
باشد و نرخ ارزان [illegible]
که در میان آذربایجان و بلاد جبل یعنی [illegible]
و فارس است و بعضی [illegible]
[illegible] باشد
در نواحی مشرق و بعضی [illegible]

متروک شده باشد و کسی بآن معامله نکند پس در شمش طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة واجب
نیست و همچنین در زر مطلس اگر چه مردم بآن معامله کنند شرط دوم آنکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده
باشد و نصاب طلا بیست مثقال شرعی است و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بر بیست مثقال یک
مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا بچهار مثقال برسد و همچنین اگر بر بیست و
چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتی که بچهار
مثقال برسد و بر این قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و در کمتر از آن زکوة نیست و همچنین
اگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتی که بچهل درهم برسد و بر این قیاس
و زکوة طلا و نقره یک دانگ و نیم و ده یک است پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکوة هر چهار
مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسد ده یک مثقال است و زکوة دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة
چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است شرط سوم حول است یعنی آنکه نصاب مدت یازده
ماه در ملک این کس باشد و در این یازده ماه سکه دار باشد پس چون داخل ماه دوازدهم شد زکوة واجب میشود و اگر
در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بفروشد یا بشخصی ببخشد یا عوض کند یا بعضی را طلا آلات یا نقره
آلات یا مطلس سازد زکوة ساقط میشود مگر چنین کرده باشد تا زکوة بر وی واجب نشود و دیگر آنکه قرضداری
مانع زکوة نمیشود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض کرده باشد زکوة
دادن بر وی واجبست هر چند مالک چیزی دیگر نباشد فصل سیوم در زکوة گندم و جو و خرما و مویز و زکوة
در این اجناس اربعه واجب میشود بدو شرط شرط اول آنکه خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل
از آنکه جو و گندم و انگور دانه ببندد و خرما زرد یا سرخ شود بملک او در آید پس اگر گندم و جو و انگور بعد از
دانه بستن و خرما بعد از آنکه سرخ یا زرد شود بملک شخصی در آید زکوة بر وی واجب نیست شرط دوم آنکه بنصاب
رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعی است و صاع شرعی یک هزار و صد و هفتاد درهم شرعی است
و درهم شرعی از وزن چهل و هشت جو میانه است پس صاع از وزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو
میانه است چنانچه در حدیث وارد شده و هر چند نصاب زیاده باشد اگر چه آن یک من یا کمتر باشد
زکوة دادن آن واجبست و زکوة این اجناس ده یک است اگر بآب باران یا بآب روان

یا بی احتیاج آب دادن حاصل شده باشد نصف ده یک است اگر بآب چاه یا کاریز و مثال
آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب است و اگر برابر باشد چهار دانگ و نیم از
ده یک آن باید داد و پس اگر شک شود و اگر گندم بهر دو آب باشد و حاصل شود زکوة آن چهار خروار و نیم است
و اعتبار نصاب این اجناس بعد از دفع خراج و تخم و حصه شریک و نقصان گاو و مصالح الاملاک است
و اگر آب بازراعت قبل از [illegible] باشد [illegible] بیرون کنند بعد از بیرون کردن اینها
اگر بمقدار نصاب باشد زکوة واجب است و اگر کمتر باشد ساقط است و انگوری که عادت نیست که آنرا مویز
کنند و رطبی که عادت نیست که آنرا خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب
رسد زکوة واجب است و الا ساقط است و تا وقت دادن زکوة هرچه صاحب مال درین اجناس تصرف نماید
از انگور و رطب و غیره واجب است که مقدار زکوة آنرا معلوم خود سازد و تا وقت دادن زکوة عوض آن بمستحق
رساند و هرگاه زکوة این اجناس را یک بار داده باشد دیگر دادن زکوة اینها واجب نیست اگرچه چند سال
بگذرد فصل چهارم در بیان زکوة شتر و گاو و گوسفند زکوة اینها واجب است بچهار شرط اول آنکه تمام
یازده ماه در ملک یک کس باشد دوم آنکه در صحرا [illegible] باشند [illegible] از مال صاحب [illegible] سوم آنکه
در تمام سال [illegible] کار [illegible] چهارم آنکه بنصاب رسیده باشد [illegible] کمتر از پنج
شتر زکوة نیست تا بیست و شش شتر برسد زکوة هر پنج شتر یک راس گوسفند است و همچنین چون
به بیست و شش رسد زکوة آن یک نفر شتر ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد
و چون به سی و شش رسد زکوة یک نفر شتر ماده است که در سال سوم داخل شده باشد و چون به چهل و شش
رسد زکوة آن یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون به شصت و یک رسد
زکوة آن یک نفر شتر ماده است که در سال ششم داخل شده باشد و چون به هفتاد و شش رسد زکوة آن
دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سوم شده باشد و چون به نود و یک رسد زکوة آن دو نفر شتر ماده است
که در سال چهارم داخل شده باشد و چون به صد و بیست و یک رسد زکوة آن در هر چهل یک نفر شتر ماده است
که در سال سوم داخل شده باشد و یا در هر پنجاه یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد
و گاو تا بسی نرسد زکوة ندارد و چون به سی رسد زکوة آن یک گوساله است خواه نر و خواه ماده که

سال دوم داخل نشده باشد و چون بچهل برسد زکوة آن یک فرد گوساله است که در سال سوم داخل شده باشد و گوسفند تا بچهل راس نرسد زکوة ندارد و چون بچهل برسد زکوة یک راس گوسفند است و چون بصد و بیست و یک برسد زکوة آن دو راس گوسفند است و چون بدویست و یک برسد زکوة آن سه راس گوسفند است و چون بسیصد و یک برسد زکوة آن چهار راس گوسفند است و چون بچهارصد برسد زکوة آن از هر صد یک راس است و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آنرا در شرع نصاب گویند و هرچه مابین دو نصاب واقع شود زکوة ندارد و گوسفندی که بزکوة داده میشود واجبست که کمتر از هفت ماه نباشد و بیمار و معیوب و لاغر و آبستن نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد بزکوة نمیتوان داد

فصل پنجم در بیان مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه‌اند اول و دوم فقرا و مساکین یعنی کسانی که مالک قوت یک ساله خود و عیال خود نباشند و کسبی و صنعتی نداشته باشند که بآن وفا کند بشرط آنکه سید نباشد مگر آنکه زکوة دهنده سید باشد چون زکوة سید بر سادات رواست سوم جماعتی اند که حکم شرع ایشان را بجهت اخذ زکوة از مردم و ضبط و محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند پس هرچند مالدار باشند آنچه حاکم شرع بجهت سعی ایشان تعیین نماید میتوانند گرفت چهارم جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام نمایند پنجم بنده که در خدمت آقای خود مشقت و آزار کشد پس او را از زکوة میتوان خریدن و آزاد کردن و همچنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی بآقا بدهد و بعد از آن آزاد باشد هرگاه عاجز شود از تحصیل کل آن مبلغ یا از بعض آن پس آن مبلغ را یا تتمه آنرا از زکوة بآقای او میتوان داد تا آزاد شود ششم جماعتی که قرض بسیار داشته باشند و از ادای آن عاجز باشند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه بجهت طالبان علم ساختن که بعلمی مشغول باشند که در آخرت نفعی از آن بایشان برسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی است اما بغربت افتاده باشد و پریشان شده باشد او را زکوة میتوان داد بشرط آنکه سفر او معصیت نباشد و شخصی نیابد که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموالی که در شهر خود دارد بفروشد

فصل ششم در بیان زکوة فطره بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل باشد و قادر بر قوت یک ساله خود و عیال خود باشد خواه خود و عیال او

ترکی داکستی بگیرد و در تمام ... کشتن بسیار از مغرب ظهور آید پس در ماه ربیع الاول صلح واقع شود و پادشاه ظفر یابد و هر سال که در ماه ربیع الاول آفتاب بگیرد در میان مردم صلح آید و اختلاف کم باشد ...

روزه ماه رمضان گرفته باشند و خواه نگرفته باشند بر او واجب است که از خود و از هر یک از عیالان خود
مقدار یک صاع یعنی یک من و یک چهار یک بوزن تبریز تخمیناً از گندم یا جو یا مویز یا برنج یا خرما
یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق رساند و وقت دادن بمستحق بنیت
چنین کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهت زکوة فطره واجب تقرب بخدا و مصرف زکوة فطره مصرف
زکوة مال است و جایز است دادن قیمت آن جنس بمستحق و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از
شام رسید فطره او بر این کس واجب است خواه الطعام این کس خورده باشد خواه نخورده و همچنین هرگاه غلام و کنیز
که گریخته باشند یا غایب باشند فطره ایشان نیز بر این کس واجب است مادام که مردن ایشان معلوم نباشد
و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است تاخیر آن بعد از آن بی
اگر تاخیر کند بنیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز عید بنیت ادا میتوان داد و
بعد از آن قضا است مطلب دوم در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است اول
اسب ماده است و زکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلاست اگر پدر و مادرش هر دو اصیل باشند
و یک مثقال است اگر یکی اصیل باشد یا هیچ یک اصیل نباشد بشرط آنکه تمام سال در صحرا چریده یعنی علف
ایشان از مال مالک نباشد دوم آنکه از آنچه زکوة در آن سنت است مالی است که مالک آن کاری کرده
باشد بواسطه آن کار زکوة در آن واجب نشده باشد مثل آنکه در اثنای سال قرض بشخصی بدهد یا زر سکه دار را
[illegible] سال زر و یا از نصاب اول [illegible] و یا گوسفندی چیزی بشخصی بخشد که از مثل آنها زکوة دادن سنت است
سیم آنچه زکوة دادن سنت است حاصل مستغلات است مثل دکان و حمام و کاروانسرای و امثال آن [illegible]
است که یک دانگ و نیم و ده یک آن حاصل را زکوة بدهد بشرط آنکه بنصاب رسد و چون گذرد چهارم از آنچه زکوة
دادن آن سنت است چیزیست که از زمین بروید که بکیل و وزن در آید مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند
آن و مقدار زکوة آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و همچنین در عشر و نصف عشر [illegible]
سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکوة سنت نیست پنجم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مالی است که چند سال
در دست مالک نباشد و بعد از چند سال بدست مالک آید سنت است که زکوة یک ساله آن را بدهد ششم از آنچه
زکوة دادن آن سنت است مالی است که مالک شک داشته باشد که بنصاب رسیده یا نه سنت است که تمام

۱۰۵

و در ماه رجب آفتاب ... زمین آباد شود و در کوهستان ... و ناحیه مشرق باران ... و در ناحیه فارس ...

که شک داشته باشند زکوة آنرا هر سال بدهند هفتم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مال تجارت است یعنی
هرگاه شخصی متاعی چند بجهت تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد آنکه بکسی باجاره بدهد و فایده از آن حاصل کند
و هیچ گاه راس المال بنصاب طلا یا نقره برسد و در بیست یک سال نقصان نکند زکوة دادن آن سنت است
هشتم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مال طفل است هرگاه ولی طفل مال آن را تجارت کند از برای طفل فقیر
زکوة تجارت بهم رسد سنت است که ولی از آن زکوة بدهد مطلب سوم در بیان احکام خمس بدانکه خمس در
هفت چیز واجب است اول غنیمت که از کافران حربی بدست آید بهر مقدار که باشد دوم آنکه هرگاهی که بهم رسد مثل
فیروزه و بیجاده و لعل و کحل و مانند آن بشرط آنکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت آن
یا نقد بیست مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که دادن خمس آن واجب است هرچند قیمت آن
از بیست مثقال کمتر باشد سوم هرچه از دریا بغواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیر آن هرگاه قیمت
آن بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هرگاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما
این قدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده نیست و درین صورت خمس آنرا باید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود
و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاده است خمس را باید داد و آن زیادتی را بتخمین باید نمود و بفقرا و مساکین تصدق
باید کرد پنجم زمینی که از کافر ذمی مسلمان بخرد واجب است که خمس آن زمین و یا خمس قیمت آنرا یا خمس حاصل هر ساله
آنرا بدهد ششم گنجی که در زیر زمین یافته شود اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب
خواه اثر سکه اسلام بر آن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است که یافته است و همچنین اگر در بلاد اسلام
یافته شده باشد و اثر سکه اسلام بر آن نباشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه است و احکام آن بعد از این
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی هفتم فایده که از مال تجارت یا زراعت یا حرفه و مانند آن بهم رسد پس هرگاه آن
فایده زیاده از کل اخراجات یکساله کسی باشد خمس آن زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت مثلا
بیست تومان بهم رسانیده باشد و اخراجات لازمی یکساله او ده تومان شود ده تومان از آن بیست تومان که
اخراجات برداشته اند و ده تومان که باقی مانده دو تومان خمس بدهد و همچنین قیاس است فایده که از زراعت و حرفه
حاصل شود و اگر در آن سال پیشکشی بکسی بدهد یا زن بخواهد یا غلام و کنیزک و مانند آن خریداری نماید یا اولاد
را جهیز کند از جمله اخراجات آن سال محسوب است پس آنچه بعد از جمیع اینها بماند دادن خمس آن واجب است هر قدر که باشد

ماه ... بسیار آید و هر سال
یکم و در ماه رمضان ...
یکم و مردمان همگی پادشاه ...
اطاعت کنند و در روم ...
غلبه عظیم بهم رسد ...
مردم غالب شوند و غنیمت ...
بسیار از ایشان بگیرند ...
یکم و در ماه شوال ... هر سال
یکم و در بلاد هند ...

۱۰۶

[illegible]

و گندم

و بعضی آنکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف دیگر بسادات یعنی جمعی که از طرف پدر به هاشم جد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوب باشند اگرچه از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام نباشند بشرط آنکه شیعه اثنا عشری باشند و ایتام یا مساکین یا ابناء السبیل باشند و نصف دیگر که آن جماعت مستحق است صاحب مال میتواند که خود میانه ایشان قسمت نماید اما آن نصفی که تعلق به حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجبست که آنرا بمجتهد بدهد تا مجتهد آنرا میانه آن جماعت قسمت نماید

باب چهارم

در بیان احکام روزه واجبی و سنتی است و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیان محرمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزه واجبی حرامست و اگر بفعل آورند روزه باطل میشود اول چیزی خوردن و آشامیدن هرچه خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که خوردن آنچه خوردن آن خلاف عادتست مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است و هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد در آن وقت بخورد و آشامد باندازه که رفع ضرورت کند نخورد و بیرون و واجبست که بقدر ضرورت کند و همچنین جماع [illegible] تا مدت خوردن و آشامیدن در انکشتن دوم آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمداً [illegible] که باشد اما اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز بخواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرامست سوم آنچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه است عمداً در قبل یا دبر زنده یا مرده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روزه بزور جماع کند کفاره خود و آن زن در گردن مرد است و اگر زن مرد را بزور بجماع آورد کفاره زن بر گردن مرد نیست چهارم از آنچه روزه را باطل میسازد عمداً بر جنابت ماندن تا وقت صبح قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس نکند تا وقت صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود قضا بر او لازم است نه کفاره

واگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره لازم است و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد
قضا لازم است نه کفاره و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم بخواب رود و گمان آنکه بجهت غسل
کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اگر بنیت و گمان بیدار شدن
نداشته باشد کفاره نیز لازم میشود و همچنین اگر نوبت سوم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره هر دو
لازم است هرچند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهت غسل کردن البته بیدار
خواهد شد ششم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن گرد غلیظ است عمداً بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ و بخار
غلیظ پس هرگاه یکی از این سه چیز را بحلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است نه کفاره هفتم از آنچه روزه را
باطل میکند قی کردنست از روی عمد و آن موجب قضاست و کفاره لازم نیست و بعضی از مجتهدین کفاره
را نیز لازم میدانند اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی بر او لازم نیست هشتم از آنچه روزه را باطل
میکند فرو رفتن در آبست از روی عمد و بآن قضا واجب میشود و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند
و اگر شخصی جنب روزه واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطلست نهم از آنچه روزه را باطل
میکند دروغ بر خدا گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیز را خدا تعالی حرام کرده است یا فلان را حلال کرده
و آن قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن بر پیغمبر و بر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام و آن موجب قضا
و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند و بعضی هیچیک را واجب نمیدانند مطلب دوم در بیان
روزه واجب و سنت و حرام و مکروه و در آن چهار فصل است فصل اول در بیان روزه‌های واجبی و آن
بر هشت قسم است اول روزه ماه رمضانست و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اول آنکه
معلوم شود که سی روز از ماه شعبان گذشته دوم شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن حاصل شود
اخبار نمایند که ماه را دیده اند سوم آنکه دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر دو زن عادل یا آنکه
یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر که عادل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند گواهی ایشان ثابت نمیشود
مگر آنکه بحد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود دوم از روزه‌های واجبی
روزه قضای ماه رمضانست و واجبست بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر
شخصی ده روز مثلاً از قضای ماه رمضان مانده باشد قضای آن را تأخیر انداخت تا وقتی که ماه رمضان آینده ده روز

اختیارات ۱۰۶

و در ماه ربیع الاول ماه بگیرد و
در بلاد مغرب کشش بسیار شود و مرض
در قافان و مردم هم رسد و در ...
میوه بسیار شود و در بلاد ... شهرها
سبزیهای ایشان ... و در بلاد جبل کرم در
بسیار و در شهرها پدید آید و هم سال
که در ماه ربیع الآخر ماه بگیرد
آب در جویها بسیار باشد
و فتنه اوائل بهم رسد و آن سال

و در آن

بماند پس اگر همیشه عازم بود که آن ده روز را قضا کند چون باه رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن
بهم رسد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض بیند و منعی بهمین قضای ده روزه واجبست و اگر بی عذر تا رمضان
آینده تاخیر کرده باشد آن ده روز قضا کند و بجهت هر روز مقدار یک من گندم یا برنج یا نان یا مانند آن
تصدق کند و مدی چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده نیم و چهل جو بیانه است و همچنین قضا و
تصدق لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی که رمضان آینده بمقدار مدت قضا بماند و در آن
مدت بیمار شود یا زن حیض بیند و بدانکه قضای ماه رمضان را پیش از پیشین بخوردن و جماع کردن و غیر آن
فاسد میتوان کرد و بعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن یا غیر آن قضا کرده
لازم میشود و کفارهٔ آن ده مسکین را طعام دادنست و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد سوم از
روزه‌های واجبی آنست که شخصی خود را بشخصی باجاره دهد که قضای روزه بیست او کند پس بر او واجبست
که بسیار تاخیر در قضا نکند و لذمی نماید که در عرف گویند که او مشغولست بقضای روزه چهارم از روزه‌های
واجبی روزه ایست که بر پدر اینکس واجب بوده و پدر در حال حیات با وجود قدرت بر قضا آن را قضا
نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آن را قضا کند و اگر بیست و پسر نشته باشد که یک سال یکی پیشتر
و سال یکی کمتر اما آنکه سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین برآنند که قضا بر آن یکی است که بالغ
است اما اصح آنست که قضا بر آنکسی است که سال او بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یک نصف
قضا کند اگر عدد قضا جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یک روز واجب کفائیست یعنی هر کدام که آن
روز را قضا کند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین هر دو افطار کنند
کفارهٔ این نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائی است و بعضی برآنند که هر دو بالسویه واجبست پنجم از
روزه‌های واجبی آنست که به نذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معین مطلق
مثل آنست که نذر کند که یک روز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معین بر سه قسم است اول
آنکه تعیین زمان کند مثل روزه اول ماه رجب دوم آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات سوم
تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزه اول ماه رجب در یکی از عتبات پس گاه از روزه داشتن در آن
زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا زن را حیض بهم رسد قضا باید کرد قسم ششم

۱۰۶

روزه های واجب یکی دو ماه است بجهت کفاره فاسد کردن روزه ماه رمضان پس هرگاه شخصی بالغ و عاقل از روی
عمد روزه ماه رمضان روزه را بخوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیر است در آنکه دو ماه
روزه بدارد و یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را یک مد و اگر روزه ماه رمضان را
بچیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا با حایض جماع کردن در این صورت کفاره جمع بر او لازم
است یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد ششم روزه اعتکاف است اگر
متصل بی نیت شده باشد هفتم روزه کفارات است که در بحث کفارات انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فصل دوم
در بیان روزه سنتی و انواع آن بسیار است و ما در این کتاب به بیست و چهار از آن که مشهورتر است اکتفا می نمائیم
اول آنکه روزه روزی بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دوم روز
بعثت آن حضرت و آن بیست و هفتم ماه رجب است سوم روز عید غدیر و آن هیجدهم ماه ذی الحجه است چهارم روزه اول
هر ماه یعنی پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه دوم ماه پنجم روزه ایام بیض و آن سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم هر ماه است ششم روزه روز عرفه که نهم ماه ذی الحجه است به دو شرط اول آنکه محقق باشد که
ماه است دوم آنکه از روزه داشتن ضعف حاصل نشود به مرتبه ای که نتواند بفراغت به دعا اشتغال نماید هفتم روزه
روز مباهله و آن بیست و چهارم ذی الحجه است و آن روز تصدق نمود امیرالمؤمنین انگشتر خود را در اثنای رکوع بسائل
هشتم روزه اول ماه ذی الحجه تا روز نهم نهم روزه کل ماه رجب دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم روزه دحو الارض و آن
بیست و پنجم ذی القعده است دوازدهم روزه سه روز اول ماه محرم سیزدهم روزه روز عاشورا که روز دهم محرم است و
سنت است که بعد از عصر افطار کند به آب یا به تربت خاک کربلا بنیت شفا نه بقصد آنکه روزه بر یک نحو نباشد چهاردهم روزه پنجشنبه و جمعه
پانزدهم روزه روز ترویه و آن هشتم ماه ذی الحجه است شانزدهم روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم روزه
پانزدهم ماه جمادی الاولی هیجدهم روزه داود پیغمبر و آن یک روز در میان روزه داشتن است نوزدهم روزه یوم
الشک است و آن آخر شعبان است هرگاه احتمال اول رمضان داشته باشد بیستم روزه بیست و نهم ذی القعده است
فصل سوم در بیان روزه حرام و آن نه قسم است اول روزه عید ماه رمضان و عید قربان دوم روزه یوم الشک
بقصد آنکه از ماه رمضان است اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست سوم روزه صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد
کند که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزه وصال و آن نیز دو قسم است اول آنکه در وقت نیت روزه قصد

١١٠

تاخیر افطار نماید و شام و سحر را یکجا کند دوم آنکه در روز روزه سؤالی بدارد بی آنکه در شب روزه بگشاید پنجم روزهٔ زن
بنیت سنت بی رخصت شوهر ششم روزهٔ غلام و کنیز بنیت سنت بی رخصت آقا هفتم روزهٔ بیمار هرگاه از آن روزه
گمان مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرت میرساند هر چند آن طبیب کافر باشد و همچنین اگر طبیب
حاذق گوید که علاج این بیماری منحصر است در مجامعت کردن و تاخیر مجامعت تا شب ضرر عظیم دارد در این صورت مجامعت
در روزهٔ رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیز کسی روزهٔ واجب داشته باشد و عوض دیگر که روزه بدارد
نباشد یا یافت نشود زن خود یا کنیز خود را بزور جماع میتواند کرد و بر ایشان ممانعت آنقدر که توانسته باشند لازم
و چون یکی از ایشان مجامعت بکند واجبست که کفارهٔ ایشان را بدهد هشتم از روزه های حرام روزهٔ مسافر است
بنیت وجوب هرگاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا که روزهٔ واجب در سفر صحیح و درست است و آن سه جا جایز است
اول روزهٔ نذری که سفر او هم قید شده باشد دوم روزهٔ سه روز در وقت حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانچه
در باب حج مذکور میشود ان شاء الله تعالی سوم روزهٔ هیجده روز شخصی که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون
رود چنانچه در باب حج مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی نهم از روزه های حرام روزهٔ ایام تشریق و آن یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم ماه ذی الحجه است شخصی را که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزهٔ آن حرام نیست بلکه ثواب دارد فصل سیم
در بیان روزهٔ مکروه و آن چهار است اول روزهٔ سنتی در سفر دوم روزهٔ سنتی شخصی که بمهمانی او را دعوت کرده باشند
بطعام سنت است که افطار کند و اظهار نکند که روزه دار است سوم روزهٔ روز عرفه هرگاه شک در اول ماه داشته باشد
یا روزه که موجب ضعف شود بر وجهی که از فراغت اشتغال بدعا نتواند نمود چهارم روزهٔ مهمان بنیت سنتی بی رخصت
صاحب خانه و بعضی از مجتهدین برآنند که روزهٔ صاحب خانه نیز بی رخصت مهمان مکروه است مطلب سوم
در بیان باقی احکام روزه و در آن چهار فصلست فصل اول در بیان نیت روزه بدانکه شش امر در نیت روزه
معتبر است اول آنکه نیت را قبل از طلوع صبح بجا آورد دوم قصد قربت سوم قصد تعیین آنکه روزهٔ واجب یا سنت
است چهارم تعیین آنکه از ماه رمضان است یا نذر یا کفاره پنجم قصد تعیین آنکه ادا است یا قضا و بعضی برآنند که روزهٔ
ماه رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامت حکمی در اثنای روزه قصد فعلی نکند که روزه را باطل میکند
مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی کند گناهکار است اگرچه
آن فعل بجا نیاورد و در میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود یا نه و بر تقدیر بطلان

۱۱۱

حضرت ... منقول است که وقتی که حضرت امام حسن علیه السلام سؤال نمود که یا رسول الله صلی الله علیه و آله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای فرزند هر کس که مرا زیارت کند در حیات و ممات یا پدر ترا یا برادرت را

آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود درین خلافست و اصح آنست که قضا لازم است اما
کفاره لازم نیست دوم آنکه اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین بیاد او آید در آن وقت نیت کند
روزه او صحیح است و در روزه سنتی هر وقت که بخاطر او رسد اگر نیت کند ثواب روزه آنروز دریابد اگرچه پیش از شام
بیک لحظه نیت کند فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست و ایشان ده اند اول شخصی که از روزه
داشتن بواسطه پیری مشقت عظیم داشته باشد پس عوض هر روزی یک مد گندم یا مانند آن تصدق نماید دوم شخصی که
تشنگی برو غالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روزی یک مد تصدق کند و هر وقت که
عذر او برطرف شود قضا کند سوم زنی که حامله باشد و گمان آن داشته باشد که از روزه داشتن باو یا بحمل او ضرر رسد
حکم او حکم صاحب تشنگی است چهارم زنی که طفل شیر دهد خواه طفل خود را و خواه طفل غیر را هرگاه از روزه داشتن بشیر او
بطفل ضرر رسد حکم او حکم حامله دارد پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه داشته باشند و غسل واجب را
بفعل نیاورده باشند ششم بیماری که از روزه داشتن ضرری باو رسد هفتم مسافر با آنکه قبل ازین مذکور شد هشتم طفلی
که بعد از طلوع صبح بالغ شود روزه آنروز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر قبل از پیشین بالغ شود
روزه آنروز از او صحیح است نهم شخصی که مست باشد روزه او صحیح نیست و قضای آن روزه بر او واجب است دهم
شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع صبح مسلمان شود روزه آنروز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند
که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه آنروز از او صحیح است و قضای روزه های گذشته از او ساقط است اما هرگاه
شخصی مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای روزه واجبی که در ایام ارتداد از او فوت شده بجا آورد و اگر کسی
شیعه شود حکم کافر اصلی دارد که قضای روزه بر او واجب نیست فصل سوم در بیان امری چند که بفعل آوردن
آنها در ماه رمضان سنت است و آن ده امر است اول آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و بعضی
از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب میدانند و میباید که در وقت خواندن رو بجانب
قبله کند نه بجانب هلال و دعا اینست الحمد لله الذی خلقنی وخلقک وقدر منازلک وجعلک
مواقیت للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام
والیقین والایمان والبر والتقوی والتوفیق لما تحب وترضی دوم آنکه ابتدا باحلال خوردن کند افطار و
سوم افطار کردن بشیرینی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر کسی انتظار او نکشد پنجم سحور خوردن و سحری قبل از طلوع صبح

نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن این دعا نزد افطار اَللّٰهُمَّ لَکَ صُمْنَا وَعَلیٰ رِزْقِکَ اَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ الظَّمَاءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ وَبَقِیَ الْاَجْرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَاَعِنَّا عَلَیْهِ وَسَلِّمْنَا فِیهِ وَتَسَلَّمْهُ مِنَّا هفتم خواندن دعاها که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است هشتم گذاردن هزار رکعت نماز بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سوم دهم غسل کردن در شبی که طاق است مثل اول و سوم و پانزدهم و بیست و یکم اما در شب بیست و سوم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب چنانکه در بحث طهارت مذکور شد یازدهم آنکه روزه ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود یعنی خدمت دشوار ایشان را نفرماید دوازدهم دعای وداع ماه رمضان در روز آخر ماه **فصل چهارم** در ذکر آنچه روزه دار را فعل آوردن آن مکروه است و آن یازده امر است اول شعر خواندن اگرچه در حضرات مقدسات علیهم السلام باشد دوم فعلی که موجب ضعف باشد مثل رگ بسیار در حمام و خون گرفتن و مانند آن سوم زنان را بوسیدن و دست بازی کردن چهارم شیاف برداشتن پنجم حقنه کردن ششم سفر خاییدن هفتم گوشت با چیزی چشیدن هرگاه بحلق نرسد روزه باطل نمیشود هشتم بوییدن گل و ریحان خصوصاً نرگس نهم پیراهن بر خود تر کردن دهم سرمه که مشک یا صبر داشته باشد و در چشم کشیدن یازدهم دهان را در آب سرد کردن

مطلب چهارم در اعتکاف و آن نشستن صائم است در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در آن ثواب عظیم وارد شده خصوصاً اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پیوسته در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند ولی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست و از سه روز کمتر نمی باشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست و هرگاه شخصی به نیت سنت دو روز اعتکاف نماید روز سوم واجب میشود و اگر پنج روز یا بیشتر روز اعتکاف نماید روز ششم با هم واجب میشود و بر این قیاس و جایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر برای حاجت ضروری که در مسجد میسر نباشد یا عبادت مومنی یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازه او و مانند آن و چون از مسجد بیرون رود حرام است او را نشستن و در سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده مگر با ضرورت مثل آنکه بجهت غلبه ضعف بنشیند یا او شخص مقصد مستقیم باشد یا آنقدر وقت نماند که نماز او در مسجد تواند گذارد و بعضی علما گفته اند که هرگاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز او در هر جا که خواهد بگذارد و نیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب

واخرین ... منوا بهم علی اللهم احفظ الشاهد منا والغائب اللهم احفظنا واحفظ علینا
اللهم اجعلنا فی جوارک اللهم لا تسلبنا نعمتک ولا تغیر ما بنا من عافیتک وفضلک
بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و تحت الحنک بسته عصای بادام تلخ بدست گرفته از منزل بیرون آید
و در وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله آمنت بالله توکلت علی الله الله اکبر الله اکبر الله اکبر و
از آن سه نوبت بگوید بالله اخرج وبالله ادخل وعلی الله اتوکل پس بگوید اللهم افتح لی فی وجهی
هذا بخیر واختم لی بخیر وقنی من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
و چون از در خانه بیرون آید برو در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و آیة الکرسی یک نوبت پیش رو و یک نوبت بر دست راست
و یک نوبت بر دست چپ بخواند بعد از آن این دعا بخواند اللهم احفظنی واحفظ ما معی وسلمنی وسلم
ما معی وبلغنی وبلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل یا ارحم الراحمین بعد از آن سنت که بر پای
طریق که متوجه خانه خدا شود کوچ اسلام را بجا آورد برای آنکه بیرون واجب است تقرب بخدا و پا در رکاب کند
و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله والله اکبر و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند الحمد لله الذی
هدانا للاسلام ومن علینا بمحمد صلی الله علیه وآله سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا
له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون والحمد لله رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر
والمستعان علی الامر اللهم بلغنا بلاغا یبلغ الی الخیر بلاغا یبلغ الی مغفرتک اللهم لا طیر
الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا حافظ غیرک و سنت است که در هر منزل که فرود آید در وقت
فرود آمدن این دعا بخواند رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین و دو رکعت نماز بگذارد و چون
از آن منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگذارد و بهترین روزها از برای سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در
روز دوشنبه و چهارشنبه سفر کراهت بسیار است و همچنین در روز جمعه قبل از نماز اگر ضرورت شود که روز بد سفر کند باید که تصدق
بکند و متوجه سفر گردد که تصدق نحوست آن روز را رفع میکند و سنت است فراخ دستی در این سفر مبارک کما و کیفا
توشه و بسیاری آن و در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان
و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر کس که به راه خانه خدا
بیرون رود اگر سه خصلت در او نباشد هیچ او را هیچ است و آن خوش خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود

[illegible]

115

و هزار هزار جهاد او است که در راه
خدا و پیغمبر ص
و زیارت او و امام کرده باشد
گناهان است و در ماه رجب مغفرت
مصافحه میکنند با او و در نصف شعبان
پیغمبر و در شب قدر بیست هزار
مغفرت گناهان است و دو یک
سال جمع کردن زیارت او
میانه ثواب و نظر و شب نصف

کردن **مطلب دوم** در بیان شرائط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط بهم نرسد حج واجب نمیشود شرط اول بلوغ است
پس بر طفل واجب نیست هر چند بالغ باشد اما اگر ولی او را بحج برد و احرام بندد و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ
شود و باقی افعال حج را بجا آورد حج او صحیح است و از حج اسلام محسوب است شرط دوم عقل است پس دیوانه که حج در وقت
بیهوشی نماید یا اگر بهوش آید بمدت هشیاری او افعال حج را نکند بر وی حج واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفه یا وقوف
مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان هشیاری بجا آورد حکم او حکم طفل است بطریقی که مذکور شد شرط سوم
حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد شود و اگر برخصت آقا حج کند ثواب دارد و اما این
حج از حج اسلام مجزی نیست و هرگاه بعد از آزادی او را استطاعت حج بهم رسد نوبت دیگر حج بر او واجب است مگر آنکه
قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که درین صورت حکم طفل و مجنون دارد بطریقی که دانسته شد شرط چهارم استطاعت است
یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و برگشتن و چهارپا یا پالان و خیمه و خدمتکار و باقی ضروریات بحسب حال او و اگر
شخصی گوید که خرج راه تو بعهده من است و بر سخن او اعتماد باشد درین صورت نیز حج واجب است و همچنین اگر خود بعضی
خرج داشته باشد و تتمه را شخصی که بر سخن او اعتماد باشد متعهد شود و از جمله استطاعت است نفقه عیال او یا آنکه
واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمکان خود خواه خود بران قدرت داشته باشد خواه دیگری متعهد آن شود
و نیز از جمله استطاعت است قدرت بر وفای دین مثل قرض و مهر زن و غیر آن الا اینکه وام کار قادر بر وفای
آن نباشد حج واجب نمیشود و اگر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد و محرم بی اجرت رفاقت او نکند و اجرت خواهد
بر اجرت آن محرم نیز از جمله استطاعت است پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حج بر او واجب نیست شرط پنجم صحت
بدن است یعنی کسی که از رفتن به حج مشقت شدید لازم آید یا بیماری او مانع شده باشد پس لازم است که گمان
باشد رفتن واجب نیست شرط ششم آنکه وقت باشد که خود را بمکه رساند و افعال حج را تمام بجا آورد پس اگر
وقت تنگ باشد حج در آن سال ساقط است و هرگاه بر شخصی حج واجب شود میتواند که بی رخصت شوهر حج رود
و اما حج سنتی بی رخصت شوهر نمیتواند کرد **مطلب سوم** در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع
است حج تمتع و حج قران و حج افراد و حج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور
باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدس
کمتر از آن مقدار باشد و اول افعال حج تمتع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه

شعبان معادل هفتاد هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت و زیارت عاشورا با معرفت بحق او زیارت خداست در عرش و زیارت اربعین از علامات ایمان است و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر و ...

صلی الله علیه و آله قرار داده اند که حاجیان از آنجا احرام به بندند و آن پنج موضع است که هر یکی میقات
عمره تمتع جمعیست یکی ذو الحلیفه است و آن میقات جماعتیست که از راه مدینه مقدسه می آیند دوم جحفه
و آن میقات جمعیست که از راه شام می آیند سوم یلملم است و آن میقات جمعیست که از یمن می آیند چهارم
قرن المنازل است و آن میقات جمعیست که از راه طائف می آیند پنجم عقیق است و آن میقات جمعیست
که از راه عراق عرب می آیند بدانکه احرام بستن قبل از رسیدن میقات صحیح نیست مگر آنکه شخصی نذر یا عهد
یا سوگند بر خود لازم سازد که قبل از رسیدن بمیقات احرام بندد و همچنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام
حرام است و اگر از میقات بی احرام بگذرند واجبست که برگردند و از میقات احرام بندند مطلب چهارم
در بیان افعال حج تمتع است بسبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع سیزده است باین ترتیب باید که هر یک از این
سیزده فعل را بعمل آورد و دیگری را پیش از آنکه مذکور شد بجا آورد اول احرام عمره بستن است دوم طواف خانه کعبه سوم
دو رکعت نماز طواف گذاردن است چهارم سعی ما بین صفا و مروه کردن است پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا
ناخن گرفتن و باین پنج فعل افعال عمره تمام است ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف بعرفات
هشتم وقوف بمشعر است نهم [illegible] هفت سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن
دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف زیارت کردن چهاردهم سعی ما بین صفا و مروه کردن
پانزدهم طواف نساء کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نساء گذاردن هفدهم [illegible] شب ایام تشریق در منی
بودن هجدهم در هر یک از ایام تشریق هر یک از جمرات ثلث را هفت سنگریزه زدن و این آخر افعال
حج است و چون از اینها فارغ شود سنت است که [illegible] بجا آوردن طواف وداع و باقی مقدمات
که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مطلب پنجم در بیان حج تمتع است بسبیل تفصیل و در آن
چهار مقصد و خاتمه ایست مقصد اول در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط آن و در آن دو فصل
فصل اول در ذکر امور یست که پیش از احرام بجا آوردن سنت است و آن هشت امر است اول آنکه از اول ماه ذیقعده
از موی سر و موی محاسن مطلقا چیزی نگیرد دوم برطرف ساختن موی [illegible] بنوره گذاشتن
و نوره افضل است سوم [illegible] چهارم ناخن چیدن پنجم مسواک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از
مجتهدین [illegible] اگر بعد از غسل قبل از احرام بخوابد و یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا بپوشد

زیارت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نه بیند و بیمار نشود و مبتلا بفقر نشود و آنحضرت فرمود که هر که مرا زیارت کند حق تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که زیارت فرزندم علی موسی رضا

باید بیکه بسبب حرام خوردن و پوشیدن و بوئیدن آن حرام باشد غسل را اعاده کند ششم نماز احرام گذاردن و آن
شش رکعت است بدو سلام و اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نیز جائز است و سنت است که در رکعت اول بعد از
فاتحه سورهٔ قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ قل هو الله احد بخواند هشتم آنکه بعد از نماز این دعا
بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ
اَنْ تَجْعَلَنِیْ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لَکَ وَآمَنَ بِوَعْدِکَ وَاتَّبَعَ اَمْرَکَ فَاِنِّیْ عَبْدُکَ وَفِیْ قَبْضَتِکَ لَا
اُوْقیٰ اِلَّا مَا وَقَیْتَ وَلَا آخُذُ اِلَّا مَا اَعْطَیْتَ وَقَدْ ذَکَرْتَ الْحَجَّ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تَعْزِمَ لِیْ عَلَیْهِ
عَلیٰ کِتَابِکَ وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَتُقَوِّیَنِیْ عَلیٰ مَا ضَعُفْتُ عَنْهُ وَتَسَلَّمَ
مِنِّیْ مَنَاسِکِیْ فِیْ یُسْرٍ مِنْکَ وَعَافِیَةٍ وَاجْعَلْنِیْ مِنْ وَفْدِکَ الَّذِیْ رَضِیْتَ وَارْتَضَیْتَ وَ
سَمَّیْتَ وَکَتَبْتَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ خَرَجْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِیْدَةٍ وَاَنْفَقْتُ مَالِی ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِکَ
اَللّٰهُمَّ فَتَمِّمْ لِیْ حَجِّیْ وَعُمْرَتِیْ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَی الْحَجِّ عَلیٰ کِتَابِکَ وَسُنَّةِ
نَبِیِّکَ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاِنْ عَرَضَ لِیْ عَارِضٌ یَحْبِسُنِیْ فَحُلَّنِیْ حَیْثُ حَبَسْتَنِیْ
بِقَدَرِکَ الَّذِیْ قَدَّرْتَ عَلَیَّ اَللّٰهُمَّ اِنْ لَمْ تَکُنْ حَجَّةً فَعُمْرَةً اَحْرَمَ لَکَ شَعْرِیْ وَبَشَرِیْ
وَلَحْمِیْ وَدَمِیْ وَعِظَامِیْ وَمُخِّیْ وَعَصَبِیْ مِنَ النِّسَاءِ وَالثِّیَابِ وَالطِّیْبِ اَبْتَغِیْ بِذٰلِکَ
وَجْهَکَ الْکَرِیْمَ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ بدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع
نماز احرام است فصل دوم در بیان باقی امور متعلق باحرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار
امر سنت و دو از ده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت است باین طریق که احرام
عمرهٔ تمتع می بندم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا دوم مقارن کردن نیت است بتلبیات اربع یعنی بعد
از نیت بلا فاصله واجب است که بگوید لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ سوم
پوشیدن دو جامهٔ احرام است مردان را از هر جنس جائز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد و شرط
آنکه دوخته و شبیه بدوخته نباشد مثل کلیجه و زره و زنان را جائز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر اما آن
چهار امر سنت اول آنکه مرد تلبیات را بلند گوید دوم آنکه تلبیاتی که مذکور میشود اضافه کند بتلبیات واجب و آن اینست
اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْکَ لَکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّیْکَ دَاعِیًا اِلیٰ دَارِ السَّلَامِ

۱۱۹

لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال والاکرام لبیک
لبیک تبدی والمعاد الیک لبیک لبیک تستغنی ویفتقر الیک لبیک لبیک مرهوبا
ومرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء والفضل الحسن الجمیل
لبیک لبیک کشاف الکروب لبیک لبیک عبدک وابن عبدیک لبیک لبیک یا
کریم لبیک سوم از سنتهای احرام آنست که کل تلبیات را مکرر بگوید در اکثر اوقات بگوید خصوصا در
هشت جا اول بعد از هر نماز خواه نماز واجب و خواه نماز سنت دوم هر وقت شتری که بر آن سوار است از
جا برخیزد سوم هرگاه در راه بر بلندی مثل تپه یا کوهی بر آید چهارم هرگاه به سراشیبی در آید پنجم هرگاه از خواب
بیدار شود ششم در وقت سحر هفتم هرگاه که سوار شود یا فرود آید هشتم هرگاه در راه شخصی برخورد چهارم از سنتهای
احرام آنکه چون خانه‌های مکه معظمه را ببیند تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در آن وقت
قطع تلبیات واجب است و اما آن دوازده امر که در احرام مکروه است اول حمام رفتن دوم شستن جامه
احرام هرچند که چرکین شود سوم بو کردن میوه مثل سیب و به و غیر آن چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن
و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب احدی لبیک گفتن ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم
خوابیدن شخصی که احرام نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد خوابیدن سر او حرام است هشتم غسل کردن
از برای خنک ساختن بدن نه از جهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامه احرام رنگین باشد دهم آنکه جامه
میل بزردی داشته باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه در ابتدای احرام جامه احرام چرکین
باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست و اما آن بیست و چهار امر که در حال احرام
بجا آوردن آن حرام است اول شکار کردن یا به شخصی شکار را نمودن یا گفتن که در فلان جا شکاری هست
یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ به شخصی دادن که شکار کند و این امر حرام است به دو شرط اول
آنکه جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانور آبی حیوانیست که تولد
و تخم کند پس شکار کردن قاز و اردک و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است شرط دوم آنکه خوردن گوشت
آن جانوران حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آن حرام است مثل
خوک و پلنگ و چرخ و باز در حال احرام حلال است و اما از جانورانی که گوشت آنها حرام است شش جانور ا

[illegible]

... بپوشد و بر در مسجد
بایستد و دعای منقول بخواند
و داخل شود [illegible]
حال او را رقت بهم رسد داخل شود
چهارم داخل شود بخضوع و خشوع
[illegible]

کم شکار کردن و اشناد در حال احرام حرام است و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است
و اگر شخصی در حال احرام شکار کند آن شکار ملک او نمیشود و واجب است که او را رها کند و خوردن گوشت آن
شکار بر محرم حرام است اگرچه دیگری آن را شکار کرده باشد و هر شکاری را که محرم بکشد آن میته است و خوردن
گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دوم از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردن است و
مقدمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری اگر
حلال نکاح کند آن عقد باطل است اما رجوع و طلاق و خریدن کنیزک بقصد آنکه بعد از احرام با او صحبت کند
جایز است سوم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن چهارم بو کردن مشک و عنبر و زعفران و عود و صندل
و مانند آن و در بو کردن گل و نرگس و بنفشه میانه مجتهدین خلافست و اصح آنست که بو کردن اینها نیز حرام
است شنیدن بوی مشک و عنبر و مانند آن که بر خانه کعبه میمالند جایز است و همچنین جایز است شنیدن بوی
خوشی که در میان صفا و مروه میباشد پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بدبو ششم روغن مالیدن بر بدن خواه
خوشبو باشد و خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد جامه را که دوخته باشد یا شبیه بدوخته باشد مانند پیراهن
هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد نهم انگشتر در انگشت کردن بجهة زینت نه بجهت آنکه سنت است
دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگرچه بارتماس باشد یازدهم آنکه مرد در وقت راه رفتن در سایه چیزی
رود که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیوار اما در سایه کجاوه و مانند آن
جایز است هرچند سایه بر بالای سر او باشد و همچنین جایز است در وقت فرود آمدن در سایه چیزی راه
رود و بنشیند هرچند آن چیز بر بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم موی از سر یا از بدن جدا کردن
سیزدهم ناخن چیدن اگرچه نیم ناخن انگشت زیادتی باشد چهاردهم کشتن شپش یا از جامه یا از بدن خود
انداختن پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن برای زینت هفدهم در آینه نگاه کردن
هجدهم دندان کندن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه بمسواک کردن باشد
اما اگر خارید و بیرون آید قصوری ندارد بیست و یکم جدال است یعنی لا والله و بلی والله گفتن که
بجهت اثبات حق یا نفی باطل نیست و دوم پوشیدن زن طلای آلات یا نقره آلاتی که عادت آن نباشد
که مثل آن بپوشد بیست و سوم اظهار کردن زن زیور خود پیش شوهر یا کسی که محرم او باشد بیست و چهارم

روی خود را بچیزی پوشیدن که بروی او برسد پس میباید که پوشش روی زن بنوعی باشد که مطلقاً بروی او نخورد **مقصد دوم** در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بدانکه اول افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چهل امر بآن متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل می یابد

فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن شانزده امر است دوازده امر سنت چهار امر واجب اما چهار امر واجب اول طهارت از حدث اکبر و اصغر هرگاه طواف واجب باشد اما در طواف سنتی طهارت از حدث اصغر سنت است دوم ازاله نجاسات از رخت و بدن کردن سوم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه کردن پس اگر شخصی ختنه نکرده باشد طواف او باطلست اما آن دوازده امر که قبل از طواف سنت است اول غسل است جهت داخل شدن حرم مکه معظمه دوم اذخر خائیدن قبل از داخل شدن در حرم سوم نعلین کندن و پا برهنه راه رفتن چهارم نعلین خود را بدست خود گرفتن پنجم در وقت داخل شدن حرم این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتَابِکَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ وَاَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَاْتُوْکَ رِجَالًا وَعَلٰی کُلِّ ضَامِرٍ یَاْتِیْنَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیْقٍ اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَرْجُوْ اَنْ اَکُوْنَ مِمَّنْ اَجَابَ دَعْوَتَکَ وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِیْدَةٍ وَمِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیْقٍ سَامِعًا لِنِدَائِکَ مُسْتَجِیْبًا لَکَ وَمُطِیْعًا لِاَمْرِکَ وَکُلُّ ذٰلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَاِحْسَانِکَ اِلَیَّ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلٰی مَا وَفَّقْتَنِیْ لَهُ اَبْتَغِیْ بِذٰلِکَ الزُّلْفَةَ عِنْدَکَ وَالْقُرْبَةَ اِلَیْکَ وَالْمَنْزِلَةَ لَدَیْکَ وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوْبِیْ وَالتَّوْبَةَ عَلَیَّ مِنْهَا بِمَنِّکَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ بَدَنِیْ عَلَی النَّارِ وَاٰمِنِّیْ مِنْ عَذَابِکَ وَعِقَابِکَ یَا کَرِیْمُ ششم غسل کردن جهت داخل شدن مکه معظمه و این غسل از حیض و امثال آن نیز سنت است هفتم غسل کردن جهت داخل شدن مسجد الحرام هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از دری که آنرا باب بنی شیبه گویند نهم آنکه در وقت داخل شدن در بیرون در مسجد الحرام بایستد و بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ و بعد از آن بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَمَا شَاءَ اللّٰهُ وَالسَّلَامُ عَلٰی اَنْبِیَاءِ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلٰی اِبْرٰهِیْمَ خَلِیْلِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ دهم بخضوع و خشوع داخل مسجد الحرام شدن

۱۲۱

یازدهم آنکه چون داخل شود در و بجانب کعبه مشرف گردد و دو دست را بر داشته این دعا بخواند اللّهمّ انّی اسئلک
فی مقامی هذا فی اوّل مناسکی ان تقبل توبتی وان تجاوز عن خطیئتی وتضع
عنّی وزری الحمد لله الّذی بلّغنی بیته الحرام اللّهمّ انّی اشهد انّ هذا بیتک
الحرام الّذی جعلته مثابة للنّاس وامناً مبارکاً وهدی للعالمین اللّهمّ انّ العبد عبدک
والبلد بلدک والبیت بیتک جئت اطلب رحمتک واؤمّ طاعتک مطیعاً لامرک
راضیاً بقدرک اسئلک مسئلة الفقیر الیک الخائف لعقوبتک اللّهمّ افتح لی
ابواب رحمتک واستعملنی بطاعتک ومرضاتک دوازدهم آنکه نزدیک حجر الاسود رود
و رو بجانب حجر کند و این دعا بخواند الحمد لله الّذی هدانا لهذا وما کنّا لنهتدی لولا ان
هدانا الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الّا الله والله اکبر من خلقه واکبر
ممّا اخاف واحذر لا اله الّا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی
ویمیت ویمیت ویحیی بیده الخیر وهو علی کلّ شیء قدیر اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل
محمّد وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین و بعد از ان حجر را ببوسد و اگر بواسطه کثرت و ازدحام نتواند بوسید
دست خود را بان برساند و دست خود را ببوسد و اگر نتواند رسانید بجانب حجر بدست راست اشاره کند
و این دعا بخواند اللّهمّ انّی اؤمن بوعدک واوفی بعهدک اللّهمّ امانتی ادّیتها و میثاقی
تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللّهمّ تصدیقاً بکتابک وعلی سنّة نبیّک اشهد
ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له واشهد انّ محمّداً عبده ورسوله آمنت بالله
وکفرت بالجبت والطّاغوت واللّات والعزّی وعبادة الشّیطان وعبادة کلّ ندّ یدعی
من دون الله اللّهمّ الیک بسطت یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی
واغفر لی وارحمنی اللّهمّ انّی اعوذ بک من الکفر والفقر ومواقف الخزی فی الدّنیا
والآخرة و چون از این دعا فارغ شود شروع در طواف کند فصل دوم در بیان باقی اموری که متعلق است
بطواف و آن بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنّت امّا یازده امر واجب اول نیّت طواف
باین طریق که طواف عمره تمتع میکنم از برای آنکه واجب است تقرّب بخدا و نیت استقرار طواف سازد و بعد

باجابت نزدیکتر است سیزدهم
تلاوت قرآن نمودن در آن مکان
و هدیه کردن ثواب آن بصاحب قبر
چه نفع آن بازماندگان میرسد و سبب
تعظیم صاحب قبر است چهاردهم
احضار قلب است در جمیع احوال
بقدر استطاعت و توبه کردن از جمیع
گناهان است پانزدهم تصدق کردن
بر مستحقان و خادمان و محتاجان

برساند

که جزو اول جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزو اول حجر اسود باشد و این بدو طریق میشود یکی
آنکه در مقابل حجر اسود بایستد و مقارن نیت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کل بدن او محاذات کل
حجر اسود بکند دو طریق دوم آنکه در مقابل حجر اسود بایستد بلکه اندکی بجانب چپ خود گیرد و بعضی از اجزای
بدن خود را پیش بدارد و محاذی اول حجر نماید و شروع در طواف کند تا کل بدن او بر محاذات کل حجر بگذرد
و طریق اول افضلست دوم استدامت حکم نیت یعنی در اثنای طواف واجبی نیت امری نکند که منافی طواف باشد
مثل حدث و قصد آنکه طواف را تمام نرساند سوم آنکه در حال طواف میباید که خانه کعبه بر دست چپ باشد
چهارم آنکه دوری طواف کننده از خانه کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم باشد از خانه کعبه پنجم آنکه
گشتن بر گرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را شوطی گویند و هر هفت
شوط یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن شک کند که هفت شوط کرده یا کمتر یا بیشتر التفات نباید
طواف او صحیح است اما شک اگر قبل از فارغ شدن باشد در شش صورت از سه حال بیرون نیست اول آنکه
شک کند میانه هفت شوط و زیاده دوم آنکه شک کند میانه هفت شوط و کمتر سوم آنکه یقین داند که هفت
شوط نکرده و شک او در پایین هفت شوط باشد مثل آنکه شک کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش پس در صورت
اول اگر بر رکنی که حجر اسود در وست رسیده باشد طواف او صحیح است و اگر بآن رکن نرسیده باشد طواف او
باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دوم و سوم مطلقا طواف او باطلست خواه برکن رسیده باشد
و خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید گرفت ششم آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله
میانه واقع نشود پس اگر فاصله میانه واقع شود طواف را از سر گیرد خواه فاصله بجهت ضرورت واقع
شده باشد مثل نماز واجب که وقت آن تنگ شده و خواه بی ضرورت واقع شده باشد اما میانه شوط
چهارم و پنجم و میانه سه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنتی که وقت آن تنگ شده باشد و قضای
حاجت مؤمنی یا داخل شدن بخانه کعبه و همچنین جایز است در سه شوط آخر قطع شوط کردن بجهت امثال آن
امور اما واجبست که در وقت قطع طواف مکانی را که آنجا قطع شده نشان کند تا چون بسر اتمام آن آید
زیاده و کم نشود هفتم آنکه حجر بکسر حاء حطی و سکون جیم داخل طواف سازد و آن دیواریست کوتاه در جانب
ناودان خانه کعبه هشتم آنکه در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان کعبه نباشد پس اگر طواف کنان

۱۲۴

صلوات الله علیهم و نکیرین و سؤال و جواب مؤمن در قبر چون حدیث [illegible]

دست بر دیوار خانهٔ کعبه گذارد آن طواف باطل است شانزدهم آنکه در وقت طواف بطریق متعارف راه رود
پس اگر بر یک پا یا بر چهار دست و پا یا خیزکنان طواف کند صحیح نخواهد بود هفدهم آنکه آخر شوط هفتم بجایی باشد
که ابتدای طواف از آن کرده بی زیاده و نقصان هیجدهم دو رکعت نماز طواف گذاردن در پس مقام ابراهیم
علیه السلام یا در پهلوی آن و مخیر است در قرائت این دو رکعت میانه جهر و اخفات و اگر طواف سنت باشد
در هر جا از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت میتواند گذارد و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ
قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قل یا ایها الکافرون و آن دوازده امر سنت که تعلق بطواف
دارد اول آنکه چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امر اشتغال ننماید الا بعد از آنکه دوازده طواف کند یا
از یاد کرده شده بعد از آن بی فاصله شروع در طواف عمره کند مگر آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد
یا ترسد که نماز جماعت از او فوت شود دوم بوسیدن حجر اسود و هرگاه میسر نشود بکلی دست خود را بران گذاشتن
سوم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانهٔ کعبه خصوص رکن یمانی و رکن عراقی چهارم آنکه یک طرف ردای
خود را از زیر بغل راست بیرون آورد و بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه گذارد پنجم هر گاه گام
خود را در حین طواف کوتاه گرداند به واسطه هر گامی شش هزار حسنه جهت او نوشته شود ششم
نزدیک شدن در وقت طواف کردن هر چند گام کمتر شود که نزدیکی تلافی زیادتی گام میکند هفتم آنکه
راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته بلکه میانه باشد هشتم آنکه در اثنای طواف این دعا
بخواند اللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی یُمْشی بِهِ عَلی ظُلَلِ الْماءِ کَما یُمْشی بِهِ عَلی جُدَدِ
الْاَرْضِ وَاَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی یَهْتَزُّ بِهِ عَرْشُکَ وَاَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی تَهْتَزُّ لَهُ
اَقْدامُ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبینَ وَاَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی دَعاکَ بِهِ مُوسی مِنْ جانِبِ
الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّةً مِنْکَ وَاَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی غَفَرْتَ
بِهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَاَخَّرَ وَاَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ
بعد از آن حاجت خود را از حق تعالی طلب نماید نهم آنکه در اثنای طواف هرگاه بدر خانهٔ کعبه رسد
صلوات بفرستد دهم آنکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار کوتاه که در طرف ناودان است برسد
برسد این دعا بخواند اللّهُمَّ اَدْخِلْنِی الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ وَعافِنی مِنَ السُّقْمِ وَاَوْسِعْ عَلَیَّ

مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَادْفَعْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ
وَالْعَجَمِ یازدهم آنکه چون از شوط هفتم بمستجار رسد و آن در زمان سابق در خانه کعبه بود و الحال مسدود
شده و علامت آن تا حال است پس باید که رو بآن کند و خود را بآن بچسپاند و این دعا بخواند اللّٰهُمَّ
الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهٰذَا مَكَانُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ و اقرار
بگناهان خود یک یک اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی که در آن مکان شریف اقرار بگناهان
خود کند البته حق تعالی گناهان او را می‌بخشد دوازدهم آنکه بعد از اقرار بگناهان خود این دعا بخواند اللّٰهُمَّ
مِنْ قِبَلِكَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعَافِيَةُ اللّٰهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفْهُ لِي وَاغْفِرْ لِي
مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي وَخَفِيَ عَلَى خَلْقِكَ أَسْتَجِيرُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ اللّٰهُمَّ فَقَنِّعْنِي بِمَا
رَزَقْتَنِي وَبَارِكْ لِي فِيمَا آتَيْتَنِي و بعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنت است که نزد حجر الاسود
آید و آن را ببوسد و بجانب چاه زمزم آید و یک دلو یا دو دلو آب بکشد و از آن آب بخورد و بسر و تن خود
بریزد و در وقت ریختن بگوید اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ
وَسُقْمٍ و بعد از آن متوجه سعی ما بین صفا و مروه شود مقصد سیوم در بیان سعی ما بین صفا و مروه
و مقدمات و شروط آن بدانکه سعی تعلق دارد بحج و عمره است و در هر دو واجب و شش امر است آن را ده
واجب اول نیت سعی است ما بین صفا و مروه که سعی میکنم ما بین صفا و مروه عمره تمتع برای آنکه واجب است
قربة الی الله دوم آنکه در وقت نیت پاشنهٔ پای او بر پلهٔ اول صفا چسپیده باشد سوم مقارن ساختن
نیت را با ابتدای رفتن بجانب مروه چهارم استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند پنجم
آنکه از راه متعارف ما بین صفا و مروه روانه شود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم آنکه سعی را هفت
شوط کند و نیت نماید هفتم موالات یعنی پی در پی شوطها را بجا آورد بی فاصله طولانی که مذکور شد و بعضی از
مجتهدین برآنند که موالات شرط نیست هشتم آنکه تمام مسافت ما بین صفا و مروه را قطع کند و چیزی
در میان نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که انگشتان پایش بر پلهٔ اول مروه برسد و چون
خواهد که از مروه بصفا رود پاشنهٔ پا را بر پلهٔ اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا رود و این عمل
را مرعی دارد تا هفت شوط با تمام رسد نهم آنکه اگر طواف را بجا آورده باشد سعی را تا روز دیگر تأخیر نکند

١٢٥

شب بجا آورد و اگر شب طواف کند و سعی را در آن شب بجا آورد و بعضی از مجتهدین تاخیر رود
دیگر را جایز داشته‌اند دویم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آید باطل است
و اما آن هشت امر که در سعی سنت است اول آنکه چون از مسجد الحرام جهت سعی بیرون رود باید که از
در صفا بیرون رود و جای آن در این حال داخل مسجد الحرام است اما دو ستون جهت علامت آن گذاشته‌اند
پس باید که از میان دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیوم آنکه از نجاست از بدن
و رخت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون آید و بالای صفا رود و رو بکعبه بایستد و در مقابل رکن
حجر اسود در دست و هفت نوبت الله اکبر گوید و هفت نوبت لا اله الا الله و سه نوبت
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر بعد از آن صلوات بفرستد و سه نوبت بگوید الله اکبر الحمد
لله علی ما هدانا الحمد لله علی ما ابلانا والحمد لله الحی القیوم والحمد لله الحی
الدائم و سه نوبت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله لا
نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون و سه نوبت اللهم انی اسئلک العفو
والعافیة والیقین فی الدنیا والآخرة و سه نوبت اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار بعد از آن صد نوبت الله اکبر و صد نوبت لا اله الا الله و صد نوبت الحمد لله
و صد نوبت سبحان الله بعد از آن بگوید لا اله الا الله وحده انجز وعده و نصر
عبده وغلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد وحده اللهم بارک لی فی الموت
و فیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر ووحشته اللهم اظلنی فی
ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودایعه
دینی ونفسی واهلی اللهم استعملنی علی کتابک وسنة نبیک وتوفنی علی
ملته واعذنی من مضلات الفتن اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت
فعد علی بالمغفرة انک انت الغنی عن عذابی وانا محتاج الی رحمتک فیا من
انا محتاج الی رحمته ارحمنی اللهم افعل بی ما انت اهله ولا تفعل بی ما انا اهله

فَإِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ تُعَذِّبْنِي وَلَمْ تَظْلِمْنِي أَصْبَحْتُ أَتَّقِي عَدْلَكَ
وَلَا أَخَافُ جَوْرَكَ فَيَا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ ارْحَمْنِي و اگر دوست خواندن این
دعاها و ذکرها نداشته باشد آنچه از اینها میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا به زیر آید و شروع
در سعی نماید و بدانکه بر بالای صفا رفتن و این دعاها خواندن مردان را سنت است اما زنان را سنت
نیست پنجم از سنتهای سعی آنست که در آخر شوط اول چون به مروه رسد بر بالای آن رود و مقابل
خانه کعبه بایستد و ادعیه که بر بالای صفا خوانده اینجا بخواند ششم آنکه پیاده سعی کند مگر آنکه بترسد که
نتواند با توجه تمام به دعا مشغول شود هفتم آنکه در اول شوط و آخر آن تند راه برود و در میان
منار و کوچه عطاران که آنجا منتهای هروله است خواه پیاده باشد خواه سواره و این هروله مردان را
سنت است و زنان را سنت نیست هشتم آنکه در اثنای سعی این دعا بخواند اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي
وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ
وَالنَّعْمَاءِ وَالْجُودِ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ مقصد چهارم در بیان
احکام تقصیر و احکام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر کند یعنی چیزی از ناخن بگیرد
خواه ناخن دست خواه ناخن پا یا از موی بدن چیزی زائل کند اگر چه موی سر باشد خواه به مقراض
کندن و خواه به نوره گذاشتن و تراشیدن همه موی سر نشاید اما تراشیدن بعضی جایز است
و نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره تمتع از برای آنکه واجب است قربة الی الله و مقارن نیت به تقصیر
مشغول شود و چون تقصیر بعمل آید جمیع آنچه بر او حرام شده بود حلال میشود و تقصیر [illegible]
[illegible] سنت است که تقصیر بعد از سعی واقع شود و مکروه است طواف [illegible] بعد از سعی پیش از تقصیر
و واجب است که بعد از تقصیر احرام حج [illegible] جمیع آنچه در احرام عمره گذشت از نیت
و غیر آن در احرام حج معتبر است و میقات این احرام مکه است و نیت چنین کند که احرام حج
تمتع بجا می آورم از برای آنکه واجب است قربة الی الله و نیت را مقارن تلبیه سازد و سنت احرام
و در این احرام سنتها است اول آنکه در روز هشتم ذی حجه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام باشد
و افضل آنست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود سوم آنکه بلند کند [illegible] تلبیه به مکانی که آنجا احرام

واقع شود دوم بر وضو بودن سوم نماز ظهر و عصر را در اول وقت با هم جمع کردن بیک اذان و دو اقامت چهارم برپا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام پنجم رو بقبله بودن از اول وقت تا آخر وقت ششم خود را بهیچ امر مشغول نساختن مگر توجه بدرگاه الهی هفتم آنکه بنیانه او و آسمان حائلی نباشد مثل خیمه و غیر آن هشتم گناهان خود را یک یک با شمردن و استغفار کردن نهم دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل کس نباشد دهم آنکه صد نوبت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و صد نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و صد نوبت اَللّٰهُ اَکْبَرُ و صد نوبت سُبْحَانَ اللّٰهِ بگوید یازدهم آنکه صد نوبت قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند دوازدهم آنکه این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ عَبْدُکَ فَلَا تَجْعَلْنِیْ مِنْ اَخْیَبِ وَفْدِکَ وَارْحَمْ مَسِیْرِیْ اِلَیْکَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِیْقِ اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشَاعِرِ کُلِّهَا فُکَّ رَقَبَتِیْ مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّیْ شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ اَللّٰهُمَّ لَا تَمْکُرْ بِیْ وَلَا تَخْدَعْنِیْ وَلَا تَسْتَدْرِجْنِیْ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُکَ بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ وَجُوْدِکَ وَکَرَمِکَ وَمَنِّکَ وَفَضْلِکَ یَا اَسْمَعَ السَّامِعِیْنَ وَیَا اَبْصَرَ النَّاظِرِیْنَ وَیَا اَسْرَعَ الْحَاسِبِیْنَ وَیَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ و حاجت خود را از حق تعالی طلب نماید و بعد از آن رو بجانب آسمان کند و بگوید اَللّٰهُمَّ حَاجَتِیْ اِلَیْکَ الَّتِیْ اِنْ اَعْطَیْتَنِیْهَا لَمْ یَضُرَّنِیْ مَا مَنَعْتَنِیْ وَاِنْ مَنَعْتَنِیْهَا لَمْ یَنْفَعْنِیْ مَا اَعْطَیْتَنِیْ اَسْاَلُکَ خَلَاصَ رَقَبَتِیْ مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ عَبْدُکَ وَمِلْکُ یَدِکَ نَاصِیَتِیْ بِیَدِکَ وَاَجَلِیْ بِعِلْمِکَ اَسْاَلُکَ اَنْ تُوَفِّقَنِیْ لِمَا یُرْضِیْکَ عَنِّیْ وَاَنْ تُسَلِّمَ مِنِّیْ مَنَاسِکِیَ الَّتِیْ اَرَیْتَهَا خَلِیْلَکَ اِبْرَاهِیْمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَدَلَلْتَ عَلَیْهَا نَبِیَّکَ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِمَّنْ رَضِیْتَ عَمَلَهٗ وَاَطَلْتَ عُمُرَهٗ وَاَحْیَیْتَهٗ بَعْدَ الْمَوْتِ حَیٰوةً طَیِّبَةً لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَیُمِیْتُ وَیُحْیِیْ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَالَّذِیْ تَقُوْلُ وَخَیْرًا مِمَّا نَقُوْلُ وَفَوْقَ مَا یَقُوْلُ الْقَائِلُوْنَ اَللّٰهُمَّ لَکَ صَلٰوتِیْ وَنُسُکِیْ وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِیْ وَلَکَ تُرَاثِیْ وَبِکَ حَوْلِیْ وَمِنْکَ قُوَّتِیْ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الْفَقْرِ وَمِنْ وَسَاوِسِ الصَّدْرِ وَمِنْ شَتَاتِ الْاَمْرِ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِیْ قَلْبِیْ

اکبر واحمد خیر باشد هفتم آنکه اگر حج اول او باشد به بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در آنجا ذکر الهی
بجا آورد هشتم آنکه هفتاد سنگریزه را که جهت رمی جمرات مقرر است از مشعر الحرام بردارد نهم آنکه واجب است
که آن شب تا صبح در مشعر الحرام باشد و چون صبح طالع شود اولی آنست که نیت علیحده جهت وقوف در
مشعر بکند باین طریق که وقوف میکنم بمشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجبست قربة
الی الله دهم آنکه سنت است که حمد الهی و صلوات فرستادن و دعا کردن و استغفار نماید و بعد از آن این دعا بخواند

اللهم رب المشعر الحرام فك رقبتي من النار واوسع علي من رزقك الحلال
وادرأ عني شر فسقة الجن والانس اللهم انت خير مطلوب اليه وخير مدعو
وخير مسئول ولكل وافد جائزة فاجعل جائزتي في موطني هذا ان تقيلني
عثرتي وتقبل معذرتي وان تجاوز عن خطيئتي ثم اجعل التقوى من الدنيا زادي

چون آفتاب برآید بجانب منی رود و جایز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته باشد که قبل از طلوع فجر از
مشعر الحرام بجانب منی رود فصل سوم در رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال آنچه مناسک منی که
روز عید قربان در منی واجبست که بعمل آورد چون از مشعر الحرام متوجه منی شود در راه به وادی محسر
که آنرا وادی محسر گویند سنت است که در آن موضع هروله یعنی صد گام تند رود و این دعا بخواند

اللهم سلم عهدي واقبل توبتي واجب دعوتي واخلفني فيمن تركت بعدي

و چون بمنی رسد واجبست که افعال ثلاثه مناسک منی را در روز عید بترتیب بجا آورد فصل
اول از افعال ثلاثه مناسک منی رمی جمره عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا عقبه جمره گویند به هفت
سنگریزه و در رمی جمره عقبه هشت امر واجبست و دوازده امر سنت اما هشت امر واجب اول نیت
کردن باین طریق که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست قربة
الی الله دوم نیت را مقارن شروع در رمی کردن سوم استدامت حکمی یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا آنکه
رمی تمام شود چهارم هفت سنگریزه را یک یک انداختن پس اگر هفت سنگریزه بیک دفعه بیندازد یکی از آنها حساب است
و باقی محسوب نیست پنجم آنکه هر یک از هفت سنگریزه بآن میل رسانیدن ششم مجموع هفت سنگریزه
را از زمین حرم برچیدن هفتم آنکه همه آن سنگریزه ها بکر باشند یعنی هیچ یک از آنها رمی جمره نشده باشد

۱۳۱

ششم آنکه رمی جمار بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد اما آن دوازده امر که سنت است در رمی جمره عقبه
سنت است اول آنکه در وقت رمی با وضو باشد دوم پیاده بودن نه سواره سوم آنکه در وقتی که سنگریزه ها در دست
داشته باشد بخواند این دعا اللهم هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن
فی عملی چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه ها الله اکبر بگوید و این دعا بخواند اللهم
ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک صلی الله علیه وآله
اللهم اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا وذنبا مغفورا پنجم آنکه
در وقت رمی جمره عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله باشد ششم آنکه دوری او از جمره در وقت رمی بقدر ده ذرع
تا پانزده ذرع شرعی باشد هفتم آنکه سنگریزه را بر انگشت ابهام گذارد و بناخن انگشت شهادت
بیندازد هشتم آنکه سنگریزه ها را چیده باشد نه آنکه سنگی را بشکند و سنگریزه های آن رمی کند نهم آنکه سنگریزه ها
از مشعر الحرام چیده باشد دهم آنکه سنگریزه ها را بشوید یازدهم آنکه هر یک از سنگریزه ها بقدر بند بالای انگشت
باشد دوازدهم آنکه هر یک از سنگریزه ها رنگی علیحده داشته باشد فصل دوم از افعال ثلثه منا که در
روز عید قربان در منی بجا آوردن آن واجبست قربان کردنست و در آن ده امر واجبست و شش امر سنت
اما آن ده امر واجب اول آنکه قربانی گوسفند باشد یا گاو یا شتر و اگر غیر اینها مثل آهو قربان کند آن قربانی
صحیح نیست دوم آنکه اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یک سال تمام کرده باشد
و در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده باشد و در سال ششم داخل شده باشد سوم آنکه
بیمار نباشد و کری نداشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ اندرونی آن شکسته نباشد
چهارم آنکه کل آن از یک شخص باشد یعنی جایز نیست که شخصی یک قربانی شریک باشد پنجم آنکه در وقت کشتن قربانی
نیت چنین کند که این قربانی را میکشم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست قربة الی الله ششم آنکه نیت را
مقارن اول ذبح سازد و اگر قربانی شتر باشد مقارن اول نحر سازد و نحر آنست که کارد یا حربه
در گودی که در میان بیخ گردن و سینه شتر واقع است بزند هفتم آنکه بعد از رمی باشد هشتم آنکه
خود بنفس خود قربانی کند یا شخصی را نائب خود سازد و نائب چنین نیت کند که این قربانی را میکشم از جانب
فلانی در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه بر او واجبست قربة الی الله ادا و اولی آنست که هر دو نیت کنند نهم آنکه قربانی

فقیر ...
اعمال نیک و بد تمہارے
عرض ہوتے ہیں پس جو عمل
نیک تم میں سے کسی کا دیکھتا
ہوں دعا کرتا ہوں کہ خدا
توفیق تمہاری زیادہ کرے اور
جو عمل بد تم میں سے کسی کا
دیکھتا ہوں واسطے تمہارے
خدا سے طلب آمرزش کرتا ہوں

۱۳۲

حدیث ... از ... حال این زمانه

جامع الاخبار میں روایت ہے ...

إنّك قلت ومن دخله كان آمناً فآمنّي من عذابك عذاب النار ثم آنکه بسنگ سرخی
که مابین دو ستون خانه کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره حم سجده بخواند
و در رکعت دوم بعد از فاتحه آیات قرآن بعدد آیات سوره حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است پس
در هر کنجی از چهار کنج خانه کعبه دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند اللّهمّ من تهيّأ او تعبّأ
او اعدّ واستعدّ لوفادة الى مخلوق رجاء رفده وجوائزه ونوافله وفواضله فاليك
كان يا سيّدي تهيئتي وتعبئتي واعدادي واستعدادي رجاء رفدك ونوافلك وجوائزك
فلا تخيّب اليوم رجائي يا من لا يخيب عليه سائل ولا ينقصه نائل فانّي لم آتك اليوم
بعمل صالح قدّمته ولا شفاعة مخلوق رجوته ولكن أتيتك مقرّاً بالذنوب
والاساءة على نفسي فانّه لا حجّة لي ولا عذر لي فأسألك يا من هو كذلك
ان تصلّي على محمّد وآل محمّد وان تعطيني مسألتي وتقيلني عثرتي ولا تقلبني
برغبتي ولا تردّني محروماً ولا مجبوهاً ولا خائباً يا عظيم يا عظيم يا عظيم ارجوك
للعظيم اسألك يا عظيم ان تغفر لي الذنب العظيم لا اله الّا انت ثم آنکه
اندرون خانه کعبه سر بسجده نهد و این دعا بخواند اللّهمّ لا يردّ غضبك الّا حلمك ولا ينجي منك
الّا التضرّع اليك فهب لي يا الهي من لدنك فرجاً بالقدرة التي بها تحيي اموات
العباد وبها تنشر ميت البلاد ولا تهلكني يا الهي غمّاً حتّى تستجيب لي وتعرّفني
الاجابة في دعائي اللّهمّ ارزقني العافية الى منتهى اجلي ولا تشمت بي عدوّي
ولا تمكّنه من عنقي من ذا الّذي يرفعني ان وضعتني ومن ذا الّذي يضعني
ان رفعتني وان اهلكتني فمن ذا الّذي يعرض لك في عبدك او يسألك
عن امره وقد علمت يا الهي ان ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة و
انّما يعجل من يخاف الفوت وانّما يحتاج الى الظلم الضعيف وقد تعاليت يا الهي
عن ذلك علوّاً كبيراً فلا تجعلني للبلاء غرضاً ولا لنقمتك نصباً ومهّلني ونفّسني
واقلني عثرتي ولا تتبعني ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفي وقلّة حيلتي وتضرّعي

الیک وعشتی من الناس فانسنی بک واعوذ بک ... وانت ... فاجرنی واستعین بک علی الضراء فاعنّی واستنصرک فانصرنی واتوکل علیک فاکفنی واومن بک فآمنّی واستهدیک فاهدنی واسترحمک فارحمنی واستغفرک مما تعلم فاغفر لی واسترزقک من فضلک الواسع فارزقنی ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ششم آنکه در وقت بیرون آمدن از خانه کعبه چون بدر خانه رسد بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر اللهم لا تجهد بلائی ولا تشمت بی اعدائی فانک انت الضار النافع هفتم آنکه چون از خانه بیرون آید دو رکعت نماز بگذارد در نزد یکی که پیشتر که در خانه کعبه در جانب دست چپ واقع است خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه و آن ده امر است اول آنکه هفت شوط طواف وداع بجا آورد به نیت چنین که طواف وداع خانه کعبه میکنم سنت تقرب بخدا دوم آنکه در هر شوطی تقبیل حجر اسود و رکن یمانی کند اگر در هر شوط نتواند در شوط اول و در آخر تقبیل نماید سوم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقی که در طواف عمره مذکور شد چهارم آنکه نزد حجر اسود آید و شکم خود را بکعبه بچسپاند و دست چپ خود را بر حجر اسود گذارد و دست راست را از جانب در خانه کعبه بچسپاند و بگوید الحمد لله وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک وامینک وحبیبک ونجیک وخیرتک من خلقک اللهم کما بلّغ رسالاتک وجاهد فی سبیلک وصدع بامرک واوذی فیک وفی جنبک حتی اتاه الیقین اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من وفدک من المغفرة والبرکة والرضوان والعافیة مما یسعنی ان اطلب فاسئلک ان تعطینی مثل الذی اعطیته افضل من عندک تزیدنی علیه اللهم ان امتّنی فاغفر لی وان احییتنی فارزقنیه من قابل اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة بیتک اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک حملتنی علی دابتک وسیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک وامنک وقد کان من حسن ظنی بک ان تغفر لی ذنوبی فان کنت غفرت ذنوبی فازدد عنی رضا وقربنی الیک زلفی ولا تباعدنی وان کنت لم تغفر لی فمن الآن فاغفر لی

علیکم یا اولیاء الله ... السلام علیک یا حبیب الله ... السلام علیک یا امیر المؤمنین ... السلام علیک یا ابن رسول الله ...

قَبْلَ اَنْ تَنَاءَى عَنْ بَيْتِكَ دَارِى فَهٰذَا اَوَانُ انْصِرَافِى اِنْ كُنْتَ
اَذِنْتَ لِى غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكَ وَلَا عَنْ بَيْتِكَ وَلَا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلَا بِهِ
اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِى مِنْ بَيْنِ يَدَىَّ وَمِنْ خَلْفِى وَعَنْ يَمِينِى وَعَنْ شِمَالِى
حَتّٰى تُبَلِّغَنِى اَهْلِى فَاِذَا بَلَّغْتَنِى اَهْلِى فَاكْفِنِى مَؤُنَةَ عِبَادِكَ وَعِيَالِى فَاِنَّكَ
وَلِىُّ ذٰلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمِنِّى پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم آید و قدری
از آن آب بنوشد و بعد از آن متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه
در اثنای بیرون رفتن بگوید اٰئِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ
اِلٰى رَبِّنَا رَاغِبُونَ وَاِلَى اللّٰهِ رَاجِعُونَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى هفتم آنکه در مسجد الحرام
سجدهٔ طویل با کمال خضوع و خشوع بجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام بایستد و بگوید
اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَنْقَلِبُ عَلٰى لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نهم آنکه یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق
کند دهم آنکه قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج آید مطلب ششم در بیان احکام
حج قران وحج افراد قبل از این مذکور شده بود که حج قران وحج افراد بر شخصی واجب است که از
اهل مکه معظمه باشد یا آنکه دوری او از آن مکان مقدس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد
و اگر دوری اینکس از مکه معظمه زیاده تر بر شانزده فرسخ شرعی باشد حجی که بر او واجب
میشود حج تمتع است و افعال حج تمتع را تفصیل مذکور ساختیم و افعال حج قران وحج
افراد مثل افعال حج تمتع است لیکن عمرهٔ حج تمتع قبل از حج است و طواف نسا ندارد
و عمرهٔ حج قران وحج افراد بعد از حج است و طواف نسا دارد و افعال این دو نوع
بیک طریق است لیکن در حج قران مخیر است میانه آنکه نیت احرام را بمقارن تلبیات
یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد و احرام
هر یک از حج قران وحج افراد واجب است که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه مسکن او
بمکه نزدیکتر از میقات باشد یا از مکه هرگاه مسکن او مکه باشد و باقی افعال بطریق افعال
حج تمتع است پس چون احرام بندد متوجه عرفات شود و بعد از وقوف عرفات متوجه

مشعر الحرام شود و بعد از وقوف مشعر بمنی رود و رمی جمرات و قربانی و تقصیر بجا آورد و بمکه باز
گردد و طواف و دو رکعت نماز آن و سعی میان صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن را بطریقی
که قبل از این مذکور شد بعمل آورد و چون از این افعال فارغ شود عمره مفرده بجا آورد باین طریق
که یکی از میقاتها یا از نزدیکترین مواضع بحرم احرام عمره مفرده بندد و طواف عمره و دو رکعت
نماز آن و سعی مابین صفا و مروه و تقصیر و طواف نسا و دو رکعت نماز آن بجا آورد و مراد از اشعار
آنست که جانب راست کوهان شتری را که بجهت قربانی ببرد که در منی قربانی کند زخم زند
و آن جانب را بخون آن زخم آلوده بکند و مراد از تقلید آنست که در گردن قربانی کهنه نعلین
بیاویزند که در آن نعلین نماز کرده باشد مطلب هفتم در بیان احکام حج نیابت و در آن
دو فصل است **فصل اول** در بیان نایب گرفتن از جهت میت و حی بدانکه چون شخصی
فوت شود و ترکه و مالی گذارد و حج اسلام بر او واجب شده باشد و در ذمه او مستقر گردد
واجبست که در آن سال شخصی را باجاره بگیرند که به نیابت او حج بجا آورد و اگر وقت حج
باقی باشد و الا سال دیگر خواه میت وصیت کرده باشد که بجهت او حج کنند و خواه میت
وصیت نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه حج در ذمه او مستقر گردد فوت شود نایب گرفتن
واجب نیست و حج در ذمه وقتی مستقر میشود که شخصی با وجود استطاعت رفتن حج را
تاخیر کند یا آن قدر مدت بگذرد که گنجایش حج بجا آوردن داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت
و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است و نایب گرفتن لازم نیست و اجرت
حج مقدم است بر میراث و حکم سایر قرض دارد پس هرگاه میت مشغول الذمه باشد
بحج و قرض نیز داشته باشد واجبست که اول اجرة المثل حج و قرض را از متروکات
وا دهند آن بیرون کنند و آنچه بعد از آن باند بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات او
چیزی بوارث نمیرسد و همچنین اگر همه متروکات او مساوی اجرة المثل حج باشد کل
متروکات او را باجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم است و هرگاه شخصی تبرع
نماید و بی اجرت به نیابت میت حج بجا آورد و رفته حج از ذمه میت ساقط میشود

السلام علیک یا ابا عبدالله یابن سید الوصیین و یابن سیدة نساء العالمین السلام علیک ... الشهداء ...

۱۳۸

... السلام

و لازم نیست که نائب از جهت او بگیرند و همچنین اگر شخصی به تبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد که به نیابت میت حج کند و بدانکه میانه مجتهدین خلافست درین که نائب میت از کجا متوجه حج میشود و بعضی برآنند که از انجا که فوت واقع شده واجبست که متوجه شود و بعضی برآنند که توجه از میقات کافیست و بعضی برآنند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بآن وفا نکند از میقات و این قول بثواب نزدیک تر است و ظاهر قول دوم باین قول باز می گردد و اگر حج در ذمه شخصی مستقر شده باشد اما بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجب است که شخصی را باجاره بگیرد که به نیابت او بحج رود و هرگاه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود و اگر بعد از آنکه به نیابت او حج کرده باشد مانع برطرف شود بر او واجبست که خود حج کند و حجی که نائب او کرده کافی نیست اما اگر بعد از آن که حج گذاردن بر او واجب شده باشد و قبل از آنکه بر ذمه او مستقر شود او را مانعی از حج رفتن پیش آید درینصورت در وجوب نائب گرفتن میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم رسد و بعضی برآنند که ازین شخص حج ساقط است مادام که مانع باقی باشد و نائب گرفتن او را واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد و اقرب قول اول است

فصل دوم در بیان شرطی چند که در نیابت حج معتبر است و آن شش امر است اول آنکه نائب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جائز داشته اند بشرطی که تمیز داشته باشد و بر سخن او اعتماد باشد دوم آنکه عادل باشد پس حرام است که غیر عادل را نائب حج سازند اما اگر غیر عادل را نائب کرده باشند و دانند که حج را بالفعل آورده درینصورت حج او کافیست و احتیاج به نیابت عادل گرفتن نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه ظن غالب باشد که نائب افعال حج را بجا آورد نائب گردانیدن او جائز است سوم آنکه ذمت نائب حج واجب نباشد چهارم آنکه افعال حج را با تمام داند یا شخصی عادل باو باشد که در وقت بجا آوردن هر فعلی از و تعلیم گیرد و تعلیم آنکه در نیت قصد کند که

این فصل را به نیابت فلانی بجا می آرم هشتم آنکه شخصی که نایب به نیابت او حج می کند شیعهٔ اثنا عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جائز نیست مگر آنکه پدر نایب یا جد پدری او باشد که درین دو صورت نیابت کردن او جائز است با وجود آنکه مخالف مذهب باشد و بعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جائز نداشته اند و جائز است که زن نایب مرد شود و بعکس و همچنین جائز است که غلام یا کنیز که عادل باشد برخصت آقای خود نایب شود و اگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شده رو انه حج گردد و ورثهٔ او را از وجه اجاره مو ازی مسافتی که قطع کرده میرسد پس تتمه بورثهٔ صاحب مال میرسد و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد آنچه بفعل آورده باشد کافی است و احتیاج نایب گرفتن دیگر نیست اما میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند که درین وقت کل مبلغی که وجه اجاره است بوارث او میرسد

تمام شد جامع عباسی پنج بابی

آغاز جامع عباسی پانزده بابی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی
وخیر الوصیین امیر المؤمنین علی المرتضی واولادهما الائمة النجباء علیهم صلوات الله العلی الاعلی
اما بعد چون همگی همت والا نهمت بندگان همایون ارفع اقدس اعلی کلب آستان خیر البشر مروج
مذهب حق ائمه اثنا عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و
سلطنته و افاض علی العالمین بره وعدله واحسانه بر احیای معالم شریعت سید المرسلین و اعلاء
اعلام مذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و محصور است و اراده خاطر ملکوت
ناظر اشرف معطوف است بر آنکه شیعیان و محبان امیر المؤمنین علیه السلام عالم بمذهب حق آنحضرت باشند لهذا [illegible]
بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتأخرین بهاء الملة والشریعة والحقیقة
والدین محمد عاملی رحمه الله را امر ساختند بتصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد بر مسائل
وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود و وفات ایشان و مسائل ضروری
که بیشتر اوقات بآن احتیاج می افتد چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن و حضرت

خاتم المجتهدین امتثالاً للامر الارفع الاشرف شروع در تالیف این کتاب نموده آنرا موسوم بجامع عباسی ساخت مشتمل بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب آن در روز دوازدهم ماه شوال سال یکهزار و سی و یک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست و در ثانی الحال امر اشرف اعلی عز صدور یافت که پانزده باب تتمه آن کتاب سمت اتمام و صورت اختتام پذیرد و داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی امتثالاً للامر الاشرف المطاع لا زال نافذاً فی الاقطار و الارباع شروع در اتمام آن نمود و الله الموفق للاتمام و المیسر للاختتام امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد

باب ششم

در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد با کفار کردن و در آن چهار مطلب است **مطلب اول** در بیان وقف کردن و توابع آن و در دو فصل است **فصل اول** در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است اول اهلیت واقف پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسیکه گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است و در وقف نمودن طفلی که ده سال داشته باشد میانهٔ مجتهدین خلافست اصح عدم صحت است و گویا جماعتی که گفته اند که وقف او صحیح است مستند شده اند بحدیثی که واقع شده در جواز صدقهٔ او و حمل کرده اند بر تصدق وقف را چه وقف نیز مثل صدقهٔ جاریه است و همچنین وقف مست و بیهوش و ورشکسته ای که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست و همچنین وقف غلام صحیح نیست دوم نیت واقف پس وقف غافل و کسیکه در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و بقبض دادن دعوی نماید که وقف بی نیت واقع شده آن دعوی مسموع نیست و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا قربت در وقف شرطست یا نه اقرب آنست که شرطست پس وقف کافر صحیح نیست سوم مالکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست اگرچه مالکش اجازت دهد بعد از وقف چهارم ایجاب چون وقفت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند پنجم قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر قبول شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که ممکن باشد در او قبول و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی با صرفه و غبطه کافیست

و شرط نیست قبول در وقف بر فقرا چه قبول درینصورت ممکن نیست و همچنین قبول شرط نیست اگر بر وقف
بر مصالح مؤمنین باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که درینصورت نیز قبول
حاکم شرع لازمست ششم معلق نساختن وقف بشرطی یا بصفتی غیر واقع پس اگر وقف کند و معلق سازد
بر شرط و صفت واقعی و عالم باشد بوقوع آن صحیح ست مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر امروز روز جمعه
باشد هفتم دوام وقف ست پس اگر مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه آنرا حبس میگویند و بانقضای
آن مدت باطل میشود و همچنین ست اگر شرط کرده که هر وقت خواهد که رجوع کند و اگر وقف کند بر کسی که منقرض
شود غالباً بعد از انقراض او میانهٔ فقها خلافست بعضی گفته اند که راجع بواقف میشود در حالت حیات
او و بوارث او منتقل میشود بعد از وفات او و بعضی گفته اند که بورثهٔ موقوف علیه منتقل میشود و بعضی
گفته اند در ابواب البر صرف باید کرد و اصح قول اولست و اگر منقطع شود در اول همچون وقف بر
معدوم و آنگاه بر موجود اقوی آنست که باطلست و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید آنگاه
بر غلام شخصی آنگاه بر فقرا درین دو احتمالست یکی صحت طرفین و بطلان در وسط و عود حاصل او بواقف
و وارث او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اولی اقوی بطلانست هشتم قبض موقوف علیه
از بطن اول در وقف اولادی چه در بطون دیگر شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر
کافی ست پس بنابرین شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف باطلست و درین قبض فوریت
شرط نیست پس هرگاه قبض کند صحیح ست و در قبض اذن واقف شرط ست و هرگاه واقف تولیت
آن چیز را که وقف بر فقرا کرده جهت خویش شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقرا شرط نیست
بلکه قبض او کافیست نهم آنکه از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست و اگر اول بر خود
وقف کند و بعد از آن بر فقرا درین مسئله مجتهدین را دو قولست اول آنکه صحیح ست دوم آنکه صحیح نیست
و اصح آنست که باطلست و اگر وقف بر خود و فقرا کند درو دو احتمالست یکی آنکه نصفش صحیح باشد
و نصفش باطل دوم آنکه تمام باطل باشد و اگر شرط کند که قرضهای خود را از حاصل وقف بدهد یا
نفقهٔ او در مدت حیات از وقف باشد باطلست و اگر شرط کند که نفقهٔ اهل و عیال او از وقف باشد
صحیح ست زیرا که حضرت رسالت پناهی و فاطمهٔ زهرا علیها السلام این شرط کرده اند پس درینصورت
اگر ایشان اکتفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند آیا نفقهٔ ایشان ساقط میشود یا نه میانهٔ

مجتهدین خلافست همچنین با قریه زوجه خلافست پنجم آنکه آنچه واقف وقف کرده میباید که حقیقی باشد مشخص و از آن
منتفع شوند پس وقف دین صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هرچه خورند از ماکولات زیرا که اصل آن باقی نمیماند و
خلافست میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف
آنها جایز نیست و اصح آنست که جایز است زیرا که جهت زینت از آنها نفع میتوان گرفت یازدهم
آنکه صحیح باشد که آنرا مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه بیان
مصرف کنند پس اگر بیان مصرف نکنند صحیح نیست سیزدهم آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتدای وقف
پس اگر بر معدوم وقف کنند صحیح نیست و اگرچه طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کنند و بعد از آن
بر آنچه از و موجود شود صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کند و بعد از آن بر موجود آیا صحیح است در حق موجود
یا وقف باطلست درین مسئله مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطل است چهاردهم آنکه موقوف علیه
را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر مالک و جن و دواب و بنده و اگرچه مدبر یا مکاتب
مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست و اما اگر وقف بر مشاهد و مساجد و پلها
کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقت راجع بمسلمانان میشود یا نه پانزدهم آنکه موقوف علیه مشخص باشد پس
اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد وقف کنند صحیح نیست شانزدهم آنکه وقف
کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اگر وقف کنند بر زناکنندگان و قطاع الطریق باطل است
و همچنین باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توریة و انجیل و کتب انبیای سابق که احکام
دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادتخانه یهود و نصاری و وقف کردن بر یهود جایز است و بعضی
از مجتهدین درین مقام اشکال کرده اند که چرا بر یهود وقف جایز است و بر عبادتخانه ایشان
جایز نیست و جواب ازین اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادتخانه ایشان معصیت محض است
بخلاف وقف بر یهود چه ازین حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایز است و احتمال دارد که از
ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند جایز است اما وقف کردن یهود بر اینها جایز است و بعضی از
مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل میدانند و هرگاه شرطهای وقف متحقق شود موقوف علیه
مالک میشود در منافعی که بعد از وقف کردن حاصل شود و در منافعی که در حالت وقف موجود باشد
چون صوف و شیر گوسفند خلافست میانه مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بشرطی و مانند آنچه واقف شرط کرده

ف و درین جا اشکالی هست در مقاوله وقف بر زناکار و قطاع الطریق میتوان گفت که ایشان نیز مخلوق اند پس چرا وقف بر ایشان جایز نیست جواب از این اشکال آنست که وقف بر صفت زناکار و قطاع الطریق مقصود واقف بر معاونت ایشانست ...

صرف باید کرد و جایز نیست فروختن وقف واگر ترسند که ضایع شود یا آنکه میانهٔ موقوف علیهم در وقف اولادی
نزاعی واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایزست فروختن
آنچه وقف شده درینصورت وبقیمت آن چیزی مثل آن بخرند **فصل دوم** در بیان تصدق نمودن بدانکه
در تصدق کردن ثواب بسیار وارد شده وصدقهٔ پنهانی افضل است چنانکه در حدیث تصریح بآن واقع شده
مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمیکند چه درینصورت آشکارا باید داد ودر صدقه چهار چیز شرطست اول ایجاب
چون تصدقت وآنچه بدان ماند دوم قبول چون قبلت سوم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک
صحیح نیست چهارم نیت قربت وحرامست تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم بر بنی هاشم
چنانکه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایزست وغلامیکه آزاد کرده باشند جایزست
که از تصدقات واجبی بگیرد وجایزست بنی هاشم را که تصدقات سنتی بگیرند وواجبی نیز جایزست هرگاه خمس وفا
بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش وجایزست تصدق بر یهود اگرچه بیگانه باشد وهرگاه تصدقات واجبی
داده شود جایز نیست رجوع دران وتصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد
وخواه اجنبی وبعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هرگاه اجنبی باشد واصح قول اولست **فصل سوم**
در بیان سکنی وعمری یعنی شخصی بدیگری بگوید که درین خانه ساکن باش تا زنده باشی ودران سه چیز شرطست
اول ایجاب چون أَسْكَنْتُكَ وأَعْمَرْتُكَ وأَرْقَبْتُكَ وآنچه بدینها ماند دوم قبول سوم قبض وهرگاه
ساکن گردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت معینی باشد لازم میشود بقبض وبعد از موت هر کدام
که شرط کرده باشند بمالک منتقل میشود پس اگر گوید مر تراست که درین خانه ساکن باشی تا زنده باشی هرگاه
ساکن بمیرد بمالک منتقل میشود واگر درینصورت مالک بمیرد ورثهٔ مالک را نمی رسد که ساکن را بیرون کنند و
اگر گوید که درین خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هرگاه بمیرد ساکن بیرون می رود واما اگر ساکن
پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که ورثهٔ ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند واگر مقید بوفات
نکرده باشد هرگاه که خواهد ساکن را بیرون میتواند کرد وهر چیزیرا که وقف کردن آن جایز بود سکنی وعمری
آن جایزست وباطل نمیشود سکنی وعمری بفروختن آن خانه وهرگاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و
فرزندان واهل او ساکن میشوند واگر شرط کرده باشد جماعتی دیگر را سوای اینها جایزست وهرگاه غلام
خود را یا اسپ خود در راه خداتعالی حبس نماید یا گوید که غلام من خدمت خانهٔ کعبه یا مسجد الحرام کند لازمست

تا آنکه غلام و اسپ زنده باشد خدمت انجا کند و اگر گوید که خدمت شخصی کن و معین نکند آن شخص را و بمیرد بوارثه
خودش راجع میشود مطلب دوم در بیان قرض دادن و در آن دو موقف است موقف اول در ثواب
قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلعم منقولست که آنحضرت
فرموده که در شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم نوشته بود که صدقه دادن ده مثل آنچیز ثواب دارد و قرض
دادن هجده مثل آنچیز ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات وارد شده که در صدقه دادن ده مثل ثواب قرض
دادن است مراد از آن صدقه بر خویشان و علماست چه این افضل از قرض دادن است و در قرض دادن سه چیز
لازم است اول ایجاب چون اقرضتک یا تصرف فیه یا انتفع به و علیک رد عوضه
و آنچه باین معنی باشد دوم قبول چون قبلت و آنچه دلالت بر رضا بایجاب کند سوم آنکه واقع شود هر یک از ایجاب و قبول
از جایز التصرف پس از دیوانه و مست و مفلس که حاکم شرع او را منع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده سال نداشته باشد
اگر مرد باشد و نه ساله نباشد اگر زن باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جایز است و فرقی نیست میانه ذکر و انثی
و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است اما آنچه مثل نداشته باشد دو قول است و وعده در قرض دادن معتبر نیست
پس بهیچ احوال قرض دهنده میتواند مال خود را بالتمام طلبید و اگر چه متفرق داده باشد موقف دوم در اموری
که بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن بیست امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار
امر سنت و چهار امر مکروه و اما پنج امر واجب اول رد کردن مثل آنچه گرفته دوم آنکه هرگاه قرض گیرنده همان
آنچه گرفته باشد یا مثل آنرا رد کند قبول کردن بر قرض دهنده واجبست و اگر چه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد
و اگر رد مثل متعذر باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که قرض
(یعنی پیدا نباشد ۱۲)
گرفته بدهد سوم آنکه در خاطرش همیشه باشد که آنرا بدهد هرگاه قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده
بگذارد که سال بر آن بگردد و طلا و نقره سکه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست پنجم آنکه سعی کند
در دادن آن مال بقرض دهنده و اما آن هفت امر که حرام است اول شرط زیاده کردن در مقدار و در وصف
خواه جنسی باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنچه بکیل و وزن در آید یا
آنچنان نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را باو باجاره کمتر از اجرت واقعی بدهد یا زیاده از اجرت واقعی یا
آنکه هدیه بیاورد یا جهت او کاری کند جایز نیست اما اگر زیادتی بدهد بی شرط جایز است و در بعضی از احادیث
وارد شده که جایز است عوض دراهم شکسته دراهم صحاح بدهد یا بدل دراهم کهنه دراهم تازه بدهد و اگر

شرط کند که عوض درهم درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت شرط لغو است و اگر شرط کرده‌ای باضامنی که جهت
این قرض یا آنکه در شهری دیگر رد کند جایز است و اگر شرط کرده ضامنی جهت قرض دیگر کند جایز نیست دوم
قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید بی آنکه بکشند سوم اصراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا
بقلیلی کند چهارم طلب قرض کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه می باید
که مدارا باو کند پنجم طلب کردن مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد مگر آنکه در حرم قرض داده باشد
و بعضی از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهد مشرفه را نیز بکعبه ملحق ساخته اند ششم قرض کردن کسی که قادر
بر ادای آن نباشد هفتم نماز کردن قرضدار در اول وقت و اما چهار امر سنت اول قرض دادن دوم
ظاهر ساختن قرض گیرنده مالداری و مفلسی خود را بر قرض دهنده سوم وفا کردن بشرطیکه کرده باشد
چهارم آنکه اگر هدیه قرض گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند و اما چهار امر مکروه اول مالدار را قرض کردن
بی ضرورتی اما با ضرورت مکروه نیست چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در حین وفات قرض گذاشتند دوم قصد زیادتی کردن هر یک
از قرض دهنده و گیرنده در خاطر بی آنکه بلفظ بگویند سوم فرود آمدن قرض دهنده بخانه قرض گیرنده
چهارم زیاده از سه روز در منزل او بودن و بعضی مجتهدین این را حرام میدانند مطلب سوم
در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است و در احادیث اهلبیت صلی الله علیه وارد شده
که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از آن بنده عضوی از آنکس از آتش
دوزخ آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ
آزاد گرداند و اقسام آزادی پنج است اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آنکه نذر کند
آزادی غلامی را یا آنکه در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند دوم سنت چون آزاد
کردن بنده مؤمنی که از خویشان او باشد که بخریدن بر او آزاد نشود چون برادر و عم و خال و همچنین
سنت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد سوم مکروه چون
آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین نکند چهارم حرام
چون آزاد کردن بنده کافر پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزادی بچهار چیز
حاصل میشود اول مباشرت دوم سرایت سوم مالک شدن چهارم عوارض و در آن چهار نوع است

موقف اول در بیان مباشرت و آن بر چهار قسم است **قسم اول** آزاد کردن بنده و دران هفت شرط است
اول صیغه چون انت حر یعنی تو آزادی و اگر گوید اعتقتک یعنی آزاد کردانیدم ترا و قصد انشا کند مجتهدین را
درین مسئله دو قول است اصح آنست که باین قول نیز آزاد میشود و بغیر این دو لفظ آزادی بهم نمیرسد از
کنایتها و اشارتها و اگرچه بآن قصد آزادی کند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه درینصورت
اشاره و نوشتن با قرینه بر قصد قائم مقام گفتن این دو لفظ میشود دوم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار
قصد کننده جایز التصرف واقع شود پس اگر آزاد کردن بندگان از طفل اگرچه ده سال داشته باشد
و دیوانه و کسی که او را باکراه بدین دارند و مست و غافل و مفلس که حاکم شرع از مالش دور کرده باشد
که مال او را بقرضخواهان او دهد و بیماری که در بیماری زیاده از سه یک مالش آزاد کنند واقع شود باطلست
سوم آنکه مجرد سازد آزادی را از شرط و صفت اما جایزست که شرط کند بآزادی چیزی را پس اگر آقا
شرط خدمت غلام کند جهت خود یا غیر خود در زمانی معین جایزست و اگر دران زمان غلام بگریزد آزادی او
باطل نمیشود و بر غلام اجرت آن زمان لازمست و اگر مولی بمیرد و بعد ازان غلام پیدا شود آیا ورثه او را
میرسد که دران مدت او را خدمت فرمایند مجتهدین را درین دو قولست اصح آنست که نمیرسد و اگر شرط
کند که اگر آنچه شرط کرده با غلام بفعل نیاورد همان بنده باشد همچنین مجتهدین را درین دو قولست اصح
آنست که شرط باطلست چهارم آنکه قصد قربة الی الله کند پس اگر کافر بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی
این را شرط نمیدانند و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار
نبوت پیغمبر یا قرآن است صحیح است و اگر بسبب انکار خدا تعالی است باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان
باشد پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و بعضی
دیگر میگویند اگر نذر کند آزاد کردن غلام کافر را جایزست ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام
دیگری را آزاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد ازان راضی شود و اذن دهد مجتهدین را دران
دو قولست اصح آنست که جایز نیست هفتم آنکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه درینصورت
آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی مجتهدین تعیین را شرط کرده اند پس اگر گوید یکی از دو غلام من
آزادست صحیح نیست و بعضی این را شرط نمیدانند و میگویند که مخیرست در معین ساختن یکی از دو غلام
تتمه هفت امر که تعلق بآزاد کردن دارد چهار امر مستحب و سه امر مکروه اما چهار امر مستحب اول آزاد کردن

غلام مومن دوم آزاد کردن غلام مومنی که هفت سال خدمت کرده باشد سوم هرگاه غلام خود را حد بزند سنت است
که او را آزاد کند چهارم یاری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز باشد و اما مکروه
اول آزاد کردن غلام مستحقی دوم جدا کردن طفل و مادرش و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
سوم آزاد کردن غلامی که عاجز باشد از کسب قسم دوم کتابت سنت و کتابت آنست که کسی با غلام خود
بگوید که مبلغی معین در مدتی بده و آزاد باش و این بر دو قسم است قسم اول مطلق است که اقتصار
بر صیغه و عوض و نسیه بودن و مدت کند و هرگاه غلام چیزی از آن مبلغ بدهد باندازه آن آزاد میشود قسم دوم
مشروط و آن چنانست که آقا با غلام گوید که مکاتب ساختم ترا با آنکه ادا کنی بمن تا مدت یکسال مثلا مبلغ معین را
پس هرگاه ادا کنی در این مدت مبلغ معین را آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی پس هرگاه از
بعض عوض عاجز شود همان بنده باشد و شروط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین
گوید که کاتبتک علی ان تؤدی الی کذا فی وقت کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی مکاتب
ساختم ترا با آنکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین گوید
کاتبتک علی ان تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت فانت حر وان عجزت فانت رق
یعنی مکاتب ساختم ترا با آنکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی
همان بنده باشی دوم قبول غلام ایجاب را سوم آنکه هر یک از غلام و آقا بالغ باشند پس اگر طفل
باشد صحیح نیست و اگر چه ده ساله باشد و اگر چه ولی اذن دهد چهارم آنکه هر یک از این هر دو عاقل
باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او بیک حال باشد صحیح نیست و اگر ولی اذن دهد صحیح است و
اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است و اگر آقا بر غلام
دعوی نماید که کتابت در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدم است
هرگاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدم است پنجم قصد کند پس اگر غافلی یا مستی
صیغه بگوید صحیح نیست ششم جواز تصرف پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش جهت قرض
قرضخواه دور کرده باشد صحیح نیست و بیماری که ثلث مالش وفا بآزادی غلام نکند در زیاده آن ثلث صحیح
نیست مگر باجازت وارث و از مرتد ملی صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین گفته اند مراعات
اسلامش باید کرد هفتم اختیار است پس از کسی که او را باکراه بر این دارند صحیح نیست هشتم آنکه غلام مسلمان

باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که درین حدیثی وارد نشده نهم آنکه تمام غلام را مکاتب سازد
پس اگر نصف غلام را مکاتب سازد صحیح نیست دهم آنکه عوضی که غلام میدهد میباید که دین باشد پس اگر
عینی باشد صحیح نیست یازدهم آنکه عوض چیزی باشد که مولی مالک او شود پس اگر شراب و یا خوک باشد
جایز نیست دوازدهم آنکه مالی که غلام میدهد میباید که جنس و قدرش و صفتش معلوم باشد تتمه
هرگاه بر آقا زکوة واجب باشد واجبست بر او که از سهم رقاب چیزی بغلام بدهد تا عوض مال کتابت
بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته اند و هرگاه آقا چیزی باو بدهد واجبست
که قبول کند و سنت است که اگر زکوة بر آقا واجب نباشد چیزی بغلام بدهد و هرگاه که غلام عاجز آید صبر کند
تا آنکه چیزی بهم رساند و مکروه است کتابت غلام غیر امین و هرگاه غلام قادر بر کسبی نباشد مکروه است
مکاتب ساختن او و مکروه است که مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دهد و خواص کتابت سیزده
امر است اول وقوع کتابت میانه غلام و آقا دوم آنکه عوض و معوض ملک ایشان است سوم بودن غلام
مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال چهارم آنکه از میانه غلامان مکاتب مالک میشود و تصرف
او صحیح است چون آزاد کردن و بیع نمودن پنجم آنکه ثابت میشود دیت او و ارش جنایتی که آقا بر او جنایت
کرده باشد و اگر بر آقا جنایتی از غلام واقع شود میگیرد ششم آنکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد اگر چه
آقا اذن دهد اما از غیر مضاربت میتواند گرفت هفتم آنکه قرض نمیتواند داد اگر چه آقا اذن دهد اما قرض
میتواند گرفت هشتم آنکه غلام خود را مکاتب نمی تواند ساخت مگر بعطیه و صدقه نهم آنکه تزویج نمیتواند کرد
و خاصه بهم نمی تواند رسانید دهم آنکه هبه نیست و هبه قبول نمیتواند کرد کسی را که بر او آزاد شود یازدهم
آنکه کنیز مکاتبه نمی تواند کرد شوهر کند دوازدهم آنکه کفاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن الا باذن آقا
سیزدهم آنکه مکاتب نمی تواند غلام خود را تدبیر کرد بلکه بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه غلام او کاری
کند که مستوجب حد باشد و حد نمیتواند زد قسم سوم تدبیر است یعنی آقا بغلام خویش گوید که تو
آزادی بعد از مردن من و آیا تدبیر نسبت بغیر آقا واقع میشود مثل آنکه آقا بکنیز خود گوید که تو بعد
از مردن شوهر خود آزادی میانه مجتهدین درین مسئله خلافست آنچه در احادیث ائمه معصومین
علیهم السلام وارد شده که این نیز تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل آنکه بصیغه
نذر گوید لله علیّ عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدا راست بر من آزاد کردن بنده بعد از وفاتم

من در رجوع درین قسم تدبیر جائز نیست دوم تدبیر متبرع و آن مطلق تدبیر است و رجوع در ان تدبیر جائز است
سوم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و ناصبی و شروط تدبیر شش است اول صیغه چون انت حر بعد وفاتی
یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آنچه دلالت کند بر ان و اشاره اخرس بجای صیغه گفتن اوست دوم آنکه
صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس اگر طفل و دیوانه باشد صحیح نیست سوم آنکه جائز التصرف باشد پس اگر سفیه
و مفلس باشد که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را
صحیح میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از غافل و مست و خفته و کسی که او را باکراه بر ان دارند صحیح نیست
پنجم آنکه قصد قربة الی الله کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند
و میگویند که تدبیر وصیت است بآزاد کردن نه آزاد کردن ششم آنکه منجز سازد و تدبیر را از شرط پس اگر
معلق سازد بر شرطی چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست هفتم تعیین و بعضی از مجتهدین این را شرط
میدانند و مدبر همان بنده است میتواند آقا تصرف در و کردن بفروختن و بخشیدن و غیر آن و اگر بفروشد
یا ببخشد آیا تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است اکثر بر آنند که باطل میشود و
اگر مدبر بگریزد تدبیرش باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حامله فی آنکه طفل او داخل باشد و عکس نیز جائز است
و سنت است گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر قسم چهارم ام ولد است و او کنیزیست که از آقای خود
حامله شود و در او دو چیز شرط است اول از آقای خود حامله باشد بطفل آزادی در حالی که ملک او باشد
پس اگر وطی کننده غلام باشد یا کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و حامله شود و بعد از ان او را مالک شود
ام ولد نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز ام ولد میشود و اگر ولد بنده باشد مثل
آنکه کنیز شخصی را بنکاح در آورده و شرط کرده باشد که ولد او بنده آقا باشد آنگاه حامله شود و بعد از ان
کنیز را بخرد ام ولد نمیشود و اگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد آنگاه خود وطی کند فعل حرامی کرده اما
اگر کنیز آبستن شود ام ولد میشود شرط دوم آنکه فرزند او کافر و قاتل و کسی که میراث نبرد نباشد
و سه چیز از خواص استیلاد است اول آنکه جائز است که او را مدبر سازد دوم آنکه جائز است او را مکاتب
سازد سوم آنکه فروختن او جائز نیست مگر در عوض قیمت او هرگاه آن شخص که او را خریده دخول کرده
و فرزندی از و حاصل کرده از قیمت او عاجز شود چه میتواند فروخت او را و بعضی از مجتهدین سوای این موضع
در نوزده موضع دیگر فروختن آنرا جائز داشته اند لیکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است

که مذکور شد موقف دوم سرایت است یعنی شخصی هرگاه نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود
و اگر غلام میانهٔ دو شخص باشد بشراکت حصهٔ شریک نیز آزاد میشود و لازم است بر آزاد کننده که قیمت حصهٔ
شریک را بدهد و در سرایت چهار چیز شرط است اول آنکه مالدار باشد آنقدر مال که زیاده از خانه و خادم
و چهارپایان و جامهٔ معتاد و نفقهٔ یک روزهٔ او و عیال او باشد و بمقدار قیمت حصهٔ شریک باشد و اگر مفلس
باشد غلام خود سعی میکند و بعضی گفته اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصهٔ شریک را میدهد اگر
مالدار باشد و اگر مفلس باشد عتق باطل میشود و اگر قصد قربت کند خواه معتق مالدار باشد یا مفلس غلام خود
سعی میکند و اگر غلام نیز از دادن قیمت حصهٔ شریک عاجز آید نصف او آزاد است و نصف بنده و کسبش نیز
این حال دارد و خلافست میانهٔ مجتهدین که بمجرد آزادی پیش از دادن قیمت بشریک آزاد میشود یا بعد
از دادن اصح قول دوم است چه آزادی ابدا از مالک شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصهٔ شریک
است دوم آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف پدر و مادر بمیراث بدو منتقل شود سرایت در وجاری نیست
سوم آنکه متعلق نگردد بآن حقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آنکه اول حصهٔ خود را آزاد
کند پس اگر اول حصهٔ شریک را آزاد کند سرایت نیست موقف سوم ملک است یعنی مالک شدن
مرد یازده کس را اول پدر دوم مادر سوم جد چهارم جده پنجم فرزندان خواه ذکر خواه انثی ششم فرزند
فرزند هر چند پائین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله هر چند بالا روند دهم دختر برادر هر چند پائین آید
یازدهم دختر خواهر هر چند پائین آید چه هرگاه اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد میشوند و در
آزاد شدن محرمات رضاعی بر مرد خلافست میانهٔ مجتهدین اشهر آنست که آزاد میشوند و اگر نصف
اینها بسبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر اینها بسرایت آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش میباید داد
اصح آنست که اگر باختیار مالک شود و مالدار باشد لازم است و اگر بی اختیار مالک شود یا آنکه مفلس
باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پائین آیند کسی دیگر
بخریدن آزاد نمیشود موقف چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده
آزاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه درین صورت آزاد میشود دوم آنکه جذام بهم رساند سوم آنکه
برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین آزاد نمیگردانند چهارم آنکه آقای غلام بعضی از اعضای غلام
را قطع نماید مثل آنکه گوش و بینی او را قطع نماید پنجم آنکه غلام لنگ زمین گیر شود ششم آنکه غلام پیش از

اقامت خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم آنکه هرگاه شخصی مالداری بمیرد و میراث‌خواری نداشته باشد سوای میراث
خواری بنده حاکم شرع او را از مال میت بخرد و آزاد بسازد و مال را باو میدهد و اگر مالک نقد شد حاکم شرع جبر
میکند بر فروختن هشتم آنکه هرگاه یکی از پدر و مادر آزاد باشد فرزند آزاد میشود هرگاه مولی شرط بندگی فرزند
نکند مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن و دران چند فصل است فصل اول در ثواب جهاد
کردن بدانکه جهاد اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بران
و سرزنش آن کسانیکه جهاد نکنند بلیغ واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاهداشتن
سرحدهای مسلمانان بسیار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم منقولست که فرموده وَالَّذِي
نَفْسِي بِيَدِهِ لَغَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا یعنی قسم بآن کسی
که نفس من بید قدرت اوست هر آینه یک بامداد رفتن یا یک شامگاه رفتن بجنگ در راه خدای تعالی
و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در وی است و نیز از آنحضرت منقولست که اَلْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ
ظِلِّ السَّيْفِ وَلَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ وَالسُّيُوفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی تمام خیر
در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر است مردمان راست نمیشوند الا بشمشیر و شمشیرها کلید بهشت و دوزخ
است و هم از آنحضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدای تعالی دوست‌تر نیست از قطره خونی که در راه خدای تعالی
ریخته شود و هم از آنحضرت منقولست که رِبَاطُ لَيْلَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَقِيَامِهِ
یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان را یک شب جهت رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن
فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجب است بنص و اجماع و واجب بودن او کفائی
است یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند متعهد جنگ دشمنان شوند از
دیگران ساقط میشود و شرط نیست که امام ایشانرا باسم خوانده باشد پس اگر جماعتی را باسم طلبیده باشد جهت
مصلحتی بر ایشان جهاد واجب عینی است و هرگاه نذر یا اجاره بر خود واجب گردانند یا در وقت
بهم رسیدن دو لشکر و صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند درین صورتها نیز جنگ کردن واجب عینی میشود
و هرگاه مسلمانان اندک باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند جهاد واجب عینی است هرگاه
دوازده شرط بهم رسد جهاد واجب است شرط اول آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد
واجب نیست دوم آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود سوم آنکه عاقل باشد پس

بر دیوانه واجب نیست چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر بنده که مولای او گفته باشد
که بعد از وفات او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب واجب نیست یعنی بر بنده که مولای او با او
قرار داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود و اگرچه بسبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد و اگر
امام بنده های جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد جائز است بجهت آنکه از ایشان منتفع میتوان گشت پنجم
آنکه پیر نباشد چه پیران عاجز اند و قوت جنگ کردن ندارند ششم آنکه دانا باشد بآداب جنگ چه اگر دانا
نباشد واجب نیست هفتم آنکه کور و لنگ نباشد بشرطی که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد هشتم
آنکه بیمار نباشد و اگر درین صورتها که عاجز است از رفتن بجنگ اما قدرت داشته باشد که باجرت گیرد کسی را
آیا واجب است درین مسئله علما را دو قولست نهم آنکه قادر باشد بر نفقه جهت خود در سفر و جهت عیال خود
در حضر دهم آنکه قادر باشد بر چارپائی که بر او سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت
دور باشد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت تا هشت فرسخ است قدرت بر چارپا و اعتبار نیست
و اگر کسی نفقه و راحله بکسی دهد تا آنکه جنگ کند درین صورت واجب است بجنگ رفتن و اگر باجرت بگیرد
واجب نیست قبول کردن یازدهم آنکه قرضداری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض طلب و
قدرت بر دادن آن داشته باشد چه درین صورت بجنگ رفتن جائز نیست مگر آنکه قرض را بدهد یا ضامنی
و یا رهنی بقرضخواه دهد و او را راضی گرداند و اگر امام او را باسم طلبیده باشد واجبست که بجنگ رود و اگرچه
قرضخواه اذن ندهد اما سنت است که متعرض مکانهائی که گمان کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش
صف نایستد و مبارز نطلبد و اگر وعده قرضخواه نرسیده باشد یا وعده رسیده باشد و قادر بر دادن
آن نباشد علما را درین دو قولست اصح آنست که درین صورت قرضخواه را منع نمیرسد دوازدهم رضای
والدین پس اگر شخصی امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمی تواند رفت و هرگاه
این دوازده شرط بهم رسد واجبست که در حال حضور امام که خود بجنگ رود یا کسی باجرت بگیرد که عوض
او بجنگ رود مگر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد که درین صورت نایب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا گذشت
و هرگاه عاجز شود مثل آنکه بیمار شود مخیرست در برگردیدن خواه هر دو لشکر بیکدیگر رسیده باشند
و خواه بهم نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری باشد مثل آنکه آقا غلام را از جهت دادن پشیمان شود و
بنده را طلب نماید درین صورت اگر هر دو لشکر بیکدیگر نرسیده باشند واجبست که برگردد و اگر بهم

رسیده باشد جائز نیست و در حالت غیبت امام نیز واجبست جهاد و هرگاه دشمنان بسر دیار مسلمانان آیند و از ایشان بر اسلام آسیب رسد

فصل سوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست بدانکه سه طائفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طائفه اول حربی و ایشان دو گروه اند اول مردان بالغ جوان اند که غیر خدا را پرستش مینمایند چون آفتاب پرست و ستاره پرست و بت پرست دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمی نمایند چون ملحدان و دهریان و با هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام لازمست تا آنکه مسلمان شوند و از این دو طائفه جزیه قبول نمیتوان کرد طائفه دوم اهل کتاب اند و ایشان نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون جهودان که توریة کتاب ایشانست و موسی کلیم الله پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی روح الله پیغمبر ایشان قوم دوم آنکه کتابی نداشته باشند و نه پیغمبری اما شبهه کتابی و پیغمبری قائل اند چون مجوسان که میگویند کتابی داشته اند ژند و پیغمبری زردشت نام و در احادیث وارد شده که کتابی داشتند آنرا سوختند و پیغمبری داشته اند آنرا کشته اند و پیغمبر ایشان کتابی با ایشان آورده بود بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این دو فرقه واجبست تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرائط و شرائط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن مقداریست که امام یا نائب امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان بالغ و عاقل این دو طائفه اگر چه پیر و لنگ و زمین گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرمایند و میانه مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه اقرب آنست که نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میانه بنده جهودی که ملک مسلمان باشد و میانه بنده جهودی که ملک جهود باشد پس بر اول واجب نیست و بر دوم واجبست و خلافست میانه مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین هست چنانچه وارد شده در حدیث که حضرت امیر المؤمنین مقرر کرده بود که فقیر ایشان هر سال دوازده درهم بدهد و متوسط ایشان بیست و چهار درهم و مالدار ایشان صد و چهل درهم یا آنکه مقدار جزیه غیر معین است و تعیین آن برای امام منوطست اصح قول دوم است چه او مناسبست بمذلت و خواری ایشان و آنچه در حدیث مذکور از تعیین او وارد شده محمول است برای آنکه رای حضرت امیر المؤمنین در آن وقت بجهت مصلحتی بر آن قرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی از این دو طائفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط است

شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانان است شرط سوم آنکه آنچه منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن
بحرب مسلمانان و معاونت و مدد مشرکان و باین سه شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه با امام
نکردن اینها را شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمدا کرده و خواه سهوا شرط چهارم آنکه زنا
با زنان مسلمانان نکنند و نکاح از زنان مسلمانان نکنند شرط پنجم آنکه ترک فتنه کردن کنند یا آنکه مسلمانان را
از راه نبرند شرط ششم آنکه ترک راه و زن مسلمانان کنند شرط هفتم آنکه جاسوسان کفار را در خانه
راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند و بکفار چیزی ننویسند از اخبار مسلمانان شرط هشتم
آنکه مردان مسلمانان و زنان مسلمانان را نکشند و این پنج شرط اگر در عقد جزیه امام شرط کرده باشد
و با اینها عمل نکنند حربی میشوند شرط نهم آنکه سب حق سبحانه و تعالی و رسول صلعم نکنند و استخفاف بدین
و کتاب مسلمانان نکنند چه اگر العیاذ بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند و ترک
استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند بخلاف آن حربی میشوند شرط دهم آنکه اظهار منکرات در شهر
اسلام نکنند چون شراب و گوشت خوک خوردن و نکاح کردن با مادر و خواهر و غیر اینها شرط یازدهم آنکه
احداث عبادتخانه نکنند در دیار اسلام و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس
نزنند و خانهای خود را بلندتر از خانهای مسلمانان یا برابر نسازند بلکه پست تر سازند و باین شروط اگر
خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که اینها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم آنکه بطریقی بگردند
که از مسلمانان متمیز شوند باینکه لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد و چارپای سواری ایشان غیر چارپای سواری
مسلمانان باشد و بر یکطرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب بیاویزند و بر اسب سوار
نشوند و بر زین سوار نشوند و شمشیر و سلاح بر خود نه بندند و نصاری زنار بر میان نه بندند و زنان
ایشان نیز نوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جاده را نروند بلکه از جاده منحرف شوند
و لقب و کنیت بر مولود خود نگذارند و درین شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث
مذکور نیست و جائز نیست ذمی را که در حجاز توطن کند مراد از حجاز مکه و مدینه و طائف و حوالی
آنهاست و اگر بگذرند و توطن نکنند جائز است و جائز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک
آن نمیشوند و بعضی از مجتهدین احادیث را بآن ملحق کرده و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند
طائفه سوم که قتال کردن با ایشان واجب است باغیان و خوارج اند و ایشان طائفه اند که از امام زمان

روی گردان و باغی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا آنکه با امام بگروند یا کشته شوند و هرگاه متفرق
شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنهائی که بجنگ آمده باشند خواهد بود یا نه بر تقدیر اول واجبست
که ایشان را بکشند و گریختهای ایشان را از عقب بروند و بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج باینها
نیست بلکه در وقتیکه شکست خورده‌اند و گریخته‌اند کافیست و باجماع مجتهدین ذریات این طائفه را و زنان
ایشان را مالک نمیشوند و همچنین مالک نمیشوند چیزی از مالهای این طائفه را که در لشکرگاه نباشد خواه
قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد و در مالهای ایشان که در لشکرگاه است میانه مجتهدین خلافست
که آیا لشکری مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که مالک آن نمیشوند فصل چهارم در کیفیت جهاد
کردن با کفار بدانکه جهاد با کفار کردن بیست و هفت امر متعلق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش
امر سنت و هشت امر مکروه اما سه امر واجب اول دعوت باسلام کردنست زیرا که جایز نیست ابتدا
بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب امام ایشان را بشهادتین و اقرار بوحدانیت خدای تعالی
و عدل او و نبوت پیغمبر و امامت امیرالمؤمنین و اولادش علیهم السلام و جمیع شرایع و احکام آن
دعوت کند و اگر مسلمانی پیش از آنکه امام کفار را دعوت باسلام نماید یکی از ایشان را بکشد گناه دارد
اما قصاص و دیت بر او نیست و این دعوت لازمست جماعتی را که دعوت بایشان نرسیده باشد
و عالم به بعثت رسول خدا نبوده باشند اما جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد و عالم به بعثت
رسول خدا باشند لازم نیست لیکن سنت است دوم مبارزت نمودن هرگاه امام الزام نماید بر آن
سوم ابتدا بقتال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دور ترس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک
امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنت میدانند و اما آن ده امری که حرام است اول
در چهار ماه حرام قتال کردن و آنها رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و بنابر این سبب این
چهار ماه را ماههای حرام گویند و جهاد کردن درین ماهها با جماعتی حرام است که حرمت این ماهها
بدانند پس اگر جماعتی که حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان حرب کنند با ایشان جنگ کردن درین ماهها
حرام نیست دوم مبارزت نمودن با منع امام سوم گریختن از جنگ دشمنان که زیاده بر دو مثل
مسلمانان نباشند اگرچه گمانش باشد که کشته میشود بعد از آنکه صفها راست شده باشد مگر آنکه قصد
داشته باشد که با دشمنان حیله کند مثل آنکه پشت بآفتاب کند یا بر بلندی بر آید یا غیر آن [illegible]

که آب در رو باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در گریختن غرض آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود
و اگر زیاده بر دو مثل باشد باجماع فقها ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشند درین
صورت جهاد سنت است چهارم کشتن زنان کفار را اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین حرام است کشتن
اطفال ایشان و دیوانهای ایشان پنجم کشتن پیره مردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر کردن
ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان ایشان هرگاه جنگ کنند لازم است ششم گوش و بینی
بریدن ایشان هفتم غدر کردن با ایشان یعنی بعد از آنکه امام ایشان را امان داده باشد ایشان را کشتن
هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح
دهم زهر در آب عدو ریختن هرگاه بغیر آن دفع ممکن باشد و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند
و بعضی گفته اند که اگر گمانش هست که در ان دیار مسلمانی هست حرام است و اما آن شش امری
که سنت است اول آنکه در وقت بهم رسیدن دو صف جهت قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت
پناه صلعم میخواند اَللّٰهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ سَرِيْعَ الْحِسَابِ مُجْرِيَ السَّحَابِ
اَهْزِمِ الْاَحْزَابَ يَا صَرِيْخَ الْمَكْرُوْبِيْنَ يَا مُجِيْبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّيْنَ يَا
كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ اِكْشِفْ كَرْبِيْ وَغَمِّيْ فَاِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِيْ
وَحَالَ اَصْحَابِيْ فَاكْفِنِيْ بِقُوَّتِكَ عَدُوِّيْ دوم آنکه قتال در وقت زوال آفتاب باشد
در حالت اختیار و بعد از گذاردن نماز پیشین و عصر چرا که در ان وقت درهای آسمان
گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل میشود و نزدیک بشب است و کمتر کشتن واقع میشود
و اگر کسی از جنگ بگریزد از مسلمانان خلاص میشود سوم آنکه امام در براه رفتن لشکر را تعجیل
نبرد بلکه مدارا برد چهارم آنکه با صاحب تدبیران لشکری مشورت نماید پنجم آنکه اختیار منزلگاهی
نماید که آب و علف در و بسیار باشد ششم آنکه اگر چاروائی از لشکر مانده شود بارهای ایشان را
بار کنند اگر چاروا نداشته باشد و جائز است قتال کردن بهر نوع که ممکن باشد و در فتح چون خراب
کردن منزلهای کفار و قلعه ایشان و سنگ انداختن بمنجنیق بر ایشان و منع کردن از تردد
قافله بسوی ایشان کشتن ایشان اگرچه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران
مسلمان کشته شوند و ایشانرا بآتش سوزانیدن و بریدن درختهای ایشان و منع کردن

آب از ایشان باحتیاج جایزست و در روایتی از امیر المؤمنین وارد شده که منع کردن آب حلال نیست
و بعضی از مجتهدین حمل کرده اند این روایت را برآنکه حلال نیست زهر در آب ایشان ریختن بی احتیاج
اما آن هشت امری که مکروه است اول بدست خویش پدر کافر خود را کشتن دوم شبخون بر سر عدو بردن بغیر حاجت
سوم پیش از زوال آفتاب قتال کردن بغیر حاجت چهارم چارپاهای خود را پی کردن بی مصلحتی اگرچه در جنگ
بازمانده باشد و یا مصلحت کشتن نیست اما پی کردن چارپاهای کافران جایزست چه آن سبب ضعف ایشان
میشود پنجم مبارزت نمودن بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ششم نگاه داشتن بسبب
کشتن و چیزی باو ندادن تا آنکه بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
هیچکس را باین طریق نکشته الا عقبة بن ابی معیط را هفتم هرگاه فتح بغیر خراب کردن قلعه ها و منازل ایشان ممکن
باشد خراب کردن آنها و آب بر ایشان سر دادن و ایشان را با آتش سوختن و بریدن درختهای ایشان را
بی احتیاج خصوصاً درخت ثمر دار نیز مکروه است هشتم کشتن چارپاهای ایشان را بعد از آنکه جنگ تمام
شده باشد اما در حال جنگ جایزست چنانچه گذشت **فصل پنجم** در امان دادن کفار بدانکه آحاد
مسلمانان را جایزست که آحاد کافران را امان دهند و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایزست
که کافران را امان دهند اما امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانی که باکراه کافران را امان دهند
و کسیکه عقل او بخوردن شراب یا خواب یا خوردن داروی بیهوشی رفته باشد صحیح نیست و اسیران
مسلمان که در دست کفار باشند و بی اکراه یعنی از کفار را امان دهند صحیح است و همچنین امان دادن
تاجران مسلمانان که بدیار کفر تردد می نمایند و مسلمانانی که کفار ایشان را باجرت گرفته باشند مر کفار را
صحیح است بشرطی که امان دادن در دیار کفار واقع شده باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید
که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از آن باشد که گرفتار شده باشد قولش قبولست
و اگر بعد از آنکه گرفتار شده باشد ادعا نماید قولش درست نیست و امان را دو لفظ ست اول
اجرتک یعنی امان دادم ترا دوم آمنتک یعنی امان دادم ترا و آنچه صریحاً دلالت بران کند حکم
این دو لفظ دارد مثل آنکه گوید اذمتک یعنی امان دادم ترا یا آنکه گوید انت فی ذمة الاسلام
یعنی تو در امان اسلامی و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن بقصد امان واقع شده
صحیح نیست خواه نوشته شده بلغت عربی باشد خواه بفارسی مثل آنکه نوشته باشد مترس و همچنین اگر

اشارت کنند بطریقی که امان از و مفهوم گردد و هرگاه که امان داده شود واجبست وفا کردن بآن بهر طریقی که شرط شده باشد بشرطی که متضمن نا مشروع نباشد و آنچه کفار را بگمان امان اندازد و بسبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشان را نکشند و بگذارند که بمنزلهای خویش باز روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدن است پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جائز است **فصل ششم** در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن بیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جائز است که با ایشان صلح کنند و میباید که صلح زیاده از یک سال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال جائز داشته اند و اصح آنست که آنمقدار وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جائز است و اگر در صلح محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن آنچیز واجبست یا نه میانه مجتهدین خلافست و قول اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نائب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنانکه هر یک از مسلمانان را جائز بود که هر یک از کفار را امان دهد صلح همچنان نیست و هرگاه امام با کفار صلح کند واجبست بر او که کفار را امان دهد و مالهای ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشروع که در صلح واقع شود وفا بآن باید نمود و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کند بمیرد بر امامی که بعد از وست لازم است که وفا بشرطهای او نماید و هرگاه کفار کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود و هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت با ایشان صلح باطلست و هرگاه با امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی خواهد شد جائز است که صلح را برطرف کند بشرطی که مجرد گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرگاه میانه کفاری که با ایشان امام صلح کرده نزاع واقع شود و با امام رجوع نمایند امام بطریق اسلام میانه ایشان حکم نماید و اگر جهودان و نصاری رفع دعوی خود را با امام نمایند امام مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم نماید یا از ایشان اعراض کند و جواب ایشان ندهد **فصل هفتم** در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدانکه غنیمت مالی است که جهاد کنندگان بسبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن سه قسم است اول آنچه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند از رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسپی که بر او سوار باشد یا در معرکه در دست داشته باشد

یکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند اما انگشتری و میان بند و همیان کفار تعلق بکشنده ها می
ایشان دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که تعلق بکشنده ها دارد و بعضی از مجتهدین برآنند
که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از دست داده اند داخل غنیمت است و غنیمت را ابتدا
از آنکه جمع کرده باشند اول می باید که امام اجرت جماعتی را که بجهت مصلحت گرفته باشد بدهد و اجرت
نگاه دارندهٔ چهارپایان و علف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کنند آنگاه خمس آنرا بمستحقان رساند
آنگاه بزنان و اطفال و غلامان و کافران که بمدد مسلمانان آمده باشند و در جنگ حاضر باشند آنچه
صلاح داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصهٔ جهادکنندگان باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آقا غلام
خود را اذن دهد که بجهاد برود او نیز داخل جهادکنندگانست و موافق ایشان حصه میبرد و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسپ داشته باشد یک سهم جهت اسپ با آقای او میدهند و کمتر از یک
سهم بغلام میدهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد
باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از
ثلث مال آقا آزاد میشود و او نیز حصه از غنیمت مساوی جهادکنندگان میبرد آنگاه امام غنیمت را
میانهٔ جهادکنندگان مسلمانان که در جنگگاه حاضر باشند و اگرچه جنگ نکرده باشند یا پیش
از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید بدین طریق که کسی را که صاحب یک اسپ است اگرچه در جنگ
باو محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم میدهند و اگر زیاده از یک اسپ داشته باشد سه سهم
میدهند و پیاده را یک سهم میدهند و اگر جماعتی یک اسپ داشته باشند و بنوبت بر وی سواری کنند
در جنگ هر یکی را سهمی میدهند آنگاه یک سهم اسپ را میان ایشان قسمت نمایند و اگر اسپ کسی
پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر بعد از جمع کردن
غنیمت بمیرد حصه‌اش تعلق بورثه دارد و سنت است که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تاخیر
قسمت بی عذر مکروه است و سنت است که امام در قسمت ابتدا با جماعتی کند که نسبت بحضرت رسالت پناه
صلعم باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا با جماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد
و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از آن اعراب را و بعد از آن عجم را و امام باید
که جهت خود آنچه خواهد جدا کند چون کنیزان خوب و متاعهای نفیس که تعلق بپادشاهان داشته باشد

قسم دوم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و رهگذرها و دهکده‌ها و زمین و خانه و آنچه بدینها ماند بقهر و
غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها آنچه ماند
تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص جهاد کنندگان نیست و متولی آن امام یا نایب اوست که حاصل آن را
صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن پلها و معونت جهاد کنندگان و مایحتاج عاملان شهرها
و قاضیان ولایتها و مؤذنان و آنچه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست
و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی آنکه جنگ کنند بدست آید مخصوص بامام است و لشکری را
در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشکریان افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشند آن نیز تعلق بامام دارد
قسم سوم اسیرانی اند که در جنگگاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بمجرد اسیر گشتن ملک کسی میشوند
که ایشان را گرفته باشد و کشتن ایشان جایز نیست و اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست
افتند امام مخیرست میانه کشتن ایشان و بریدن دست و پای ایشان و انداختن تا خون ایشان بیرون رود
تا بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیرست میانه منت نهادن
و سر دادن و فدیه گرفتن و آزاد کردن خاتمه در بیان امر و نهی منکر بدانکه امر بفعل نیک واجب چون نماز
واجب واجبست و امر بفعل نیک سنت چون نماز سنت سنت ست و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا
واجبست و نهی کردن از فعل مکروه سنت ست و در هر دو ثواب بسیارست و واجب بودن امر معروف
و نهی منکر اجماعیست یعنی هیچیک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما میانه مجتهدین خلافست
که آیا وجوب این بحسب عقل است یا بحسب شرع اقوی قول دوم ست و نیز میانه مجتهدین خلافست
که آیا واجب کفائی ست چون جماعتی بآن قیام کنند از دیگران ساقط ست یا بر همه کس واجبست تا آنکه
قبول کنند اقوی قول دوم ست و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود اول آنکسیکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد
میکند می باید که بالغ و عاقل باشد دوم آنکه بداند فعل نیک نیک ست و فعل بد بدست تا آنکه ایمن باشد
از غلط کردن سیم آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی کند در آن شخص اثر میکند پس اگر داند که اثر نمیکند واجب
نیست چهارم آنکه آن شخص که اراده دارد که فعل نیک را ترک نماید یا نهی او کند از فعل بد عازم باشد
که فعل نیک را ترک کند و فعل بد را بکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست پنجم آنکه امر بفعل نیک
و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر معلوم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست

و بعد از آنکه این شروط متحقق شود هرگاه شخصی داند که بمجرد اظهار آن فعل ترک میکند واجبست و همچنین
اگر داند که باظهار کراهیت برطرف نمیکند بلکه بدوری کردن از او برطرف میکند واجبست که دوری نماید
از او و اگر بداند که باینها برطرف نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند و
بگوید و نصیحت کند او را نهی کند و اگر نهی برطرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه ترک کند و اگر بها
گفتن برطرف نکند الا بزدن واجبست که او را بزند و اگر داند که بزدن برطرف نمیکند و محتاج است باین
که عضوی را از و مجروح بسازند یا او را بکشند آیا جائز است یا نه سید مرتضی رضی الله عنه برین است
که جائز است حتی بی اذن امام و صحیح آنست که محتاج باذن امام است و همچنین خلافست میانه مجتهدین
که اقامت حدود بی اذن امام جائز است یا نه آیا در حالت غیبت امام بعضی از مجتهدین برین اند
که آقا غلام خود را می تواند حد زد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی
دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطی که ضرری بنفس یا مال یا بریکی از مسلمانان
نرسد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر و جد بر پسر خود میتوانند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر
و زن هر دو آزاد باشند و خواه هر دو یا یکی بنده باشد و فرقی نیست میانه رجم و جلد و بعضی از
مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند و شرط نیست در زن آنکه دخول باو کرده باشد و آیا می باید
که زن بنکاح دائم باشد یا آنکه متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین درین باب خلافست اقرب آنست
که در متعه نیز این حکم جائز است و میانه مجتهدین خلافست که آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه
جامع الشرائط باشند می توانند حد زد یا مطلقاً جائز است ایشان را اصح آنست که مطلقا جائز است
چه این تخصیص معنی ندارد چرا که فقیه جامع الشرائط چنانچه مذکور خواهد شد میتواند مطلقا
که حد بزند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در حال غیبت امام مجتهد میتواند اقامت حد و جهاد
کرد اقوی آنست که می تواند بشرطی که مستلزم قتل و جرح نباشد

باب ششم

در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله
علیهم و ایام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است فصل اول در ثواب
زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت مؤکده است حاجیان را و غیر ایشان را زیارت حضرت

رسول صلعم در مدینهٔ طیبه و در حدیث وارد شده که امام جعفر صادق مردمان را بزیارت میدارند اگر
ترک کنند زیارت را زیرا که مستلزم جفاست چنانچه حدیث رسول وارد شده که آن کسی که حج کند و زیارت
من در مدینه نکند بر من جفا کرده بعرصهٔ محشر آید و جفا بر حضرت رسالت حرام است و آنحضرت فرموده
که هر که زیارت من کند روز قیامت واجب میشود شفاعت مرا و را و هر گاه شفاعت من او را واجب
شود سزاست که به بهشت رود و هم آنحضرت فرموده که آنکسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من
چنانست که هجرت کرده باشند از دار کفر بسوی من و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند از
دور سلام بمن بفرستند که بمن میرسد و هم از آنحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین کرده که
ای فرزند هر کس که مرا در حیات و ممات زیارت کند یا پدرترا زیارت کند یا برادرترا زیارت
کند یا ترا ای حسین حقست بر من که او را در روز قیامت زیارت کنم و خالص سازم او را از گناهان و هم از آنحضرت
منقولست که هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست و از تمام وفای آن عهد زیارت قبر
اوست پس هر کس یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او کند هر آینه آن امام روز
قیامت شفیع او باشد و هم از آنحضرت منقولست که وقتی حضرت امام حسن سوال نموده از که یا
رسول خدا کسیکه زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمود که هر کس مرا یا پدرت را یا برادرت را
یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب میشود که او را در قیامت از آتش دوزخ
نگاه دارم و هم از آنحضرت منقولست که بفاطمهٔ زهرا علیها السلام خطاب نموده که هر کسیکه بر من
یا بر تو ای فاطمه سلام کند سه روز واجب میشود مرا او را به بهشت پس از و سوال نمودند در حال
حیات فرموده که در حیات و ممات و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقولست که هر کس
که زیارت کند حضرت امیر المومنین را پیاده خدا تعالی بنویسد عوض هر گام او یک حج و یک عمره
و اگر پیاده از زیارت او برگردد بهر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و آنحضرت فرموده که آن
کسی که آنحضرت را زیارت کند و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعت است بنویسد حق تعالی برای او
حج مقبول و عمرهٔ مبروری و بخدا سوگند که آتش دوزخ نمیچشد پایهای که خاک آلوده شده در
زیارت آنحضرت خواه در سواری و خواه در پیاده رفتن و نیز از آنحضرت منقولست که فرموده که
هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که پیغمبر را زیارت کرده و از حضرت علی بن موسی الرضا

منقولست که خطاب باحمد بزنطی کرده که روز عید غدیر بنزد قبر آنحضرت حاضر شو که خدای تعالی می بخشد در آن
روز از هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه گناهان شصت ساله ایشان را و آزاد می سازد ایشان را از آتش
دوزخ دو برابر آنچه در ماه رمضان آزاد می سازد و در شب قدر و در شب فطر و یک درهم تصدق
در آن روز برابر هزار درهم است در غیر آن روز پس درین روز صدقه بکن بر برادران مؤمن خود
و حضرت امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق ع فرمود در ثواب زیارت حضرت امام حسین ع که آن کس
که در مشهد آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او حج مبرور
بجهت او نوشته شود و اگر چهار رکعت نماز بگذارد حج و عمره نوشته شود و همچنین است هر گاه پدر یا مادری
که اطاعت او واجب باشد زیارت کند و در زیارت حضرت امام حسین ع ثواب بسیار است و در بعضی
روایات وارد شده که زیارت او فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارک او تارک خدا و رسولست و باعث
عقوق پیغمبر و نقص در ایمان است و واجب است بر هر مالدار هر سال یکبار و آنکسی که یکسال بر او
بگذرد و زیارت او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارتش عمر را دراز میکند و ایام زیارتش
از عمر حساب نمیشود و بهر گامی حجی مبرور دارد و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کنند بهشت و هر
درهمی که در آن راه صرف کنند ثواب ده هزار درهم دارد و هر کسی که او را زیارت کند و عارف
بحق او باشد خدای تعالی گناهان پیش و آینده او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل بیست
حج و بیست عمره مبروره است با پیغمبر یا امام و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او در عرفه
با عارف بودن بحق او مقابل حج مقبول است و هزار هزار جهاد است در راه خدای تعالی با پیغمبر یا امام
و زیارت او در اول ماه رجب مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست
و چهار هزار پیغمبر و در شب قدر سبب مغفرت گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارت او میان
عرفه و فطر و در شب نصف شعبان معادل هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت
دنیا و آخرت و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خداست در عرش او و مراد ازین
کلام کنایه از ثواب بسیار و بزرگی بسیار است مثال کسی که خدا او را العرش ببرد و زیارت اربعین
یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد و از معصوم
بدستور هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کند آنگاه السلام علیک یا ابا عبد الله

السلام علیک و رحمة الله و برکاته بگوید ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند و در روایت وارد شده
که نماز کردن در مشهد آنحضرت هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کنند و هزار جنگ در
راه خدای تعالی با پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل حج است و نماز سنت معادل عمره و از حضرت
امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که می گفتند هر کس که امام جعفر صادق را زیارت کند هرگز
درد چشم نه بیند و بیمار نشود و بهیچ بلا مبتلا نمیرد و حضرت امام جعفر صادق خود فرموده که هر کس مرا زیارت
کند خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که
پرسیدند از او که زیارت پدرت مثل زیارت حضرت امام حسین است آنحضرت فرمود که آری و فرمود
هر که پدرم را زیارت کند ببغداد حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین را زیارت کرده باشد
و از حضرت امام موسی منقولست که فرموده زیارت فرزندم علی پیش خدای تعالی برابر هفتاد حج مبرور است
یا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی پرسیدند که زیارت پدرت افضل است یا زیارت حضرت
امام حسین فرمود که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان
شیعه جماعتی اند که بامامت دوازده امام قائل اند چه جماعت ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق را
امام میدانند و واقفیه که تا امام موسی کاظم امام میدانند و کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قائل اند
و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین می کنند و زیارت حضرت امام رضا نمی کنند و بهتر آنست
که امام رضا را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا منقولست باحمد بزنطی نوشته که برسان
بشیعه من که زیارت من پیش خدای تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول است احمد بزنطی
گوید که از حضرت امام محمد تقی پرسیدم که زیارت پدرت مقابل هزار حج است آنحضرت فرمود مقابل
هزار هزار حج است و از حضرت امام رضا منقولست که هر که مرا در این راه دور زیارت کند او را در سه
موضع یاری کنم آنگاه که نامه از چپ و راست پران شود و هنگام گذشتن او از صراط و هنگام سنجیدن
اعمال **فصل دوم** در آداب زیارت بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد اول غسل پیش
از دخول مشهد کردن دوم آنکه با طهارت باشد تا داخل شود پس در میانه حدثی اگر از او واقع شود
اعاده غسل باید کرد سوم آنکه جامه پاک نو بپوشد و بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و
اذن دخول بطلبد پس اگر در آن حال او را رقت بهم رسد داخل شود و الا انتظار کشد که هرگاه

زیارت بهم رسد چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت
بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را بضریح بچسپاند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهترست چه ادب
در و بیشترست و این غلط ست چه در حدیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جائزست
و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده اما مجتهدین امامیه بر آنند که جائزست ششم رو بضریح و پشت
بقبله کردن در حالت زیارت و زیارت بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده مذکور می شود و قول
السلام علیک کافیست بعضی از مجتهدین حاضر شدن آنجا را کافی میدانند هفتم جانب راست روی خود را
بضریح نهادن در وقت فارغ شدن از زیارت و دعا کردن هشتم جانب چپ روی خود را بضریح
نهادن و سوال نمودن از خدا تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که بگرداند او را از اهل شفاعت
صاحب قبر نهم مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن دهم ببالین سر آمدن و رو بقبله کردن و دعا
کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت گذاردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلعم
باشد که سنت ست نماز زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او کنند و اگر زیارت حضرات
ائمه معصومین باشد در بالین سر باید کرد و درین نماز رخصت از ائمه معصومین وارد شده
که رو بقبر توان کرد و اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کنند که رو بضریح کنند و
پشت بقبله نکنند بهترست دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطر
رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا را جهت جمیع خلائق کردن بهترست چه آن باجابت
نزدیکترست سیزدهم تلاوت قرآن نمودن دران مکان و هدیه کردن ثواب آن بصاحب ضریح
چه نفع آن باز باو میرسد و سبب تعظیم صاحب قبرست چهاردهم احضار قلب در جمیع احوال بحسب
استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتگاران و نگاهدارندهای
آن مقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدق دران مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم ایشان
چه فی الحقیقت تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبرست هفدهم آنکه هرگاه از زیارت برگردد باز بزیارت
رود تا دران شهرست هجدهم آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند نوزدهم
آنکه سوال کند از خدا تعالی عود بان مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن از ان مقام
رو بضریح کرده پس پس بیرون آید بیست و یکم آنکه زود بیرون رود از ان مقام چه حرمت و تعظیم

وران بیشترست واشتیاق خود دیر بهم میرسد **فصل سوم دربیان زیارت حضرت رسالت پناهی**
و حضرت امیرالمؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بدانکه زیارت حضرت رسالت پناه
و حضرت امیرالمؤمنین و حضرات ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام بطریق متعدده وارد شده
و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا درین رساله اقتصار رفت بزیارات مختصره
جهت هریک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لایحضره الفقیه ابن بابویه
و کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر و غیر آنها از کتب
ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده زیارت حضرت رسالت پناهی بدان وفقک الله تعالی و ایانا
که هرگاه اراده داخل شدن بمدینه کنی پیش از دخول باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی
صلعم کنی و بآدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل داخل مسجد آنحضرت شوی
و در بالای سر آن حضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ خود را بجانب ضریح مقدس آنحضرت
و پهلوی راست خود را بجانب منبر آنحضرت کن و دعائی که ابن عماد بطریق صحیح از حضرت امام بحق ناطق
جعفر صادق روایت کرده بخوان اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسَالَاتِ
رَبِّكَ وَنَصَحْتَ لِاُمَّتِكَ وَجَاهَدْتَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَعَبَدْتَ اللّٰهَ مُخْلِصًا حَتّٰى
اَتٰيكَ الْيَقِيْنُ وَدَعَوْتَ اِلٰى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَاَدَّيْتَ
الَّذِيْ عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ وَاَنَّكَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ وَغَلُظْتَ عَلَى الْكَافِرِيْنَ
فَبَلَغَ اللّٰهُ بِكَ اَفْضَلَ وَاَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمِيْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اسْتَنْقَذَنَا بِكَ
مِنَ الشِّرْكِ وَالضَّلَالَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَصَلَوَاتِ مَلٰئِكَتِكَ الْمُقَرَّبِيْنَ
وَاَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِيْنَ وَعِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ وَاَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرَضِيْنَ وَمَنْ سَبَّحَ
لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ وَنَبِيِّكَ
وَاَمِيْنِكَ وَنَجِيِّكَ وَحَبِيْبِكَ وَصَفِيِّكَ وَخَاصَّتِكَ وَصِفْوَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ
وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اَللّٰهُمَّ اَعْطِهِ الدَّرَجَةَ الرَّفِيْعَةَ وَاٰتِهِ الْوَسِيْلَةَ مِنَ
الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُوْدًا يَغْبِطُهُ بِهِ الْاَوَّلُوْنَ وَالْاٰخِرُوْنَ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ

قُلتَ وَقَولُكَ الحَقُّ وَلَو اَنَّهُم اِذ ظَلَمُوا اَنفُسَهُم جَاؤُكَ فَاستَغفَرُوا اللهَ وَاستَغفَرَ
لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّابًا رَحِيمًا اَللّٰهُمَّ وَاِنِّي اَتَيتُكَ وَاَتَيتُ نَبِيَّكَ
مُستَغفِرًا تَائِبًا مِن ذُنُوبِي وَاِنِّي اَتَوَجَّهُ اِلَيكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحمَةِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ يَا مُحَمَّدُ اِنِّي اَتَوَجَّهُ بِكَ اِلَى اللهِ رَبِّي وَرَبِّكَ لِيَغفِرَ لِي ذُنُوبِي
بعد ازان نیت زیارت کن که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میکنم سنت قربةً الی الله بعد ازان بگو
اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا رَسُولَ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا حَبِيبَ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ
يَا صِفوَةَ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا اَمِينَ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا حُجَّةَ اللهِ اَشهَدُ اَنَّكَ
قَد نَصَحتَ لِاُمَّتِكَ وَجَاهَدتَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَعَبَدتَهُ مُخلِصًا حَتَّى اَتَاكَ
اليَقِينُ فَجَزَاكَ اللهُ اَفضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَن اُمَّتِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ اَفضَلَ مَا صَلَّيتَ عَلَى اِبرَاهِيمَ وَآلِ اِبرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ آنگاه اگر
حاجتی داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را در پشت خود گذاشته روی خود بقبله کن و دستهای خود را برداشته
از حق سبحانه و تعالی طلب نمای که باجابت مقرون خواهد گردید بعد ازان دعائی را که حضرت امام زین العابدین
علیه السلام میخوانده بخوان اَللّٰهُمَّ اِلَيكَ اَلجَأتُ اَمرِي وَاِلَى قَبرِ مُحَمَّدٍ صلعم عَبدِكَ
وَرَسُولِكَ اَسنَدتُ ظَهرِي وَالقِبلَةَ الَّتِي رَضِيتَ لِمُحَمَّدٍ استَقبَلتُ
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَصبَحتُ لَا اَملِكُ لِنَفسِي خَيرَ مَا اَرجُو لَهَا وَلَا اَدفَعُ عَنهَا شَرَّ مَا
اَحذَرُ عَلَيهَا وَاَصبَحَتِ الاُمُورُ بِيَدِكَ وَلَا فَقِيرَ اَفقَرُ مِنِّي اِنِّي لِمَا اَنزَلتَ اِلَيَّ مِن
خَيرٍ فَقِيرٌ اَللّٰهُمَّ اَرِدنِي مِنكَ بِخَيرٍ وَلَا رَادَّ لِفَضلِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِن
اَن تُبَدِّلَ اِسمِي اَو تُغَيِّرَ جِسمِي اَو تُزِيلَ نِعمَتَكَ عَنِّي اَللّٰهُمَّ زَيِّنِّي بِالتَّقوَى
وَجَمِّلنِي بِالنِّعَمِ وَاغمُرنِي بِالعَافِيَةِ وَارزُقنِي شُكرَ العَافِيَةِ آنگاه نزد منبر آنحضرت
رفته روی و چشمهای خود را بر آن بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمهای خود بر منبر آن
حضرت شفای چشمها است و در میان منبر و قبر آنحضرت جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت
رسالت پناه منقول است که میان منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنت آنگاه دو رکعت نماز
زیارت حضرت کرده و بعد از فراغ نماز زیارت تسبیح حضرت فاطمه زهرا کرده جهت مطالب دنیوی و اخروی

خود دعا کن که باجابت مقرون خواهد شد آنگاه بگو اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ صَلَّیْتُ هَاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّةً مِنِّیْ اِلٰی سَیِّدِیْ وَمَوْلَایَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَسُوْلِكَ وَنَبِیِّكَ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّیْ وَاجْزِنِیْ عَلٰی ذٰلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِیْنَ اَللّٰهُمَّ لَكَ صَلَّیْتُ وَلَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ سَجَدْتُ وَحْدَكَ لَا شَرِیْكَ لَكَ لِاَنَّهٗ لَا یَكُوْنُ الصَّلٰوةُ وَالرُّكُوْعُ اِلَّا لَكَ لِاَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّتَقَبَّلْ مِنِّیْ زِیَارَتِیْ وَاَعْطِنِیْ سُؤْلِیْ بِمُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

فصل چهارم زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا در احادیث اهلبیت مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث وارد شده که آنحضرت در گورستان بقیع مدفون شده و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانهٔ قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و در بعضی از روایات وارد شده که آنحضرت در خانهٔ خود مدفون شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانهٔ خود مدفون شده و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفون است علامت ضریح مقدس آنحضرت است پس هرگاه بدان جا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی نیت زیارت آنحضرت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میکنم سنت قربةً الی الله آنگاه بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا بِنْتَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا بِنْتَ نَبِیِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا بِنْتَ خَلِیْلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا بِنْتَ حَبِیْبِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا بِنْتَ صَفِیِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا بِنْتَ اَمِیْنِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا بِنْتَ اَفْضَلِ اَنْبِیَاءِ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ مِنَ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللّٰهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا اُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الصِّدِّیْقَةُ الشَّهِیْدَةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الرَّضِیَّةُ الْمَرْضِیَّةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الْفَاضِلَةُ الزَّكِیَّةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الْمَظْلُوْمَةُ الْمَغْصُوْبَةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمَقْهُوْرَةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا فَاطِمَةُ بِنْتَ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ

زیارت مختصر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ یَا وَالِدَةَ الْحُجَجِ عَلَی النَّاسِ اَجْمَعِیْنَ اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الْمَظْلُوْمَةُ الْمَمْنُوْعَةُ حَقُّهَا و بعد از آن بگو اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی اَمَتِكَ وَابْنَةِ نَبِیِّكَ وَزَوْجَةِ وَصِیِّ نَبِیِّكَ صَلٰوةً تُزْلِفُهَا فَوْقَ زُلْفٰی عِبَادِكَ الْمُكْرَمِیْنَ مِنْ اَهْلِ السَّمٰوٰتِ وَاَهْلِ الْاَرَضِیْنَ

وَبَرَکَاتُهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْکِ وَعَلیٰ رُوحِکِ وَبَدَنِکِ اَشْهَدُ اَنَّکِ مَضَیْتِ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّکِ وَاَنَّ مَنْ سَرَّکِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللهِ وَمَنْ جَفَاکِ فَقَدْ جَفَا رَسُولَ اللهِ وَمَنْ وَصَلَکِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللهِ وَمَنْ اٰذَاکِ فَقَدْ اٰذیٰ رَسُولَ اللهِ وَمَنْ قَطَعَکِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللهِ لِاَنَّکِ بِضْعَةٌ مِنْهُ وَرُوحُهُ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْهِ کَمَا قَالَ عَلَیْهِ اَفْضَلُ سَلَامِ اللهِ وَصَلَوَاتِهِ اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَلٰٓئِکَتَهُ اَنِّی رَاضٍ عَمَّنْ رَضِیتِ عَنْهُ سَاخِطٌ عَمَّنْ سَخِطْتِ عَلَیْهِ مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ مُوَالٍ لِمَنْ وَالَیْتِ مُعَادٍ لِمَنْ عَادَیْتِ مُبْغِضٌ لِمَنْ اَبْغَضْتِ مُحِبٌّ لِمَنْ اَحْبَبْتِ وَکَفیٰ بِاللهِ شَهِیدًا وَحَسِیبًا وَجَازِیًا وَمُثِیبًا آنگاه صلوات بر حضرت رسالت پناه صلعم فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه بجا آورد و بعد دعائیکه مذکور شد بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را زیارت کن و بنیت زیارت چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام میکنم قربة الی الله آنگاه بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَئِمَّةَ الْهُدیٰ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ التَّقْویٰ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا حُجَجَ اللهِ عَلیٰ اَهْلِ الدُّنْیَا اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الْقُوَّامُونَ فِی الْبَرِیَّةِ بِالْقِسْطِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الصَّفْوَةِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اٰلَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ النَّجْویٰ اَشْهَدُ اَنَّکُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِی ذَاتِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَکُذِّبْتُمْ وَاُسِیءَ اِلَیْکُمْ فَغَفَرْتُمْ وَاَشْهَدُ اَنَّکُمُ الْاَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ وَاَنَّ طَاعَتَکُمْ مُفْتَرَضَةٌ وَاَنَّ قَوْلَکُمُ الصِّدْقُ وَاَنَّکُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا وَاَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا وَاَنَّکُمْ دَعَائِمُ الدِّینِ وَاَرْکَانُ الْاَرْضِ لَمْ تَزَالُوا بِعَیْنِ اللهِ یَنْسَخُکُمْ فِی اَصْلَابِ الْمُطَهَّرِینَ وَیَنْقُلُکُمْ فِی الْاَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ لَمْ تُدَنِّسْکُمُ الْجَاهِلِیَّةُ وَلَمْ تَشْرَکْ فِیکُمْ فِتَنُ الْاَهْوَاءِ طِبْتُمْ وَطَابَ مَنْبَتُکُمْ اَنْتُمُ الَّذِینَ مَنَّ بِکُمْ عَلَیْنَا دَیَّانُ الدِّینِ فَجَعَلَکُمْ فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَیْکُمْ رَحْمَةً لَنَا وَکَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا اِذِ اخْتَارَکُمْ لَنَا وَطَیَّبَ خَلْقَنَا بِمَا مَنَّ عَلَیْنَا مِنْ وِلَایَتِکُمْ وَکُنَّا عِنْدَهُ مُسَمَّیْنَ بِعِلْمِکُمْ مُعْتَرِفِینَ بِتَصْدِیقِنَا اِیَّاکُمْ وَهٰذَا مَقَامُ

من اسرف واخطا واستکان واقر بما جنی ورجا بمقامه الخلاص وان
یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من النار فکونوا لی شفعاء فقد وفدت
الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا واتخذوا آیات الله هزوا واستکبروا عنها
آنگاه سر و دستها بسوی آسمان کن و این دعا بخوان یا من هو قائم لا یسهو ودائم لا یلهو و
محیط بکل شیء لک المن بما وفقتنی وعرفتنی ائمتی علیهم السلام اذ ضل
عنهم عبادک وجحدوا معرفتهم واستخفوا بحقهم ومالوا الی سواهم فکانت
المنة لک ومنک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد
اذ کنت عندک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا فلا تحرمنی ما رجوت
ولا تخیبنی فیما دعوت بحرمة محمد وآله الطاهرین صلی الله علی محمد و
آل محمد آنگاه دعائے که میخواهی بکن که مستجابست آنگاه دو رکعت نماز زیارت هر امامی بگذار و زیارت
قبر عم رسول خدا حمزه که در جنگ احد شهید شده و در احد مدفونست از جمله مستحباتست پس چون
بدانجا رسی بگو السلام علیک یا عم رسول الله وخیر الشهداء السلام علیک یا اسد الله
واسد رسوله واشهد انک قد جاهدت فی سبیل الله ونصحت لرسول الله
وجدت بنفسک وطلبت ما عند الله ورغبت فیما وعد الله و چون بقبر شهدا
رسی بگوئی السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار انتم لنا فرط وانا بکم لاحقون
و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناهی کنی باید که غسل کنی و زیارت کنی آنحضرت را بطریقی که مذکور
شد پس بگوئی اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل
ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیاتی ان لا اله الا انت وان
محمدا عبدک ورسولک وانک اخترته من خلقک ثم اخترت من اهل بیته
الائمة الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فاحشرنا
معهم وفی زمرتهم وتحت لوائهم ولا تفرق بینی وبینهم فی الدنیا والآخرة
یا ارحم الراحمین و چون خواهی که وداع ائمه بقیع علیهم السلام کنی بطریقی که مذکور شد زیارت کن ایشان را
آنگاه بگو السلام علیکم ائمة الهدی ورحمة الله وبرکاته استودعکم الله واقرء

عليكم السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياهم وارزقني العود ثم العود ثم العود زیارت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع اگر توفیق الله تعالی یار باشد هرگاه اراده زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کنی در نجف اشرف می باید که غسل کنی و بآدابی که در فصل سابق مذکور شد متوجه مرقد مطهر آنحضرت شده باشکستگی و سکینه و وقار تا آنکه بمرقد مطهر آنحضرت رسی روی خود را بآن حضرت کرده پشت بقبله کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میکنم سنت لقربة الی الله پس بگو السلام عليك يا ولي الله انت اول مظلوم واول من غصب حقه صبرت واحتسبت حتى اتاك اليقين واشهد انك لقيت الله وانت شهيد عذب الله قاتلك بانواع العذاب وجدد عليه العذاب جئتك عارفا بحقك مستبصرا بشانك معاديا لاعدائك ومن ظلمك القى على ذلك ربي ان شاء الله ان لي ذنوبا كثيرة فاشفع لي عند ربك فان لك عند الله تبارك وتعالى جاها وشفاعة وقد قال الله عز وجل ولا يشفعون الا لمن ارتضى الحمد لله الذي اكرمني بمعرفته ومعرفة رسوله ومن فرض طاعته رحمة منه وتطولا منه ومن علي بالايمان الحمد لله الذي سيرني في بلاده وحملني على دوابه وطوى لي البعيد ودفع عني المكروه حتى ادخلني حرم اخي نبيه وارانيه في عافية الحمد لله الذي جعلني من زوار قبر وصي رسوله الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله جاء بالحق من عنده واشهد ان عليا عبد الله واخو رسوله اللهم عبدك وزائرك يتقرب اليك بزيارة قبر اخي رسولك وعلى كل ماتي حق لمن اتاه وزاره وانت خير ماتي واكرم مزور فاسالك يا الله يا رحمان يا رحيم يا جواد يا واحد يا احد يا فرد يا صمد يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ان تصلي على محمد واهل بيته وان تجعل تحفتك اياي من زيارتي في موقفي هذا فكاك رقبتي من النار واجعلني ممن يسارع في الخيرات ويدعوك رغبا ورهبا واجعلني من

لنا شيعين اللهم انك بشرتني على لسان نبيك محمد فقلت فبشر عبادي الذين
يستمعون القول فيتبعون احسنه وقلت وبشر الذين آمنوا ان لهم قدم صدق
عند ربهم اللهم فاني بك مؤمن وبجميع انبيائك فلا تقفني بعد معرفتهم موقفا
تفضحني به على رؤس الخلائق بل قفني معهم وتوفني على التصديق لهم
فانهم عبيدك وانت خصصتهم بكرامتك وامرتني باتباعهم آنگاه نزد ضریح مقدس
آنحضرت رفته بگو السلام من الله على محمد بن عبد الله وامين الله على رسله
وعزائم امره ومعدن الوحي والتنزيل والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل و
المهيمن على ذلك كله والشاهد على خلقه والسراج المنير والسلام عليه ورحمة الله
وبركاته اللهم صل على محمد واهل بيته المظلومين افضل واكمل وارفع واشرف ما
صليت على احد من انبيائك ورسلك واصفيائك اللهم صل على علي امير المؤمنين
عبدك وخير خلقك بعد نبيك واخي رسولك ووصي رسولك الذي انتجبته من
خلقك والدليل على من بعثته برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين
خلقك والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على الائمة من ولده القوامين
بامرك من بعده المطهرين الذين ارتضيتهم انصارا لدينك وحفظة لسرك
وشهداء على خلقك واعلاما لعبادك ما استطعت السلام على الائمة المستودعين
السلام على خالصة الله من خلقه السلام على الائمة المتوسمين السلام على المؤمنين
الذين قاموا بامرك وآزروا اولياء الله وخافوا لخوفهم السلام على ملائكة المقربين آنگاه
بگو السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا حبيب الله السلام
عليك يا صفوة الله السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك
يا عمود الدين ووارث علم الاولين والآخرين وصاحب الميسم والصراط المستقيم
اشهد انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر
واتبعت الرسول وتلوت الكتاب حق تلاوته وجاهدت في الله حق جهاده ونصحت
لله ولرسوله وجدت بنفسك صابرا محتسبا مجاهدا عن دين الله موقيا لرسول الله

طالباً لما عند الله راغباً فی ما وعد الله ومضیت للذی کنت علیه شهیداً وشاهداً
ومشهوداً فجزاک الله عن رسوله وعن الاسلام واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلک
ولعن الله من خالفک ولعن الله من افتری علیک وظلمک ولعن الله من غصبک
ومن بلغه ذلک فرضی به انا الی الله منهم بریء لعن الله امة خالفتک وامة جحدت
ولایتک وامة تظاهرت علیک وامة قتلتک وامة حادت عنک وخذلتک الحمد لله
الذی جعل النار مثواهم وبئس الورد المورود وبئس ورد الواردین وبئس الدرک
المدرک اللهم العن قتلة انبیائک وقتلة اوصیاء انبیائک بجمیع لعناتک واصلهم
حر نارک اللهم العن الجوابیت والطواغیت والفراعنة واللات والعزی والجبت
وکل ند یدعی من دون الله وکل مفتر علی الله اللهم العنهم واشیاعهم واتباعهم و
اولیاءهم واعوانهم ومحبیهم لعناً کثیراً اکثر مرتبہ بگو اللهم العن قتلة امیر المؤمنین
اکثر مرتبہ بگو اللهم العن قتلة الحسن والحسین اکثر مرتبہ بگو اللهم العن قتلة الائمة
اکثر بگو اللهم عذبهم عذاباً لا تعذب به احداً من العالمین فضاعف علیهم
عذابک کما شاقوا ولاة امرک واعد لهم عذاباً لم تحله باحد من خلقک اللهم
وادخل علی قتلة انصار رسولک وقتلة انصار امیر المؤمنین وعلی قتلة انصار الحسن
وقتلة انصار الحسین وقتلة من قتل فی ولایة آل محمد اجمعین عذاباً مضاعفاً
فی اسفل درک من الجحیم ولا تخفف عنهم من عذابها وهم فیها مبلسون ملعونون
ناکسوا رؤسهم عند ربهم قد عاینوا الندامة والخزی الطویل لقتلهم عترة
انبیائک ورسلک واتباعهم من عبادک الصالحین اللهم العنهم فی مستسر السر
وظاهر العلانیة فی سمائک وارضک اللهم اجعل لی لسان صدق فی اولیائک
وحبب الی مشاهدهم ومستقرهم حتی تلحقنی بهم وتجعلنی لهم تبعاً فی الدنیا
والآخرة یا ارحم الراحمین اکثر در بالای سر آنحضرت بنشین و بگو سلام الله وسلام ملائکته
المقربین والمسلمین لک بقلوبهم والناطقین بفضلک والشاهدین علی انک
صادق امین صدیق علیک یا مولای السلام من الله وعلی روحک وبدنک

واشهد انک طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر اشهد لک یا ولی الله وولی
رسوله بالبلاغ والاداء واشهد انک حبیب الله فانک باب الله وانک وجه الله الذی
یؤتی منه وانک خلیل الله وانک عبد الله واخو رسوله اتیتک وافدا لعظیم حالک
ومنزلتک عند الله وعند رسوله صلی الله علیه واله اتیتک متقربا الی الله
عز وجل بزیارتک فی خلاص نفسی متعوذا بک من نار استحقها مثلی بما جنیت
علی نفسی اتیتک انقطاعا الیک والی ولدک الخلف من بعدک علی تزکیة الحق
فقلبی لک مسلم وامری لک متبع ونصرتی لک معدة وانا عبد الله ومولاک فی
طاعتک الوافد الیک التمس بذلک کمال المنزلة عند الله عز وجل وانت ممن
امرنی الله بصلته وحثنی علی بره ودلنی علی فضله وهدانی لحبه ورغبنی
فی الوفادة الیه والی طلب الحوائج عنده وانتم اهل بیت یسعد من تولاکم
ولا یخیب من اتاکم ولا یخسر من یهواکم ولا یسعد من عاداکم لا اجد احدا
افزع الیه خیرا لی منکم انتم اهل بیت الرحمة ودعائم الدین وارکان الارض و
الشجرة الطیبة اللهم لا تخیب توجهی برسولک وال رسولک واستشفاعی بهم اللهم
انت مننت علی بزیارة مولای وولایته ومعرفته فاجعلنی ممن ینتصر به وینصره
ومن علی بنصرک لدینک فی الدنیا والاخرة اللهم انی احیی علی ما حیی علیه علی
ابن ابی طالب واموت علی ما مات علیه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه

آنگاه دو رکعت نماز در بالای سر بگذارد و دعا کن جهت مطالب دنیوی و اخروی که محل اجابت دعاست بعد از آن بگو

اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی ومولای وولیک
واخی رسولک امیر المؤمنین وسید الوصیین علی بن ابی طالب علیه السلام
فصل علی محمد وال محمد وتقبلهما منی واجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللهم
لک صلیت ولک رکعت ولک سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا یکون الصلوة
والرکوع والسجود الا لک لانک انت الله لا اله الا انت اللهم صل علی محمد وال محمد
وتقبل منی زیارتی واعطنی سؤلی بمحمد واله الطاهرین آنگاه زیارت کن آدم و نوح

علیهما السلام را چه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان آدم صفی الله و جسد نوح نبی در آن مکان شریف مدفونست پس هرگاه خواهی که زیارت کنی آدم را نیت زیارت کرده بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْبَشَرِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ وَعَلَى الطَّاهِرِينَ مِنْ وُلْدِكَ وَذُرِّيَّتِكَ صَلَوٰةً لَا يُحْصِيهَا إِلَّا هُوَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ و در زیارت نوح علیه السلام بعد از نیت زیارت بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَيْخَ الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَعَلَى بَدَنِكَ وَعَلَى الطَّاهِرِينَ مِنْ وُلْدِكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ آنگاه جهت هر یک از ایشان دو رکعت نماز بگذارد و دعائی که مذکور شد بخوان و هرگاه اراده کنی که بوطن خود روی و حضرت امیر المؤمنین را وداع کنی بطریقی که مذکور شد زیارت کنی بعد از ان بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ أَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ وَأَسْتَرْعِيكَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرُّسُلِ وَبِمَا جَاءَتْ بِهِ وَدَلَّتْ عَلَيْهِ اللّٰهُمَّ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهُ فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ ذٰلِكَ فَإِنِّي أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا شَهِدْتُ عَلَيْهِ فِي حَيٰوتِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسٰى وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَاحِبُ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ قَتَلَهُمْ وَحَارَبَهُمْ مُشْرِكُونَ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْهِمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكِ الْجَحِيمِ وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ حَارَبَهُمْ لَنَا أَعْدَاءٌ وَنَحْنُ مِنْهُمْ بُرَآءُ وَأَنَّهُمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ وَعَلَى مَنْ قَتَلَهُمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بَعْدَ الصَّلَوٰةِ وَالتَّسْلِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِهِ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنِي مَعَ هٰؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ الْمُسَمَّيْنَ اللّٰهُمَّ وَذَلِّلْ قُلُوبَنَا لَهُمْ بِالطَّاعَةِ وَالْمُنَاصَحَةِ وَالْمَحَبَّةِ وَحُسْنِ الْمُوَازَرَةِ وَالتَّسْلِيمِ زیارت حضرت امام حسین بدان وفقک الله تعالی که

وآنانکه هرگاه ارادهٔ زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلی میباید که در نهر فرات غسل کنی جامهٔ پاک
بپوشی و پا برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که چنانچه در حرم خدا و رسول خدا راه میروی و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح
بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست تا آنکه بدر حائر آن حضرت رسی و مراد بحائر دیواریست که الحال بدور گنبد آنحضرت
کشیده اند و بواسطه آن حائرش میگویند که متوکل عباسی خواست که کسی بزیارت قبر آن حضرت نرود آب فرات را
سر داد تا قبر آنحضرت را خراب کند آب چون بحوالی قبر رسید بر بالای یکدیگر جمع شده پیش نرفت و گردان
حیران واستاده شد پس چون بدر حائر آنحضرت رسی بگو السَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّةَ اللهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ السَّلامُ
عَلَيْكُمْ يا مَلائِكَةَ اللهِ وَزُوّارَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَبِيِّ اللهِ الْمُناصِحُونَ لَهُ فِي جِهادِ
اَعْدائِهِ الْمُبالِغُونَ فِي نُصْرَتِهِ وَاَوْلِيائِهِ الذّابُّونَ عَنْ اَحِبّائِهِ فَجَزاكَ اللهُ اَفْضَلَ
الْجَزاءِ وَاَوْفَرَ جَزاءِ اَحَدٍ مِمَّنْ وَفى بِبَيْعَتِهِ وَاسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ وَاَطاعَ آنگاه داخل شو
بعد از آنکه ده گام برداشته باشی توقف کن و سی مرتبه اللهُ اَکْبَرُ بگو آنگاه متوجه حضرت شو و رو بقبر حضرت کن و قبله را در میان
دو کتف بگیر و بگو السَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّةَ اللهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا قَتِيلَ اللهِ وَ
ابْنَ قَتِيلِهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا ثارَ اللهِ وَابْنَ ثارِهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وِتْرَ اللهِ الْمَوْتُورَ فِي
السَّماواتِ وَالْاَرْضِ اَشْهَدُ اَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ اَظِلَّةُ الْعَرْشِ
وَبَكى لَهُ جَمِيعُ الْخَلائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَالْاَرَضُونَ وَما فِيهِنَّ وَما بَيْنَهُنَّ
وَمَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنا ما يُرى وَما لا يُرى اَشْهَدُ اَنَّكَ حُجَّةُ اللهِ
وَابْنُ حُجَّتِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ قَتِيلُ اللهِ وَابْنُ قَتِيلِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ ثارُ اللهِ وَابْنُ ثارِهِ
وَاَشْهَدُ اَنَّكَ وِتْرُ اللهِ الْمَوْتُورُ فِي السَّماواتِ وَالْاَرْضِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ
عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاَنَّكَ وَفَيْتَ وَوافَيْتَ وَجاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَمَضَيْتَ
لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيداً وَمُسْتَشْهَداً وَشاهِداً وَمَشْهُوداً اَنَا عَبْدُ اللهِ
وَمَوْلاكَ وَفِي طاعَتِكَ وَالْوافِدُ اِلَيْكَ اَلْتَمِسُ بِذلِكَ كَمالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللهِ
وَثَباتَ الْقَدَمِ فِي الْهِجْرَةِ اِلَيْكَ وَالسَّبِيلَ الَّذِي لا يُخْتَلَجُ دُونَكَ مِنَ الدُّخُولِ
فِي كِفالَتِكَ الَّتِي اُمِرْتَ بِها مَنْ اَرادَ اللهَ بَدَاَ بِكُمْ مَنْ اَرادَ اللهَ بَدَاَ بِكُمْ وَبِكُمْ
يُبَيِّنُ اللهُ الْكَذِبَ وَبِكُمْ يُباعِدُ اللهُ الزَّمانَ الْكَلِبَ وَبِكُمْ فَتَحَ اللهُ وَبِكُمْ

یختم الله وبکم یمحو الله ما یشاء وبکم یثبت وبکم یفك الذل من رقابنا وبکم
یدرك الله ترة کل مؤمن یطلب وبکم تنبت الارض اشجارها وبکم یخرج الاشجار
باثمارها وبکم ینزل السماء مطرها وبکم یکشف الله الکرب وبکم ینزل الله
الغیث وبکم یسبح الارض التی یحمل ابدانکم لعن الله امة قتلتکم وامة خالفتکم
وامة جحدت ولایتکم وامة ظاهرت علیکم وامة شهدت ولم ینصرکم
الحمد لله الذی جعل النار ماویهم وبئس الورد الواردین وبئس الورد
المورود والحمد لله رب العالمین صلی الله علیك یا ابا عبد الله صلی الله
علیك یا ابا عبد الله صلی الله علیك یا ابا عبد الله انا الی الله ممن خالفك بریء
انا الی الله ممن خالفك بریء انا الی الله ممن خالفك بریء انگاه بپایین پای انحضرت
رفته فرزند او علی بن الحسین علیه السلام را زیارت کن و بعد از انکه نیت زیارت کنی بگو السلام علیك
یا ابن رسول الله السلام علیك یا ابن علی امیر المؤمنین السلام علیك یا ابن
الحسن والحسین السلام علیك یا ابن خدیجة وفاطمة صلی الله علیك صلی
الله علیك صلی الله علیك لعن الله من قتلك لعن الله من قتلك لعن الله
من قتلك انا الی الله منهم بریء انا الی الله منهم بریء انا الی الله منهم بریء
انگاه بسر قبور شهدا رفته بگو السلام علیکم السلام علیکم السلام علیکم فزتم والله فزتم
والله فزتم والله یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما انگاه ببالای سر انحضرت
آمده نماز زیارت بگذاری و دعایی که بعد از نماز زیارت مذکور شد بخوان و دعا کن جهت مطالب دنیوی
و اخروی خویش و برادران مؤمن و عیالان خویش که دعا در زیر قبه حضرت امام حسین علیه السلام
مستجاب است و رد نمی شود و بعد از انکه اراده کنی که از گنبد حضرت بیرون آیی چنان کن که پشت بحضرت نکنی
و در وقت بیرون آمدن بگو انا لله وانا الیه راجعون تا انکه قبر انحضرت از نظر غایب شود انگاه
متوجه زیارت عباس بن علی بن ابیطالب شو و در قبه بایست بگو سلام الله وسلام ملائکته
المقربین وانبیائه المرسلین وعباده الصالحین وجمیع الشهداء والصدیقین
الزاکیات الطیبات فیما یغتدی ویروح علیك یا ابن امیر المؤمنین اشهد لك

بالتسليم والتصديق والوفاء والنصيحة لخلف النبي صلعم والمرسل والسبط
المنتجب والدليل العالم والوصي المبلغ والمظلوم المضطهد فجزاك الله
عن رسوله وعن امير المؤمنين وعن الحسن والحسين افضل الجزاء
بما صبرت واحتسبت واعنت فنعم عقبى الدار لعن الله من قتلك ولعن
الله من جهل حقك واستخف بحرمتك ولعن الله من حال بينك وبين
ماء الفرات اشهد انك قتلت مظلوما وان الله منجز لكم ما وعدكم جئتك
يا ابن امير المؤمنين وافدا اليكم فمعكم معكم لا مع عدوكم اني بكم وبايابكم
من المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين قتل الله امة قتلتكم
بالايدي والالسن آنگاه داخل گنبد شده روی خود را بقبر آنحضرت نهاده بگو السلام عليك
ايها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله ولامير المؤمنين والحسن والحسين
صلى الله عليهم وسلم السلام عليك ورحمة الله وبركاته ومغفرته وعلى روحك
وبدنك واشهد انك مضيت على ما مضى به البدريون والمجاهدون
في سبيل الله المناصحون له في جهاد اعدائه المبالغون في نصرة اوليائه
الذابون عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء واكثر الجزاء واوفر جزاء
احد ممن وفى ببيعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره اشهد انك
قد بالغت في النصيحة واعطيت غاية المجهود فبعثك الله في الشهداء
وجعل روحك مع ارواح السعداء واعطاك من جنانه افسحها منزلا وافضلها
غرفا ورفع ذكرك في الطيبين وحشرك مع النبيين والصديقين و
الشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا اشهد انك لم تهن ولم تنكل
وانك مضيت على بصيرة من امرك مقتديا بالصالحين ومتبعا للنبيين
فجمع الله بيننا وبينك وبين رسوله واوليائه في منازل المحسنين فانه ارحم
الراحمين و هرگاه که خواهی عباس بن علی را وداع کنی بگو استودعك الله واسترعيك
واقرأ عليك السلام آمنا بالله وبرسله وبما كتابه وبما جاء من عند الله

اللّٰهُمَّ اکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِیْنَ اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِیْ قَبْرَ ابْنِ اَخِیْ رَسُوْلِكَ صلعم وَارْزُقْنِیْ زِیَارَتَهٗ اَبَدًا مَا اَبْقَیْتَنِیْ وَاحْشُرْنِیْ مَعَهٗ وَمَعَ اٰبَائِهٖ فِی الْجِنَانِ وَعَرِّفْ بَیْنِیْ وَبَیْنَهٗ وَبَیْنَ رَسُوْلِكَ وَاَوْلِیَائِكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَتَوَفَّنِیْ عَلَی الْاِیْمَانِ بِكَ وَالتَّصْدِیْقِ بِرَسُوْلِكَ وَالْوِلَایَةِ لِعَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ وَالْاَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهٖ وَالْبَرَائَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَاِنِّیْ قَدْ رَضِیْتُ یَا رَبِّ بِذٰلِكَ و بعد از آن دعا کن جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود و هرگاه خواهی که وداع کنی حضرت امام حسینؑ را بطریقی که مذکور شد زیارت آن حضرت کرده بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهٗ نَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ وَنَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُوْلِ وَبِمَا جَاءَ بِهٖ وَدَلَّ عَلَیْهِ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ یَا رَبِّ فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِیْنَ اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا وَمِنْهُ اللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُكَ اَنْ تَنْفَعَنَا بِحُبِّهٖ اللّٰهُمَّ ابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُوْدًا تَنْصُرُ بِهٖ دِیْنَكَ وَتَقْتُلُ بِهٖ عَدُوَّكَ وَتَنْتَقِمُ بِهٖ مِمَّنْ نَصَبَ حَرْبًا لِاٰلِ مُحَمَّدٍ فَاِنَّكَ وَعَدْتَهٗ ذٰلِكَ وَاَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهٗ

آنگاه رو بجانب شهدا کرده بگو اَشْهَدُ اَنَّکُمْ شُهَدَاءُ وَنُجَبَاءُ جَاهَدْتُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَقُتِلْتُمْ عَلٰی مِنْهَاجِ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَابْنِ رَسُوْلِهٖ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکُمْ وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا اَنْتُمُ السَّابِقُوْنَ وَالْمُهَاجِرُوْنَ وَالْاَنْصَارُ اَشْهَدُ اَنَّکُمْ اَنْصَارُ اللّٰهِ وَاَنْصَارُ رَسُوْلِهٖ وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا اللّٰهُمَّ لَا تَشْغَلْنِیْ فِی الدُّنْیَا عَنْ شُکْرِ نِعْمَتِكَ وَلَا بِاِکْثَارٍ مِنْهَا تُلْهِیْنِیْ عَجَائِبُ بَهْجَتِهَا وَتَفْتِنُنِیْ زَهَرَاتُ زَهْرَتِهَا وَلَا بِاِقْلَالٍ یَضُرُّ عَلَیَّ کَدُّهٗ وَتَمْلَأُ صَدْرِیْ هَمُّهٗ وَاَعْطِنِیْ مِنْ ذٰلِكَ غِنَاءً عَنْ اَشْرَارِ خَلْقِكَ وَبَلَاغًا اَنَالُ بِهٖ رِضَاكَ یَا رَحْمٰنُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا مَلٰئِکَةَ اللّٰهِ وَزُوَّارَ قَبْرِ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ آنگاه طرف راست روی خود را بضریح مقدس بمال آنگاه طرف روی چپ خود را بمال و چنان بیرون رو که پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر از نظر غائب شود زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام بدان وفقک الله تعالی که هرگاه ببغداد رسی و زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام کنی غسل کن و رختهای پاک بپوش

ومتوجه زیارت شود چون بمشهد ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی کاظم رو بنیت زیارت کن و بگو
السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله
الساطع فی ظلمات الارض اتیتک زائراً عارفاً بحقک معادیاً لاعدائک موالیاً
لاولیائک فاشفع لی عند ربک آنگاه حاجتی که داری بخواه که محل اجابت ست و بعد از ان
نزدیک قبر حضرت امام محمد تقی علیه السلام رو بنیت زیارت آنحضرت کن و بگو اللهم صل علی محمد بن علی
الامام البر التقی الرضی المرضی وحجتک علی من فوق الارضین ومن تحت
الثری صلوة کثیرة تامة زاکیة مبارکة متواصلة مترادفة کافضل
ما صلیت علی احد من اولیائک السلام علیک یا ولی الله السلام علیک
یا نور الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا امام المؤمنین ووارث
علم النبیین وسلالة الوصیین السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض
اتیتک زائراً عارفاً بحقک معادیاً لاعدائک موالیاً لاولیائک فاشفع لی عند
ربک و ربی آنگاه حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون خواهد گردید آنگاه در بالین سر امام محمد تقی
علیه السلام جهت هر یک از دو امام دو رکعت نماز زیارت بگذارد و دعائی که مذکور شد بخوان و هرگاه
وداع کنی ایشان را از زیارت کن ایشان بطریق مذکور آنگاه بگو السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما
الله واقرء علیکما السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما علیه
اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهما
وارزقنی مرافقتهما واحشرنی معهما بحبهما والسلام علیکما ورحمة الله و
برکاته زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بدان وفقک الله تعالی و ایانا که هرگاه بمشهد مقدس رسی و خواهی
که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بکنی غسل زیارت کن و وقت غسل کردن این دعا بخوان اللهم
طهر لی قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک
فانه لا قوة الا بک اللهم اجعله لی طهوراً وشفاءً ورحمة ونوراً آنگاه جامهای
پاک پوشیده پای برهنه بسکینه و وقار تکبیر و تهلیل و تسبیح گویان داخل شو و در حین دخول بگو
بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله وحده

لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللّٰهِ
و چون بضریح مقدس آنحضرت رسی رو بقبر آنحضرت کن و قبلہ را در میان ہر دو کتف خود گیر و بگو
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ وَاَنَّهُ سَيِّدُ الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ وَاَنَّهُ سَيِّدُ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ
اَجْمَعِينَ صَلٰوةً لَا يَقْوٰى عَلٰى اِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلِيِّ بْنِ اَبِيطَالِبٍ عَبْدِكَ وَاَخِي رَسُولِكَ الَّذِي انْتَجَبْتَهُ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا
لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَالدَّلِيلَ عَلٰى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانَ الدِّينِ
بِعَدْلِكَ وَفَصْلَ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالْمُهَيْمِنَ عَلٰى ذٰلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَةِ وَلِيِّكَ وَاُمِّ
السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ الطُّهْرَةِ
الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ التَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ الزَّكِيَّةِ الرَّضِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَجْمَعِينَ
صَلٰوةً لَا يَقْوٰى عَلٰى اِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ
نَبِيِّكَ وَسَيِّدَيْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمَيْنِ فِي خَلْقِكَ وَالدَّلِيلَيْنِ
عَلٰى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانَيِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلَيْ قَضَائِكَ بَيْنَ
خَلْقِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَالدَّلِيلِ
عَلٰى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ
خَلْقِكَ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَخَلِيفَتِكَ
فِي اَرْضِكَ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ
عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ وَحُجَّتِكَ عَلٰى خَلْقِكَ اَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِّ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَلِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ
وَالنَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَالْحُجَّةِ عَلٰى بَرِيَّتِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا
الْمُرْتَضٰى عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بِعَدْلِكَ وَالدَّاعِي اِلٰى دِينِ اٰبَائِهِ

الطاهرين الصادقين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل
على محمد بن علي عبدك ووليك القائم بامرك الداعي الى سبيلك اللهم
صل على علي بن محمد عبدك وولي دينك القائم بامرك الداعي الى سبيلك
اللهم صل على الحسن بن علي العامل بامرك القائم في خلقك وحجتك المؤدي
عن نبيك وشاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك
وطاعة رسولك صلواتك عليه وعليهم اجمعين اللهم صل على محمد
بن الحسن حجتك ووليك القائم في خلقك صلوة تامة نامية باقية تعجل
بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه في الدنيا والآخرة اللهم اني اتقرب
اليك بحبهم واوالي وليهم واعادي عدوهم فارزقني بهم خير الدنيا والآخرة
واصرف عني بهم شر الدنيا والآخرة واهوال يوم القيامة [illegible] بالین سر آنحضرت
بنشین وبگو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك
يا نور الله في ظلمات الارض السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك
يا وارث آدم صفوة الله السلام عليك يا وارث نوح نبي الله السلام عليك
يا وارث ابراهيم خليل الله السلام عليك يا وارث اسمعيل ذبيح الله
السلام عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى روح الله
السلام عليك يا وارث محمد رسول الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين
علي ولي الله ووصي رسول رب العالمين السلام عليك يا وارث فاطمة
الزهراء سيدة نساء العالمين السلام عليك يا وارث الحسن والحسين
سيدي شباب اهل الجنة السلام عليك يا وارث علي بن الحسين
سيد العابدين السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر علوم الاولين
والآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق البار التقي
السلام عليك يا وارث موسى بن جعفر السلام عليك ايها الصديق
الشهيد السلام عليك ايها الوصي البار التقي اشهد انك قد اقمت الصلوة

وَآتَيْتَ الزَّكوٰةَ وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَبَدْتَ اللّٰهَ مُخْلِصاً
حَتّٰى اَتٰيكَ الْيَقِينُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ آنگاه رو
خود را بضریح مقدس آنحضرت نهاده بگو اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ صَمَدْتُ مِنْ اَرْضِي وَقَطَعْتُ الْبِلَادَ
رَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تُخَيِّبْنِي وَلَا تَرُدَّنِي بِغَيْرِ قَضَاءِ حَاجَتِي وَارْحَمْ تَقَلُّبِي عَلٰى قَبْرِ
اِبْنِ اَخِي رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي يَا مَوْلَايَ اَتَيْتُكَ زَائِراً
وَافِداً عَائِذاً مِمَّا جَنَيْتُ عَلٰى نَفْسِي وَاحْتَطَبْتُ عَلٰى ظَهْرِي فَكُنْ لِي شَافِعاً
اِلَى اللّٰهِ يَوْمَ فَقْرِي وَفَاقَتِي فَلَكَ عِنْدَ اللّٰهِ مَقَامٌ مَحْمُودٌ وَاَنْتَ عِنْدَهُ وَجِيهٌ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ آنگاه دست راست خود را بسوی آسمان بردار و دست چپ خود را بضریح دراز کن و بگو
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَبِوِلَايَتِهِمْ وَبِمُوَالَاتِهِمْ وَاَتَوَلّٰى آخِرَهُمْ بِمَا
تَوَلَّيْتُ بِهِ اَوَّلَهُمْ وَاَبْرَاُ مِنْ كُلِّ وَلِيجَةٍ دُونَهُمْ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا
نِعْمَتَكَ وَاتَّهَمُوا نَبِيَّكَ وَجَحَدُوا بِآيَاتِكَ وَسَخِرُوا بِاِمَامِكَ وَحَمَلُوا النَّاسَ عَلٰى
اَكْتَافِ آلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ آنگاه بپائین پای آنحضرت
رفته بگو صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى رُوحِكَ الطَّيِّبِ وَبَدَنِكَ
صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَاَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدَّقُ قَتَلَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْاَيْدِي
وَالْاَلْسُنِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتَلَةَ الْحُسَيْنِ وَقَتَلَةَ اَوْلَادِ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنگاه ببالین سر رفته دو رکعت نماز زیارت بگذارد
در رکعت اول فاتحه و سورهٔ یس بخوان و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ الرحمن و اگر بخاطر نداشته باشی
از روی قرآن میتوان خواندن و اگر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان و بعد از فراغ از نماز زیارت دعائے
که مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی که آنحضرت را وداع کنی بگو اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَنْتَ لَنَا جُنَّةٌ مِنَ الْعَذَابِ وَهٰذَا اَوَانُ انْصِرَافِي عَنْكَ غَيْرَ رَاغِبٍ
عَنْكَ وَلَا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلَا مُؤْثِرٍ عَلَيْكَ وَلَا زَاهِدٍ فِي قُرْبِكَ وَقَدْ جُدْتُ بِنَفْسِي لِلْحَدَثَانِ
وَتَرَكْتُ الْاَهْلَ وَالْاَوْطَانَ فَكُنْ لِي شَافِعاً يَوْمَ حَاجَتِي وَفَقْرِي وَفَاقَتِي يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنِّي

حبیبی ولا حبیبی ولا قریبی یوم لا یغنی عنّی والدی اسئل اللّٰه الذی قدّر رحیلی الیک ان ینفّس بک کربتی واسأل اللّٰه الذی قدّر علیّ فراق مکانک ان لا یجعله آخر العهد من رجوعی الیک واسئل اللّٰه الذی ابکی علیک عینی ان یجعله لی سبباً وذخراً واسأل اللّٰه الذی ارانی مکانک وهدانی للتسلیم علیک وزیارتی ایّاک ان یوردنی حوضک ویرزقنی مرافقتکم فی الجنان السّلام علیک یا صفوة اللّٰه السّلام علیک یا امیر المؤمنین ووصیّ رسول ربّ العالمین وقائد الغرّ المحجّلین السّلام علی الحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة السّلام علی علیّ بن الحسین ومحمّد بن علیّ وجعفر بن محمّد وموسی بن جعفر وعلیّ بن موسی ومحمّد بن علیّ وعلیّ بن محمّد والحسن بن علیّ ومحمّد بن الحسن صاحب الزّمان علیهم السّلام ورحمة اللّٰه وبرکاته السّلام علی ملٰئکة اللّٰه الحافّین السّلام علی ملٰئکة اللّٰه المقیمین والمسبّحین الّذینهم بامره یعملون السّلام علینا وعلی عباد اللّٰه الصّالحین اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایّاه فان جعلته فاحشرنی معه ومع آبائه الماضین وان ابقیتنی یا ربّ فارزقنی زیارته ابداً ما ابقیتنی انّک علی کلّ شیء قدیر استودعک اللّٰه واسترعیک واقرء علیک السّلام آمنّا باللّٰه وبما دعوت الیه فاکتبنا مع الشّاهدین اللّهمّ ارزقنی حبّهم ومودّتهم ابداً ما ابقیتنی والسّلام علی ملٰئکة اللّٰه وزوّار قبر ابن نبیّ اللّٰه والسّلام منّی ابداً ما ابقیت ودائماً اذا افنیت السّلام علینا وعلی عباد اللّٰه الصّالحین وهرگاه بیرون آیی پشت بضریح مقدس مکنی تا آنکه قبر پنهان شود در زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیهما بدان وفقک اللّٰه تعالی عایا (؟) چون بسامره رسی وخواهی که زیارت قبر حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کنی باید غسل زیارت ایشان کرده جامهای پاک خود را بپوشی وچون بجائی رسی که قبر حضرت را مشاهده کنی بگوئی السّلام علیکما یا ولیّ اللّٰه السّلام علیکما یا حجّتی اللّٰه السّلام علیکما یا نوری اللّٰه فی ظلمات الارض اتیتکما عارفاً بحقّکما معادیاً لاعدائکما موالیاً لاولیائکما مؤمناً بما آمنتما به کافراً بما کفرتما به محقّقاً لما حقّقتما مبطلاً لما ابطلتما اسأل اللّٰه ربّی وربّکما ان یجعل حظّی من زیارتی ایّاکما الصّلوة

علی محمّدٍ وآل محمّدٍ وان یرزقنی مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما الصالحین واسأله ان یعتق رقبتی من النار وان یرزقنی شفاعتکما ومصاحبتکما ولا یفرّق بینی وبینکما ولا یسلبنی حبّکما وحبّ آبائکما الصالحین وان لا یجعله آخر العهد من زیارتکما وان یجعل محشری معکما فی الجنّة برحمته اللّهمّ ارزقنی حبّهما وتوفّنی علی ملّتهما اللّهمّ العن ظالمی آل محمّد حقّهم وانتقم لهم منهم اللّهمّ العن الاوّلین منهم والآخرین وضاعف علیهم العذاب الالیم وبلّغ بهم واشیاعهم ومحبّیهم وشیعتهم اسفل درکٍ من الجحیم انّک علی کلّ شیءٍ قدیر اللّهمّ عجّل فرج ولیّک وابن ولیّک واجعل فرجنا مع فرجه یا ارحم الراحمین آنگاه دعا کن جهت خود و والدین خود و مؤمنین و مؤمنات که محلّ اجابت دعوات است آنگاه جهت هر یک از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت بگذار و دعای مذکور بعد از زیارت بخوان و بعضی از مجتهدین داخل شدن گنبد این دو امام را جائز نمی‌دانند زیرا که هر دو امام چون در خانهٔ خود مدفون اند داخل شدن بخانهٔ کسی بی اذن جائز نیست و شیخ طوسی طاب ثراه فرموده که اگر داخل شود گناه ندارد چه در احادیث اهلبیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده اند و هرگاه که خواهی وداع کنی حضرت را بگو السّلام علیکما یا ولیّی الله استودعکما الله واقرء علیکما السّلام آمنّا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما علیه اللّهمّ اکتبنا مع الشّاهدین اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارتهما وارزقنی العود الیهما واحشرنی معهما ومع آبائهما الطاهرین والقائم الحجّة من ذرّیّتهما یا ارحم الراحمین زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بدانکه چون اراده زیارت آنحضرت کنی در سامره باید که غسل کنی جهت زیارت و جامهای پاک بپوشی و در سرداب آن حضرت رفته بگو السّلام علی الحقّ الجدید والعالم الّذی علمه لا یبید السّلام علی محیی المؤمنین ومبیر الکافرین السّلام علی مهدیّ الامم وجامع الکلم السّلام علی خلف السّلف وصاحب الشّرف السّلام علی حجّة المعبود وکلمة المحمود السّلام علی معزّ الاولیاء ومذلّ الاعداء السّلام علی وارث الانبیاء وخاتم الاوصیاء السّلام علی الامام المنتظر والغائب المشتهر السّلام علی السّیف الشّاهر والقمر الزّاهر والنّور الباهر السّلام علی شمس الظّلام وبدر التّمام السّلام علی ربیع الانام وفطرة الایّام السّلام

عَلیٰ صَاحِبِ الصَّمْصَامِ وَفَلَّاقِ الْهَامِ اَلسَّلَامُ عَلیٰ صَاحِبِ الدِّیْنِ الْمَأْثُوْرِ
وَالْکِتَابِ الْمَسْطُوْرِ اَلسَّلَامُ عَلیٰ بَقِیَّةِ اللّٰهِ فِیْ اَرْضِهٖ وَحُجَّتِهٖ عَلیٰ عِبَادِهٖ اَلْ
مُنْتَهیٰ اِلَیْهِ مَوَارِیْثُ الْاَنْبِیَاءِ وَلَدَیْهِ مَوْجُوْدٌ اٰثَارُ الْاَصْفِیَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَی
الْمُؤْتَمَنِ عَلَی السِّرِّ وَالْعَلَنِ وَلِیِّ الْاَمْرِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْمَهْدِیِّ الَّذِیْ وَعَدَ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْاُمَمَ اَنْ یَّجْمَعَ بِهِ الْکَلِمَ وَیَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَیَمْلَاَ بِهِ الْاَرْضَ قِسْطًا
وَعَدْلًا وَیُمَکِّنَ لَهٗ وَیُنْجِزَ بِهٖ وَعْدَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَشْهَدُ یَا مَوْلَایَ اَنَّکَ
وَالْاَئِمَّةَ مِنْ اٰبَائِکَ اَئِمَّتِیْ وَمَوَالِیَّ فِیْ حَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُوْمُ الْاَشْهَادُ
اَسْئَلُکَ یَا مَوْلَایَ اَنْ تَسْئَلَ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی فِیْ صَلَاحِ شَأْنِیْ
وَقَضَاءِ حَوَائِجِیْ وَغُفْرَانِ ذُنُوْبِیْ وَالْاَخْذِ بِیَدِیْ فِیْ دِیْنِیْ وَدُنْیَایَ
وَاٰخِرَتِیْ وَلِکَافَّةِ اِخْوَانِی الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اِنَّهٗ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ
وَصَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَّسُوْلِ اللّٰهِ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِیْنَ
آنگاه دو رکعت نماز بخوان و این دعا بخوان اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ
وَانْکَشَفَ الْغِطَاءُ وَضَاقَتِ الْاَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ وَاِلَیْکَ یَا رَبِّ
الْمُشْتَکیٰ وَعَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ
وَاٰلِهِ الَّذِیْنَ فَرَضْتَ عَلَیْنَا طَاعَتَهُمْ فَعَرَّفْتَنَا بِذٰلِکَ مَنْزِلَتَهُمْ
فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا کَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ مِنْ ذٰلِکَ
یَا مُحَمَّدُ یَا عَلِیُّ اُنْصُرَانِیْ فَاِنَّکُمَا نَاصِرَایَ وَاکْفِیَانِیْ
فَاِنَّکُمَا کَافِیَایَ یَا مَوْلَایَ یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ اَلْغَوْثَ
اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَدْرِکْنِیْ اَدْرِکْنِیْ اَدْرِکْنِیْ

فصل پنجم

در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه و امیرالمؤمنین و فاطمه و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه
علیهم اجمعین و ایام وفات ایشان محمد بن عبداللّٰه بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف کنیت او
ابوالقاسم مولود او در مکه واقع شده روز جمعه نزد طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل و آنچه
در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود آنحضرت در دوازدهم ربیع الاول موافق قول سنیان

و در حدیث نیز وارد شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق
قول سنیان نباشد لهذا اصحاب بدین عمل نکرده اند و والدهٔ او آمنه بنت وهب بن عبد مناف حامله
شده بود و از پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است در خانهٔ ایشان بمنی نزدیک جمرهٔ وسطی و درین مقام بحثی هست و
جواب این نیز در کتب مسطور است و بعد از بعثت او برسالت بیست و هفتم رجب بود و از سن
مبارکش چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و روز آن دوازده رکعت نماز و زیارت
آنحضرت سنت است و در بیست و یکم ماه رمضان آنحضرت را معراج واقع شده و در سال سیزدهم
از مبعث در شب پنجشنبه از مکه هجرت بمدینه کرده و در همین شب حضرت امیر المؤمنین بجای پیغمبر
خوابید و نفس خود را فدای آنحضرت نمود تا آنکه در قرآن بواسطهٔ مدح آنحضرت واقع شده
و در دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر فاطمهٔ زهرا علیها السلام را در حبالهٔ نکاح خویش
در آورد و حضرت در آنوقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جد آنحضرت
وفات یافت و در آنوقت حضرت هشت ساله بود و در روز دهم ماه رمضان سال دهم بعثت
خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات او در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم
هجرت او از مکه بمدینه واقع شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در هجدهم ربیع الاول
بوده و سن شریفش شصت و سه سال بوده حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب اسم مبارکش
علی کنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر عبد الله پدر پیغمبر صلوات الله علیه مادر او فاطمه بنت
اسد بن هاشم و امیر المؤمنین و برادرانش اول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی ولادتش
در اندرون خانهٔ کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد
حضرت بسی سال روز نصب آنحضرت بامامت هجدهم ذیحجه سال دهم از هجرت و در همین روز
سال سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شد و خلق بر آنحضرت بیعت کردند و در همین روز
موسی بر ساحران غالب آمد و در همین روز ابراهیم از آتش نجات یافت و در همین روز موسی
وصی خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین نمودند و سائر اوصیا و انبیا درین روز تعیین شده اند
و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین

صباهله باجمود آن کرده اند و در این روز حضرت امیر المومنین ع تصدق بانگشتری نمود و آیه انما ولیکم الله
دران باب نازل شد و بیست و پنجم این ماه امیر المومنین و فاطمه بر مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمودند
قرصهای خویش را با وجود گرسنگی و احتیاج خویش و دران باب سوره هل اتی نازل شد و در بیست و ششم
ماه مذکور عمر را زخم زدند و در بیست و هفتم سال بیست و سوم هجری فوت شد و وفات آنحضرت در مسجد کوفه
شب بیست و یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت و در همین شب عیسی ع را باسمان بردند و در این شب
موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن او نجف
کوفه سن شریفش شصت و سه سال حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بنت رسول الله مولود او
در مکه واقع شده بعد از مبعث به پنج سال ایام وفات او بمدینه بعد از وفات حضرت رسول ص
بصد روز در مدفن او خلافست اصح آنست که در خانه خود بوده چنانکه مذکور شد و بعد از آنکه
بنی امیه مسجد پیغمبر را بزرگ ساختند آن داخل شد بمسجد و در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناه
و در بقیع نزدیک چهار امام احتیاطاً زیارت او باید کرد و در نصف رجب تزویج فاطمه و حضرت
امیر المومنین واقع شد در ماه پنجم هجرت و سن فاطمه یازده سال بود و در همین روز سال دوم
هجرت قبله تغییر شد یکم حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب ع مادر او فاطمه ع کنیت او ابو محمد سید
شباب اهل الجنة مولد او در مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان سال دوم از هجرت
و بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته اند مدفنش بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه بیست و هفتم
ماه صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه و نه گفته اند سن شریفش چهل و هشت سال بود و
بعضی چهل و هفت سال گفته اند حضرت امام حسین بن علی بن ابیطالب سید شباب اهل الجنة مادر
او فاطمه زهرا کنیت او ابا عبد الله مولدش در مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سوم از هجرت
و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان و بعضی بیست و پنجم شعبان سال چهارم از
هجرت گفته اند مدفنش کربلا و شهادتش روز دوشنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه
نیز گفته اند سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال بود حضرت علی بن الحسین ع
امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن
کسری بن پرویز و بعضی گفته اند دختر یزدجرد و شهریار کسری مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان

بسی و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عم خویش امام حسنؑ روز وفاتش
شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمد باقرؑ
کنیتش ابوجعفر و والده اش ام عبدالله بنت الحسن بن علیؑ پس او اول علویست که از دو علوی
بوجود آمده مولدش در مدینه روز دوشنبه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت انچه مذکور شد
علامه و شیخ شهید در تحریر و دروس نقل کرده اند و چون وفات حضرت امام حسینؑ در سال شصت و یک
از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت امام محمد باقرؑ چهار سال داشته چنانچه صدوق رح
در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خویش روز وفاتش روز دوشنبه
هفتم ذیحجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت سال
حضرت امام جعفر صادقؑ کنیتش ابوعبدالله مادرش ام فروه و بعضی گفته اند اسم مادرش فاطمه است
و لقب او ام فروه مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت
مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خویش ایام وفاتش منتصف رجب و بعضی شوال گفته اند سال
صد و چهل و هشت از هجرت سن شریفش شصت و پنج سال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
کنیتش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی مادرش حمیده بربریه مولدش ابوا منزلیست ما بین مکه
و مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد و بیست و هشت هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته اند
مدفنش مقابر قریش بغداد در روز بیست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه هجری
و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته اند سن شریفش پنجاه و سال
حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابوالحسن مادرش ام ولد و مولدش در
مدینه روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده و بعضی بیست و سوم گفته اند سال صد و چهل و هشت هجری
مدفنش طوس خراسان وفاتش بیست و یکم ماه رمضان سال دویست و سه هجری سن شریفش
پنجاه و پنج سال حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابوجعفر پدرش امام رضا علیه السلام
مادرش خیزران و بروایتی خزران ام ولد از اهلبیت ماریه قبطیه مولدش در مدینه در نصف ماه رمضان
سال صد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش ببغداد آیام وفاتش آخر
ذیقعده و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذیقعده سال دویست و بیست هجرت گفته اند سن شریفش

بست و پنج سال حضرت امام علی النقی الهادی صلوات الله علیه کنیتش ابو الحسن پدرش محمد تقی الجواد مادرش سمانه ام ولد مولدش در مدینه منتصف ذیحجه و بعضی بست و ششم گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش خانهٔ خود بسُرّمن رای روز دوشنبه سوم رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یک سال و ۷ ماه حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه کنیتش ابو محمد پدرش امام علی نقی مادرش حدیث ام ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش خانهٔ پدرش در سرّمن رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته اند سن شریفش بست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن داخل خانهٔ غیر نمیتوان شد و اصح آنست که جائز ست دخول چه ائمه مال خود را بر شیعه خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمد مهدی کنیتش ابو القاسم مادرش ام صیقل و لقبش نرجس و بعضی مریم بنت هزید گفته اند مولودش در سرّمن رای در شب نصف شعبان و بعضی چاشت روز پانزدهم شعبان گفته اند سال دویست و پنجاه و پنج هجری و بعضی دویست و پنجاه و چهار گفته اند و این آن امامست که ظهورش متیقن است و پر خواهند گردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده

باب ششم

در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن و دران سه مطلب ست مطلب اول در نذر و عهد کردن و دران دو فصل ست فصل اول در بیان شروط نذر بدانکه نذر آنست که شخصی جهت شکر نعمت یا دفع بلائی یا زجر نفس چیزی بر خود لازم سازد و هشت شرط بنذر متعلق ست شرط اول آنکه صیغه را بلفظ بگوید مثل آنکه لِلّٰهِ عَلَیَّ اِنْ رَزَقَنِی اللّٰهُ وَلَدًا اَوْ شَفَانِیْ مِنْ مَرَضِیْ اَوْ اِنْ تَرَکْتُ الصَّلٰوةَ اَوْ زَنَیْتُ عَشَرَةَ مَثَاقِیْلَ ذَهَبٍ یعنی خدا راست بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق کنم و اگر مطلق گوید که خدای راست بر من

ده مثقال طلا بی آنکه جهت شکوئی یا رفع بلائی یا زجر نفس باشد میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که صحیح
پس اگر بلفظ نگوید وفا کردن او سنت ست دوم آنکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و دیوانه
صحیح نیست سوم آنکه مختار باشد پس نذر کسی که او را باکراه بر اندازند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند
پس نذر مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربةً الی الله کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر مسلمان
شود بعد از نذر وفا کردن بآن سنت ست ششم آنکه باذن پدر و شوهر و آقا بود پس نذر پسر و
زن و غلام بدون اذن صحیح نیست هفتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند می باید که مقدور نذر کننده باشد
پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانهٔ دو نقیض یا ممتنع عادتی چون رفتن بر آسمان
صحیح نیست هشتم آنکه آنچیزی را که نذر میکند می باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر
آن از عبادات یا فعل او راجح باشد پس اگر معصیت باشد درست نیست اما اگر مباح باشد میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب متابعت نذر ست درین صورت بحسب دین و دنیا و مساوی بودن او لی
مراعات نذر ست در فعل و ترک چنانچه در حدیث وارد شده **فصل دوم در احکام نذر کردن**
بدانکه نذر طلاق زوجه و آزادی بنده پیش شیعه صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند با وجود آب تیمم
جائز نیست و اگر نذر نماز کند کمتر از دو رکعت جائز نیست و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی
داشته اند و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازمست که متوجه مکه شود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که می باید که از آن محل که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جهت احرام بستن مقرر کرده
چنانچه در کتاب حج مذکور شد می باید که پیاده برود تا مکه و اگر درین صورت راه بر دریا واقع شود
می باید که در کشتی بایستد و اگر با قدرت پارهٔ راه سوار شود واجبست که برگردد و آن راه را پیاده
باز گردد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت الله الحرام
کند منصرف بکعبه می شود و اگر نذر بیت الله کند آن نیز منصرف بکعبه میشود و بعضی از مجتهدین
این نذر را باطل میدانند و اگر نذر روزهٔ چند روز معین کند مخیرست در آنکه آن روزها را
پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه در صیغهٔ نذر قصد کرده باشد پی در پی را و اگر نذر روزهٔ عیدین
کند صحیح نیست و همچنین صحیح نیست نذر کسی که در منی باشد روزهٔ ایام تشریق که آن یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه و همچنین صحیح نیست اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد

و همچنین نذر مسافر روزه ماه رمضان را در سفر صحیح نیست و اگر نذر روزه کند در مکان شریفی لازمست
وفا کردن بآن نذر و اگر مکان شرافتی نداشته باشد میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که درین
صورت نیز متابعت نذر لازمست و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی را در حدیث واقع شده
می باید که پنجاه روز روزه بگیرد مگر آنکه قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام
قدیم خود کند غلامی که شش ماه در خدمت او کرده آزاد کند و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود
آزاد باشد بعد از آن چند کس را بیک دفعه مالک شود همه آزاد می شوند و اگر نذر کند آنچه کنیز او اول دفعه
بزاید آزاد باشد پس بیک دفعه دو طفل بزاید هر دو آزادست و در نذر آزاد کردن بنده کوچک و
بزرگ و نر و ماده و اشل صحیح و معیوب مجزیست و اگر نذر کند تصدق بمال کثیر یعنی بسیاری آنچه در حدیث
وارد شده آنست که هشتاد درهم یا بیشتر می باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع مالش
کند و از آن ضرر باو رسد می باید که همه اموالش را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر نذر کننده
از نذر عاجز شود نذر ساقط می شود و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند همان واجب میشود و بعضی
از مجتهدین گفته اند که در وقتی که عاجز میشود می باید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهلبیت
رسول وارد شده که هرگاه کسی نذر روزه کند بعد از آن عاجز شود عوض هر روزی نیم من
بوزن تبریز گندم تصدق نماید و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت
و عهد کردن در جمیع شروط و احکام حکم نذر کردن دارد دیگر در صیغه که عوض لله علی عاهدت الله
در عهد باید گفت مطلب دوم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن بدانکه سوگند خوردن
بر چهارده قسم است قسم اول سوگند خوردن بر چیزهای گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگر چه
قسم دروغ خورند و این قسم را غموس گویند و داخل گناه کبیره شمرده اند قسم دوم سوگند خوردن
بر چیزهای مستقبل قسم سوم سوگند خوردن بر فعل واجب قسم چهارم قسم بر فعل سنت قسم پنجم قسم
بر فعل مکروه قسم ششم قسم بر فعل مباح قسم هفتم قسم بر فعل معصیت قسم هشتم قسم بر ترک واجب
قسم نهم قسم بر ترک سنت قسم دهم قسم بر ترک معصیت قسم یازدهم قسم بر ترک مکروه قسم دوازدهم
قسم بر ترک مباح قسم سیزدهم سوگند خوردن بر مذکورات قسم چهاردهم دیگری را قسم دادن
بر مذکورات و باز منقسم میشود سوگند خوردن به پنج قسم قسم اول واجب چون سوگند خوردن

جهت خلاص کردن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا رفع ظلمی از و واگر درینصورت توریه کند
که از دروغ گفتن خلاص شود بهتر است قسم دوم حرام چون سوگند خوردن بدروغ و سوگند خوردن
بغیر نامهای خدای تعالی چون سوگند خوردن باصنام و مانند آن و سوگند خوردن فرزند و زن و غلام
بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات قسم سوم سنت چون سوگند خوردن جهت چیزی
که در و مصلحتی باشد چون اصلاح میانه دو خصم قسم چهارم مکروه چون سوگند خوردن بغیر نامهای
خدای تعالی و غیر اصنام چون سوگند بپدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند
و چون سوگندی که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست نیز بی احتیاج مکروه است
قسم پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن هفت است اول آنکه بنام
خدای تعالی باشد چون وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَءَ النَّسَمَةَ وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ
و مانند اینها یا بنامهای مخصوص او چون وَاللهِ وَبِاللهِ وَالرَّحْمٰنِ وَالْقَدِيمِ وَالْبَارِئِ و مانند اینها یا بنامهای
مشترک که آنها را غالباً بر خدا اطلاق کنند چون و رب و خالق و باری و رازق و بغیر از اینها چون
موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست و اگر سوگند بقدرة الله و علم الله خورد
و قصد کند باینها معانی را صحیح نیست و اگر قصد کند باینها که خدا قادر است و عالم است صحیح است و اگر
گوید بجلال الله و عظمة الله و کبریاء الله و لعمر الله و اقسم بالله او احلف بالله او اقسمت بالله او حلفت
بالله او اشهد بالله سوگند منعقد می شود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد نیست
و اگر گوید و حق الله منعقد می شود و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خورد
برائت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام باینکه گوید از دین خدا و محمد و ائمه بری باشم آیا سوگند
منعقد می شود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله دو قول است اصح آنست که منعقد نمی شود و بعضی
از مجتهدین سوگند بمخلوقات عظیم الهی جائز میدانند چون سوگند بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم
و بقرآن و کعبه و کواکب و منعقد نمی شود بطلاق زوجه یا ظهار و آزاد کردن بنده دوم آنکه
سوگند می خورد می باید که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی دعوی
احتلام کند تصدیقش باید کردن و محتاج بقسم دادن نیست چه با احتیاج بقسم دور لازم می آید
سوم آنکه مختار باشد پس سوگند کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس

سوگند مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه متعلق سوگند چیزی باید که فعلی واجب یا مندوب یا مباح باشد یا ترک حرام و مرجوح بحسب دین و دنیا باشد ششم آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند خوردن بر ماضی صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناه هست و کفاره نیست اگر چه عمداً دروغ باشد چنانچه مذکور شد هفتم آنکه متعلق یمین مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوگند خورنده از آن عاجز شود ساقط میشود مطلب سوم در کفاره دادن و در آن دو فصل است

فصل اول در اقسام کفاره بدانکه کفاره سوای آنچه در محرمات احرام مذکور شد بر بیست و چهار قسم است اول کفاره ظهار است یعنی کسی با زن خویش گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست و بعد از آنکه این را بگوید حاکم شرع او را تا سه ماه مهلت میدهد آنگاه جبرش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره او آنست که بنده آزاد کند و اگر از و عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از و عاجز شود شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را نیم من گندم بوزن تبریز دوم کفاره کسیکه مومنی را از روی خطا بکشد کفاره او نیز مثل کفاره ظهار است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل کفاره ظهار واجبست بر کسی که بذات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند خورده خلاف کند و با عجز از کفاره ظهار کفاره یمین برا و لازم است و بعضی از مجتهدین کفاره را بر بریدن یا تراشیدن زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفاره ظهار میدانند سوم کفاره افطار قضای ماه رمضان عمداً بعد از زوال چه برو واجبست که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از و عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد چهارم کفاره افطار کردن یک روز ماه رمضان و افطار نذر روزه معین و کفاره آن همان سه چیز است که گذشت اما در دادن هر یک از آنها مخیر است و بعضی آنرا مرتبه گفته اند و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن زن گیسوی خود را در مصیبت نیز همین کفاره مخیره گفته اند پنجم کفاره خلاف نذر کردن و در آن میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که مثل کفاره افطار ماه رمضان مخیر است ششم کفاره خلاف سوگند کردن چه کفاره او آزاد کردن بنده است یا طعام یا جامه دادن ده مسکین و اگر ازین هر سه عاجز آید سه روز روزه داشتن هفتم کفاره خلاف عهد کردن چون کفاره خلاف سوگند کردنست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عهد روزه است کفاره او چون کفاره افطار رمضانست و اگر غیر صوم است مثل کفاره سوگند

خوردن ست هشتم کفاره کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت مثل کفارهٔ سوگند
خوردنست نهم کفارهٔ کسی که جامهٔ خود را از برای فرزند خود یا زن خود پاره کند چون کفارهٔ سوگند خوردنست
و اگرچه زن متعه باشد اما اگر از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد و بعضی اینها را نیز
حرام میدانند دهم کفارهٔ کشتن مسلمانی بناحق عمداً و کفارهٔ آن کفارهٔ جمع است که هر سه خصال کفاره
در و واجبست یازدهم کفارهٔ افطار روزه از رمضان بچیزی حرام نزد اکثر مجتهدین چه در ان نیز
هر سه خصال کفاره واجبست دوازدهم کفارهٔ کسیکه زن شوهردار را یا زنی که در عده باشد نکاح کند
آنست که از و مفارقت کند و پنج من تبریز آرد گندم یا جو تصدق نماید و بعضی از مجتهدین این را
سنت میدانند سیزدهم کفارهٔ جماع کردن با زن خود در حال حیض و آن در اول حیض یک دینار
یعنی یک مثقال شرعی طلا و در وسط نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین
این را نیز سنت میدانند و اگر با کنیز در حیض دخول کند بهیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفارهٔ
کسیکه برائت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند خورد و خلاف آن سوگند نماید ده مسکین را
طعام دهد و استغفار کند پانزدهم کفارهٔ کسیکه نذر روزهٔ معین کند و عاجز آید از آن آنست که
دو مد طعام بمسکینی تصدق کند و با عجز از آن تصدق کند بهرچه استطاعت داشته باشد و بعضی
از مجتهدین کفاره را درین صورت ساقط میدانند شانزدهم کفارهٔ کسیکه پیش از گذاردن نماز
خفتن خوابش ببرد و بعد از نصف شب بیدار شود می باید که آن روز را روزه دارد و اگر عمداً
نخوابد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت درین صورت وارد شده هفدهم کفارهٔ
کسی که غلام خود را زیاده از حد بزند آنست که او را آزاد کند هجدهم کفارهٔ غیبت کردن استغفار
کردنست جهت کسی که غیبت او کرده اند نوزدهم کفارهٔ خندیدن گفتن اَللّٰهُمَّ لَا تَمْقُتْنِي
یعنی دشمن مدار خداوندا مرا بیستم کفارهٔ منصب از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برادران
مؤمن مسلمان را برآوردنست بیست و یکم کفارهٔ مجلس گفتن سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ
عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بیست و دوم کفارهٔ کسیکه بعد
از سه روز بدیدن کسی رود که او را از گلو کشیده باشند آنست که غسل کند بیست و سیوم کفارهٔ
کسیکه نماز کسوف را در وقتیکه تمام قرص گرفته باشد عمداً ترک کند آنست که غسل کند و قضا کند

آن نماز را بست و چهارم دست بر روی خود زدن کفاره آن توبه و استغفار است **فصل دوم** در شروط کفاره و آن یازده است اول آنکه نیت کفاره کند دوم آنکه قصد قربة الی الله کند سوم آنکه کفاره را از عوض مجرد سازند پس اگر غلامی را آزاد کنند و شرط کنند که چیزی بدهند صحیح نیست چهارم آنکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر در وقت بریدن گوش و بینی قصد آزاد کردن در کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعدد اقسام آن اما باتفاق تعیین لازم نیست ششم آنکه بنده که او را در کفاره آزاد میکنند می باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد یا از مسلمانان بوجود آمده باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم آنکه بنده کسی نباشد که بر آزاد کننده آزاد شود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم آنکه بنده سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او میشود یعنی کور و لنگ و زمین گیر و مجذوم و غیر آن نباشد اما اگر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است نهم آنکه ملکیت بنده پس غلام غیر و غلامی که بر کسی خیانتی کرده باشد یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصفی آن را در کفاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت کند یازدهم آنکه آزاد کردن را معلق بر شرطی نسازد و پس مدبر و مکاتب از کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانه غلام و کنیز و حاضر و غائب و گریخته هرگاه دانند که زنده است و کفاره بنده در جمیع آنچه مذکور شد نصف کفاره آزاد است چه کفاره بنده روزه است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را چیزی بدهد که در آن وقت می تواند بنده آزاد کرد و یا طعام داد و در طعام لازم است که عددی را که شارع مقرر کرده از مساکین طعام دهند و اگر عدد یافت نشود آنچه یافت شود بدهند تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود مگر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب کنند و در طعام سیر شدن عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافیست و افضل آن نان و گوشت است و معتبر در لباس

دو جامه است پیراهنی و ردائی و قیمت طعام و لباس مجزی نیست

باب نهم

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب است **مطلب اول** در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان اقسام

تجارت و کسب و آن بر پنج قسم است اول تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجبست که قوت شخص و قوت
عیال واجب النفقه او موقوف باشد بر آن و مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسانی تمام می شود
واجب کفائی است دوم تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست که قصد وسعت معاش بر اهل عیال
و نفع رسانیدن بمسلمانان کنند سوم تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده شدن
مال باشد یا استغنا چهارم تجارت و کسب حرام و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح
و آن بر چهل و یک قسم است اول خریدن و فروختن چیزهائی که نجس باشد خواه نجاست او اصلی
باشد چون نجاست مرده و پوست و گوشت که در صحرا افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا
در دست کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد سوای
خون دل که خریدن و فروختن آن جائز است و چون نجاست خوک و سگ چه خریدن و فروختن
آنها جائز نیست اما بیع سگ شکاری و سگی که گله را محافظت می کند و سگی که زراعت را محافظت
میکند و سگی که محافظت باغ میکند جائز است و خواه نجاست او عارضی باشد چون چیزهای که روان
باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی که در او موش مرده باشد سوای روغن
نجس که مجتهدین خریدن و فروختن آنرا جائز داشته اند جهت سوزانیدن در جائی که سقف
نداشته و خلافست میانه مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد یا نه اقوی آنست
که جائز است و همچنین جائز است خریدن و فروختن چیزهای که نجس شده باشد و قابل پاک کردن
باشد چون جامه نجس دوم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب
و گوشت افعی سوم خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در فروختن
بول حیوانی که گوشت او خورند میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که حرام است سوای
شتر جهت شفا چهارم خریدن و فروختن آلتهای قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود
و غیر اینها پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره و خرما که شراب کنند ششم خریدن و فروختن چوب
که بت تراشند هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیر و نیزه و شمشیر با عدای دین و فروختن
سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرام است
نه در حالت صلح و در فروختن سلاح بکسانی که راههای مسلمانان را می زنند خلاف است

میانهٔ مجتهدین اصح آنست که حرام ست هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بران و در عمل صورتهایی
که سایه نداشته باشد چون نقش پرده نزد مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام ست نهم عمل غنا و آن
تحریر آواز ست بطریق سرودستان و اجرت بران گرفتن و از ائمهٔ معصومین وارد شده رخصت
در جائز بودن خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان
نامحرم آواز ایشان نشنوند و همچنین حرام ست هجو کردن مومنان و غیبت ایشان دهم عمل سحر و
کهانت و تنجیم و شعبده و اجرت گرفتن برآنها و قمار باختن یازدهم قصابی کردن یهود و نصاری
دوازدهم فروختن آنچه در و نفع نباشد همچون حشرات و فضلات ایشان و کرمها سوای کرم ابریشم
و کرمی که جهت مکیدن بر عضوی از اعضای بیمار بچسپانند چه درین هر دو میانهٔ مجتهدین خلافست
اقرب آنست که فروختن آنها جائز ست و همچنین جائز ست فروختن زنبور عسل بشرط آنکه ممکن باشد
تسلیم آن و مشاهدهٔ آن تواند کرد سیزدهم خریدن و فروختن مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد
آن جائز ست و همچنین فروختن مصحف بکافر حرام ست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کافر مصحف
بخرد آن بیع صحیح ست و حاکم جبرش میکند بر فروختن بمسلمانان چهاردهم خریدن و فروختن کتابهایی
که حکم آنها منسوخ باشد چون توریت و انجیل و زبور و نوشتن و نگاهداشتن آنها بغیر نقض پانزدهم
خریدن و فروختن چیزهایی که مغشوش باشد بچیزی که ظاهر نباشد چون آب در شیر شانزدهم
خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که باستخوان آن منتفع میتوانند شد
و در حدیث وارد شده که حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع شانه از استخوان فیل داشته هفدهم
خریدن و فروختن جانوران درنده هجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده
و لقطه پیش از تعریف یک سال و موقوفات خاصه و عامه چون وقف اولادی سوای موضعی که استثنا
شده چنانچه در بحث وقف مذکور شد و همچنین خریدن و فروختن خاک طلا و نقره که در دکان زرگری
بهم رسد جائز نیست نوزدهم فروختن کنیزی که از و فرزند داشته باشد و در بعضی مکانهایی که استثنا
کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد مذکور شد بیستم خریدن و فروختن چیزهایی که مشترک
باشد چون آب دریا و خاک صحرا پیش از آنکه دران تصرف کنند بیست و یکم خریدن و فروختن
زمین هایی که امام آنرا بقهر و غلبه گرفته و خانه ها و درخت هایی که دران زمینها باشد در وقت

سطر ۷ کهانت بکسر کاف شارح لمعه گفته که آن علمی ست که موجب اطلاع بر جن میشود [illegible] سطر ۱۲ بدان که [illegible] کرد چون پارس و باز و غیره و در فروختن و خریدن شیر و پلنگ و گرگ خلافست اصح آنست که حرام ست [illegible]

[illegible]

فسخ کردن بیست و دوم خریدن و فروختن نتاج نتاج بیست و سوم خریدن و فروختن آنچه در شکم مادر و پشت پدر باشد
تنها بی آنکه چیزی بآن ضم کنند بیست و چهارم خریدن و فروختن بشرط دست مالیدن باین طریق که بایع گوید
هر متاعی را که تو دست بر آن نهی فروختم بتو بمبلغی معین بیست و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن یعنی بایع
گوید بمشتری که هر متاعی که پیش تو اندازم فروختم باین مبلغ بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن
باینمعنی که بایع گوید بمشتری هر متاعی را که سنگ تو بر وی خورد فروختم بتو بمبلغی معین بیست و هفتم خریدن
و فروختن بعد از ندای روز جمعه و درین صورت بیع صحیح است اما این فعل حرام است بیست و هشتم
خریدن و فروختن چیزی که بکیل و وزن در آید پیش از آنکه قبض کنند و را بغیر آنکس که از و خریده
اما باو فروختن جایز است بمثل آنچه بآن خریده و اگر بغیر مثل آن بفروشد زیاده و کم فروختن باو
جایز است بیست و نهم خریدن و فروختن دین و منفعت سی ام خریدن و فروختن آزاد سی و یکم بیع
بنده گریخته و مرغ در هوا سی و دوم بیع دین بدین سی و سوم سلم و سلف گوشت و نان و آنچه وصف
آن نتوان کرد سی و چهارم زیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق که بکیل و وزن در آید سی و پنجم
بیع میوها پیش از آنکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یکسال باشد یا آنرا
با چیزی ضم کنند جایز است و خریدن و فروختن پشم که بر پشت حیوانات باشد تنها جایز نیست
سی و ششم بیع سبزیها پیش از ظاهر شدن سی و هفتم بیع مزابنه و آن بیع میوه درختان خرماست
بجنس آن خرما که از آن درخت باشد یا غیر آن سوای عریه یعنی یک درخت خرما چه در حدیث
وارد شده که اگر کسی در باغی یک درخت خرما داشته باشد او را میوه آن درخت بتخمین تواند داد
سی و هشتم بیع محاقله و آن بیع زراعت است بهمان جنس بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود سی و نهم
بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بیرون دارند و مفلس که او را از مال
منع کرده باشند چهلم فروختن گرو کننده متاعی را که پیش کسی گرو کرده باشد بی اذن او چهل و یکم
خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما آن بیع صحیح است قسم پنجم تجارت کسب
مکروه و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوح و آن بر بیست و هشت قسم است اول
گندم و جو فروختن دوم کفن فروختن سوم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین
مردمان کسی است که بنده می فروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم جولاهی کردن ششم

حجامت کردن با شرط اجرت هفتم زر پاشیدن زنان با شرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله
کردن با ناکرده کاران و سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسی که جذام و برص داشته باشد
دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهود و نصاری و مجوس یازدهم صرافی کردن دوازدهم زرگری
کردن سیزدهم ولی طفل را بانچه طفل پیدا کرده تجارت کردن و همچنین بمال کسی که از حرام پرهیز نکند
تجارت کردن مکروه است چهاردهم خصی کردن و سر بریدن و کوفتن خصیتین غلام و بعضی از مجتهدین آنرا
حرام میدانند پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شرط و عشرهای قرآن را بطلا نوشتن بعضی
از مجتهدین این را حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آنچه خریده بمؤمن با احتیاج
هفدهم فروختن املاک مگر آنکه بقیمت آن ملکی بهتر از آن بخرند هیجدهم فروختن کنیزی که حامله خریده باشد
و بعد از چهار ماه او را دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که بر او بخریدن
آزاد نشوند چون برادر و عم و خال بیستم فروختن زره و خود و کفش با عدای دین در حال صلح
بیست و یکم فروختن انگور و چوب بشراب فروش و بت تراش نه بقصد شراب ریختن و بت تراشیدن
بیست و دوم نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن بران اما اجرت بر نوحه کردن بحق جایز است
زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وصیت کرده بود که در منی چند بنوحه گران دهند که
در موسم حج در منی فضائل ایشان را بخوانند بیست و سوم آرد خریدن جهت قوت خویش و کراهت
سخت تر است و زنان خریدن بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزندان را تنها در مدت
دو سال و بعضی تا هفت سال گفته اند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و همین حکم دارد
تفرقه میان طفل و پدر و جد و برادر و خواهر با نابودن مادر بیست و پنجم فروختن هر یک از
دو متجانس را بدیگری نسیه اگر چه در قدر مساوی باشند هرگاه قابل وزن و کیل باشند
بیست و ششم فروختن آب نهر مملوک و آبی که باو احتیاج نداشته باشد بیست و هفتم فروختن
فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه بآن دخول کرده باشد بیست و هشتم
سلم خریدن میوه انگور بجهت احتمال دارد که در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد فصل دوم
در آداب تجارت بدانکه شصت و هشت امر تعلق بتجارت دارد دو امر واجب و سی و یک امر سنت
و سی و شش امر مکروه و نه امر حرام اما آن دو امر واجب اول آنکه اگر متاع مشتمل باشد بعیبی

عیب مخفی آنرا بمشتری اظهار کند دوم آنکه جنس را که ربا در آن بود و بزیاده فروخته باشد آن زیاده
بصاحب بدهد اما سی و یک امر سنت است اول دانا بودن تا آنکه کدام بیع صحیحست و کدام باطل
و اگرچه بتقلید مجتهد باشد تا آنکه از ربا سالم ماند دوم آنکه استخاره کردن در خریدن و فروختن سوم
حلیم بودن چهارم آنکه در خرید و فروخت تقاضا نکند بلکه مسامحت کند خصوصاً در متاعی که در روز
عبادت میکنند پنجم کم خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب رزق رفتن هفتم دعای
منقول خواندن در آن وقت که اراده دارد که داخل بازار شود هشتم دعای منقول خواندن
مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر گفتن مشتری و شهادتان گفتن او در وقت خریدن دهم
طلب برکت و خیر کردن در خریدن و فروختن و سهولت در آنها یازدهم ابتدا کردن فروشنده بقول
دوازدهم برابر داشتن خریداران اما اگر تفاوت نهند جهت فضیلت علم آن جایز است سیزدهم
آنکه اگر کسی از خریدن پشیمان شود متاع خود را بگیرد و قیمت آن را باز دهد چهاردهم اگر قسمی
از اقسام تجارت برو دشوار باشد بقسمی دیگر انتقال کند که آسان باشد و اگر در شهری تنگی شود
بشهری دیگر انتقال کند پانزدهم هرگاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار
نفرماید شانزدهم آنکه باندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یک روز به مشتریان
قسمت نماید هفدهم آنکه اگر در متاع او عیبی باشد اظهار کند هرگاه آن عیب ظاهر باشد هجدهم آنکه
با کسی معامله کند که در خیر نشو و نما کرده باشد نوزدهم در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم آنکه
قوت سال را جمع کند بیست و یکم آنکه در معاش حد وسط نگاه دارد نه اسراف کند و نه بسیار بر خود
تنگ گیرد بیست و دوم آنکه در وقت نماز اول نماز بگذارد و آنگاه مشغول بتجارت شود بیست و سوم
آنکه اگر کسی جهت او هدیه بیاورد عوض آن بدهد بیست و چهارم آنکه در دکان خود باز کند و طلب
رزق کند و اگرچه او را مایه نباشد بیست و پنجم پنهان کردن مال خود را اگرچه از برادر باشد
بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم خواب متقرر خود را در شب کردن بیست و هشتم آنکه اگر
بسبب تجارت در شهری نقصانی بامور دینی او رسد چون نایاب بودن آب جهت وضو ساختن
بشهری دیگر انتقال کند بیست و نهم آنکه در خریدن کنیز و غلام تغییر اسم ایشان بدهد سی ام آنکه شیرینی
بخورد ایشان بدهد سی و یکم تصدق کند جهت ایشان بچیزی اما بیست و شش امر مکروه است اول داخل

شدن ببازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را سوم پوشیدن عیب ظاهر چهارم
سوگند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن میانهٔ طلوع صبح و طلوع آفتاب ششم فروختن زیاده
از آنچه خریده باشد بر کسی که او را وعدهٔ احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان
کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در نیاید و حلیت اظهار چنانکه گذشت هشتم
کم کردن از قیمت بعد از بیع کردن خواه کم کردن پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه بعد از آن
نهم فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده کردن در قیمت متاع در وقت
ندا کردن دلال بلکه صبر کنند تا دلال خاموش شود آنگاه زیاده کنند یازدهم سمساری کردن جهت
کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم بقیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد
سیزدهم خریدن وکیل جهت موکل چیزی را که خود داشته باشد و همچنین چیزی را که موکل در فروختن
آن کسی را وکیل کرده باشد جهت خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاری که مستلزم دنائت باشد
نفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باشد چون مالک خریدن و بنده خریدن و شتر خریدن
شانزدهم پیش افتادن در بازار گردیدن هفدهم متوجه کار شدن جهت ظالمان هیجدهم ایمن ساختن
شرابخوار نوزدهم بیرون داشتن متاع با آستین چه آن محل ضایع شدن است بیستم نسبت
دادن فایده و نقصان بسرمایه چنانچه گویند اصل مایهٔ من صد دینار است و صد و ده دینار را یک دینار
نفع میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هرگاه ظن غالب بسلامت باشد یعنی در غیر تلاطم
امواج دریا است بیست و دوم آنکه بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد آنکس که تفاوت جهت او واقع شده
قبول تفاوت کند است بیست و سوم بسیار بیکار گردیدن است بیست و چهارم تجارت بمالی که احتمال حلال و حرام
داشته باشد چون مال کسی که رباخوار باشد با جهالت حال آن مال است بیست و پنجم آنکه غلام و کنیزی را
که می خرند قیمت خود را ببینند است بیست و ششم آنکه متاع خود را زینت دهد بقصد آنکه جاهل رغبت کند
در آن اما اگر آن عادت او شده نه بقصد مذکور جائز است و اما آنکه حرام است اول زیاده
خریدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش ساختن بچیزی که ظاهر نباشد

سیم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از انکه کسی اراده خریدن آن کرده باشد و عازم شده باشد بصیغه گفتن
تا آنکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت مثل آنکه در زمان خیار مشتری گوید که من مثل این متاع کمتر از آنچه
تو خریده میدهم تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت میانه
نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خرید و فروخت بعد از ندای روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت
متاع مر کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری حریص شود در خریدن در این صورت بیع
صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد هفتم پیش رفتن بقافله جهت خرید و فروخت چهار فرسخ که با جماعتی
که عالم بنرخ شهر نباشند معامله کنند اما اگر اتفاقی باشد یا چهار فرسخ بیشتر باشد جایز است و بعضی از مجتهدین
این را مکروه میدانند و میانه مجتهدین خلافست که آیا بیع در این صورت صحیح است یا نه و هرگاه در این صورت
غبن باشد بایع را دعوی غبن میرسد هشتم نگاهداشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت گران
شدن بشرطی که غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت
و نمک را الحاق باینها کرده اند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و در احادیث اهل بیت
علیهم السلام وارد شده که حد نگاهداشتن در گرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز و بعد
از آن حاکم شرع او را جبر کند بفروختن و میانه مجتهدین خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین کند یا نه
اصح آنست که نرخ بدست صاحبش است نهم سفر دریا جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم
امواج آن

فصل سوم در اقسام بیع

بدانکه بیع کردن بر ده قسم است قسم اول آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال
باشد و این قسم را بیع نقد گویند و در جائی که بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت و متاع کنند
منصرف باین قسم میشود و شروط آن چهارده است اول ایجاب چون بعتک هذا بهذا یعنی فروختم
بتو این کتاب را مثلاً بصد دینار دوم قبول چون قبلت یعنی قبول کردم این بیع را سوم آنکه
بلفظ گویند ایجاب و قبول را پس با قدرت اشارت و کنایت و کتابت کافی نیست و خلافست
میانه مجتهدین که اگر بلفظ نگویند و اکتفا بدادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است و آنرا بیع
میگویند اکثر مجتهدین بر آنند که این قسم را بیع نمیگویند و هیچ کدام مالک نمیشوند مگر بعد از تلف شدن
یکی از متاع یا قیمت آن چهارم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد
پس اگر بصیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست پنجم آنکه هر یک از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل

و جائز التصرف و مختار باشد چه خرید و فروخت طفلی اگرچه ده ساله باشد و دیوانه و اگرچه ولی اذن دهد
و مست و خفته و بیهوش و اگرچه بعد از آنکه بهوش آیند اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش
بواسطهٔ قرضخواهان منع کرده باشد و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست اما اگر بعد از اکراه اگر
اذن بآن بیع دهد صحیح است ششم آنکه هر یک از ایشان آزاد باشد چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا
صحیح نیست هفتم آنکه مشتری مسلمان باشد هرگاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اگر کافر بخرد صحیح نیست
و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه گفته اند این بیع صحیح است و حاکم او را جبر میکند بر فروختن
آنها بمسلمانان چنانچه گذشت هشتم آنکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک چون وکیل او یا وصی
و حاکم شرع یا امین پس بیع کردن کسی که مالک آن متاع نباشد یا در حکم مالک نباشد صحیح نیست و موقوفست
برضای مالک نهم آنکه آن متاع چیزی باشد که مالک آن توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک
و حشرات و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح نیست و میانهٔ مجتهدین خلافست در جواز فروختن
شیر آدمی اقرب آنست که جائز است دهم آنکه آن متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن باشد
چه بیع نجس چنانکه گذشت صحیح نیست یازدهم آنکه متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست
دوازدهم آنکه فروشنده قادر باشد بر تسلیم آن پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و
بندهٔ گریخته صحیح نیست سیزدهم آنکه متاعی که میفروشد می باید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد
صحیح نیست مگر وقف اولادی بشرط آنکه میانهٔ موقوف علیهم نزاع باشد بطریقی که سبب خراب شدن
وقف گردد که در آن صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که میتوان فروخت و بقیمت آن ملکی دیگر
خریدن چنانچه گذشت چهاردهم آنکه متاعی را که میفروشد اگر قابل کیل و وزن باشد می باید که معلوم
باشد بکیل یا وزن یا آنکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگرچه مشاهده
کند اما مشاهده در جامه و زمین و ذکر ذرع و عدد در آنها کافیست و بعضی گفته اند که اگر نسبت بیکی
از فروشنده یا خرنده مجهول نباشد صحیح است مثل آنکه مشتری گوید ببایع که بفروش این متاع را بقیمتی
که بدیگری فروخته و همچنین قیمت متاع میباید که معلوم باشد قسم دوم آنکه هم متاع و هم قیمت آن
هر دو نسیه باشد و این قسم را بیع دین بدین گویند که حرام است چه حضرت پیغمبر صلعم از این بیع نهی کرده
قسم سوم آنکه متاع حال باشد و قیمت آن نسیه و این قسم را بیع نسیه گویند و شرطهای این قسم

زیاده است از چهارده شرطی که مذکور شد در قسم اول تشخص بودن وعده قیمت آنست پس اگر وعده مشخص
نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست قسم چهارم آنکه متاع طلب باشد و قیمت آن
نقد و این قسم را سلم و سلف گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور در قسم اول قبض کردن
قیمت است در مجلس و ذکر وعده و درین عقد لازم است و می باید که در سر وعده جنس آن جنس ممکن باشد
قسم پنجم آنکه متاع را بفروشد بی آنکه ذکر مایه کند و این قسم را مساومه گویند و شرطهای او چهارده شرطی
که در قسم اول مذکور شد قسم ششم آنکه متاع را زیاده از آنچه خریده بفروشد و این قسم را مرابحه گویند
و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است با زیادتی بران در عقد بیع و اگر بوعده
خریده باشد میباید که بگوید بمشتری که من بوعده خریده ام و مکروه است درین بیع نسبت دادن
فایده باصل مایه مثل آنکه گوید که این متاع را خریده ام بصد دینار و میفروشم بزیادتی هر ده دینار
بیک دینار قسم هفتم آنکه متاع را بانچه خریده بفروشد و این قسم را تولیه گویند و شرطهای
این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است و آنکه بقیمتی که خریده باشد بفروشد
بی زیاده و نقصان قسم هشتم آنکه متاع را بکمتر از آنچه خریده میفروشد این قسم را مواضعه
گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است و مکروه است
نسبت دادن نقصان را درین قسم نیز باصل مایه چنانچه در مرابحه مذکور شد قسم نهم
آنکه دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند بیک دیگر فروختن و آنرا ربا گویند و شرطهای
این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیاده و نقصان است در مقدار در نقد و در نسیه اگر
بزیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز نیست و اگرچه آن زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن
ساختن انگشتری جهت بایع مثلا و آنچه در بعضی احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده
که جایز است فروختن درهم تازه بدرهم کهنه و شرط زرگری کردن و مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس
زرگری آن در برابر غش دیگری خواهد بود و زیاده نخواهد بود و همچنین طلا و نقره مغشوش را بجنس
خالص او نمیتوان فروخت هرگاه مقدار غش معلوم نباشد و اگر معلوم باشد بنا بر قولی میتوان فروخت
و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر و غلام و آقا باشند ایشان اگر زیاده و کم متاع متفق را
که قابل کیل و وزن باشند بفروشند صحیح است و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حربی باشد و [illegible]

بزیاده از جنسش بکافر میتوان فروخت اما زیاده بایشان نمیتوانند داد و آیا در میانهٔ مسلمان و جهود
ربا هست و درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که ربا هست و در فروختن طلا و نقره که او را
صرف گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست پس اگر پیش از آنکه خرنده و فروشنده
قبض کنند و متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند همان بعض صحیح ست و اگر در دو جنس متفق زیادتی
واقع شود با علم واجبست بر گیرندهٔ آن که آن زیاده را بصاحب باز دهد اگر شناسد او را و بعد از
فوت او بورثهٔ او رساند و اگر نشناسد او را جبت او تصدق کند و اگر مقدار زیاده را نداند و صاحبش را
بشناسد با او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از ان بیرون کند و باقی حلال ست و اگر
جاهل باشد بحرام بودن ربا استغفار کند و گناه ندارد و آیا درین صورت زیادتی را بصاحب باید داد
یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول ست اقوی آنست که بر دو واجبست و میتوان خلاص شد از ربا بآنکه
بگرداند با ناقص چیزی از غیر جنس او یا آنکه ناقص را بجنس دیگر بفروشد و بزاید بخرد یا آنکه زیادتی ببخشد
قسم دهم آنکه دو جنس مختلف باشد چه آنرا بزیاده و کم نقد میتوان فروخت و اما اگر هر دو قابل کیل
و وزن باشند نسیه فروختن مکروه است اگرچه بی زیاده و نقصان بفروشد فصل چهارم در بیان
آنچه در بیع کردن داخل ست و قاعدهٔ کلی دران آنست که هر چه در عرف او را داخل دانند در بیع
کردن داخل ست و الفاظ آن شش ست اول زمین و بقعه و عرصه و ساحت پس هرگاه عقد بر اینها
واقع شود چشمه و چاه و آب در بیع آن زمین داخل ست و درختهایی که در آنها باشد یا زراعتی کشته باشد
داخل نیست و اگرچه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم بتو این را بجمیع حقوق آن اما اگر گفته باشد
که فروختم این خانه را با آنچه دران در بر وی بسته شود یا این زمین را با آنچه در روست درین صورت
درخت و زراعت داخل ست اما سنگهایی که در زمین مدفون باشد داخل نیست و بایع را درین وقت
لازم ست که سنگها را ازان زمین بیرون کند و اجرت مدت تا کندن سنگها بر بایع لازم نیست و اگرچه
زمان آن بسیار باشد اما بر بایع لازم ست که بعد از بیرون بر آوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار
شده باشد هموار کنند دوم باغ و بستان پس هرگاه عقد بیع برین هر دو واقع شود درخت و زمین
و دیوار داخل ست و آیا عمارتی که در باغ واقع ست و خانهایی که چوب بران می اندازند و بر آن بالا
می روند جهت میوه رسانیدن و محافظت انجیر و انگور داخل هست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست

که داخل نیست سوم خانه و داخل ست در او زمین و عمارت و بالاخانه و پایین خانه مگر آنکه بسبب خود خانه
باشد و آنچه در آن خانه ثابت باشد داخل ست خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف
و درهای نشانیده و طاقها و آنچه در را بآن بندند و خواه از اجزای آن خانه نباشد ولیکن بواسطه
آسانی ثابت ساخته باشند چون نردبانی که در جائی نشانیده باشند بنوعی که نتوان آنرا از
جائی بجائی دیگر نقل نمودن و رفهای تخته یا چوب که ثابت ساخته باشند و میخهائی که در او کوفته
باشند اما دست آسیا و خمها و تغارها و چوبهائی که گازری نشانیده باشند و گنجهای مدفون و
سنگهای پنهان و فرش خانه و چارپاها و رفهائی که بر میخهائی که کوفته گذاشته باشند و ریسمان
و دلو و مجرد و قفل داخل نیست چهارم قریه و دهکده پس اگر بیع باین هر دو واقع شود عمارت
و ساختهای که احاطه بآن خانها کرده و راهها داخل ست در آن و آیا درختهای که در میان
آنها باشد داخل ست میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست و مزرعهای حوالی
قریه داخل نیست مگر با قرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند پنجم درخت و داخل ست در او شاخها
و برگهای تر و آیا شاخ و برگ خشک و برگ درخت توت داخل ست میانه مجتهدین خلافست
اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حق بایع ساقط میشود و میوه درخت
خرما که نر آنرا بماده نشانیده باشند داخل نیست مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و بر مشتری
در این صورت لازم ست که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر بدرخت نرساند و اجرت آن زمان را
نمیرسد که از بایع طلب کند و اگر در گذاشتن تا رسیدن میوه بدرخت ضرر رسد مشتری
میتواند قطع آن کرد و در ارش خلافست ششم غلام و داخل نیست در خریدن غلام مالی
که مولی تملیک او کرده باشد بنا بر آن قول که گفته اند که غلام مالک چیزی نمیشود مگر آنکه
شرط کند بشرط آنکه ربا نشود و جامهای که پوشیده باشد آیا داخل ست یا نه میانه مجتهدین
خلافست اقرب آنست که آنچه عرف حکم بآن کند داخل ست فصل پنجم در بیان اقسام خیار بدانکه
اصل در بیع کردن لزوم ست و در شانزده موضع رد کردن جایز ست اول خیار مجلس
و آن مخصوص بیع کردنست و هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسخ میرسد در مجلس بیع بدو شرط
اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشد چه اگر شرط سقوط خیار مجلس کنند اختیار

فسخ ندارند دوم آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سوم آنکه هر یک
از فروشنده و خرنده از یکدیگر باختیار متفرق نشده باشند که اگر متفرق شده باشند خیار
مجلس نیست اما با کراه ایشانرا از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمی شود و اگر یکی از ایشان بمیرد یا
حکم جدا شدن دارد یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر یکی از ایشان دیوانه شود
خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشانرا بجهت ضبط اختیار فسخ هست چهارم آنکه چیزی که خریده و فروخته
بران واقع میشود یکی از آن یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد میشوند چه اگر یکی از آن یازده
کس باشد اختیار فسخ ندارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جائز دانسته اند
اختیار فسخ ندارد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود را بجهت
فرزند صغیر خود بخرد خیار مجلس ندارد دوم خیار حیوان مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت
عقد بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع نیز مخیر است درین سه روز اگر قیمت حیوان
نیز حیوان باشد بدو شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط نکرده باشند چه با شرط سقوط
ساقط میشود دوم آنکه تصرف در حیوان نکرده باشد باجاره یا هبه و غیر آن چه با تصرف خیار
حیوان ساقط است و اگر عیبی درین سه روز خیار حیوان حادث شود از غیر جهت مشتری
مجتهدین را درین مسئله سه قولست اصح آنست که مشتری مخیر است در فسخ یا نگاه داشتن آن حیوان
عیب دار و تفاوت گرفتن میانه صحیح بودن و معیوب بودن و اگر درین سه روز بی آنکه تقصیری کند
تلف شود از مال بایع است سوم خیار شرط و این خیار در جمیع عقود جاری است سوای عقد
نکاح و وقف و طلاق و ابراء و شرطهای خیار شرط در بیع پنج است اول آنکه شرطی نباشد که منافی
بیع باشد چون شرط آنکه نفروشد دوم آنکه منافی شرع نباشد چون شرط آنکه آزاد نکند یا وطی
نکند یا اگر کسی آنرا بدزدد عوض آنرا بایع بدهد سوم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول
کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است چهارم آنکه شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع
نکرده باشد اختیار فسخ ندارد پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده باشد چه با تصرف چون دخول کردن خیار شرط
ساقط می شود و بتلف شدن این متاع نیز خیار شرط ساقط می شود و آنگاه اگر مثلی داشته باشد
طلب مثل یا قیمت می کند و این خیار شرط در بیع بحسب رای هر یک از بایع و مشتری است

پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کند جایز است و اگر در فروختن شرط کنی که یکسال
یا دو سال کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث بورثه منتقل میشود تتمه تکلیفها نسبت بقبول
شرط و تعلیق بر شرط چهار است اول آنکه قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا و رسول و ائمه
علیهم السلام و بواجبات قطعیه و تحریم محرمات قطعیه دوم آنکه قابل شرط و تعلیق بر شرط هست
چون آزاد کردن غلام و شرط کردن که مبلغی بدهد و نذر کردن و تدبیر کردن غلام و چون
اعتکاف در مسجد کردن چه آن قابل تعلیق هست بنذر و شبه آن و قابل شرط هست که رجوع
کند دران هر وقت که خواهد سوم آنکه قابل شرط است و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن
و صلح نمودن و اجاره و رهن نمودن چه انتقال بعد از رضای ایشانست و رضا نیست مگر با
جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون
نماز و روزه بانذر و یمین موضع چهارم خیار تاخیر است و آن چنانست که بایع چیزی را بفروشد
و متاع را یا بعض آنرا تسلیم مشتری نکند و مشتری قیمت آنرا یا بعض آنرا ببایع ندهد یا آنکه شرط
وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز بایع مخیرست در فسخ و صبر موضع پنجم
خیار چیزهایی که دران روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص شود پس اگر کسی چنین
چیزی را بفروشد تا شب صبر کند اگر مشتری قیمت آنرا بیاورد مال آن می شود و اگر نیاورد
بایع مخیرست در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت آنرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه
و نقد را نداده آیا بایع مخیرست در فسخ یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقرب آنست که
اختیار دارد و همچنین خلافست که اگر آنچه وعده کرده در وعده قرار داده نداده موضع ششم
خیار رویت و آن چنانست که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند بوصف بخرد پس اگر
بعد از دیدن بخلاف صفت باشد مخیرست در فسخ و نگاهداشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد
و بعضی بوصف خریده باشد آنگاه برخلاف صفت واقع شده باشد تمام را رد میتواند کرد
نه آنکه بعضی را نگاهدارد و بعضی را رد کند موضع هفتم خیار غبن و آن آنچنانست که شخصی متاعی
را بخرد یا بفروشد آنگاه ظاهر شود که در وقت عقد بیع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت
داشته و آنکس که مغبونست مخیرست در فسخ بیع بشرط اول تصرفی که مانع رد باشد

دران متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری وتلف شدن در دست او وبعضی از مجتهدین
گفته اند که درین صورت نیز فسخ میرسد بایع را والتزام مشتری می نماید برد کردن قیمت
متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را درین صورت میرسد که آن متاعی را
که مشتری فروخته از ان شخص که خریده بگیرد دوم در وقت خرید وفروخت عالم بقیمت
آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ نیست سوم زیادتی ونقصان فاحش
باشد بحسب عرف وعادت پس اگر اندک زیادتی ونقصان باشد که او را در عرف زیادتی
ونقصان نگویند اختیار فسخ نیست هشتم خیار عیب وآن ثابت است در هر چیزی
که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد وآن بیست وشش قسم است اول دیوانه بودن غلام
وکنیز دوم برص داشتن سوم جذام داشتن چهارم قرن داشتن یعنی کنیزی را که در
فرجش چیزی باشد که مانع دخول کردن باشد پنجم برآمدن پشت یا سینه غلام وکنیز
ششم گریختن ایشان بعادت نه آنکه از روی ترس جای پنهان شوند چه آن گریختن
رد نمیتوان کرد هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن اگرچه قیمت بدان زیاده میشود نهم لنگ
بودن دهم کور بودن واحول بودن ومرض سبل داشتن یازدهم کر بودن
دوازدهم کافر بودن غلام وکنیز هرگاه مشتری شرط اسلام نکرده باشد بر قول بعضی
از مجتهدین سیزدهم نبودن موی در پشت زهار غلام چهاردهم مستحق بودن حدی یا تعزیری
که بسبب هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم موی سر نداشتن شانزدهم
خون حیض ندیدن کنیز جوان بر قول بعضی از مجتهدین هفدهم بودن ثقل ودرد زیاده بر عادت
در روغن وزیت هجدهم ابتلای در کنیز نوزدهم بیمار بودن اگرچه تب یک روز باشد
بیستم گند بیدن دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست ویکم زنا کردن کنیز وغلام بر قول بعضی
از مجتهدین بیست ودوم بول کردن غلام بزرگ در جای خواب بر قول بعضی از مجتهدین
بیست وسوم دزدی وخیانت کردن کنیز وغلام بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند
بیست وچهارم احمق بودن ظاهری بیست وپنجم آنکه شراب خوار باشد بیست وششم آنکه متاعی
که خریده باشد نجس باشد واگرچه قابل پاک ساختن باشد یا مشقت یا نقصان در قیمت آن

و پاک کردن بیست و هفتم ختنه ناکرده بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که
آنرا ختنه نکرده اند بیست و هشتم بی قوت بودن دست راست غلام با وجود قوت داشتن دست چپ او
پس مشتری هرگاه عالم شود باین عیوب اختیار فسخ دارد بچهار شرط اول آنکه تصرف در آن متاع
نکرده باشد چه با تصرف رد نمیتوان کرد اما ارش که تفاوت میانهٔ قیمت بی عیبی و عیب داریست
میگیرد دوم آنکه عیب پیش از بیع کردن باشد مگر چهار عیب اول آنکه آن چهار عیب اگر از وقت بیع
تا یک سال بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هرگاه تصرف نکرده باشد سوم آنکه مشتری
پیش از بیع کردن عالم نباشد که اگر عالم باشد رد نمیتواند کرد و ارش نیز نمیگیرد چهارم آنکه در وقت
بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه بتفصیل خواه باجمال چه اگر ساقط کرده باشد
رد نمیتواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود اول آنکه مشتری تصرف کرده باشد
در متاع عیبناک چنانکه گذشت دوم آنکه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد شود درین صورت
نیز رد نمیتواند کرد و ارش میگیرد سوم آنکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ
نکند ارش میگیرد چهارم آنکه متاع در دست مشتری عیبی بهم رسانیده باشد و بایع شرط کرده
باشد که هرگاه عیبناک شود ارش بدهد پنجم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصی کنیزی
مثلاً فروخته باشد بشرط آنکه سرخ روی و جعد موی باشد و روی او را سرخ کرده باشد
بسرخاب و وصل کرده باشد موی دیگری را بموی او چه درین صورت مشتری هرگاه
عالم نبوده باشد و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و همچنین اختیار دارد هرگاه
گوسفندی را چند روز شیر او را ندوشیده باشد و بفروشد بشرط آنکه شیر او مقدار معینی
باشد و بعد از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده درین صورت نیز مشتری مخیرست
بشرط آنکه در کمتر از سه روز شیر کم شود چه اگر بیشتر از سه روز شیر کمتر شود اختیار فسخ ندارد
و اگر شیر آن گوسفندی را که او را سه روز ندوشیده باشند کم نشود و عادت او شود آیا
مشتری اختیار فسخ دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این
حکم در غیر گوسفند نیز می رود یا نه چون حدیث در گوسفند واقع شده مخصوص گوسفندست
میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که در غیر گوسفند نیز می رود و همچنین آب قنات یا آسیا را

ببند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب او کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار
تدلیس هرگاه فسخ نکند و راضی بنگاه داشتن شود ارش نمیگیرد مگر در شرط بکارت چه هرگاه شرط کرده باشد
که کنیز بکر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته درین صورت بنابر قول مشهور ارش میگیرد
و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست موضع دهم خیار اشتراط و آن چنانست که متاعی
که بشرطی میفروشد سالم نباشد شرط و در تدلیس با عدم آن شرط با اشتراط آن موجب اختیار فسخ هست
چون فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعد معینی زر رسانید مسلط بر فسخ بیع باشد موضع یازدهم
خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را که بکسی بفروشد اگر ممزوج سازد بمثل آن بحیثیتی که جدا
نتوان کرد از یکدیگر چه درین صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد موضع دوازدهم
خیار دشواری تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاعی را که گمان او این باشد که میتواند تسلیم کردن
بفروشد و بعد از آن دشوار شود بر او تسلیم کردن آن چون فروختن کبوتری که از عادت او
این باشد هر روز باز آید مشتری مخیر است میانه فسخ و طلب مثل یا قیمت آن موضع سیزدهم
خیار رد کردن بعضی از متاع و آن چنانست که کسی دو غلام را مثلاً بیکدفعه خرید آنگاه ظاهر شود
که یکی از آنها ملک دیگری بوده مخیر است میانه فسخ بیع هر دو غلام یا نگاه داشتن یک غلام را
بحصه او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع موضع چهاردهم خیار تفلیس و آن
چنانست که هرگاه شخصی متاعی را بمفلسی بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش منع کند
جهت قسمت کردن مال او بر قرضخواهان چه درین صورت صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن
بیع و گرفتن متاع و میانه امضا و شریک بودن با قرضخواهان در مال آن مفلس موضع پانزدهم
خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض
در مدت خیار تلف شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ و همچنین اگر متاعی را
که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر است
در فسخ و آیا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع میگیرد یا نه درین مسئله خلافست و اگر بایع
در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر او لازم است موضع شانزدهم خیار جهالت اجاره
و آن چنانست که هرگاه مشتری جاهل باشد زمینی را که بایع باو فروخته در اجاره دیگری

بوده اختیار فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد که سنگهائی که در زمین مدفون بوده باشد از
بایع ست مخیر ست در فسخ و اجتماع اقسام خیار از خواص این کتاب ست خاتمه در بیان احکام
بد آنکه بعد از بیع کردن و گرفتن قیمت تسلیم متاع بمشتری لازم ست و آن در چیزهائی که قابل نقل
و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه ست یعنی خالی کردن و دست از تصرفات
آن باز داشتن یا آنکه رخت خود را از انجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسیده باشد
چیدن و در آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزن ست کیل و وزن کردن و اگر حیوانست
نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد
مال مشتری ست و جائز ست که بایع در بیع استثنا کند آنچه خواهد و اگر متاع حیوان باشد و
استثنای کله و پوست آن کند دران مجتهدین را پنج قول ست اول آنکه بیع صحیح ست دوم آنکه باطل ست
سوم آنکه اگر آن حیوان را توان ذبح نمود صحیح ست و الا باطل ست چهارم آنکه در حیوانی که ذبح او
نتوان کرد شریک ست بقیمت کله و پوست آن پنجم آنکه مطلقاً بنسبت کله و پوست دران شریکست
و اصح اقوال قول دوم ست و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده و فروشنده آن بر بایع
و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و خرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتری ست
بشرط آنکه برضای خود نیامده باشند بلکه بایع و مشتری ایشانرا آورند و دلال امین ست
اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیر فوت شود ضامن نیست و اگر میانه مالک و دلال
اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن و قیمت متاع با تقصیر قول قول دلال ست باب سوم مطلب دوم
در بیان رهن نمودن یعنی گرو کردن و دران دو فصل ست فصل اول در شروط گرو کردن
بدانکه گرو گذاشتن کسی که بر ذمه او دینی باشد جهت اعتماد مشروع ست خواه در سفر
و خواه در حضر و آنچه در آیه کریمه واقع شده است که در سفر جائز ست بنابر غالب ست چه بیشتر
اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسک بنویسد و اکتفا بگرو میکنند و این رهن عقد لیست
لازم از طرف کسی که گرو میکند باین معنی که دیگر نمیتوان تصرف در آن گرو کردن و آنرا
از گرو گیرنده گرفت تا وقتیکه دین او را ادا کند و دران نه شرط ست اول آنکه گرو کننده
بالغ و عاقل باشد و جائز التصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را باکراه

بران دارند و بعد از اکراه اذن بدهد درست و بیهوش و مفلس که حاکم شرع او را از مالش منع
کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که بمصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دینی که بواسطهٔ
مصلحت طفل کرده باشد یا جهت مال او گرو بگیرد دوم ایجاب چون رَاهَنْتُكَ هٰذَا عَلَى الدَّيْنِ
الْفُلَانِي یعنی گرو کردم این عین را پیش تو جهت فلان دین سوم قبول چون قَبِلْتُ و آنچه دلالت
کند بر آن و میباید که قبول بعد از ایجاب بی فاصله واقع شود چهارم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ
بگویند با قدرت و با عاجز بودن باشارت و کتابت نیز جائز ست بغیر عربی و بغیر صیغهٔ ماضی نیز جائز ست
پنجم قبض کردن گرو و در قبض کردن گرو اذن گرو کننده شرط ست پس اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد
یا دیوانه شود یا رجوع در اذن در قبض نماید گرو باطل میشود و بعضی از مجتهدین قبض را شرط
نمیدانند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو کننده در آن تصرف کند
گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کنند تا آنکه گرو گیرنده
یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست هفتم گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد
مالک شدن آن و جائز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین یا منفعت چون سکنی خانه و خدمت
غلام و گرو کردن مال غیر بی اذن صاحب و گرو کردن شراب و خوک و اگر چه جهود باشد و نزد
مسلمان گرو کند و او در دست جهود بگذارد صحیح نیست اما شیرهٔ انگور را اگر گرو کنند صحیح ست
و در وقتی که شراب شود از گرو بیرون میرود و چون سرکه شود باز گرو می شود و اگر در حالتی
که شراب شود صاحب آنرا بریزد و شخصی که نزد او گرو ست آنرا جمع کند که آیا مالک آن میشود
بعد از آنکه سرکه شود یا همان مالک کسی ست که گرو کرده درین مسئله مجتهدین را دو قول ست
اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک آن میشود و اگر بقصد شراب بودن
جمع کرده باشد مالک آن نمیشود و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بندهٔ مسلمان نزد کافر
و بعضی آنرا جائز داشته اند و گفته اند که واجب ست درین صورت بمسلمان بسپارند و گرو کردن
کتب فقه و حدیث نزد یهود مکروه است و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز خوش روی نزد
فاسق مگر آنکه محرم باشد و میانهٔ مجتهدین خلاف ست در آنکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوانند کرد
چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بندهٔ گریخته آیا جائز ست یا نه همچنین خلاف ست میانهٔ

مجتهدین و در گرو کردن کنیزی که از و فرزند داشته باشد اصح آنست که گرو میتوان کرد آنرا بجهت
قیمت آن کنیز و گرو کردن کنیز مکاتب و مدبره صحیحست و گرو کردن زمین وقف و زمین خراج جائز نیست
ششم آنکه گرو جهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد پس جائز نیست گرو کردن جهت دینی که در ذمه
ثابت نباشد چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و جهت جنایتی که شخصی بکند و با جرت کسی که
او را گرفته باشد که بنده گریخته او را از شهری برگرداند پیش از برگردانیدن او و در گرو کردن غلام
جهت مال کتابت میانه مجتهدین خلاف است اقوی آنست که جائز است هفتم آنکه گرو جهت دینی باشد
که استیفای آن دین از و ممکن باشد پس گرو کردن بر اجاره متعلقه ببدن شخصی معین چون خدمت
آن صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمیتوانند که گرو را بفروشند و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کنند اما اگر
آن شخص را جهت عمل معین چون خیاطی کردن جامه اجاره گرفته باشد جائز نیست چه هرگاه او
بگریزد میتوانند که گرو را بفروشند و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کنند فصل دوم در احکام
گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرط است پس هر شرطی که منافی آن نباشد چون شرط
کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در عده
و درین صورت گرو کننده او را نمی تواند از وکالت عزل کرد اما گرو کننده اگر بمیرد گرو باطل
می شود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو باطل نمیشود بلکه بورثه او منتقل میشود و اگر در گرو شرطی
کند که جائز نباشد چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند
که منافع کل گرو نیز گرو باشد صحیحست و بعد از آنکه گرو کننده چیزی گرو کند دیگر او را تصرفی
که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن
با آن مگر باذن گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را تصرف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده
و دیگر وعده در گرو کردن شرط نیست اما اگر شرط کند لازم است و اگر بعد از وعده
گرو کننده از دادن دین امتناع نماید و گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد
و دین خود را بر دارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد بی رخصت او نفروشد
و اگر غائب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع آنرا بفروشد و دین او را ادا نماید و اگر گرو
گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جائز نیست او را تصرف

در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر گرو کند چیزی را که بسیار نماند جائز است که شرط کند که
پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل
گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانت است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول
قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف
شود و گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج بصیغهٔ دیگر نیست و اگر دو متاعی هست و دو دین گرو کند هرگاه
یکی از آنها را بدهد هر دو را جهت یک دین نمیتواند نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی
باگرو و یکی بی گرو هرگاه دین باگرو را ادا نماید نمی تواند گرو را جهت از دین دیگر نگاه داشت
و هرگاه گرو کننده دین او را بدهد گرو گیرنده را نمیرسد که گرو را بفروشد و نمیرسد گرو گیرنده را
تکلیف نمودن گرو کننده که دین او را از غیر گرو بدهد و اگر چه قادر باشد و گرو گیرنده را حاضر
گردانیدن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آنچه خرج حاضر
ساختن گرو شود بعد از دادن دین از مال گرو کننده است و اگر گرو حیوانی باشد و هر خرج
او بگرو کننده تعلق دارد و نفقهٔ او بر اوست و در بعضی از احادیث واقع شده که اگر گرو قابل
آن باشد که بر و سوار شوند و شیر داشته باشد که بخورند جائز است که سوار شوند و شیر آنرا بخورند
و نفقه بدهند و قول اصح آنست که تصرف دران بی اذن گرو کننده جائز نیست و نفقه بر اوست
و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گرو کننده بستاند **مطلب سوم** در شفعه گرفتن و آن چنانست
که دو شخص ملکی متاعی داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هرگاه
یکی از آن دو شخص حصهٔ خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را مستحق میشود و آنچه دیگری
قیمت نموده بهمان قیمت را میدهد و میگیرد و شرط اول آنکه آن چیزی را که شریک فروخته باشد
میباید که قابل نقل نباشد بحسب عادت پس در آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که شفعه در حیوان نیز هست و هرگاه زمین را بفروشد یا درخت یا خانه یا دولاب
بتبعیت دران شفعه میرود دوم آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد چون حمام
کوچک و دکانچهٔ باریک کوچک و نهر و راه تنگ شفعه ندارد سوم آنکه آن چیز را قسمت نکرده باشند
چه اگر قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر آنکه در نهر و راه شریک باشند چه درین صورت

با قسمت نیز شفعه دارد هرگاه هر دو را با هم بفروشند امّا اگر زمین را بی نهر و راه بفروشند درین صورت
شفعه ندارد چهارم آنکه زیاده از دو شریک نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در غیر حیوان زیاده
از دو شریک را شفعه میرسد امّا در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمیرسد پنجم آنکه حصهٔ شریک بخریدن
و فروختن منتقل شود بدیگری چه اگر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر را
شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هبهٔ معوضه شفعه دارد ششم آنکه کسی که شفعه می طلبد جهود
یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هرگاه مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد
شفعه نمیرسد و اگر مشتری کافر باشد و کسی که شفعه می طلبد مرتد باشد آیا میرسد او را یا نه میانهٔ مجتهدین
خلافست و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود هفتم آنکه حصهٔ
شریکی که شفعه می طلبد وقف نباشد چه هرگاه وقف باشد شفعه او را نمیرسد و سید مرتضی رضی الله عنه
گفته که هرگاه آن کسی که وقف برو او باشد یک کس باشد او را شفعه میرسد و در صورتی که بیع
وقف اولاد وی جایز است چنانچه در باب وقف گذشت شریک او شفعه نمیگیرد هشتم آنکه یکی از دو
شریک مقدم باشد در خریدن چه هرگاه هر دو بیکدفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه نمیرسد و همچنین
در صورتی که یکی پیشتر خریده باشد دیگری را شفعه نمیرسد نهم آنکه آن شخصی که شفعه می طلبد میباید
که عالم به بیع باشد و نیز عالم باشد بقیمتی که شریک فروخته باشد آنرا چه با جهالت بهر دو او را شفعه
گرفتن صحیح نیست دهم آنکه قادر باشد بقیمت دادن آن و گرفتن پس اگر قادر نباشد یا قادر
باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است امّا اگر گوید که قیمت آنرا حاضر ندارم و غایب است صبر کنید
تا حاضر سازم مهلتش تا سه روز است و اگر گوید که قیمت در بلد دیگر است مهلتش دهند تا زمانی
که حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیگر مگر آنکه در مهلت ضرر بمشتری رسد چه درین صورت
شفعه ساقط است یازدهم آنکه در دست مشتری پیش از آنکه شفعه طلبد تلف نشده باشد چه اگر
تلف شده باشد شفعه ساقط است دوازدهم آنکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد بفروختن
شریک و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دانستن فروختن شریک حصهٔ خود را نیز بفروشد شفعه
درین صورت ساقط است و اگر غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا محبوس یا بیمار یا بیهوش باشد
شفعهٔ ایشان ساقط نمیشود بلکه هرگاه عالم شوند میرسد ایشانرا و ولی طفل یا دیوانه با صرفه

و ضبط ایشان شفعه میگیرد سیزدهم آنکه در وقت گرفتن آنچیز بگوید که گرفتم این زمین را مثلاً بشفعه
چه این قول بجای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اگر مشتری در آن چیز تصرف
کرده باشد مثل آنکه او را فروخته باشد شریک را میرسد که آنرا باطل سازد و از آن کس بگیرد و هر چه
منافع بهم رسد پیش از آنکه شریک شفعه بطلبد مال مشتریست و ساقط نمیشود شفعه به پشیمان شدن
مشتری از خریدن یا رد کردن ببایع بواسطهٔ عیب و شفیع میتواند رد کرد و آنرا بشریک جهت
عیب یا جاهل بودن او بعیب اما اگر رد نکند تفاوت قیمت آنرا نمیتواند گرفت از بایع مگر آنکه
مشتری آن تفاوت از بایع گرفته باشد و اگر میانهٔ کسی که شفعه میخواهد و مشتری نزاع شود در
انتقال او به بیع یا بمیراث یا هبه اگر گواه نداشته باشد قول قول مشتریست در نفی استحقاق شفعه
و قول قول مشتریست در قیمت با قسم بر قول مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری
مقدم است مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن و در آن چند فصل است فصل اول در
حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد بسبب تعلق حق غیری بمال
ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنها ده قوم اند اول اطفال چه ایشان از
مال خود ممنوع اند تا وقتی که بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در پسران بیکی از سه چیز است
یا پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان برآمدن یا محتلم شدن و در زنان
بدو چیز اخیر و نه ساله شدن یا حیض دیدنست و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشان را آزمایش
کنند یا بنیکه ببینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه دوم دیوانگان و ایشان از مال خود
ممنوع اند تا آنکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری هر چند بالا رود
و اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریک اند و هرگاه ایشان نباشند کسی که پدر و جد
او را وصی کرده باشد و هرگاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع و امینی که حاکم او را نصب نماید
سوم سفیهان چه ایشان نیز از مال خود ممنوع اند تا آنکه سفاهت ایشان برطرف شود و اگر
ایشان عقل داشته باشند و برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و اگر سفیهان
بالغ شده باشند ولی ایشان حاکم شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش
ممنوع اند خواه حاکم ایشان را منع کرده باشد از مال خویش و خواه نکرده باشد اما هرگاه سفاهت

برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان برطرف نمیشود و بعضی از سنیان برین
رفته اند که هرگاه سفیه بیست و پنجساله شود دیگر تصرف در مال خود میتواند کرد اگرچه سفیه باشد و هر سفیه
هرگاه پیش از سفاهت حج واجب شده میتواند حج واجب خود را بالفعل آورد و لیکن شرط آنکه خرج راه حج را
بدیگری بسپارند و حج سنت نیز میتواند کرد هرگاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کند
سوگند یا نذر خود را کفارهٔ آن روزه گرفتن است چهارم بیمارانی که در آن مرض فوت شوند
چه ایشان از زیاده از سه یک مال خویش ممنوع اند یعنی که اگر سی تومان داشته باشد
مثلاً و بکسی بخشیده ده تومان آن صحیح است و باقی باطل است پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند
و آنرا تسلیم مشتری نکرده باشند چه از تصرف در قیمت آن متاع ممنوع اند تا آنکه آن متاع را
تسلیم مشتری نمایند ششم جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آنرا نداده باشند چه ممنوع
از تصرف در آن متاع تا قیمت آن متاع را بدهند هفتم غلامان که آقاهای ایشان با ایشان
قرار کرده باشند که مبلغ معین بدهند و آزاد شوند چه از آنچه پیدا کنند سوای نفقه ممنوع
اند تا آنچه آقا با ایشان قرار داده بدهند هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند
و پدرهای ایشان کافر بوده باشند چه ایشان نیز از مال خود ممنوع اند تا آنکه مسلمان
شوند نهم جماعتی که مال خود را پیش کسی گرو کرده باشند جهت دینی چه ایشان از تصرف
در آن مال ممنوع اند تا وقتی که دین را بدهند دهم مفلسان که مالهای ایشان از قرض
قرضخواهان ناقص باشد چه ایشان تصرف در مال خود سوای نفقه و جامهٔ خود و اهل و عیال
واجب النفقهٔ خود ممنوع اند بچهار شرط اول آنکه قرض قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت
باشد دوم آنکه وعدهٔ قرضهای ایشان رسیده باشد سوم آنکه مالهای ایشان از قرض
قرضخواهان ناقص باشد چهارم آنکه قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشانرا منع کند از
مال ایشان چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشانرا قیمت مینماید و بر
قرضخواهان فراخور قرض ایشان قسمت می نماید باین طریق که مفلسان و قرضخواهان را
حاضر میسازد و قرضخواهان که گروهی داشته باشند گرو را بفروشند و بآنها دهند
و قرضخواهان دیگر را در آن دخلی نیست و صاحبان متاعی را که متاع ایشان موجود باشد

نفیساند که اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرضخواهان شریک باشند آنگاه جماعتی را که مفلس برایشان
جنایتی کرده باشد حق ایشانرا بدهد آنگاه حیواناتی که محتاج بنفقه باشند اول بفروشند آنگاه
متاع و قماش و منقولات را بفروشند و آنگاه زمین را بفروشند و خدمتکار مفلس و خانه او را نمیتوان فروخت
هرگاه محتاج بآنها باشد و آیا بعد از فروختن چیزهای مفلس و بقرضخواهان او دادن
منعی که حاکم شرع او را کرده زایل میشود یا محتاج ست بحکم حاکم میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست
که بمجرد قسمت منع برطرف میشود و نمیرسد قرضخواهان را که بعد از آنکه آنچه داشته باشد از و گرفته
باشند او را تکلیف نمایند که جهت ایشان کار کند و اگرچه صاحب کسب باشد یا آنکه اگر کسی
چیزی باو بخشد تکلیف نمایندش که قبول کند یا قرض کند جهت ایشان و تکلیف نمیتوان کرد زنان را
بشوهر کردن جهت گرفتن مهر از ایشان و حبس او کردن بعد از قسمت اموال جائز نیست
بلکه مهلت او واجب ست تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را مستغنی گرداند **فصل دوم** در ضامن
شدن و آن بر سه قسم ست اول متعهد مال شدن که بر ذمت شخصی باشد و شروط آن هفت ست
اول ایجاب چون ضمنت لک یعنی ضامن شدم من از فلان شخص بآنچه بر ذمت اوست و آنچه
صریحا دلالت کند بران و با قدرت کتابت و اشارت کافی نیست و اشاره آخرس کافیست
دوم قبول کسی که او را ضامن میسازد و بعضی از مجتهدین گفته اند که رضای او کافی ست
اگرچه بلفظ نگوید اما رضای کسی که از جانب او ضامن میشود دخل ندارد و لیکن اگر بی
رضای او ضامن میشود مالی که میدهد رجوع باو نمی تواند کرد اما اگر برضای او ضامن شود
رجوع میکند و اگر کسی که بواسطه مال او ضامن شده چیزی بخشد بضامن ضامن نمیتواند
از ان کس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریت قبول شرط نیست سوم آنکه ضامن بالغ
و عاقل و جائز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست
و بیهوش و خفته و مجبور صحیح نیست چهارم آنکه ضامن آزاد باشد چه ضمان بنده بی اذن
مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که صحیح ست و بعد از آزادی میدهد و باذن
مولی صحیح ست و تعلق میگیرد بذمه بنده نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته که تعلق میگیرد
بمال مولی پنجم آنکه ضامن مالدار باشد یا آنکه کسی که جهت مال او ضامن میشود عالم باشد

بمفلسی او در هنگام ضامن شدن او امّا اعتبار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای
ضامن شدن مال تلف شود ضمان باطل نمیشود ششم آنکه ضمان را معلّق بشرط نسازند چه اگر معلّق بر شرط
سازد صحیح نیست امّا اگر معلّق نسازد بشرطی امّا دادن مال را معلّق بر شرط سازد صحیح ست هفتم آنکه
مالی که ضامن متعهّد آن میشود میباید که ثابت باشد در ذمّت آن کسی که از و ضامن میشود پس اگر
ثابت در ذمّت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان
امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از آنکه شرطهای ضامن بهم رسد منتقل میشود مال
از ذمّهٔ آن شخصی که از جانب او ضامن شده بذمّهٔ او و ضمان حال و مؤجّل جائزست و در مؤجّل اگر
ضامن بمیرد ضمان مؤجّل حال میشود و جائزست که شخصی از ضامن ضامن شود و همچنین قسم دوم
حواله چه حواله نیز انتقال مال ست از ذمّتی بذمّتی دیگر و شروط آن شش ست اوّل ایجاب چون
اَحَلْتُكَ بِالدَّيْنِ الْفُلَانِي عَلَى فُلَانٍ یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بفلان کس دوم قبول
چون قَبِلْتُ و قبول حواله واجب نیست بر مالدار و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول بر مالدار
واجبست و احادیثی که وارد شده بدین مضمون محمول بر استحباب ست سوم رضای آن کس
که حواله میکند بکسیکه او را حواله کرده و کسی که بر او حواله کرده باشند چهارم آنکه حق ثابت باشد
در ذمّهٔ کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی که بقرض خواهد گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معلّق
نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین محال بهر کدام از حواله کننده و کسی را
که حواله میکنند و کسی که حواله میکنند و هرگاه شروط حواله متحقّق شود منتقل میشود مال از ذمّهٔ کسی که حواله میکند بذمّهٔ
کسی که حواله میکنند بر او و حواله کردن آن کسی که حواله کرده شده بر او بر کسی دیگر جائزست
و همچنین بر کسی دیگر و حواله بغیر جنس بتراضی جائزست چنانچه بر ذمّت او دراهم باشد و دینار
نیز حواله کند قسم سوم کفاله و آن ضامن شدن بدن شخصی ست که بر و حق غیری ثابت باشد
و شروط آن پنج ست اوّل ایجاب چون كَفَلْتُكَ یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را دوم
قبول کسی که از برای او ضامن میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بدن او
میشود شرط کرده اند سوم تعیین آن کسی که ضامن بدن او میشود پس اگر گوید که ضامن
بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست و همچنین تعیین مدّت ضمان جائزست چهارم آنکه ضمان

را معلق بشرط نسازد چه اگر معلق بشرط سازد باطل ست مثل آنکه انچه براو باشد حد نباشد چه کفیل شدن
کسی که بر وحد لازم شده باشد صحیح نیست و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد کفیل شدن صحیح ست
و کفیل شدن حال جائز ست و بوعده نیز هرگاه وعده مشخص باشد و هرگاه عقد کفاله مطلق واقع
شود منصرف بحال میشود و بتسلیم کردن آن شخص که ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه
میشود بشرطیکه در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را رها کند چه درین وقت بتسلیم کردن
بری الذمه میشود و بری الذمه نمیشود بتلف شدن آن چیزی که بر ذمه او باشد و اگر از حاضر
ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس نماید تا او را حاضر کند یا انچه در ذمه او ست
از عهده بیرون آید و بعد از گرفتن انچه بر وی ست ضامن رجوع میکند بر آن کسی که ضامن بدن او
شده اگرچه باذن او ضامن نشده باشد و اگر آن شخص بگریزد یا غائب شود و غائب شدنی
که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازم ست که انچه بذمه او ست بدهد میانه مجتهدین درین مسئله
خلافست اقرب آنست که میباید داد و اگر غائب شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد
ضامن را مهلت دهند تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدن ست رها کردن قرضدار کسی را
از دست او از روی قهر و غلبه چه درین صورت بر وی لازم ست که او را رد کند یا انچه بر وی ست
بدهد و باطل میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد و درین صورت دادن مالی
که بر ذمه او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مرده او نیز بر او لازم نیست مگر آنکه حاضر
ساختن آن مرده جهت گواهی دادن بر او باشد چه درین صورت حاضر ساختن مرده او لازم ست
و اگرچه دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر وارثه او لازم ست که آن شخص را حاضر سازند
مجتهدین را درین مسئله دو قول ست اصح آنست که حاضر سازند فصل سوم در بیان صلح کردن
و آن عقدیست که شارع وضع کرده آنرا جهت قطع نزاع و آن بر سه قسم ست اول میانه مسلمانان
و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد دوم میانه زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق
خواهد آمد سوم میانه دو خصم در اموال و صلح عقدیست لازم و شروط آن شش ست اول
ایجاب چون صالحتک عنه بهذا یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را بفلان مبلغ مثل دوم قبول چون
قبلت و هرچه دلالت کند بر رضا بر ایجاب سوم آنکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید

مختار جائز التصرف واقع شود پس مصلحت طفل و دیوانه و سفیه و کسی که او را باکراه بر آن دارند یا مست باشد یا بیهوش باشد یا کسی باشد که حاکم شرع بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطهٔ قرضخواهان صحیح نیست چهارم آنکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زن تا آنکه اقرار کند بزوجیت او چه درین صورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند صحیح نیست پنجم آنکه صلح با عوض واقع شود چه اگر بی عوض واقع شود صحیح نیست و همچنین باطل است اگر بر عوضی واقع شود که حق غیری باشد ششم آنکه صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود چه همچنین صلح باطل است و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد لازم میشود چه صلح عقد لازم است از هر دو طرف و صلح خود عقدیست بسر خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که گاهی تابع بیع است هرگاه در وی عینی منتقل شود بعوض معلوم و فرع اجاره است هرگاه منتقل شود منفعتی معلوم بعوضی معلوم و فرع هبه است هرگاه دران عینی منتقل شود بی عوض و فرع ابراست هرگاه دران اسقاط حقی شود و فرع عاریت است هرگاه متضمن اباحت منفعتی شود بغیر عوض و صلح صحیح آنکه با اقرار جائز است با انکار نیز جائز است و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنیان را که گفته اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد و صحیح است صلح کردن بر عینی بعین و منفعت و بر منفعت بعین و منفعت بجنس آنچه دعوی میکند و بغیر جنس آن و جائز است صلح کردن بر زیاده از قیمت متاعی که نزاع دران کنند و بکمتر از قیمت آن و همچنین صحیح است صلح کردن بچیزی حال از چیزی که بوعده باشد و بوعده از چیزی حال

باب هفتم

در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع دران چهار مطلب است

مطلب اول در اجاره دادن و دران سه فصل است **فصل اول** در شرطهای اجاره بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت معلومه است مر شخصی را بعوض معلومی و شرطهای آن پانزده است اول ایجاب چون اجرتك هذا یعنی اجاره دادم بتو فلان زمین را بمبلغی معین مثلاً و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست واگرچه قصد اجاره کنند دوم قبول چون قبلت و آنچه دلالت کند بر رضا بایجاب سوم آنکه هر یک از موجر و مستاجر بالغ و عاقل و مختار

و جائز التصرف باشند پس اجارهٔ طفل و دیوانه و غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه
بران دارند صحیح نیست و اگر مفلس مال خود را باجاره دهد صحیح نیست اما اگر خود را باجاره دهد صحیح ست
چهارم آنکه آنچه اجاره میکنند چیزی باشد که او را توان دید یا وصف آن توان کرد بنوعی که از و
جهالت برطرف شود پس در اجاره دادن حمام مثلاً ناچار ست از دیدن خانهای آب بزرگ
و کوچک و تون و جائی که خاکستر ریزند و او نجانه و مصرف بان یا وصف کردن آن حمام بنوعی
که جهالت از و برطرف شود و در اجارهٔ زمین ناچار ست از دیدن یا وصف کردن و تعیین منفعت
بزراعت و غیر آن و تعیین مدت پنجم آنکه آنچه باجاره می دهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند
و از و نفع گیرند پس اجارهٔ درخت جهت خوردن میوهٔ آن و همچنین جهت سوزانیدن و طعام
جهت خوردن و گوسفند جهت خوردن شیر او صحیح نیست اما در اجاره گرفتن دایه جهت شیر دادن
بطفل میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز ست و آیا جائز ست که گوسفند را اجاره کنند جهت
شیر دادن بره درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز ست و همچنین اجاره
کردن بویهای خوش جائز ست اگرچه ببوئیدن کم شود و همچنین اجارهٔ حمام جهت نشستن
دران جائز ست و ریختن آب تابع آنست و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جائز ست
یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست ششم آنکه آن چیزی را که اجاره میکنند منفعت آن
مستقل باشد و در اجاره کردن سیب جهت بوئیدن و درخت جهت نشستن در سایهٔ آن
میانهٔ مجتهدین خلافست اما اجارهٔ درخت جهت خشک کردن رخت بان صحیح ست هفتم آنکه
منفعت مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست هشتم آنکه منفعت
مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه نفع
گرفتن از آنچیزی که اجاره میکنند ممکن باشد پس اجارهٔ زمین بی آب جهت زراعت کردن
دران صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اجاره کردن گوسفند جهت زراعت کردن بدان بعوض
گاو یا جهت بار برداشتن بعوض شتر چه انتفاع درین دو صورت ممکن نیست دهم آنکه قادر
باشد بر تسلیم آن پس اجارهٔ بندهٔ گریخته در مدتی که گریخته باشد صحیح نیست یازدهم آنکه منفعت
چیزی نباشد که بحسب شرع و عرف ممنوع باشد از ان پس اجارهٔ شخصی جهت کندن دندانی

که در و نمیکنند یا جنب و حائض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست امّا اگر اجاره کنند جهت کندن
و ندانی که در و کنند صحیح است و کافر را اجاره کردن مصحف جهت نظر کردن و مسلمان جهت خدمت
صحیح نیست دوازدهم آنکه ممکن باشد که مستأجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسی که حج
بر او واجب باشد جهت حج کردن از غیر صحیح نیست سیزدهم آنکه منفعت معلوم باشد چون خیاطی
کردن قبای شخصی پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چهاردهم آنکه عوض منفعت معلوم باشد
بمشاهدهٔ آن یا بوصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن
در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب
داشته باشد مخیر است میانهٔ فسخ و امضا با ارش عیب و هرگاه این شروط متحقق شد اجاره
لازم است و فسخ آن نمیشود مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده اند چون خراب شدن خانه
و غرق شدن زمین در آب و گریختن کسی که او را باجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد
و خواه بعد از قبض و چون ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلاک و باطل نمیشود
بمنع کردن موجر مستأجر را از تصرف در عین و غصب کردن عین پیش از قبض و مفلس بودن
مستأجر و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستأجر باطل میشود یا نه بعضی
از مجتهدین میگویند که باطل میشود و بعضی میگویند که باطل نمیشود خواه پیش از استیفای منفعت باشد
و خواه بعد از آن و بعضی بر آن اند که بموت مستأجر باطل میشود نه بموت موجر و استاد فقیر
یعنی شیخ الطائفه بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه درین مسئله متوقف بود جهت تعارض
ادله و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میانهٔ مجتهدین درین
مسئله خلافست بعضی برین رفته اند که اقرب آنست که باطل است و مستأجر رجوع میکند ببقیه
اجرت بر ورثهٔ موجر و باطل نمیشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری جاهل باجاره باشد
مخیر است در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل میشود و اگر معین نباشد یا معین
باشد و مضمون باشد باطل نمیشود و الزام میکنند او را و او را اجاره گرفتن شخصی جهت کردن
آن کار و بمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود و مستأجر مالک منفعت میشود امّا تسلیم اجرت
موقوفست بر تسلیم عین و اگر اجرت بر عمل باشد و بعد از انقضای عمل اجرت لازم است

و در حکم تسلیم عین ست دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستاجر و هرگاه مدتی بگذرد که انتفاع
از عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود و آیا نفقهٔ کسی که باجرت میگیرند و نفقهٔ
چاروای کرایه و آب دادن آن بر کسی ست که او را اجاره کرده یا بر صاحب چارپا ست خلافیست
اقرب آنست که بر صاحب چاروا ست و بر آن کس که اجیر شده و یا محتاج چاروا ست که باجاره
میگیرند بر کسی ست که از و اجاره میگیرند از زین و لجام و سنت ست که اجرت اجیر را پیش از
کار فرمودن مشخص کنند و هنوز عرق او خشک نشده باشد که بدهند و مکروه است اگر چیزی در دست او
فوت شود و بتقصیر آن باجرت او حساب کنند **فصل دوم** در آنکه در چند موضع اجاره حرام ست
و در چند موضع مکروه است و در چند موضع جائز ست بدانکه در پانزده موضع اجاره حرام ست
و در هشت موضع مکروه است و در پانزده موضع جائز ست اما پانزده موضع حرام اول اجاره
کسی جهت ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو دوم اجارهٔ کسی است که باطل کند سوای
عروسی که دران جائز ست سوم اجارهٔ کسی که جهت برداشتن شراب یا مردار یا خوک جهت
خوردن اما اگر شراب برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از محله جهت بوی بد بیرون دارند
صحیح ست و همچنین حرام ست برداشتن شراب جهت بیع و چهارم اجارهٔ کتابت کننده جهت
نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهت غیر نقض و حجت بر ایشان پنجم اجاره دادن خانه
بجهت آنکه در آن عبادت کنند یا شراب بگذارند و همچنین اگر خانه را بمسلمان اجاره دهند جهت
شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ گزنده و خوک هفتم اجاره دادن خروس که بنماز
بیدار کنند هشتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشنمازی و قضا و اذان و غسل دادن و کفن و دفن
مردگان اما رزق از بیت المال گرفتن جائز ست نهم اجاره دادن زمین که آب نبرد و نشیند
جهت زراعت کردن دهم اجاره دادن زمین بانچه از آن زمین بیرون آید یازدهم اجارهٔ
دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس دوازدهم اجارهٔ گوسفند نر که بر ماده اندازند اما اگر
جهت صاحب گوسفند هدیه بیاورند جائز ست سیزدهم اجاره جهت ساختن صورتهای
سایه دار چهاردهم اجارهٔ شخصی جهت تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل
شرعیه پانزدهم اجاره دادن نفس خود را جهت حج کسی که حج بر وی واجب باشد اما

هشت موضع که مکروه است اوّل اجارهٔ مسلمان جهت خدمت جهود دوم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب
و کتابت آن و نوشتن عشرهای آن بطلا سوم اجارهٔ حجامت کننده با شرط اجرت چهارم اجاره جهت
پاک کردن از نجاست پنجم اجاره جهت جهد کردن بباطل امّا جهت توجه بحق جایزست ششم اجاره دادن
نفس خود را جهت زاییدن زنان بشرط اجرت هفتم اجاره جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز بغیر
امین و امّا پانزده موضع که جایزست اوّل اجارهٔ مصحف جهت حفظ و نظر کردن و همچنین اجارهٔ کتب
فقه و حدیث و آداب دوم اجاره گرفتن جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و خط سوم اجاره کردن
کسی جهت هر عمل مباحی که خواهند چهارم اجاره جهت حج از برای میت پنجم اجاره کردن جهت ساختن
مسجد و پل ششم اجاره کردن بجهت نماز میت هفتم اجارهٔ قنات جهت زراعت کردن بآب آن
هشتم اجارهٔ عقار نهم اجارهٔ زیور جهت زینت دهم اجارهٔ درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت
یازدهم اجارهٔ درخت جهت خشک کردن رخت برو و جهت سایهٔ آن دوازدهم اجارهٔ چارپایان
جهت خرد کردن گندم و جو و غیره سیزدهم اجارهٔ خانه جهت مسجد کردن و رخت جهت نماز کردن
دران چهاردهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن ازان و بعضی از مجتهدین این را جایز نمیدانند
پانزدهم اجارهٔ سگ شکاری و باز و چرغ و پارس جهت شکار فصل دوم در احکام اجاره کردن
بدانکه مستاجر امین ست پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد
می شود و در سیزده موضع ضامن ست اوّل با تعدّی و تقصیر و خلافست میانهٔ مجتهدین که ضامن
قیمت ست روز تقصیر یا روز تلف اصح آنست که ضامن قیمت ست روز تلف دوم گازر اگر جامه را
پاره کند ضامن ست و اگر جامهٔ کسی را بسبب اشتباه بدیگری بدهد ضامن ست سوم اگر حمال
چیزی را بشکند چهارم ساربان ضامن ست چیزی را که تلف کند پنجم ملاح اگر در حفظ کشتی
تقصیر کند ضامن ست ششم طبیب هفتم کحال هشتم بیطار نهم اجیر آنچه عمل کرده اگر نگاه دارد جهت گرفتن
اجره و تلف شود ضامن ست دهم معلم اطفال اگر جهت تادیب اطفال را بزند بحدی که بجنایت
برسد یازدهم کسی که ختنه می کند اگر قطع حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را ختنه کند و بمیرد
کند طفل ضامن ست دوازدهم اگر کسی جهت کندن دندان که درد کند اجاره کند و دندان
صحیح را بکند ضامن ست سیزدهم خیاط آنچه ضایع کند چهاردهم طباخ آنچه ضایع کند پانزدهم

جولاه انچه ضایع کند ضامن است و هم چنین خباز اگر نان بسوزاند ضامن است هفدهم چوپان گوسفند اگر خواب
کند و غافل شود و تقصیر کند ضامن است هجدهم حمامی چیزی که باو بسپارند و تقصیر کند در حفظ آن
و تلف شود ضامن است و اگر میانه موجر و مستاجر نزاع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است
باقسم و در رد کردن قول قول مالک است باقسم و در هلاک شدن متاع قول قول مستاجر است باقسم
و در کیفیت اذن در فعل قول قول مالک است و در قدر اجرت قول قول مستاجر است و در مدت
اجاره قول قول موجر است و در تعدی قول قول مستاجر است مطلب دوم در بیان عاریت دادن
و امانت نزد کسی سپردن و در آن دو فصل است فصل اول در عاریت دادن و آن عقدیست
جایز و هر یک از ایشان را می رسد رجوع الا در دفن میت مسلمان چه در آن رجوع بعد از دفن
جایز نیست چه شگافتن قبر حرام است تا آنکه استخوان او پوسیده شود و بعضی از مجتهدین استثنا
کرده اند چیزی را که نیز در رجوع کردن ضرر رسد بکسی که عاریت کرده اند آنرا چون پارچه چوب
که جهت رخنه کشتی بعاریت گرفته باشند که در دریا رجوع نمی رسد و در آن و شروط آن هشت است
اول ایجاب و آن هر چیزیست که دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی و اشاره و ایما
نیز کافیست دوم قبول و آن رضا بایجاب است خواه قولی مثل آنکه گوید قبول دارم
و خواه فعلی چون گرفتن عاریت سوم آنکه کسی که عاریت میگیرد و کسی که میدهد بالغ و عاقل
و جایز التصرف باشد پس عاریت طفل و مجنون بی اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی
و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه کسی که عاریت می دهد مالک باشد پس عاریت
مستاجر صحیح است و عاریت غاصب صحیح نیست پنجم آنکه آنچیزی را که عاریت میگیرند می باید که عینی
باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ و یوز جهت
شکار و گربه جهت گرفتن موش و گوسفند نر جهت انداختن بر گوسفند ماده و عاریت کردن
طعام و میوه خوردن صحیح نیست اما گوسفند را جهت شیر دادن اگر عاریت کنند صحیح است چه
مجتهدین استثنا کرده اند و در غیر گوسفند خلافست اقوی آنست که مخصوص گوسفند است
ششم آنکه کسی که عاریت میگیرد می باید که اهلیت داشته باشد که باو توان داد پس اگر کسی
که احرام بسته باشد جهت حج عاریت آلت شکار کند صحیح نیست هفتم آنکه انچه عاریت میکند

جهت نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهت ریختن شراب در آن خانه جایز نیست و
عاریت گرفتن کنیز جهت تمتع از او بغیر از آنکه لفظ تحلیل یا اباحت گویند جایز نیست و مکروه است
عاریت دادن پدر و مادر بغلامی جهت خدمت کردن آن غلام و آنچه بعاریت میگیرند امانت است
در دست عاریت گیرنده اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست و اگر چه بسبب استعمال کردن
ناقص شود مگر آنکه شرط ضمان کرده باشند با تلف یا آنکه آنچه بعاریت گرفته طلا و نقره باشد
چه بتلف آنها ضامن است خواه سکه داشته باشد و خواه سکه نداشته باشد و اگر میانه عاریت
دهنده و عاریت گیرنده نزاع شود در تلف متاع قول قول عاریت گیرنده است با قسم و اگر دعوی
رد کردن نماید قول قول عاریت دهنده است با قسم فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن
و شروط آن بر سه قسم است اول ایجاب دوم قبول بطریقی که در عاریت گذشت سوم آنکه هر یک
از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل یا دیوانه یا سفیه
یا مست یا بیهوش یا کسی که باکراه او را بر آن دارند یا غلام بی اذن آقا باشد امانت او صحیح
نیست و قبول امانت کردن سنت است و حفظ کردن آن واجب است بقدر امکان بعد از قبول
و رد آن بر مالک واجب است و در وقت رد کردن آن گواه گرفتن سنت است و ممزوج
ساختن امانت بمال خود و مال غیر بجنس و غیر جنس حرام است و امانت گیرنده امین است اگر تلف
شود ضامن نیست و در هشت موضع ضامن است اول تصرف کردن در آن چون پوشیدن
دوم ضایع گردانیدن چون جایی گذاشتن که ظالم ببیند و بقهر و غلبه بگیرد یا آنکه متاعی باشد
که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند سوم خلاف قول مالک کردن
اگر تعیین موضع کند مگر آنکه از تلف ترسد چهارم بیکی دیگر دادن امانت بی اذن مالک
بی احتیاج و اگر چه عادل باشد پنجم تقصیر کردن در ما یحتاج او چون علف حیوان ششم
انکار کردن امانت هفتم اهمال کردن در دادن بصاحب با آنکه صاحب طلب کند هشتم عازم
بودن بندادن بصاحب و باطل میشود امانت بمردن هر یک از ایشان و بجنون هر یک
و بیهوشی هر یک اگر چه کم باشد و بعزل نفس خود و اگر میانه امانت گیرنده و امانت دهنده
نزاع واقع شود در انکار امانت قول قول امانت گیرنده است و قول قول مالک است در قیمت

بالتعدی و قول قول امانت گیرنده است در این که گوید رد کردم بکسی که امانت بمن داده بود و اما اگر گوید
رد کردم بوارث او قول قول وارث است باقسام مطلب سوم در احکام غصب کردن و توابع آن و
در آن چند فصل است فصل اول در احکام غصب کردن بدانکه غصب گرفتن مال غیر است از روی
تعدی و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع کنند و متصرف نشوند او را غاصب نگویند و تصرف در آنچه
قابل نقل باشد نقل است و در چارپا سوار شدن است بر آن و در فرش نشستن بر آن و در خانه
دخول در آن و بیرون کردن صاحب کافیست و غصب کردن حرام است بحسب عقل و کتاب و حدیث
و اجماع و تصرف کردن غاصب در آن مال حرام است سوای رد کردن بصاحب چه رد آن واجب است
و اگر چه متعذر باشد چون چوب عمارت و لوح در کشتی و اگرچه محتاج بویران کرده باشد اما اگر در دریا
باشد و لوح در پایین کشتی باشد رد آن بعد اخراج بساحل واجب است و اگر رد کردن عین مغصوب
متعذر باشد واجب است رد مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجب است که قیمت اعلا بدهد و اگر
آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل داشته باشد و غاصب امتناع نماید از دادن مثل آن
تا آنکه مثل آن مفقود تا وقت دادن گردد در پنج قول است اول قیمت اعلی از روز غصب
تا روز تلف دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن سوم قیمت اعلی از روز غصب
تا روز نایاب بودن چهارم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت دادن پنجم قیمت روز اقباض
و اگر پیش غاصب زیادتی بهم رسد منفصل چون فرزند یا متصل چون فربهی واجب است بر غاصب
که با اصل رد کند بمالک و اگر غاصب آن عین را بدهد و بدل آنرا بدهد مالک صاحب بدل میشود
و غاصب مالک آن عین نمی شود و گندم و جو را هرگاه غاصب زراعت کند همان مالک مالک است
و اگر غاصب در آن تصرف کند بچیزی که قیمت آن زیاده شود چون آرد نمودن گندم و تعلیم
کاری غلام را غاصب مالک نمی شود بلکه لازم است که رد کند آن عین را و اگر تصرف کند بچیزی
که قیمت آن کم شود لازم است که رد کند آن عین را با ارش نقصان و اگر غاصب ممزوج سازد
آنرا بمساوی آن یا بهتر از آن شریک است با مالک و در این صورت اگر حق مالک از اعلی
بدهد واجب است بر او که قبول کند و اگر بدتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیر است مالک
در گرفتن آن عین با ارش یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از او دادن خواهد واجب است

بر غاصب که بدهد و اگر زیاده از حق خود خواهد حرام است و اگر ممزوج سازد بغیر جنس حکم او دارد که آن
چیز را تلف کرده پس درین صورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن گندم بجو اتلاف نیست بلکه او را
تکلیف میکنند بجدا کردن از یکدیگر و اگر چه بر او دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کنند و قبایی را
بآن دوزند واجب است شکافتن و بیرون آوردن آن ریسمان مگر آنکه بترسند که بسبب بیرون
آوردن از قبا ضایع شود چه درین صورت قیمت آنرا بدهند و همچنین قیمت میدهند اگر بآن ریسمان
جراحت حیوانی را دوخته باشند مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد چه درین صورت
بتوان شکافت و بیرون آورد اما اگر آن حیوان بمیرد آیا ریسمان را میتوانند شکافت و بیرون
آورد میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز
بکر باشد از روی جهالت رد میکند کنیز را با مهر المثل یا ده یک قیمت آن کنیز را و اگر بکر نباشد
بیست و یک قیمت کنیز را با کنیز رد کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که لازم است غاصب را که رد کنیز کند
بصاحب کنیز با اکثر امرین از ارش و ده یک قیمت آن کنیز در صورت اولی و اگر بکارت کنیز را بانگشت
ببرد دیت بکارت را با کنیز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت او را بانگشت برده باشد دخول کند دیت
بکارت و آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت کنیز با کنیز یا اجرة المثل ایامی که کنیز را داشته
میدهد و اگر حامله شود فرزند درین صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع
حمل کنیز بشود بصاحب کنیز میدهد با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر وقتی که کنیز
از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آن کس دیت
جنین آزاد میگیرد و صاحب کنیز از غاصب دیت جنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول
کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشد پس اگر باکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر و فرزند
و ارش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بوده با کنیز میگیرد و بر غاصب حد لازم است
و اگر کنیز در دخول اطاعت کرده باشد هر دو را حد بزنند و در مهر خلاف است میانه مجتهدین و اگر
غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند
نری را غصب کنند و بر گوسفند ماده گشنی کنند نتاج آن از صاحب گوسفند ماده است و اگر
چه آن از غاصب باشد اما غاصب اجرت و ارش نقصان را بصاحب گوسفند میدهد

واگر زمین کسی را غصب کنند و زراعت کنند مالک آن زمین را از اله آن زراعت می رسد واگرچه
نزدیک بچیدن باشد واگر غاصب آنچه غصب کرده بفروشد موقوف باجازت مالک ست و مشتری
ضامن عین و منفعت آنست واگر عالم بآن بوده باشد واجب ست که آنرا رد کند بصاحب و رجوع
بر غاصب در این صورت غاصب و مالک در این صورت مخیر ست در رجوع کردن بر غاصب
و مشتری پس اگر رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بغصب بوده
واگرچه مشتری بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشد همه ضامن اند و
مالک مخیر ست که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد واگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد
آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت آنرا از غاصب میگیرد واگر شراب را غصب کند
و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن ست یا نه میانهٔ مجتهدین در این مسئله خلاف ست

فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن ست بدانکه غاصب ضامن ست
عین و منفعت را در دوازده موضع اول غصب کردن غلامی که صاحب منفعتی باشد چه ضامن ست
او را با منفعت او واگر صاحب چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلی را ضامن ست دوم غصب کردن
کنیز و وطی کردن او چه ضامن ست کنیز را با مهر المثل او را باده یک قیمت اگر بکر باشد و بیست یک
قیمت اگر بکر نباشد سوم غصب کردن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت زراعت کند
و سگی که محافظت باغ و خانه کند چه غاصب این سگها را و منفعت آنها را ضامن ست چهارم
غصب کردن مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها چه در این صورت
غاصب عین و منفعت آنها را ضامن ست پنجم غصب کردن زیت و جوشانیدن آن بحیثیتی که
کم شود چه غاصب ضامن ست آنرا و آنچه کم شده باشد از آن ششم غصب کردن میوه پس
غاصب ضامن ست آن میوه را و قیمت آنرا اگر قیمت داشته باشد در روزی که غصب
کرده باشد هفتم غصب کردن غلام را و خصی کردن آنچه قیمت خصیتین غلام را با غلام ضامن ست
هشتم غصب کردن طلا و نقره و زرگری کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنهاست بنقد
بلد واگر مثل متعذر باشد ضامن آنهاست بنقد بلد و واجب ست که زرگری کرده بصاحب
بدهد واگر بشکند به صاحب دهد قیمت زرگری آنها را ضامن ست نهم غصب کردن شیرهٔ انگور

لت ـ و رجوع کردن بر غاصب در این صورت میکند و اگر عالم بآن نبوده باشد رجوع بر غاصب میکند و مالک در این صورت مخیر ست در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری ۱۲

و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را ضامن ست دوّم آیا لازم ست که شراب را هم بدهد بصاحب او و درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف ست اقرب آنست که آنرا نیز بدهد و اگر شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا رد مثل آن بر غاصب لازم ست یا نه و درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف ست و امّا اگر در دست غاصب سرکه شود رد کند سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیرهٔ انگور اگر قیمت آن سرکه کمتر باشد از شیره دهم غصب کردن جنسی بهتر از آن و در قیمت ممزوج ساختن چه غاصب قیمت آنرا ضامن هست یازدهم غصب کردن طفل آزادی و در نزد غاصب تلف شدن چه دیت آنرا ضامن ست دوازدهم غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد **فصل سوم** در اسباب ضمان بدانکه اسباب ضمان شصت و چهار امر ست سی و هشت امر مکروه که در اجاره و عاریت و غصب مذکور شد و بست و شش امر دیگر که مذکور خواهد شد انیست اوّل فوت کردن مال غیر را بنفس خود و اگر غلام کسی مال کسی را فوت کند بر ذمهٔ غلام ثابت میشود که بعد از آزادی بدهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مولی از کسب غلام می دهد دوم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه در ملک غیر خود بقصد افتادن چیزی دران چاه یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی برسد سوم باختیار زیاده از قدر حاجت آب در ملک خود بستن که ضرری بغیر رسد چهارم بقدر حاجت آب بستن در ملک خود با آنکه داند ضرری بغیری رسد پنجم آتش بزراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت بزراعت دیگر میکند ششم باز کردن سر مشک آب یا ظرفی که در و روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا آنچه در دست بریزد یا آفتاب آنرا نرم سازد و بر زمین فرو ریزد یا بملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که در و محبوسی باشد تا آنکه بگریزد هشتم آنکه چیزی را ببیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد نهم سر دادن چاروای خود را که ضرری بغیر رساند دهم دلال اگر در محافظت تقصیر کند یازدهم تقصیر گروگیرنده در محافظت گرو دوازدهم تقصیر کردن باغبان و سبزه گر در محافظت باغ و زراعت سیزدهم تعدی شریک از آنچه شریک او در تصرف در مال شراکت اذن داده یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر کردن عامل مضاربه و تعدی از اذن مالک چه با تلف درین صورت ضامن ست پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم

مال موکل بی جهت شرعی و تلف شدن آن شانزدهم تعدی وکیل از آنچه موکل تعیین کرده هفدهم
تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ آن و در تملک آن و در صورتی که کسی وصف آن
کند و با وی دهد بی اذن حاکم آنگاه گواه بگذرد که ملک دیگری بوده و تلف شده باشد هجدهم
ضمان مدلس در نکاح مهر را نوزدهم اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود
ضامن است قیمتهای اعلای آنرا از وقت مطالبت تا وقت تلف آن بیستم هرگاه زن نشوز کند
و شوهر او را بزند بنوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای آن مجروح شود ضامن است بیست و یکم
افساد نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن بیست و دوم هرگاه عوض چیزی
که زن در خلع کردن می دهد تلف شود ضامن است عوض آنرا بیست و سوم ضمان قیمت بهیمه با دخول
کردن با او بیست و چهارم ضمان دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان بتفصیلی که در آخر این
کتاب مذکور خواهد شد بیست و پنجم ضمان حیوان ماکول اللحم و غیر آن بکشتن چه ضامن است تفاوت
میانه زنده و کشته او اگر تفاوتی باشد و اگر تفاوت نباشد ضامن قیمت آنست بیست و ششم
چارپای کسی اگر در شب یا روز نقصانی بزراعت یا غیر آن رساند صاحب آن ضامن است
با تقصیر کردن مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصل است

فصل اول مزارعت یعنی برزگر گرفتن با آنکه زراعت کند و حصه از حاصل بردارد و شروط
آن نه است اول ایجاب چون زارعتک یعنی برزگر کردم ترا با آنکه در محصول شریک باشی
بحصه معلومی و کار کنی دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضا بایجاب سوم آنکه
هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه جایز التصرف
باشد چه اگر مفلس یا مست یا بیهوش و خفته و غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدت زراعت
و ضبط آن بماه و سال ششم آنکه منتفع بآن زمین ممکن باشد چه اگر زمین آب نداشته باشد
از نهر یا چشمه یا چاه برزگر مخیر است و همچنین اگر آب زمین در اثنای مدت منقطع شود برزگر
مخیر است پس اگر فسخ کند اجرت آنچه کار کرده میگیرد هفتم آنکه برزگر حصه داشته باشد هشتم آنکه
قدر حصه مشخص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست نهم آنکه حصه مشترک باشد چه اگر مقسوم باشد صحیح
نیست و مکروه است که مالک شرط کند با حصه چیزی از طلا و نقره را و غیر طلا و نقره مکروه نیست

و هرگاه این شروط بهم رسد عقد مزارعه لازم میشود و هیچکدام را فسخ نمیرسد مگر آنکه هر دو راضی
شوند بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یک از ایشان و هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزگر
مخیرست در زراعت هر نوع که خواهد و اگر معین کند نوعی را آن نوع متعین میشود و درین صورت
اگر خلاف قول مالک کند بچیزی که ضرر بمالک رسد مالک مخیرست در میانه فسخ و امضا و بفسخ اجرة المثل
میگیرد و با امضا تفاوت را و اخراجات زمین و خراج سلطان بر مالک است مگر آنکه مالک شرط
کرده باشد که برزگر بدهد و اگر مالک شرط کند که از و زمین باشد و از دیگری تخم و گاو و عمل
جائزست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزگر را باید داد
و بعضی از مجتهدین میگویند که مزارعه درین صورت باطل است و جائزست که شرط کنند که تخم از
هر دو باشد خواه در حصه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه
مختلف و هرگاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت
لازم است و جائزست که مالک حصه برزگر را بخرص و تخمین از و بچیزی قبول کند و قبول برزگر
درین صورت لازم نیست پس اگر قبول کند وقتی مالک را میباید که آنچه قرار کرده بدهد بشرطیکه سالم
ماند زراعت از آفت سماوی چه اگر بآفت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالک نیست
و اگر زیاده شود از آنچه تخمین کرده آن زیاده حلال است و اگر نزاع شود میانه برزگر
و مالک در عاریت زمین یعنی برزگر گوید که این زمین عاریت است نزد من و مالک
منکر عاریت باشد و گوید بحصه یا اجرت است قول قول مالک است در عدم عاریت و مر او راست
اجرة المثل با قسم برزگر یا دامی که آنچه دعوی میکند کمتر از اجرة المثل نباشد اما اگر گوید
غصب کرده این زمین را از من درین صورت قسم میخورد و اجرت و ارش میگیرد و نقصان
و ازاله زراعت میتواند کرد **فصل سوم** در مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه حصه
در عوض کار کردن داشته باشد و شروط آن ده چیز است اول ایجاب چون
ساقیتک علی اشجاری یعنی باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من بر
حصه معینه از حاصل آن بهری دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت برضا بایجاب
کند سوم آنکه بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جائز التصرف باشد پنجم آنکه مدت معین باشد

و دران مدت وجود میوه ممکن باشد پس اگر مدتی باشد که میوه دران مدت ظاهر نشود باغبان درین
صورت چیزی از ان میوه نمی برد و اگر ظاهر شود میوه و دران مدت کامل نشود باغبان درین صورت
شریک ست و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازم ست خلاف ست اقرب آنست
که واجب نیست ششم آنکه حصهٔ عامل معین باشد چه اگر معین نباشد صحیح نیست و اگر شرط کند مالک
با حصه چیزی از طلا یا نقره را اکثر مکروه دانسته‌اند و بعضی طلا و نقره مکروه نیست هفتم آنکه در عوض عمل میوه باشد
پس اگر شرط کند حصه از اصل را با میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت نشانده باشد پس اگر درخت را
نشانیده باشد یا قرار داده باشند که بنشانند و در درخت شریک باشد صحیح نیست نهم کار کردن
چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم آنکه درختی باشد که میوه
داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلاف ست بعضی از مجتهدین برآنند
که جایز ست و هرگاه این شرطها بهم رسد عقد مساقات لازم میشود و هیچکدام را فسخ جایز نیست
مگر به رضای یکدیگر و هرگاه مطلق واقع شود واجب ست بر باغبان هر عملی که صلاح میوه دران
باشد بکند و اخراجات بر مالک ست مگر با شرط و نفقهٔ جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند
بر باغبان ست و باغبان مالک حصهٔ خود میشود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات
باطل شود مالک را لازم ست که اجرت باغبان بدهد و هرگاه باغبان از کار کردن امتناع نماید
یا بگریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار نکند اگر حاکم شرع کسی را از مال باغبان یا از بیت المال
چیزی بدهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد و اگر آن نیز متعذر باشد مالک مخیر ست
در فسخ و باغبان امین ست پس اگر دعوی تلف کند یا دعوی عدم خیانت یا عدم تقصیر کند قول او
مسموع ست و مالک را میرسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالک ست و اگر نگاه داشتن او
ممکن نباشد آیا می تواند مالک او را بیرون کردن میانهٔ مجتهدین خلاف ست و اقرب آنست
که جایز ست **فصل سوم** در شریک شدن و آن جمع شدن حقهای چند مالک ست در یک چیز
و اسباب شرکت چهار چیز ست اول میراث دوم خریدن سوم ممزوج کردن دو جنس متفق الحقیقه
که تمیز از یکدیگر نشود خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس
چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار ست اول شرکت اموال دوم شرکت ابدان در آنچه کسب کنند

باتفاق در کسب سوم شرکت مفاوضه و آن چنان ست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که هر آنچه کسب
کنند شریک باشند و آنچه نقصان بایشان رسد چون غرامت جراحتی که بر کسی بزنند بر هر دو باشد
چهارم شرکت وجوه و آن چنان ست که دو مفلس متاعی را بنسیه بخرند و باهم شریک شوند در نفع یا
آنکه مفلسی متاع مالداری را بفروشد بزیاده تا آنکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام
شرکت پیش شیعه معتبر نیست و شروط آن ده چیز ست اول آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل
باشند دوم آنکه جائز التصرف باشند سوم ایجاب چون اشترکنا یعنی شریک شدیم
چهارم قبول و آن هر لفظی ست که دلالت کند بر رضای ایجاب پنجم آنکه سرمایه باشد ششم آنکه جنس
و مقدار سرمایه معلوم باشد چه اگر مجهول باشد صحیح نیست و میباید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد
از آنکه ممزوج سازند متمیز نشوند از یکدیگر هفتم آنکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غائب باشد با دین
صحیح نیست هشتم آنکه نفع میانهٔ ایشان بالتسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر شرط تفاوت کنند جائز ست و بعضی گفته اند که اگر زیادتی را کارکننده بردارد با شرط
صحیح ست نهم آنکه مدت قرار ندهند چه آن عقدی ست جائز هر وقت خواهند قسمت می توانند کرد
دهم آنکه یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف هیچکدام
بدون اذن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست و در اذن اقتصار بر آن کند که شریک گفته پس اگر تعدی
کند از آن ضامن ست و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هر یک از شریکان هر وقت
که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان سوم مردن هر یک از ایشان و شریک امین ست
پس اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست و قول او مقبول ست در تلف اگر دعوی سبب ظاهری
کند چون غرق شدن و همچنین قول او مقبول ست در عدم خیانت و عدم تقصیر و همچنین قول او مقبول ست
که آنچه خریده جهت نفس خود خریده یا بشرکت خریده

فصل چهارم در مضاربه کردن و آن چنانست
که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت کند بآن و حصه از نفع آن بردارد و شرطهای آن پانزده است
اول ایجاب چون ضاربتك یعنی مضاربه کردم با تو این مال را با آنکه تجارت کنی بآن و نفع آن میانه
من و تو دو نصف باشد دوم قبول و آن هر لفظی ست که دلالت کند بر رضای بایجاب سوم آنکه هر یک
از ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جائز التصرف باشد پنجم آنکه کسی که مال را میدهد

مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع
باشد صحیح نیست هشتم آنکه سرمایه معلوم القدر باشد و آیا مشاهده او کافی ست یا نه خلاف ست نهم
آنکه سرمایه نقره و طلای سکه دار رایج باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش یا نارایج باشد
صحیح نیست و سرمایه اگر دین باشد صحیح نیست دهم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه با آن
میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هردو باشد آیا صحیح ست
یا نه خلاف ست یازدهم کار کردن چه حصهٔ نفع در برابر کار کردن ست و آن هر چیزیست که
مالک متولی آن می توانست شد چون باز کردن متاع و پیچیدن آن و خرید و فروخت آن و در
صندوق نهادن آن و آنچه بدان ماند دوازدهم آنکه عمل تجارت باشد پس مضاربه بر غیر تجارت
کردن صحیح نیست سیزدهم آنکه فایده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کند که فایده را باجنبی
دهد صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح ست چهاردهم آنکه فایده مشترک
باشد میانهٔ ایشان پس اگر مالک شرط کند که فایده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم آنکه
حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید از فایده صد دینار از تو باشد صحیح
نیست و عقد مضاربه عقدیست جایز که هرگاه که خواهند فسخ می توانند کرد خواه مال نقد شده باشد
و خواه نشده باشد هرگاه فسخ کنند متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر باشد عامل بفروشد و اگر
مالک از فروختن امتناع نماید حاکم آنرا بر فروختن جبر کند و منفسخ میشود مضاربه بمردن هر یک
از ایشان و دیوانه شدن هر یک و هر شرط مشروعی که مالک کند در عقد صحیح ست مثل آنکه
سفر نکند بمال او یا از شخص معین نخرد متاع را اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد و اگر چیزی
از مایه از میانه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط مدتی کند صحیح نیست و نفقه عامل در
سفر کمال نفقه از اصل مال ست و عامل همچون وکیل ست و تصرفات او همه صحیح ست با غبطه
و عامل بعمل باذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بظهور فایده کار کننده
مالک حصه خود میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه نقد شود مالک میشود و عامل
امین ست و قولش مقبول ست در مقدار مایه و تلف و تقصیر کردن و نقصان شدن
مقدار فایده و قول مالک مقبول ست در رد کردن متاع و آنکه اذن در نسیه فروختن

ندادہ و مقدار حصہ عامل از فایدہ **فصل پنجم** در وکیل کردن کسی جہت تصرف بالذات و چیزے
و در ان چند موقوف ست **موقوف اول** در شروط وکالت و آنہا دہ چیزے اند اول ایجاب و آن
ہر لفظی ست کہ دلالت کند بر نائب گردانیدن شخصے دیگرے را در تصرف کردن در مال او دوم
قبول و آن ہر لفظی ست کہ دلالت کند بر رضا با ایجاب خواہ قولی چون قبلت و خواہ فعلی
چون خرید و فروخت و مقارنت قبول مر ایجاب را شرط نیست چہ کسی کہ غائب ست وکیل میتواند کرد
سوم آنکہ ہر یک از ایشان بالغ و عاقل و جائز التصرف باشد چہ وکیل کردن طفل و دیوانہ
و سفیہ صحیح نیست اما ولی ایشان وکیل جہت ایشان تعین میتواند کرد و وکیل کردن کسی کہ او را باکراہ بران
دارند درست و خفتہ صحیح نیست و وکیل کردن مفلسی کہ حاکم شرع او را از مالش منع کردہ باشد در مال
صحیح نیست اما در غیر مال صحیح ست چون طلاق و خلع و وکیل کردن بندہ کسی را در چیزے کہ اذن
مولی در ان شرط ست صحیح نیست اما در انچہ اذن مولی شرط نیست چون طلاق زوجہ صحیح ست اما
غلامی کہ مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چہارم آنکہ احرام بستہ نباشد چہ وکیل شدن او در
نکاح و خریدن شکار صحیح نیست پنجم آنکہ معتکف نباشد چہ اگر در مسجد اعتکاف کردہ باشد وکیل
نمیتواند شد کہ خرید و فروخت کند در مسجد ششم آنکہ وکالت معلق بر شرط متوقعی نباشد چہ اگر
موقوف بر شرط متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت
شرط کند کہ بعد از مدتی تصرف کند جائز ست ہفتم آنکہ آنچیزے را کہ جہت آن وکیل تعیین
میکنند میباید کہ ملک او باشد پس وکیل کردن جہت فروختن مال غیر یا مالی کہ خواہد خرید
یا طلاق زوجہ کہ خواہد نکاح کردن صحیح نیست ہشتم آنکہ آنچیزے را کہ وکیل جہت آن تعیین
میکنند میباید کہ چیزے باشد کہ مسلمان مالک آن شود پس وکیل کردن مسلمان در خریدن
یا فروختن شراب صحیح نیست پس وکیل کردن جہت نماز کردن در حالت حیات او صحیح نیست
دہم آنکہ آنچیزی کہ وکیل جہت او تعیین میکنند میباید کہ معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن
غلامی صحیح نیست تا آنکہ ذکر وصف آن کنند و ہرگاہ این شروط متحقق شود وکالت
صحیح ست و آن عقدیست جائز و در دوازدہ موضع فسخ می شود اول عزل موکل
با علم وکیل بعزل سواے وکالت گرو گیرندہ در فروختن گرو در وعدہ چہ این

وکالت بعزل موکل باطل نمیشود دوم انکار وکالت وکیل را سوم مردن هر یک از ایشان چهارم
دیوانه شدن هر یک از ایشان و اگر چه دوری باشد پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم
منع حاکم شرع موکل را جهت سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر مفلس
کسی را وکیل کرده باشد در طلاق زوجه مثلاً بمنع حاکم وکالت آن باطل نمیشود هفتم آنکه
موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانان او را بگیرند و بنده کنند چه وکالت
او درین صورت باطل میشود هشتم آنکه آنچیز را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکل خود
آن فعل آورد نهم خائن شدن وکیل دهم گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد یازدهم
تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم فعل موکل منافی
وکالت را چون آزاد کردن غلامی که جهت فروختن او وکیل تعیین کرده بود و بباید که
وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه بالتعدی از آن ضامن است اگر تلف شود
و هرگاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت
در آن شهر بشرط آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا درین صورت تنها جائز است
تسلیم متاع بی آنکه قیمت را مشتری حاضر کند خلاف است میانه مجتهدین اقرب آنست که جائز
نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن درین حال خریدن وکیل جهت نفس خود
حرام است و اگر وکیل کند او را در خواستن زن دختر خود را وکیل جهت او نمیتواند خواست
و وکیل بی اذن موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه
آن چیز بجماعتی محتاج باشد اما باذن جائز است و هرگاه موکل وکیل تعیین کند جهت وکیل
پس وکیل ثانی موکل است و بمردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود
اما اگر گفته باشد که وکیل نیز وکیل کند بمردن او و عزل باطل میشود و وکیل امین است
ضامن نمیشود مانند آنچه بی تعدی و تقصیر او تلف شود اگر چه او را باجرت گرفته باشد و با تقصیر
و تعدی وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبول است در دعوی نمودن با آنکه عالم بعزل
نبود یا تفریط نکرده و تعدی از اذن موکل نکرده و در تلف مال قول او مقبول است
تتمه دوم در چیزهائی که قابل نیابت نیست و آن چند چیزند اول وضو و غسل و تیمم کردن

باقدرت چه باعدم قدرت جائز است نائب گرفتن جهت استعانت در آنها دوم نماز واجب در حال حیات
سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذر چه در آن نائب میتوان گرفت سوم روزهٔ واجب در حال
حیات چهارم اعتکاف واجب پنجم واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جائز است
نائب گرفتن ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری به نیابت او سوگند نمیتوان خورد و نذر
کرد هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض آن غصب نمیتواند کرد هشتم میراث چه دیگری میراث
به نیابت نمیبرد نهم شب خوابیدن پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی با زن خود گوید که پشت تو
همچون پشت مادر من است چه درین نیز نیابت جائز نیست یازدهم سوگند خوردن بر ترک خواب کردن
با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن خود بطریقی که مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع زیرا که
هرگاه زنی را جهت شیر دادن گرفته باشند نائب نمیتواند گرفت چهاردهم انقضای عده
پانزدهم قسامه شانزدهم جنابت هفدهم التقاط و احتطاب و احتشاش هجدهم اقامت شهادت
مگر بر وجه شهادت بر شهادت چه درین صورت حاکم جهت او نائب میتواند گرفت موقف سوم
در چیزهائی که قابل نیابت هست و آن سی و هشت چیز اند اول اخراج زکوة و خمس و قسمت صدقه
دوم خریدن و فروختن به نیابت کسی که احرام بسته باشد سوم قبض کردن قیمت متاع
چهارم گرو کردن و قبض کردن گرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک
شدن نهم مضاربت کردن دهم برزگر گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن
سیزدهم عاریت و ودیعت چهاردهم طلب شفعه گرفتن و گرفتن آن پانزدهم اجاره کردن
شانزدهم ابراء از حقی نمودن هفدهم نکاح کردن مگر نکاح جهت کسی که احرام بسته باشد هجدهم
تعیین کردن صداق نوزدهم خلع بستم رجعت کردن بیست و یکم در عدهٔ رجعیه رجعت کردن
بیست و دوم طلاق دادن بیست و سوم حواله بیست و چهارم بخشیدن [illegible] کردن بیست و پنجم
قصاص کردن بیست و ششم قبض دیت بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست و هشتم
عقد جزیه و قبض آن بیست و نهم جهاد با عدم تعیین او سی ام کشتن گوسفند در هدی
سی و یکم حد زدن آدمی سی و دوم اثبات حد در آدمی سی و سوم تیر انداختن و اسب
دوانیدن سی و چهارم آزاد کردن بنده و مکاتب و [illegible] سی و پنجم [illegible]

سی و ششم دعوی نمودن سی و هفتم اثبات حجتهای مدعی و حقوق او سی و هشتم طواف نسا و رمی
کردن جهت کسی که فراموش کرده باشند موقف چهارم در اقسام وکالت و آن بر سه قسم است
اول وکالت حرام چون وکالت ذمی جهت دعوی کردن بر مسلمان از جانب مسلمان و ذمی
و وکیل شدن از جانب مسلمان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوک و اگرچه
وکیل جهود باشد دوم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان جهت ذمی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین
این قسم را نیز حرام میدانند سوم وکالت جائز و آن بر هفت قسم است اول وکالت از جانب حاضر
در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جائز نمیدانند دوم وکالت از جانب سفیهان باذن
حاکم سوم وکالت زنان جهت نکاح و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق از جانب کسی
جهت تزویج دختر یا پسر خود با ایجاب و قبول پنجم وکالت باذن آقا ششم وکالت کافر هفتم
وکالت مفلس و سنت است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد و عارف باشد بلغتی که بآن مکالمه
می کنند و واجب است بر وی تسلیم کردن آنچه در دست اوست بطلبیدن موکل اشیا آنکه تسلیم ممکن
باشد چه در آن حال اگر تسلیم نکند و تلف شود ضامن است اما اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن
باشد جائز است و واجب است بر وکیل گواه گرفتن در ادای دین موکل و تسلیم متاع چه بی
گواه صحیح نیست اما اگر وکیل باشد در ودیعت واجب نیست گواه گرفتن و حرام است بر وکیل
خریدن آنچه وکیل باشد در فروختن آن جهت خود بی اذن موکل و حرام است بر وی نکاح
کردن زن خود اگر وکیل باشد در نکاح زوجه جهت موکل و سنت است مر صاحب جاه
و ثروت را که بنفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو
چیز میشود باقرار موکل پیش حاکم شرع و بگواهی دادن دو گواه عادل پیش حاکم شرع
و عزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل و اگرچه خبر دهنده یک مرد عادل بوده باشد
چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن
و شروط آن هفده است اول ایجاب و قبول از بالغ عاقل جائز التصرف و بعضی از مجتهدین
گفته اند که این مثل جعاله است و ایجاب کافی است دوم حیوانی که بر آن پیشی ستی و آنکه
چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جائز نیست چون کبوتر و شاطر و کشتی

و کشتی گرفتن و برداشتن سنگ و آیا اگر اینها بعوض باشد حرام است خلاف است بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بعوض را جایز داشته اند سوم تعیین عوض یعنی آنچیز را که قرار میدهند که سابق بگیرد میباید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا وصف و جایز است که دین باشد خواه حال و خواه مؤجل و جایز است که عوض از مال متسابقان باشد یا یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آلتی که پیشدستی میکنند بسبب آن چون دو اسپ یا دو تیر پیکاندار بمشاهده اما تعیین آن و تشخص لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو اسپ مثلاً در احتمال پیشدستی نمودن یعنی یکی ضعیف نباشد و دیگری قوی ششم آنکه هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسپ باشد و دیگری استر صحیح نیست اما اگر در شخصیت و صفت مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است هفتم آنکه هر دو یکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست هشتم گردانیدن عوض جهت سابق در اسپ دوانیدن یا محلل پس اگر بغیر ایشان دهند صحیح نیست نهم علم بعدد تیر انداختن و در محاطه و در مبادرت خلاف است دهم تعدد در زدن تیر بر نشانه مثل آنکه بگویند هر که پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض از او باشد یازدهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کنند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد به هر طریق که باشد و با اطلاق منصرف باخیر میشود دوازدهم آنکه هر دو در عدد تیر زدن و صفت زدن و سائر احوال مساوی باشند سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف میباشد چهاردهم تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم پیشدستی کردن تیر زدن بر نشانه نه بر دور انداختن پس اگر بگوید عوض کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافت و انتهای آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذرع را صحیح نیست فصل هفتم در اقسام غلبهٔ تیر انداختن و آن سه قسم است اول آنکه مبادرت مثل آنکه گوید هر کس پنج تیر از جمله بیست بیشتر بزند او سابق است و عوض مال او است پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر

بزند از ده تیر اول سابق ست و اکمال درین صورت لازم نیست دوم محاطه یعنی کم کردن آنچه
برابر زنند مثل آنکه گویند هر که پنج تیر از بیست بزند سابق ست پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند می اندازند
تا بیست تیر کامل شود سیوم مفاضله مثل آنکه گویند هر کدام بیشتر زند از بیست تیر یکی یا دو یا سه او
سابق ست و سبق در رمایه باطل میشود بمردن اندازنده و آیا بمردن اسپ دواننده باطل میشود
یا وارث او اسپ می دواند خلاف ست **فصل هشتم** در جعاله و آن مالیست که شخصی جهت آوردن
غلام گریخته یا چارپای گم شده یا عملی تعیین میکند و شروط آن پنج ست اول ایجاب و آن
لفظی ست که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست سیوم
آنکه بالغ و عاقل و جائز التصرف باشد چهارم آنکه عامل را ممکن باشد تحصیل آن عمل پنجم آنکه
عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر گوید
هر کس بنده گریخته مرا بر گرداند نصف آن یا عوض از وی باشد جائزست اما اگر عوض را مشخص
سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت منصرف باجرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر آن گریخته را از شهری که مالک در آنست بیاورد یکمثقال طلا میگیرد و اگر از غیر آن
شهر برگرداند چهار مثقال طلا و مستند این قول حدیثی ست ضعیف اما مشهور ست
و اصح آنست که منصرف باجرة المثل میشود و لازم میشود اجرت بتسلیم آن مالک پس اگر
بدر خانه مالک برساند و بگریزد مستحق اجرت نمیشود و اگر بمیرد پیش از تسلیم بعضی از مجتهدین
گفته اند که مستحق اجرت میشود و اگر کسی گم شده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه واقع شده باشد
مستحق چیزی نمیشود و لازم ست بر او رسانیدن آن بمالک آن و اگر با صیغه زیاده از
یک کس بیاورند همه در اجرت شریک اند برابر مگر آنکه مالک شرط تفاوتی میانه ایشان
کرده باشد و اگر در مقدار آنچه مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوگند
بخورند و ثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرت و آنچه دعوی میکنند مگر آنکه مالک دعوی
کند زیاده از اجرة المثل را چه درین صورت زیاده متعین ست و اگر در اصل جعاله
نزاع کنند قول قول مالک ست **فصل نهم** در لقطه و آن برداشتن چیزیست که اگر
برندارند ضائع شود و آن سه قسم ست اول انسان و آنرا لقیط و منبوذ و ملقوط گویند

و آن هر طفلی ضایعی ست که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت آن نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد
که خبرش تواند کرد و حاکم شرع بر نفقهٔ او چون پدر و جد و یا آقا در غلام خبر کردن او لازم ست و برداشتن آن
واجب کفائی ست هرگاه که بترسند از تلف شدن آن و بعضی از مجتهدین آنرا سنت میدانند
و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولی ست و اگر بیک دفعه بردارند آنکس
که از شهر باشد اولی ست بمحافظت از آنکه در ده باشد و آنکس در ده باشد اولی ست از کسی
که در صحرا منزل او باشد و مالدار اولی ست از مفلس و ظاهر العدالت اولی ست از مجهول الحال
و اگر در جمیع آنچه مذکور شده مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کسی که بیرون آید از آن کس ست
و شروط آن کسی که برمیدارد سه چیز ست اول آنکه بالغ باشد و عاقل دوم آنکه آزاد باشد
چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که از تلف شدن بر طفل بترسد و کسی نباشد
سوای بنده چه درین صورت واجب ست برداشتن بنده او را سوم آنکه مسلمان باشد هرگاه مسلمان باشد یعنی
در دار اسلام افتاده باشد یا در دار حرب با آنکه در آن مسلمان باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را
شرط نمیدانند غرض محافظت ست و آن در کافر نیز ممکن ست و بعضی از مجتهدین شرط عدالت
در بردارنده کرده اند و نفقهٔ طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر مال نداشته باشد
استعانت جویند بسلطان و اگر نباشد بر مسلمانان واجب ست بذل نفقه و اگر ایشان نباشند
یا ندهند آن کسی که برداشته آن طفل را اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع کند جائز ست
و بعضی از مجتهدین این رجوع را جائز نمیدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل اگر غلام
باشد جهت نفقه که داده باشد او را باحتیاج میتوان فروخت باذن حاکم شرع و اگر ممکن
باشد استعانت از غیر و از مال خود نفقه کند رجوع نمیتواند کرد و آنکس که او را برداشته
از مال طفل نمیتواند بی اذن حاکم شرع نفقهٔ خود را برداشت مگر باحتیاج و قول قول بردارنده ست
با قسم در قدر نفقه که معروف ست و همچنین قول قول اوست در اصل نفقه و در تقصیر کردن
و ضامن نیست اگر طفل تلف شود مگر بتقصیر در محافظت او و اگر کسی دعوی نماید که طفل
فرزند من ست و ثابت سازد ملحق میشود باو و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند انکار او
اعتبار ندارد و عاقلهٔ او امام ست هرگاه کسی میراث خوار و ضامن جریرهٔ آن نباشد پس

خطائی او بر امام ست و حکم کرده میشود بآزادی اگر کسی دعوی بندگی او نکند چه اصل در هر کس
آنست که آزاده باشد و اگر بنده او را بکشد او را در عوض باید کشت اما اگر آزادی او را بکشد
نمیتوان کشت در عوض چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی بر و زند میرسد
او را که بعد از بالغ شدن زخمی بر و زند یا دیت بگیرد قسم دوم حیوان و آنرا ضاله گویند
و آن هر حیوانی ست ضائع که در دست کسی نباشد که اگر برندارند ضائع شود و برداشتن او
مکروه ست و آنچه در احادیث وارد شده از نهی از برداشتن آن محمول برانکه بردارنده
بقصد تملک بردارد چه اگر با آن قصد بردارد حرام ست و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن
او را مخصوص حاکم شرع ساخت و سنت ست برداشتن حیوانی که اگر برندارد تلف شود
در غیر آبادانی جهت نگاهداشتن اما اگر در آبادانی بردارد حرام ست و ضامن ست و درینصورت
و اگر نفقه بدهد رجوع نمیرسد او را بر مالک سوای گوسفند که او را میتوان برداشت و مخیرست
درین صورت میانه نگاه داشتن جهت مالک و دادن بحاکم شرع و ضامن نیست و درینصورت
اگر تلف شود و اگر گوسفند را در صحرائی که آب نباشد بگیرد خوردن آن فی الحال حلال ست
باجماع مجتهدین و ضامن ست قیمت آنرا هرگاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمیتوان گرفت
اگر صحیح باشد یا در موضعی باشد که آب و گیاه باشد پس اگر درین صورت آنها بگیرد ضامن میشود و بری الذمه
میشود بدادن آنها بحاکم یا بصاحب آن و اگر رها کند بری الذمه نمیشود و خر را در صحرا
میتوان گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن او را نیز منع کرده اند و
جائزست برداشتن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد از
یک سال تعریف کردن انتفاع گرفتن از آنها جائزست و ضامن ست مر بردارنده آنها قیمت
متعارف آنها را هرگاه صاحب آنها پیدا شود و اگر طفل یا مجنون حیوانی را بردارد ولی
ایشان یک سال تعریف می کند بعد از آن مخیرست با صرفه طفل در نگاهداشتن آن حیوان
و مالک شدن آن و ضامن بودن قیمت آن و نفقه دادن آن حیوان بر بردارنده ست ا
هرگاه سلطان نباشد و هرگاه مالک بهم رسد از و بگیرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع
میتواند کرد زیرا که حفظ آن واجب ست بر بردارنده و انفاق مقدمه واجب ست

قسم سوم لقطهٔ اموال و آن برداشتن هر مالی است ضائع جهت نگاه داشتن از برای
صاحب آن و برداشتن آن مکروه است و اگر چه اعتماد بر خود داشته باشد مگر آنکه ترسند تلف
شود چه درینصورت مکروه نیست و اگر اعتماد نداشته باشد برداشتن آن حرام است و در
بردارنده لقطهٔ حرم مکه عدالت شرط است پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرام است و
عادل مخیر است میانه نگاه داشتن و بحاکم سپردن و اگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم از ان میگیرد
یا کسی را همراه او میسازد تا یک سال آنگاه آن فاسق اگر قصد تملک کند حاکم از و میگیرد
و بعد از یک سال باو میدهد بی آنکه ضامن از و بگیرد و آنچه در غیر حرم مکه از طلا و نقره و جواهر
یافته باشند و در معموره نباشد و سکهٔ اسلام نداشته باشد یعنی شهادتان یا اسم پادشاه
مسلمان برو نقش نکرده باشند از کسی است که یافته باشد و از او است و اگر اثر اسلام در انها
باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میانهٔ مجتهدین آنست که اگر زیاده
از یک درهم باشد یکسال تعریف آن لازم است آنگاه اگر قصد تملک کند مالک می شود و اگر
صاحب پیدا شود ضامن است و آنچه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب آنرا
خبردار کند پس اگر دعوی کند که از وست باو دهند و گواه و قسم برو لازم نیست و اگر
گوید که از من نیست اگر اثر اسلام برو نباشد از کسی است که آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام
بر او باشد حکم لقطه برو جاری میشود و آنچه مذکور شد از حکم طلا و نقره مخصوص بلاد اسلام است
اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره
و خواه اثر اسلام داشته و خواه نداشته باشد و آنچه در شکم چارپا یافته شود از طلا و نقره
و جواهر از صاحب چارپا است و اگر از کسی خریده باشند او را واقف سازند اگر آن کس
گوید که از من نیست از آن کس است که یافته آنرا هرگاه اگر اسلام درو نباشد چه اگر اثر اسلام
داشته باشد تعریف یک سال واجب است اما آنچه در حرم مکه بیابند بی تعریف یکسال
مالک نمیشوند و اگر چه کمتر از یک درهم باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در حرم مکه نیز
درهم مطلس بیابند بی تعریف از یابنده است و اگر بنده لقطهٔ حیوان و مال بردارد و بعد
از تعریف یک سال تلف کند ضمان تعلق بذمهٔ او میگیرد که بعد از آزاد شدن بدهد تتمه احکام لقطه

چهار چیز است اول واجب و آن تعریف است یعنی شناسانیدن کسی که آنرا برداشته باشد یا نایب او بآنکه فریاد کند آنروز تا شبانگاه و هر روز یکمرتبه یا دو مرتبه آنگاه هر هفته آنگاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش نشود تا یک سال و واقع گرداند در مکانهائی که مردم آنجا جمع میشوند چون بازارها و در رهای مسجدها و صباحها و شامها و روزهای عید و جمعها و در وقت داخل شدن قافله بشهر و در فریاد کردن ذکر جنس بکند چون طلا و نقره و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود میتواند برد و سال را در شهر خود تمام کرد و اگر در صحرا یافته باشد با در هر جا که خواهد تعریف کند و آنچه باقی بماند بر نفس خود قیمت نماید و بدیگری بفروشد و قیمت آنرا نگاه دارد و ضامن نیست با آنکه منتفع شود و ضامن ست و اگر در سال تعریف فوت شود ضامن نیست و اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متصل چون فربهی در یک سال از مالک ست و بعد از یک سال از ملتقط است بعد از نیت تملک دوم ضمان با تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک و تقصیر امانت ست سوم مالک شدن و آن بعد از تعریف یک سال ست با قصد مالک شدن چهارم رد بمالک و آن واجب ست هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که مالک اوست و بیک گواه ثابت نمیشود و وصف کردن آن کافی نیست و اگر چه ظن صدق او داشته باشد بلکه درین صورت رد کردن جائز ست و اگر درین صورت از رد کردن امتناع نماید حاکم جبرش نمی کند و اگر در صورت وصف رد کند آنگاه گواهی دهند که مالک غیر بوده عین انتزاع عین میکند و با تلف رجوع کند به هر کدام که خواهد و اگر بران کس رجوع کند که بوصف کننده داده او را رجوع میرسد بر وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بمالکیت او نکرده باشد چه درین صورت رجوع نمیتواند کرد و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه باول داده باشند و گواهان ایشان را بر دیگری ترجیح نتوان نهاد قرعه بزنند یا بسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر اسم دوم بیرون آید انتزاع میکنند از اول و اگر تلف شود ضامن نیست کسی که باول داده اگر بحکم حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامن ست تکمله التقاط بر پنج قسم ست قسم اول واجب و آن برداشتن طفلی ست که اگر برندارند ضائع شود و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند قسم دوم حرام و آن وقتی ست که شخصی که بر میدارد دانا

که خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطهٔ حرم قسم سوم سنت و آن برداشتن مالی ست که اگر برندارند
ضایع شود قسم چهارم مکروه و آن برچند قسم ست اول مطلق برداشتن دوم برداشتن فاسق غیر
لقطهٔ حرم را سوم برداشتن مال و حیوان را چهارم برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن
بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره و تازیانه
را حرام میدانند پنجم کمتر از یک درم در حرم برداشتن قسم پنجم لقطهٔ مباح و آن کمتر از یک درهم ست
در غیر حرم مکه و آنچه بر یابندهٔ لقطه واجب ست دو چیزست اول نگاه داشتن دوم گواه گرفتن
در طفل و آنچه بر او نیز سنت ست دو چیزست اول گواه گرفتن در لقطهٔ مال و حیوان دوم شناسانیدن
بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فایدهٔ گواهی حاصل شود و آنچه بر او مکروه ست تعریف کردن
در مسجد ست و آنچه بر صاحب گم شده واجب ست آنست که هرگاه یابنده آنچه یافته باشد رد
کند بر او قبول کند و اگر در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد و عیبناک شود آنرا
با ارش نقصان آن رد کند قبول کند فصل دهم در احیای اموات و آن زمینهایی ست
که کسی متصرف آنها نباشد و معطل باشد بواسطهٔ منقطع شدن آب از آن زمینها یا جهت مستولی
شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امام ست پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها بعمارت
کردن مالک میشود بهفت شرط اول آنکه اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و در غیبت
او هر کس که عمارت آنها کند اولی ست در تصرف آنها از دیگری تا عمارت آن باقی باشد
دوم آنکه مملوک مسلمانی یا کسی که امام با او صلح کرده باشد پس اگر زمین موات ملک کسی باشد
عمارت کردن آن بی اذن مالک آن صحیح نیست و اگر مالک غائب باشد و کسی آنرا عمارت کند
تا آمدن او او اولی ست از دیگری تا آنکه عمارت او قائم باشد و اگر عمارت او خراب شود و
دیگری آنرا عمارت کند ثانی اولی ست بتصرف در آن زمین سوم آنکه کسی که عمارت می کند
میباید که مسلمان باشد پس اگر جهود باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در این دو قول ست
چهارم آنکه آن شخص که ارادهٔ عمارت زمین موات دارد میباید که کاری کند که آن زمین را
در عرف و عادت گویند که احیا کرده پس گردانیدن دیوار در آن زمین یا چیدن سنگها
دور زمین یا بستن کافی نیست چه اینها فایدهٔ ملکیت او نمیکنند بلکه افادهٔ اولویت او میکنند و اگر

آن زمین منتقل شود از وی بدیگری آن دیگر اولی ست از وی و اگر بفروشد آن زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرز بستن افادهٔ ملکیت میکند پنجم آنکه زمین اموات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی ششم آنکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلعم آنرا جهت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته بود بقیع را که از نخلستانهای مهاجران بود جهت چریدن چارپایان زکوة و تصدقات و جزیه و همچنین ست حکم زمینهائے که آنحضرت مقاطعه کرده باشد باجماعتی چنانچه عقیق را با بلال بن الحارث قطع کرده بود دیگری و کسی از صحابه دران تصرف نکرده بود تا زمان خلافت عمر و او منع کرد بلال را ازان هفتم آنکه حریم خانه عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریمی دارد و آن هر چند قسم ست اول حریم خانه و آن بمقدار خاکریز و برف انداز انست و جائے که آب باران از ناودان برو ریزد و ممر داخل شدن بآن خانه باشد دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آن دیوار ست هر گاه خراب شود سوم حریم شهر و آن حوالی آن شهر ست جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسپ دوانیدن و خاکروبه و محل چریدن چارپایان اهل آن شهر چهارم حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاک آن نهر ست و آن مقدار که بر دو جانب آن نهر راه روند پنجم حریم چاهے که شتران در انجا آب میدهند چهل ذرع ست پس اگر کسے خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهے بکند دران چهل ذرع نمیتوانند کند و در بعضے روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بست و پنج ذرع ششم حریم چاهے که بشتر آب میکشند جهت زراعت کردن باب آن چاه و آن شصت ذرع ست هفتم حریم چشمه در زمین نرم هزار ذرع ست و در زمین سخت پانصد ذرع ست پس دیگرے را نمیرسد که درین مقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمهٔ دیگر احداث کند و در بعضے احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار وارد شده هشتم حریم راه و آن در زمین اموات هفت ذرع ست و این حریمها همه در زمین اموات ست و حریم در زمین معموره نیست

فصل یازدهم در مشترکات

بدانکه منافع مشترکه بر پنج قسم ست اول راهها و فائدهٔ آن رفتن ست و دران نشستن دران که ضرر نرسانند بجماعتی که در راه روند و اگر در راه بنشینند جهت خرید و فروخت اگر راه وسیع باشد که بهتر و دین ضرر

نرساند جائز است اما با ضرر جائز نیست و اگر خواهد خود از آنجا برخیزد و متاع او آنجا باشد دیگری آنجا
نمیتواند نشست اما اگر متاع خود را بردارد و قصد برگشتن داشته باشد یا زبان مکان خود [illegible]
میانه مجتهدین دران اقرب آنست که حق او از آن مکان باطل شده برخاستن از آن مکان [illegible]
دکه یعنی دکانچه خود در راه جائز نیست و اگر در راه سایه کنند بچیزی چون بوریا بشرطی که ضرر
نرساند بمتردّدین جائز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی که خواهند نشینند اقرب آنست که قرعه
بزنند بنام هرکدام که بیرون آید او اولی است از دیگری و حوالی راهها که تردد می نمایند در آن حکم
زمین موات دارد پس هرکس که خواهد باحداث چیزی میتواند کرد بشرطی که ضرر بمتردّدین نرساند
اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتواند کرد مگر باذن ایشان قسم دوم
مسجدها و فائده آن معلوم است و هرکس سبقت کند بگرفتن محلی اولی است از دیگری بآن مکان
و هرگاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است اگرچه بقصد وضو ساختن برخاسته باشد مگر آنکه
رخت خود را گذاشته باشد قسم سوم موقوفات عامه چون مدرسها و رباطها و فائده آنها
نزول طلبه علم و قوافل در آنها پس هرکس که ساکن حجره شود از آنها از آن جماعت که اهلیت
سکنی آنجا داشته باشد اولی است از دیگری تا در آنجا است و بیرون کردن او جائز نیست
و اگرچه بسیار در آنجا بماند بشرط آنکه واقف شرطی معین نکرده باشد چه درین صورت بانقضای
آن مدت بیرون میتوان کرد و همچنین بیرون میتوان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که بطلب علم
مشغول باشد و آن کس مشغول نباشد و جائز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک نکند مادامی
که بر صفتی باشد که واقف شرط کرده باشد و هرگاه از حجره بیرون رود حق او از آن مکان
باطل میشود و آیا اگر رخت او از آنجا باشد حق او باطل میشود یا نه میانه مجتهدین خلاف است
قسم چهارم معدنها و کانها و آن بر دو قسم است قسم اول کانهای ظاهر که محتاج بحفر [illegible]
نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیائی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترک است میانه
مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی چیزی از اینها بردارد
منع او نمیتوان کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس با هم [illegible]
سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و تقدیم محتاج [illegible]

واگر در جانب کنار دریا چاهی در زمین موات بکنند و آب دریا بدانجا آرند و نمک کنند مالک آن میشوند
و غیری با او در آن نمک شریک نیست قسم دوم معدنهای باطنی که محتاج بخرج و عمل است
چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترکست میانه مسلمانان
و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام می دانند پس اگر ظاهر باشد باحیا مالک آن نمیشوند
و اگر ظاهر نباشد پس اگر شخصی آنرا ظاهر کند و احیا کند اگر در ملک او باشد مالک میشود و همچنین
اگر در زمین موات باشد باحیا کردن مالک آن میشود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که بایع
احیا کرده ملک اوست خواه ظاهر باشد خواه مخفی و تعلق باحیا کننده دارد اما اگر پیش از احیا
ظاهر باشد ملک او نمیشود و اگر چاهی بکند و بمعدن برساند همان مشترکست میانه مسلمانان
و مالک نمیشود قسم پنجم آبها و آن بر شش قسم است اول آنکه در ظرفی کرده باشند یا حوضی
و آن ملک کسی است که ظرف و حوض از وست و اگر چه از مباح گرفته باشند و جایز است فروختن
آب آنها دوم آب چاهی که در ملک خود بکند یا در زمین مباح که در این صورت مالک میشود
و کسی را بی اذن او در آن تصرف جایز نیست و فروختن آن کیلاً و وزناً جایز است با کراهیت
و فروختن همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است و چاه قدیم هرگاه پر از خاک شود
و کسی آنرا پاک کند مالک آن میشود و اگر کسی چاهی در زمین مباح کند نه بقصد مالک شدن
بلکه بجهت نفع گرفتن او اولی است بآن مادامی که آنجا باشد و هرگاه مفارقت کند از آنجا هر که
سابق باشد در آنجا او اولی است بانتفاع از آن چاه و مخصوص احدی نیست و هرگاه کسی
چاهی در ملک خود بکند منع همسایه خود نمیتواند کرد از چاه کندن دیگر عمیق تر از چاه او و
اگر چه آب چاه او بآن چاه سرایت کند قسم سوم آب چشمه و باران و آب انهار در زمین مباح
نه از روی مالک شدن مشترکست میانه مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از آنها
هر کس هر چه بردارد مالک میشود چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله بغداد
از میانه مسلمانان مشترکست پنجم نهرهای کوچک که مالک کسی نباشد آن نیز میانه مسلمانان
مشترکست اگر آب آن کم باشد و وفا بهمه نکند ابتدا اول بکسی کند که نزدیک بسر نهر باشد
اگر بجهت زراعت باشد تا به نعلین آب بدو دهند و اگر بجهت درخت خرما باشد تا قدم

وجهت درخت خرما تا ساق بعد از ان سر و منهد آنجماعت آب را یکسانی که در پهلوی ایشان باشند و سر جاودن پیش از ان قدرے که مذکور شد واجب نیست واگرچه بمتاخر نرسد پس اگر از اول چیزے باقی نماند ما بقی را حقے نیست ششم آب نهر مملوک که جدا کرده باشند از مباح بانکه کسی نهرے از فرات مثلاً بریده باشد مالک آن آب میشود و هر کس که در ان نهر کار کرده شریک است در ان بقدر نفقه و عمل پس اگر بهمه وفا کند و الا بقدر حصه و نصیب خود قسمت کنند

باب یازدهم

در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمین و در ان مقدمه و سه مطلب و خاتمه است

مقدمه در بیان فضیلت نکاح کردن و اقسام آن بدانکه احادیث بسیار در فضیلت نکاح کردن وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار میرود اول از آنها در حدیث ائمه معصومین آمده که بهتر فائده که مسلمانان را بعد از اسلام حاصل شده باشد بهتر از زنی صالح نیست که هرگاه ببیند اورا خوشحال شود و هرگاه از او غائب شود حفظ ناموس و مال او کند دوم هم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نمازی که صاحب زن بگذارد بهتر ست از هفتاد رکعت نمازی که عزب گذارد سوم در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان آن کسانی اند که عزب مرده باشند و اقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده پنج ست اول واجب و آن وقتی ست که نفس او مشتاق باشد که اگر نکاح نکند در زنا افتد دوم سنت و آن وقتی ست که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد سوم حرام چون زیاده از چهار زن آزاد و دو کنیز خواستن مرد آزاد و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده و نکاح کردن کافر سنی زن مسلمان را چهارم مکروه و آن وقتی ست که نفس کسی مشتاق نباشد و عاجز باشد از نفقه بر قول بعضی از مجتهدین پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور ست و اقسام نکاح نظر بر منکوحه نیز پنج ست اول واجب چون نکاح زن آزاد یا کنیز که بر ایشان ترسند از افتادن بر تا دوم مستحب چون نکاح خویشان جهت صله رحم سوم حرام چون نکاح زنانے که بسبب رضاع و غیر آن حرام اند و زن کافره غیر یهودیه و اهل کتاب را بعقد دوام خواستن و نکاح

بدترین ... مرد بی زن

جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمات چون مادر و خواهر دخول کننده باشد چه نکاح
جمیع آنها حرام است چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنی که عقیم باشد یعنی از و فرزند بهم نرسد
و نکاح دختر زنی که نکاح کرده باشند بعورت او پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور
است و باز نکاح کردن منقسم میشود بسه قسم قسم اول نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث
بردن از یکدیگر میشوند و این قسم نکاح را دائمی گویند قسم دوم نکاح کردن زن آزادی که سبب
میراث بردن از یکدیگر نمیشود و آنرا نکاح متعه گویند قسم سوم نکاح کردن کنیز و آن نیز بسه
وجه است اول کنیز غیر را بالعقد خواستن دوم کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانکه مذکور خواهد شد سوم
خریدن کنیز چه بمجرد خریدن آن وطی آن حلال میشود مطلب اول در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع
بودن نکاح متعه پیش فرقهٔ اثنا عشریه اجماعی است و مشروعیت آن بنص قرآن و احادیث
موافق و مخالف ثابت است خلاف مر مخالفین را که ایشان دعوی می کنند که مشروع بود اما
نسخ شده و احادیثی که در باب نسخ شدن آیهٔ کریمهٔ قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یکدیگر
اند و قول عمر که دو چیز که در زمان حضرت رسول صلعم حلال بوده و من نهی میکنم دلالت
بر آن می کند که نسخ نشده بود و بواسطهٔ قول عمر آیهٔ صریحهٔ قرآنیه را نسخ کردن معقول نیست
زیرا که اگر عمر باجتهاد خود حرام کرده اجتهاد در مقابل نص قرآنی خطاست و اگر بطریق
روایت از حضرت رسالت پناه صلعم بوده چگونه بر جمیع صحابه تا زمان خلافت او چنین
حکمی مجهول بوده باشد و در صحاح ترمذی هروی که از علمای مخالفین است مذکور است
که شخصی از اهل شام از عبد الله بن عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده عبد الله بن عمر در جواب
شامی گفت که اگرچه پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلعم حلال کرده و کاری
که آنحضرت کرده باشد بجهت قول پدرم ترک نمیتوان کرد و متعه کردن بر سه وجه است
اول سنت چون متعه کردن مومنهٔ عفیفه دوم حرام چون متعه کردن زن بت پرست
و دشمن اهل بیت و سنی را متعه کردن زن مسلمان حرام است سوم مکروه چون متعه کردن
فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر او و شرطهای نکاح متعه شش است اول ایجاب چون
انکحتک او متعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر خود لفظ گویند

واگر وکیل ایشان لفظ گوید وکیل زن چنین گوید مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتِی مِنْ مُوَکِّلِکَ یعنی متعه کردم
وکیل کننده خود را بجهت وکیل کننده تو و دوم قبول چون قَبِلْتُ در صورت اول و قَبِلْتُ
لِمُوَکِّلِی در صورت دوم سوم ذکر مدت که احتمال زیادتی و کمی نداشته باشد پس اگر مدت را
در عقد متعه ذکر نکنند میان مجتهدین خلاف ست بعضی گفته اند که عقد باطل میشود و بعضی
گفته اند که نکاح دائم میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکنند باطل ست بخلاف نکاح دائم که اگر
ذکر مهر نکنند صحیح ست و کمی و زیادتی او را مقداری نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که بکمتر از درمی
نباید عقد کردن پنجم آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسیه اشکال ست ششم
آنکه زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند منع نمایند ایشانرا از خوردن شراب و گوشت خوک
و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط مشروع ست چون شب یا روز پیش او آمدن
و یک مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان آن مشخص باشد چه اگر زمان آن مجهول باشد
صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هر گاه مدت تمام شود جدا میشود از شوهر و متعه را
نفقه دادن لازم نیست و میراث نمیبرد و اگر در عقد متعه شرط میراث بردن کنند آیا میراث
میبرد یا نه خلاف ست و لعان و ایلا در متعه نیست چنانچه در دائمی هست بطریقی که مذکور
خواهد شد و آیا متعه را ظهار میتوان کرد یعنی با او میتوان گفت که پشت تو همچون پشت مادر منست
چنانچه تفصیل او خواهد آمد خلاف ست و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دائم
سنت ست اما اگر ترسد که او را گویند زنا میکند سنت ست که گواه بگیرد و سنت ست که متعه را
از حالش سوال کنند هر گاه باو بدگمان باشند و خلاف ست میانه مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه
جمع کردن جائز ست یا مثل نکاح دائم زیاده از چهار حرام ست اولی آنست که زیاده از چهار متعه
جمع نکنند مطلب دوم در بیان نکاح کنیز و آن بر سه قسم ست قسم اول عقد و آن مخصوص کنیز
غیرست و خلاف ست میانه مجتهدین که عقد کردن آزاد بر کنیز جائز ست یا نه بعضی از مجتهدین
گفته اند که جائز ست بدو شرط یکی ترسیدن وقوع در زنا دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد
بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهر آزاد باشد آزاد ست و اگر آقای کنیز شرط
کرده باشد که فرزندی که بهم رسانیده باشد آیا بآن شرط فرزند بنده میشود یا نه میانه مجتهدین

خلاف ست قول مشهور آنست که بنده میشود و شرطهای آن شش ست اول ایجاب دوم
قبول بطریقی که مذکور شد سوم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا موقوف بر
اجازت آقاست و بعضی از مجتهدین گفته اند که باطل ست و درین صورت فرزندی
که بهم رسانیده است بنده است اگرچه آزادی را شوهر کند هرگاه با علم دخول کند چهارم اذن
زن آزاد چه اگر کسی بی اذن زن آزاد کنیزی را عقد کند و اگرچه آن زن آزاد یا دیوانه
یا پیر یا کوچک باشد جائز نیست پنجم آنکه زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی
از مجتهدین و بعضی زیاده از یک کنیز جائز نمیدارند ششم آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد و اگر
شوهر بنده باشد قسم دوم مالک شدن کنیز چه جائز ست بملک کنیز خود را دخول کردن
و عقد و ملک جمع نمیشوند چه هرگاه کنیز غیری را عقد کنند آنگاه بخرند نکاح فاسد میشود و
بملک دخول میکنند و این قسم منحصر در عددی نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز
خود را دخول کرد خلاف عقد و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری تزویج کند جائز نیست
مر او را دخول کردن بآن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عدت او و فسخ عقد او
نمیتواند کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد اما اگر شوهر غلام او باشد تفریق میانه ایشان
میتواند کرد و سنت ست مر آقا را که هرگاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چیزی بدو از
مال خود که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین این چیز را دادن واجب میدانند و اگر یکی
از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر ست در فسخ عقد او و هرگاه آقا کنیز
خود را بدیگری عقد کند روز خدمت آقا میکند و بر او لازم ست که شب بگذارد که پیش
شوهر خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد و شوهر او خواهد که همراه او بسفر رود
آقا منع شوهر او نمیتواند کرد و میانه دو کنیز خوابیدن جائز ست بخلاف دو زن آزاد
که خوابیدن میانه ایشان مکروه است و همچنین جائز ست دخول کردن با کنیز هرگاه طفلی
آنجا باشد که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد جائز ست
و منی در پیش فرج کنیز ریختن نیز جائز ست و هیچ یک از دو شریک را وطی کنیز مشترکه
جائز نیست و در تحلیل خلاف ست قسم سوم اباحت و تحلیل ست و آن چنین ست که شخصی

بدیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این قسم از خواص فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه است و خلافست
میانهٔ مجتهدین که این قسم داخل قسم اول ست یا داخل در قسم ثانی سید مرتضی او را داخل
قسم اول میداند و شرطهای این قسم شش ست اول ایجاب چون احللت لک وطی
امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را و آیا بلفظ اباحت جائز ست
خلاف ست دوم قبول چون قبلت سوم آنکه کسی که تحلیل میکند میباید که مالک کنیز باشد
پس تحلیل کنیز غیر جائز نیست چهارم آنکه مالک کنیز دیوانه نباشد و طفل و مست و بیهوش
و مفلس نباشد که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد جهت قرضخواهان پنجم آنکه وطی
کنیز را برو حلال میکند میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل آنکه کنیز مسلمانی را بکافری
تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنی تحلیل کند چه دخول کردن اینها جائز نیست ششم آنکه کنیز شوهر
نداشته باشد و هرگاه این شرطها بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحب که دخول کردن
او را بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز
باید کرد پس اگر بوسه کردن آن کنیز را یا خدمت کردن او را حلال کند جائز نیست اما اگر
دخول کردن حلال کند بوسه حلال ست اما خدمت کردن حلال نیست و فرزندی که
ازین کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد ست

مطلب سوم در بیان نکاح دائمی و مقدمات و شروط آن و دران سه فصل ست

فصل اول در بیان مقدمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلق ست یک امر
واجب و سی و چهار امر سنت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه اما یک امر واجب
اجابت کردن و خواستگاری کردن مومنی که قادر باشد بر نفقه دادن و اگرچه در نسبت
موافق نباشد و درین صورت ولی اذن اگر ندهد گناه دارد اما سی و چهار امر سنت
اول خواستگاری کردن پیش از عقد دوم پیش از عقد دو رکعت نماز گذاردن سوم استخاره کردن
چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کردن ششم
دعای برآمدن حاجت کردن هفتم اختیار کردن دختر بکر هشتم اختیار کردن زنی که از
شان او زائیدن باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل

یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او مؤمن و صالح باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن
که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازدهم اختیار کردن زنانی که از خویش و قوم باشند
جهت صله رحم خلاف مر سنیان را که ایشان نکاح خویشان مکروه میدانند دوازدهم اختیار
کردن مومنه زیرا که نکاح زن سنی نیز جایز است سیزدهم عقد را ظاهر کردن و درین نکاح
چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه مشتمل
باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه
معصومین صلی الله علیهم و گفتن الحمد لله کافی است و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب
میدانند شانزدهم در شب عقد کردن خلاف مر سنیان را که ایشان در روز جمعه سنت میدانند
هفدهم دیدن روی و دستهای زنی را که اراده نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته
دیدن او هجدهم طعام دادن جماعتی از فقرای مومنین یک روز یا دو روز و بعضی از سنیان
این طعام دادن واجب میدانند و سنت است که این طعام در روز باشد نوزدهم اجابت
کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام آن مجلس و اگرچه روزه سنتی داشته باشد
خصوصاً اگر داند که اگر افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود اما اگر مجلس عروسی
مشتمل باشد بر کردن چیزهای حرام رفتن بآنجا حرام است مگر آنکه کسی باشد که تواند منع کرد
یا آنکه بواسطه خاطر او فعلهای حرام را برطرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس روند اگر
قدرت داشته باشند واجب است که از آن مجلس برخیزند و بروند و اگر رفتن از آنجا دشوار
باشد در نشستن آنجا گناه ندارند و اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر صورتهای سایه دار بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر آن صورتها در قالین و فرش باشد جایز است رفتن بآن مجلس
و بعضی گفته اند که اگر بر بالش باشد نیز رفتن بآن مجلس جایز است و اگر دو کس بیکدفعه کسی را
بعروسی طلب کنند بخانه آنکس رود که خانه او نزدیکتر باشد بیستم رخصت گرفتن دختر بکر را در
عقد کردن او بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر
نباشد بیست و دوم اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران جهت شخصی
عقد کرده باشد او را بیست و سوم دو رکعت نماز کردن هر یک از زن و شوهر پیش

از دخول کردن بیست و چهارم دعای منقول خواندن هر یک از ایشان بعد از نماز بیست و پنجم امر کردن
مردمی که در آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن بآنکه آمین گویند بیست و ششم دست بر پیشانی
زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول کردن و دعای منقول خواندن و طلبیدن
فرزند صالح تمام اعضا و موزهای زن را از پای او کندن و پاهای او را بآب شستن و آن آب را
در دور خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در وقت دخول کردن و بعد از
دخول کردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر سی ام
غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر نکاح خواهد سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیزی را
حامله خریده باشند و بعد از چهار ماه خواهند که با او دخول کنند سی و دوم مشخص کردن مهر
اگر در حال عقد کردن مشخص نکرده باشند پیش از دخول سی و سوم بیشتر از یک زن آزاد
نخواستن سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و اما آن هشت امر حرام اول
خواستگاری کردن بعد از آنکه کسی دیگر آن زن را خواستگاری کرده باشد و اجابت کرده باشد
و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوم خواستگاری کردن زنی که در عده رجعیه
باشد خواه بصریح خواه بکنایه و در عده وفات خواستگاری کردن بصریح حرام است اما بکنایه
جائز است سوم عقد کردن وکیل زن او را جهت خود چهارم نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد
پنجم نکاح کردن زن مسلمانی را بکافر ششم تزویج زن مومنه جهت سنی و بعضی از مجتهدین
این را مکروه میدانند هفتم غارت کردن چیزی را که در عروسی نثار کنند هرگاه دانند که صاحب
راضی نیست هشتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را و اما آن بیست و شش امر مکروه اول
ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در
حدیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال یا جمال نکاح کند
محروم میشود از آنها و اگر بقصد سنت پیغمبر نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی مال و جمال او را
افزون کند سوم عقد کردن هرگاه قمر در برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر ماه
پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول کردن ششم زیاده از دو روز طعام دادن
هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن و باندرون فرج زن نگاه کردن کراهیت دارد

سخت ترست و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی
درین حال حاصل شود کور خواهد بود هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصا شوهر را مگر ذکر
خدا تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند و فرزندی حاصل شود گنگ
خواهد بود نهم مخصوص ساختن طعام دادن در عروسی بمالداران امّا اگر بعضی مفلس و
مالدار باشند جائزست دهم رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم نثار کردن آنچه در عروسی
نثار کنند هرگاه نمیدانند که صاحب راضی است یا نه دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق را
خصوصا شرابخواره و سنّی و مستضعف سیزدهم نکاح کردن کردان و زنانی که سیاه باشند
سوای زنان نوبی چهاردهم نکاح کردن زنانی که سفیه و احمق باشند پانزدهم نکاح کردن
زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشند شانزدهم
نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسوده و بدخلق و عقیم هفدهم مردی که اراده نکاح او داشته باشد
صریح گفتن که جماع کردنی که ترا راضی کند در نزد من هست یا بکنایه گوید که ای بسا جماعی که ترا
راضی کند هجدهم عقد کردن زنی که او را زنا یابیده باشد و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را زاییده و تربیت کرده باشد
بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او آن زن را خواسته باشد بعد از آنکه طلاق داده باشد
و شوهر کرده باشد بهم رسیده باشد بیست و یکم نکاح کردن زنی که با مادر او یک شوهر کرده باشد
غیر از پدر او بیست و دوم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت پدر او بیست و سوم نکاح کردن خواهر
زنی که او را طلاق باین داده باشند فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع
کردن زنانی از عیادت خویشان و تعزیه بیست و پنجم ریختن منی در غیر فرج زن آزاد که بعقد
دوام او را خواسته باشند بی اذن آن زن و بعضی مجتهدین این را حرام میدانند و بر تقدیر
هرگاه این عمل کنند واجب است که ده مثقال طلا دیت نطفه بآن زن دهند امّا در متعه و شیر دهنده
و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جائزست بیست و ششم خوابیدن درمیان
دو زن آزاد امّا درمیان دو کنیز میتوان خوابید فصل دوم در بیان شرطهای عقد نکاح
دائمی و آن شش است اوّل ایجاب چون زوجتک یعنی زن گوید بمرد که تزویج کردم ترا

دوم قبول چون قَبِلْتُ النِّکاحَ یعنی مرد گوید که قبول کردم نکاح را و قَبِلْتُ گفتن بی
آنکه نکاح را با آن ضم کنند نیز کافی ست و اگر در لفظ ایجاب و قبول موافق نباشد چنانچه مذکور شد
جائز ست و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر شخصی دیگر را
وکیل کنند وکیل زن چنین گوید که زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتِي مِنْ مُوَکِّلِكَ یعنی نکاح کردم
وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِي یعنی قبول
کردم نکاح را جهت وکیل کننده خود سوم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند
چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جائز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از
مجتهدین آنرا جائز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند پس اگر
قصد ماضی کنند صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی گویند هرگاه قدرت بر صیغه عربی
داشته باشند اما اگر قادر نباشند بزبان هر لغت که دانند صحیح ست ششم آنکه هر یک از
ایجاب و قبول را بلفظ بگویند پس اگر با قدرت اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن بلفظ
نباشند اشاره کافی ست هفتم آنکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند
صحیح نیست و اما اگر در عقد شرطی مشروع کنند صحیح ست هشتم آنکه ایجاب و قبول در یک مجلس
واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگر چه اندک باشد
صحیح نیست اما اگر فاصله سعال باشد صحیح ست نهم آنکه هر یک از شوهر و زن بالغ باشند
پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک از ایشان عاقل باشند
چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه قصد کنند عقد را پس اگر
مست یا بیهوش یا خفته باشد صحیح نیست و اگر چه بعد از آنکه بخود آید اذن دهد دوازدهم آنکه
هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر هر یکی کافر باشد یا آنکه زن مرتده باشد و شوهر [illegible]
صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه
زن یکی از آنها نباشد که بر مرد حرام ست پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس
اگر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد
وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلا اگر زن شخصی را وکیل کند که او را بپانصد درهم

نفقه عقد کند پس آن شخص بدو لیست درهم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا
قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرط است خلاف است میانه مجتهدین اقرب آنست
که شرط نیست و اگر از نفقه دادن بعد از عقد کردن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد **فصل سوم**
در جماعتی که ولی عقد اند و آنها سه قوم اند اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل
و دیوانه و سفیه اند تا وقتیکه بالغ و عاقل شوند و با وجود ایشان کسی ولی نیست و خلاف است
میانه مجتهدین که جد در حالت فوت پدر ولیست یا آنکه در ولی بودن او زندگی پدر شرط است
اقرب آنست که ولی ست و اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند
آیا وصی را ولایت نکاح طفل هست یا نه میانه مجتهدین نیز درین مسئله خلاف ست اقوی آنست
که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او بنکاح
میتواند جهت او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کند ایشانرا بعد از بلوغ
و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را بغیر جنس نکرده باشند دوم آنکه بکسی تزویج
کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد سوم آنکه زنیکه جهت او نکاح کرده باشد صاحب عیب
باشد چهارم آنکه جهت طفل کنیز خواسته باشد یا دختر خود را بغلامی داده باشد چه بر قول
بعضی از مجتهدین ایشانرا اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا در مذهب جماعتی
مجتهدین که در حال بودن کنیز خواستن پوشیدن در زنا افتادن را شرط میدانند چه بر این
مذهب طفل را بعد از بالغ شدن فسخ میرسد و هرگاه پدر و جد هر یک جهت دیگری عقد
کنند عقد کسی که بیشتر کرده باشد صحیح ست و اگر هر دو یکدفعه عقد کرده باشند عقد جد صحیح
است و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط میشود اول آنکه بنده باشند چه ولایت بنده
بی اذن آقا صحیح نیست دوم آنکه ناقص العقل باشند سوم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه
کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر ولایت هست چهارم آنکه احرام
بسته باشد جهت حج یا عمره چه اگر محرم در حال احرام عقد کند صحیح نیست و هرگاه یکی ازین
چهار امر حادث شود ولایت جد و پدر ساقط می شود و منتقل بامام میشود قوم دوم آقای
بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست و اگر ایشان بنکاح راضی نباشند بعدی

آقا نمیتوانند ایشان را بیکدیگر نکاح کرده باوجود آقا دیگر ولی نیست و بندگان را بی اذن آقا نکاح صحیح نیست
قسم سوم حاکمان شرع هرگاه پدر و جد نباشند یا طفل بی عقل بالغ شود چه درین صورت
نیز حاکم شرع ولی است و اگر چه پدر و جد او باشند و همچنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن
دیوانه شود و با احتیاج و صرفه او نکاح میتواند جهت او نکاح کرد **فصل چهارم** در ذکر جماعتی
از زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر سه قسم اند قسم اول جماعتی که ایشان را نمیتوان خواست
مطلقا و ایشان دو صنف اند صنف اول جماعتی از زنان اند که بواسطه خویشی صحیح
و مانند صحیح حرام اند و هرگز حلال نمیشوند و آنها هفت قوم اند اول مادر و هر چند بالا رود
دوم فرزند سوم فرزند زاده هر چند پایین رود چهارم خواهر پدری و مادری پنجم دختر
خواهر و دختر برادر هر چند پایین روند ششم عمه و هر چند بالا روند چون عمه پدر و عمه مادر
و عمه جد و عمه جده و هر چند بالا روند اما عمه عمه گاه هست که حرام نیست هفتم خاله و هر چند بالا
روند چون خاله پدر و خاله مادر اما خاله خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت
حرام اند اول پدر و هر چند بالا رود دوم فرزند سوم فرزند زاده و هر چند پایین رود
چهارم برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر و هر چند پایین رود ششم عم و هر چند
بالا رود بطریق مذکور هفتم خال و هر چند بالا رود بطریق مذکور صنف دوم جماعتی
از زنان اند که حرام شدن ایشان عارض شده و سبب آن شده که نکاح ایشان اصلا
جایز نیست و آن پانزده قوم اند قوم اول مادر زن و هر چند بالا رود چه هرگاه کسی زنی را
بنکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن هر چند بالا رود حرام مؤبد میشود و اگر چه
مادر رضاعی آن زن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود
و اگر زنی را عقد کنند و دخول نکنند آیا مادر او حرام مؤبد میشود یا نه درین مسئله میانه
مجتهدین خلاف است اقوی آنست که حرام مؤبد میشود و آیا در عقد کردن دختر میباید که لازم باشد
از هر دو طرف یا از یکطرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر
حرام مؤبد میشود خلاف است میانه مجتهدین درین مسئله قوم دوم دختر زن مدخوله هر چند
پایین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول کنند دختر او هر چند پایین رود حرام مؤبد میشود

واگرچه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول کردن بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول
کردن و آیا دخول کردن بشبهه یا زنا همین حکم دارد میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است
امّا زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادرش مادر را حرام نمیسازد و قسم سیوم زن پدر هر چند بالا رود
و اگرچه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبد است و اگرچه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است
کنیزی که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام مؤبد اند زنان که پدر بکسی یا پسر او یا بایشان
زنا کرده باشد و قسم چهارم زن فرزند هر چند پائین رود و اگرچه رضاعی باشد بر پدر
حرام است و اگرچه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد امّا اگر
هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام میشود درین مسئله
میانهٔ مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین خلاف است میانهٔ مجتهدین
در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر دست بشهوت مالیده باشند یا نگاه کرده باشد بجائی که غیر
از آقا کسی دست نتواند مالید و نگاه کرد آیا بمجرد دست مالیدن و نگاه کردن حرام مؤبد میشود
بر دیگری اقرب آنست که حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند
که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود امّا اگر پدر دست مالیده باشد
یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام میشود و قسم ششم جماعتی از زنان اند که بواسطهٔ رضاع یعنی شیر
خوردن طفل از ایشان حرام میشوند و شرطهای شیر خوردن ده است اوّل آنکه شیر دهنده
زن باشد پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمیرسد دوم آنکه هر یک از شیر خورنده و دهنده
زنده باشد پس اگر مرده باشد رضاع نیست سوم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد
پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند رضاع بهم نمیرسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از
پستان آن زن بمکد پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد
و در عرف آنرا شیر نگویند رضاع بهم نمیرسد پنجم آنکه آن طفل شیر از پستان آن زن بمکد
پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد و آن طفل بخورد رضاع بهم نمیرسد ششم
آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا بهم رسیده باشد رضاع بهم نمیرسد
و در شیری که از دخول کردن بشبهه بهم رسد آیا رضاع بهم میرسد یا نه میانهٔ مجتهدین

و درین مسئله خلاف است اقرب آنست که رضاع بهم میرسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست
پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین زائیدن
زن حامله در شیر دادن طفل شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زائیدن طفلی را شیر دهد رضاع
بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعه شخصی که از او آبستن باشد
یا زن حامله را که شوهر طلاق داده باشد شیر دهد طفلی را رضاع بهم میرسد ششم آنکه طفل آن مقدار
شیر بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت برویاند یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه
شیر بخورد آن مقدار که سیر شود و خود پستان را بگذارد و در بعضی حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه
کافیست هفتم آنکه طفل در میان پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد هشتم آنکه شیر خوردن
طفل پیش از دو ساله شدن باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیر دهنده نیز باید که
دو ساله نباشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد نهم آنکه صاحب شیر
یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را شیر
شوهر دیگر داده باشد بهمدیگر حرام نمیشوند و شیخ طبرسی برین رفته که اینها بهمدیگر حرام میشوند
و هرگاه این شرطها بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر باشد
پدر او میشود و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشانرا خورده باشند برادر
و خواهر میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیر دهنده و مادر
او هر چند بالا روند حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورنده و همچنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد
طفل را شیر داده باشد حرام مؤبد اند جهت اینکه اینها همه بمنزله مادر اند دوم هر دختری
که زن شخصی شیر داده باشد چه آن دختر بمنزله دختر است سوم فرزندان دختری که زن
او شیر داده باشد چه اینها بمنزله فرزند زاده است چهارم هر دختری که از شوهر شیر
دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد دختر اینکه آن زن شیر دهنده زائیده باشد
بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزله خواهر اند پنجم فرزندان فرزند شوهر زن شیر دهنده
خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده چه اینها بمنزله دختران خواهر
و برادر اند ششم خواهر زن شیر دهنده چه او بمنزله خاله است و هفتم خواهر شوهر شیر دهنده

زن شیردهنده چه او بمنزلهٔ عمه است در نسب و همچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد اند
بسبب شیرخوردن اول شوهر زن شیردهنده چه او بر دختری که شیر او را خورده باشد حرام
مؤبد است چه او بمنزلهٔ پدر او است دوم پسری که شیر شیردهنده را خورده باشد بر وی حرام مؤبد است
چه او بمنزلهٔ پسر او است در نسب سوم پسرانی که از آن طفل شیرخورنده بهم رسند چه اینها بمنزلهٔ فرزند
زاده اند در نسب چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیردهنده و نسبی شیردهنده بر دختر
شیرخورنده چه اینها بمنزلهٔ برادر و خواهر اند در نسب پنجم فرزندان فرزند رضاعی و نسبی شوهر
شیردهنده و نسبی شیردهنده چه اینها بمنزلهٔ ایشان برادر و خواهر اند در نسب ششم برادر شوهر
شیردهنده چه این بمنزلهٔ عم است در نسب هفتم برادر زن شیردهنده چه او بمنزلهٔ خال است
در نسب اما مادر رضاعی شیردهنده و فرزند رضاعی او [illegible] شیرخورده باشند
و عمه و خالهٔ رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیرخورنده حرام
نمیشوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیردهنده بر پدر طفل شیرخورنده خلاف است
شیخ طبرسی برین رفته که حرام میشوند و خواهران آن طفل که از آن شیر نخورده باشند
بر شوهر شیردهنده حرام نمیشوند و برادران آن طفل که از آن شیر نخورده باشند میتوانند
که دختران شیردهنده و شوهر او را نکاح کنند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در
رضاع حرام میسازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلاً اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن
حرام مؤبد میشود بر آن شخص و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر
شوهر حرام میشوند هرگاه بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن
بزرگ حرام میشود و بس قسم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عدهٔ رجعیه باشند و جماعتی
با ایشان زنا کنند چه درین صورت آن زنان بر آنها که دخول کرده اند حرام مؤبد میشوند
و کنیزی که آقا با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام
مؤبد میشود یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است قسم هفتم زنانی که ایشان را شوهرهای
ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته
عقد کنند درین صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبد میشوند و اگرچه

دخول بآنها نکرده باشند و اگر نادانسته برآن زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه دخول کنند پس اگر
دخول کرده باشند حرام میشوند اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز نادانسته آن کنیز را عقد کند
آیا برآن کس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن بر زنی که در عده باشد میانهٔ مجتهدین درین مسئله
خلافست و اگر کسی زن شوهردار یا معتدهٔ کسی را نادانسته عقد کند آیا بمجرد عقد برو حرام
مؤبد میشود درین مسئله نیز خلافست قسم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند
ایشانرا دانسته نکاح کنند چه آن زنان برایشان حرام مؤبد میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشند
و دخول نکرده باشند آن عقد باطلست و حرام مؤبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا
آن زنان حرام مؤبد میشوند برایشان درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست قسم نهم زنانی
که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن گوید که فلان با تو
زنا کرده و گواه نداشته باشد حاکم شرع ایشانرا امر میکند با آنکه یکدیگر را لعنت می کنند
که نوده باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران حرام مؤبد میشوند
قسم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه
درین صورت بمجرد گفتن آن زنان بر شوهران ایشان حرام مؤبد میشوند قسم یازدهم
دختران عمه و خاله هرگاه بعمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان برآن کسانی که با ایشان زنا
کرده باشند حرام مؤبد میشوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه دخول کنند یا عقد دختران ایشان
پیش از زنا با ایشان باشد حرام نمیشوند قسم دوازدهم مادران و دختران و خواهران
مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند و حشفه یا بعض حشفه در دبر ایشان غایب شده باشد
چه مادران و دختران و خواهران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤبد میشوند هرگاه عقد ایشان
پیشتر از لواطه کردن نباشد و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد دخول کردن با و حرام
میشوند یا نه خلافست و همچنین خلافست در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او
و اما دختر خواهر او حرام نمیشود قسم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه طلاق
عدی دهند ایشانرا چه بعد از آن حرام مؤبد میشوند بر شوهران ایشان قسم چهاردهم کنیزانی
که شوهران ایشان شش مرتبه ایشانرا طلاق عدی دهند چه بعد از آن شوهران ایشان

حرام مؤبد میشوند سیزدهم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول
او یا مخرج حیض و غایط او یکی شود حرام مؤبد میشود بر شوهر و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه مخرج
حیض و بول یکی شود نیک شود حلال میشود و آیا اگر دختری بالغ را نکاح کرده باشند و دخول کنند
و این سال او را بهم رسد آیا حرام مؤبد میشود یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلاف است و همچنین خلاف است
درانیکه اگر دختری را بانگشت بکارت برند آیا حرام میشود یا نه و همچنین خلاف است درانیکه اگر
کنیزی را چنین کنند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود قسم دوم جماعتی
از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان
یا غیر آن و آن هفده اند اول جمع کردن میانه مادر و دختر بشرطی که دخول بمادر نکرده باشند
چه هرگاه مادر را طلاق دهند دختر را میتوان خواست اما جمع کردن میان هر دو حرام است دوم
جمع کردن میانه دو خواهر و اگرچه بعقد متعه باشد حرام است چه تا یک خواهر را طلاق ندهد آن
دیگر را نمیتوان خواست تا آن خواهر مطلقه از عدت بیرون آید اگر طلاق رجعی باشد که شوهر
تواند در عدت رجوع کرد و در طلاق بائن خلاف است میانه مجتهدین اصح آنست که جایز است
سوم جمع کردن میانه عمه و خاله هرچند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله
و اگرچه بعقد متعه باشد حرام است اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن
عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشند خلاف است میانه مجتهدین و استاد
بنده اعنی افضل المتأخرین بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه درین مسئله متوقف بودند
زیرا که درین باب حدیثی بنظر نرسیده چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی اذن
زن آزاد حرام است و آیا با اذن او جایز است خلاف است مجتهدین را درین مسئله
پنجم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دائمی و متعه بقول بعضی از مجتهدین
ششم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز
نمیدانند هفتم جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر که بنده را بیشتر از دو زن آزاد
جایز نیست هشتم جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است
نهم نکاح زن بت پرست چه کفر مانع است از حلال بودن او بر مسلمان دهم نکاح زن مسلمان

که مرتد شده باشد چه مرتد شدن مانع ست از خواستن او یازدهم زن جهود و ترسا را بعقد دائمی
خواستن اما متعه کردن جائز ست بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزاد که سه مرتبه شوهر
او را طلاق داده بران شوهر حرام ست تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد آنگاه
حلال میشود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد سیزدهم زن آزاد را که شش مرتبه شوهر او را
طلاق گوید بر شوهر حرام ست تا آنکه دیگری او را بعقد درآورد و طلاق دهد آنگاه حلال میشود
و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد چهاردهم کنیز را هرگاه شوهر او را دو مرتبه طلاق گوید حرام میشود
تا آنکه شخصی دیگر او را بعقد درآورده دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده او آزاد باشد
پانزدهم کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول
کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده او آزاد باشد شانزدهم هرگاه هر یک از دو شخص دختر
خود را به دیگری بدهند که مهر یک فرج دیگری باشد حرام ست و این را نکاح شغار میگویند و این
نکاح باطل ست هفدهم هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان
از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبه باشد نکاح کردن آن جماعت بالتمام حرام ست

فصل پنجم در اقسام دخول کردن

و این بر پنجاه و یک وجه ست سه وجه واجب ست
و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت وجه مکروه اما سه وجه واجب اول دخول
کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه چهار ماه بگذرد و بزن خود کسی دخول نکند واجب ست که دخول
کند دوم هرگاه قسم بخورد کسی که با زن خود دخول نکند آن زن بحاکم شرع معامله خود را عرض
میکند و حاکم شرع آن شخص را تا چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد میانه دخول کردن
با کفاره و طلاق دادن و بعد از چهار ماه بر وی واجب ست دخول کردن با کفاره یا طلاق
دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد سیوم هرگاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچون پشت
مادر من ست آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم تا سه ماه او را مهلت میدهد
آنگاه واجب ست بر او دخول با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد و اما
شانزده وجه حرام اول دخول در حالت حیض دوم داشتن با زنان در حالتی که زنان
نفاس داشته باشند سوم در حالتی که هر یک از زن یا شوهر احرام حج واجب یا عمره بسته باشند

چهارم در حالتی که هر یک از ایشان روزهٔ واجب چون ماه رمضان یا نذر معین داشته باشند
و در نذر غیر معین خلاف است پنجم در حالتی که وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه یکی از ایشان نیت
اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در حالتی که یکی از ایشان در مسجد باشد هشتم هرگاه کسی بزن
خود گفته باشد که پشت تو همچون پشت مادر من است پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن
حرام است نهم در حالتی که شخصی زن دیگری را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن
با آن زن حرام است تا آنکه از عدهٔ آن دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول
کردن دختر غیر بالغ مخرج بول و غائط یا مخرج بول و حیض یکی شود دخول با او حرام است و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر نیک شود دخول کردن حلال میشود یازدهم دخول کردن بیکی
از زنان در شبی که نوبت زنی دیگر باشد بی اذن زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از
مجتهدین دوازدهم در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر خود
اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم در حالتی که زنان را طلاق گفته باشند
که شوهر را رجوع رسد پیش از آنکه از عده بیرون روند دخول کردن غیر شوهر با ایشان حرام است
چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشند پیش از آنکه چهار ماه از آبستنی او بگذرد
حرام است پانزدهم دخول کردن بزنی که عاجز باشد از دخول کردن با او بواسطهٔ بیماری یا
بزرگی آلت شوهر حرام است شانزدهم هرگاه کنیزی را بخرند پیش از آنکه یک حیض ببیند
یا چهل و پنج روز از وقت خریدن بگذرد دخول کردن با آن کنیز حرام است و آیا درین مدت
چنانچه دخول کردن حرام است بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او حرام است یا نه میانهٔ
مجتهدین درین مسئله خلاف است و اما آن پنج وجه سنت اول مطلق دخول کردن با زن
خود وقتی آنکه ضرری باو نرسد و قدرت بر آن داشته باشد سنت است دوم در شب اول ماه
رمضان دخول کردن سوم در شب دوشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از خفتن دخول
کردن چهارم روز پنجشنبه در وقت ظهر دخول کردن پنجم در روز جمعه بعد از عصر دخول
کردن و اما بیست و هفت وجه امر مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد
پیش از آنکه وضو بسازند یا غسل کنند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد

دخول کند با زن خود و وضو نساخته باشد یا غسل نکرده باشد فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد
[۲] دوم برهنه دخول کردن [۳] سوم در کشتی و در جائے که سقف نداشته باشد و در زیر درخت‌های
میوه‌دار دخول کردن [۴] چهارم از وقت طلوع صبح تا طلوع آفتاب دخول کردن [۵] پنجم دخول
کردن در وقت غروب آفتاب هرگاه زرد باشد [۶] ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز
پنجشنبه که سنت ست [۷] هفتم دخول کردن در آخر روز وقتے که آفتاب زرد باشد [۸] هشتم دخول
کردن بعد از غروب آفتاب تا رفتن شفق [۹] نهم دخول کردن در اول هر ماهی مگر در اول
ماه رمضان که سنت ست چنانچه مذکور شد و همچنین مکروه ست دخول کردن در اول ساعت شب [۱۰] دهم
دخول کردن در میان هر ماهی خصوصاً ماه شعبان [۱۱] یازدهم دخول کردن در آخر هر ماهی چه در حدیث
آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا میان ماه یا آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه
خواهد بود [۱۲] دوازدهم دخول کردن در وقتی که آفتاب و ماه گرفته باشد یا بادهای سیاه و زرد
که ترسناک بود و یا زمین بجنبد [۱۳] سیزدهم دخول کردن در جائے که طفلے ایشان را ببیند چه
در حدیث آمده که اگر فرزندے بهم رسد درین حالت اگر پسر باشد زنا کننده باشد و اگر
دختر باشد زانیه باشد و بعضے از مجتهدین گفته اند که اگر طفل ممیز باشد مکروه ست و در حدیث
مطلق واقع شده و همچنین مکروه ست دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه کند [۱۴] چهاردهم
رو بقبله و پشت بقبله و ایستاده و رو بآفتاب دخول کردن [۱۵] پانزدهم دخول کردن در سفر
هرگاه آب نباشد و آیا اگر در حضر آب نباشد دخول مکروه ست یا نه میانه مجتهدین خلاف ست
[۱۶] شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشند چه سنت ست در صورت
بکارت او بزنند [۱۷] هفدهم دخول کردن در پس زنان و مالک که نیز یکے از علمای سنیان ست
برین رفته و بعضے از مجتهدین این دخول کردن را حرام میدانند [۱۸] هجدهم دخول کردن بکنیز
حامله بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد [۱۹] نوزدهم دخول کردن بزنے که از زنا
بهم رسیده باشد خواه بعقد باشد و خواه بتحلیل [۲۰] بستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی
از آن [۲۱] بست و یکم دخول کردن بزنے که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشند
پیش از آنکه مشخص کنند [۲۲] بست و دوم دخول کردن بزنے که از حیض و نفاس پاک شده باشد

وغسل نکرده باشد لست [۲۳] وسوم دخول کردن در شب عید قربان لست [۲۴] وچهارم دخول کردن
در میانهٔ اذان و اقامت لست [۲۵] وپنجم دخول کردن در شبی که در روز آن از سفر آمده باشد
لست [۲۶] وششم دخول کردن در شبی که در روز آن بسفر رود لست [۲۷] وهفتم دخول کردن بزنی
باشتهای غیر آن زن تتمه دخول کردن بشبهه بر سه قسم ست اول نسبت بکسی که دخول
کرده باشد چنانچه کسی زنی را در جامهٔ خواب خود بیند وگمان کند که زن اوست ودخول
کند دوم نسبت بکسی که دخول با او واقع شده باشد چون دخول کردن بکنیز مشترک با دیگری
یا کنیز یا ام ولد سوم نسبت بماخذ حکم جهت اختلاف دران چون دخول کردن بزنی که از زنا
مخلوق شده باشد چه میانهٔ مجتهدین در حرام بودن او خلاف ست پس درین صورت اگر
دخول کند شبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنج ست اول ساقط شدن حد از
دخول کننده بشبهه و در کنیز شرط ست که گمان حلیت داشته باشد که اگر گمان حلیت نداشته باشد
حد بقدر حصهٔ شریک لازم ست دوم ثابت شدن نسب بوطی شبهه چه اگر شخصی بزنی بگمان
آنکه زن اوست دخول کند فرزندی که حاصل شود فرزند اوست اما اگر دانسته دخول کند
نسب بهم نمیرسد سوم عدت داشتن زنی که بشبهه با او دخول کند جهت محافظت نطفهٔ دخول
کننده از ممزوج شدن بنطفهٔ شوهر آن زن اما اگر دانسته دخول کند عده ندارد و اگر زن
حامله باشد عده ندارد در میانهٔ مجتهدین خلاف ست چهارم مهر دادن چه بر کسی که بزنی
بشبهه دخول کند مهر دادن بر او لازم ست بشرطی که زن عالم نباشد که اگر عالم باشد مهر
ندارد پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسی که بشبهه با آن زن دخول کرده باشد
بشرطی که زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین درین مسئله توقف کرده اند و بر تقدیر
حرمت محرمیت آن زن بهم نمیرسد باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح ست و در
هر موضعی که نگاه کردن بآن زن حرام ست دست مالیدن نیز باو حرام ست اما زنی را
که دست مالیدن او حرام باشد نگاه کردن او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بزن
اجنبیه جهت گواه شدن بواسطهٔ او حلال ست ودست مالیدن او حرام ست اما گاه هست
که دست مالیدن زن جائز ست ونگاه باو مکروه چون دست مالیدن بزن خود و نگاه

کردن بفرج چنانچه مذکور شد فصل ششم در آنچه بعقد کردن برزن تمکین دادن زن شوهر را
بر دخول کردن و آنچه بآن مترتب میشود و آن صد و هفت امر است و یک امر از آن واجب
و بیست امر حرام و دو امر سنت و پنجاه و چهار امر دیگر و آنها از خصایص اند آیا سی و یک امر واجب
اول غسل کردن هر دو جهت نماز دوم تیمم کردن ایشان جهت نماز هرگاه آب نباشد سوم
قضا کردن روزه واجب هرگاه در آن حال دخول کند چهارم قضای اعتکاف واجب هرگاه
در اثنای او دخول واقع شود پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هرگاه شرط تتابع
کرده باشد و دخول کردن در اثنای دو اعتکاف واقع شود ششم قضای حج و عمره واجب هرگاه
پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند هفتم تمام کردن افعال
آن حج که بسبب دخول باطل کرده باشند هشتم کفاره دخول کردن در روزه واجب و
اعتکاف و حج واجب چنانچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شد نهم نفقه دادن زنی که
دخول باو کرده باشد در ایام احرام به دخول کننده واجب است در سال دوم که حج کنند هرگاه
فاسد گردانیدن حج از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد دهم تفرقه کردن
در میانه زن و شوهر در سال دوم هرگاه بآن موضع که در سال اول دخول کرده باشند
برسند باین طریق که شخصی با ایشان باشد تا آنکه افعال حج را تمام کنند و نگذارد که با یکدیگر
خلوت کنند یازدهم هرگاه دخول در حالتی که زن حیض دار باشد واقع شود کفاره واجب است
چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین کفاره را سنت میدانند دوازدهم عده
داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود هرگاه آن زن در سن زنانی باشد که حیض ببیند سیزدهم
عده لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و دخول باو کرده باشد چهاردهم هرگاه مردی
زنی را عقد کرده باشد و زنا کند واجب است که حاکم شرع سنگسار کند زنا کننده را و اگر
آن زن نیز شوهر داشته باشد او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مردی
زن نکاحی نداشته باشد و زنا کند موجب صد تازیانه است و موی سر او را باید تراشید
و آن مرد را از شهر یکسال بیرون باید کرد چنانچه در باب حدود تفصیل مذکور شود پانزدهم
هرگاه زن آزادی را سه طلاق گوید شوهر او را واجب است که صبر کند که شخصی دیگر او را نکاح کند

ودخول کند و طلاق دهد تا بر آن شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شش طلاق گوید محتاج بکسی
که دخول کند تا حلال شود و همچنین در هر سه طلاق غیر عدی محتاج بمحلل ست اما اگر طلاق عدی
باشد در مرتبهٔ نهم حرام ابدی میشود چنانچه مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج
است بکسی که دخول کند و طلاق دهد تا حلال شود پانزدهم تعزیر کردن مردی که زن مردهٔ خود را
دخول کند واجب ست شانزدهم هرگاه کنیزی را بخرد بشرط آنکه بکر ست و دخول کند آنگاه ظاهر
شود که بکر نبوده دهٔ یک قیمت آن کنیز را واجب ست که بفروشنده دهد هفدهم هرگاه کنیزی
خریده باشد آنگاه ظاهر شود که آبستن ست بعد از آنکه دخول کرده باشد بیست یک قیمت آن
کنیز را با کنیز بفروشنده دهد هجدهم هرگاه شخصی مرتد شود و بعد از آنکه مرتد شده باشد دخول کند
بزن خود مهر لازم ست که بدهد نوزدهم هرگاه کنیزی که آقای او با او دخول کرده باشد شخصی بخرد
واجب ست که بگذارد یک حیض ببیند آنگاه دخول کند اگر حیض ببیند و اگر حیض نه بیند و در
سن زنی باشد که حیض ببیند چهل و پنج روز میباید که صبر کند آنگاه دخول کند اما اگر آقا دخول
نکرده باشد همان ساعت دخول میتواند کرد بیستم زنی را که عقد کرده باشند و پیش از دخول
طلاق دهند نصف مهر واجب ست بر شوهر که بآن زن بدهد و اگر دخول کرده باشد تمام
مهر او را باید داد بیست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد مهر المثل واجب ست
که بدهد شوهر بآن زن بیست و دوم هرگاه آن زن مقدر ساختن مهر خود را بشوهر رجوع
کرده باشد واجب ست بر شوهر که بعد از دخول کردن مهر آن زن را مشخص سازد بیست و سوم
مهر المثل واجب ست بر شوهر در هر موضعی که مهر مسمی فاسد باشد و همچنین مهر المثل واجب ست
در هر وطی شبهه و تعدی بزنی زنا کردن بیست و چهارم نفقه دادن بزنی که او را عقد
دائمی کرده باشند و اگرچه آن زن را طلاق داده باشند تا از عده بیرون نرفته باشد
و همچنین زنی را که طلاق گفته باشند و حامله باشد و همچنین جامه که بدن خود را بپوشد دادن
بآن زن واجب ست و همچنین واجب ست خانه که در آن بنشیند و خادمی که او را خدمت کند
و هرگاه از جماعتی باشد که خدمتگار داشته باشد و همچنین واجب ست فرش دادن بآن
زن و آلتهایی که بدن بآن پاکیزه کند و از آن بوی بد از بدن کند و آلتهایی که بدان طعام

بپزد و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل بر قول بعضی از مجتهدین [۲۵] بیست و پنجم
شب خوابیدن از هر چهار شب یک شب پیش زن چه خوابیدن یک شب از چهار شب پیش زن
واجب است [۲۶] بیست و ششم اگر ظلم کرده باشد بر آن زن و پیش او نخوابیده باشد قضای
آن واجب است [۲۷] بیست و هفتم اگر منی را بیرون فرج زن دائمی بریزد بی اذن آن زن
واجب است که ده مثقال طلا بآن زن دهد [۲۸] بیست و هشتم هر زنی که شوهر او مرده باشد واجب است
که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند [۲۹] بیست و نهم واجب است بر زن تهیه
آنچه دخول کردن و تمتع گرفتن از آن زن موقوف باشد بر آن [۳۰] سی ام هرگاه زنی نفس خود را
بشوهر واگذارد و تمام مهر نبرده و شوهر او را طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان بشود پیش از دخول
کردن و مشخص ساختن مهر واجب است بر آن شوهر اگر مالدار باشد که بآن زن جامه اعلی
که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا اسپی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بدهد و
اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامه یا اسپی که پنج مثقال قیمت او باشد یا
پنج مثقال طلا بدهد فرقی نیست درین در میانه بنده و آزاد [۳۱] سی و یکم کشتن حیوانی که ماکول اللحم
باشد و دخول کنند با و واجب است و همچنین واجب است قیمت آنرا دادن بمالک و همچنین
سوزانیدن آن واجب است اما بیست امر حرام [۱] اول نماز کردن ایشان پیش از غسل دوم
طواف کردن ایشان سوم روزه داشتن ایشان چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن ایشان پنجم
خواندن چهار سوره های عزیمه که در خواندن آنها سجده واجب است و خواندن بعضی از آنها چون خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم بقصد این چهار سوره ششم داخل شدن ایشان در مسجد مکه و مدینه هفتم درنگ نمودن
ایشان در مسجد یا سوای آن دو مسجد هشتم مادر زنی را که عقد کرده باشند حرام است خواستن نهم دختر زنی
را که با و دخول کرده باشند حرام است خواستن دهم پدر و فرزندان شوهر آن زن بر آن زن حرام اند
یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که آن زن بر نکاح او باقی باشد یا در
عده رجعیه باشد حرام است دوازدهم دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی اذن
ایشان حرام است سیزدهم معقوده هر یک از پدر و پسر بر دیگری حرام است چهاردهم مرد آزادی که چهار زن
داشته باشد زیاده از آن خواستن حرام است و همچنین حرام است زیاده از دو کنیز خواستن پانزدهم بنده را

زیاده اند و زن آزاده و چهار کنیز خواستن حرام ست شانزدهم شخصی که زن آزادی داشته باشد
کنیز خواستن او بی اذن آن زن حرام ست هرگاه آن مرد آزاده باشد اما اگر غلام باشد آیا کنیز را
بی اذن زن آزاد میتواند خواست یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف ست اقرب آنست
که نمیتواند و بعضی از سنیان این را جائز میدانند هفدهم فرزند زنی را که دخول با او کرده باشد
رد کردن و گفتن که از من نیست حرام ست هیجدهم منی را در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام
او را خواسته باشند بی اذن او ریختن حرام ست اما در متعه و کنیز جائز ست نوزدهم حرام بودن
زنی که عقد کرده باشند چه بر غیر شوهر که بعقد حرام میشود بیستم امتناع نمودن زن از دخول
کردن شوهر با وجهت مهر گرفتن بعد از دخول کردن و غیر آن حرام ست اما دو امر سنت اول
وضو ساختن کسی که دخول کرده جهت خواب کردن هرگاه غسل نکرده خواهد که بخوابد سنت ست
و این وضو نیست که مجتهدین گفته اند که او را بول و غائط می شکند و هرگاه در ان حال آب
نباشد تیمم سنت ست جهت خواب کردن دوم سر ابرو دانستن زنان در گشاده رویی و قسمت
روز ها میانهٔ ایشان و اما پنجاه و چهار امر باقی که از خصائص اند اول باطل شدن وضو و
غسل و تیمم بدخول کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سوم باطل شدن روزه
اگر عمداً دخول کرده باشد چهارم باطل شدن تتابع در روزه هاے نذری که در ان شرط
تتابع کرده باشند هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود در روزه
در کفارهٔ رمضان و غیر آن هرگاه دخول در اول ماه روزه واقع شده باشد پنجم باطل
شدن اعتکاف بسبب دخول ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف مشعر دخول
کرده باشد هفتم فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه اعتکاف دانسته
دخول کند هشتم غیر بکر شدن [illegible] بسبب دخول کردن با او و بس احکامی که مخصوص
بکر ست از وی ساقط ست مثل آنکه در رخصت نکاح سکوت کافی بود و در غیر بکر میباید که حرف
بزند چنانچه مذکور خواهد شد نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب دخول کردن دهم
ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر زائیده بدخول کننده و اگرچه دخول او شبهه
باشد هرگاه آن زن از شوهر خالی باشد یازدهم در عدت رجعیه رجوع کردن بسبب دخول

دوازدهم لعان کردن با زن مدخوله چه هرگاه نفی ولد کند لعان باید کرد سیزدهم ساقط شدن امتناع کردن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مکاتبه بشانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مشترکه هفدهم گردیدن کنیز صاحب فراش بسبب دخول کردن چه باین مضمون روایت شده هجدهم قطع عده هرگاه از زنا حامله باشد نوزدهم ثبوت فسخ مشتری کنیز را هرگاه بایع وطی کرده باشد بیستم اجازت بایع اگر مشتری کنیز دخول کرده باشد بکنیز نسبت و یکم عدم جواز فسخ بسبب دخول کردن در کنیزی که بخشیده باشد بکسی در جائی که رجوع کردن جایز باشد بیست و دوم فسخ بیع هرگاه بایع در قیمت غبنی یابد چون دخول کردن بکنیز بیست و سوم دلالت کردن دخول بر اختیار کردن هرگاه شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد لازم است که اختیار چهار زن کند از جمله آنها و هرگاه دخول کند مشخص میشود که اختیار کرده و همچنین در طلاق مبهم و عتق مبهم دلالت بر تعیین می کند بیست و چهارم موقوف بودن فسخ نکاح بر انقضای عده هرگاه مدخوله مرتد شود مطلقاً یا آنکه دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان شود یا دخول کننده مسلمان شود و مدخوله وثنی پرست باشد بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از رد کردن مگر جهت آبستنی کنیز و غیر بکر بودن در اینصورت دخول مانع نیست از رد کردن آن کنیز بیست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست و هفتم ممنوع بودن بسبب دخول کسی که چهار زن کافره یا زیاده داشته باشد و خود مسلمان شود تا انقضای عدت ایشان از نکاح کردن از زنان دیگر چه احتمال دارد که در عده مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد میتواند فی الحال زن دیگر خواست و همچنین ممنوع است از خواستن خواهران زنان کافره تا آنکه زنان کافره از عده بیرون آید و همچنین ممنوع است از اختیار کردن کنیز که هرگاه مسلمان شود و زن آزاد کافره داشته باشد تا آنکه آن زن از عدت بیرون آید بیست و هشتم واقع شدن ظهار معلق بمدخول بیست و نهم واقع شدن آزادی معلق بر دخول بر نذر بیستم باطل شدن اختیار زن

وشوهر بسبب دخول اگر عیبی بهم رسد بعد از دخول نکرده بود آنگاه دیوانگی در مرد که باطل نمیشود چنانچه مذکور شد
که بیاید سی‌ام تغییر مسبب روز یا در متعه سی‌ام و دوم قرار یافتن صحیح بودن نکاح بیمار بدخول
کردن چه بیمار اگر زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمیگیرد مگر با آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد
نکاح باطل میشود سی‌ام و سوم ثبوت تحصین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام
وخواه بملک سی‌ام و چهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمیکند سی‌ام و پنجم
محرم شدن دختر بسبب دخول با مادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی‌ام و ششم امتناع
فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از دخول سی‌ام و هفتم محقق شدن رجوع
در ایلا و ظهار بدخول کردن سی‌ام و هشتم منع کردن از چیزهائی که بوی بد داشته باشد چون
پیاز و سیر و از آنکه بوی بد و امر کردن بپاک کردن آنچه طبیعت از آن متنفر باشد چه دادن
مهر تقاضای آن میکند که شوهر اینها تواند کرد سی‌ام و نهم التزام نمودن زن چیزی به غسل کردن
بقول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن از مجاورت نجاست و شراب چهلم منع
مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهت عیادت یا سفر غیر واجب چهل و یکم وفا کردن کسی که قسم
خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه وفا به نذر خود کرده و همچنین خلاف
نذر و سوگند کرده اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بمجرد عقد خلاف نذر
و سوگند کرده چهل و دوم بیرون آمدن دخول کننده از عزب کردن بسبب عقد چهل و سوم
تمتع گرفتن از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد بسبب عقد
چهل و چهارم مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلا و لعان بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت فسخ
هر یک بعیب چهل و ششم جواز سفر کردن و دور شدن از زن که او را خواسته باشد چهل و هفتم
ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول از صداق چه پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل و هشتم
ثبوت میراث بردن زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول در بیمار چهل و نهم جائز بودن
غسل دادن و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر را بسبب عقد هرگاه عقد دائمی
باشد پنجاهم مالک شدن نصف صداق را بمجرد عقد هرگاه طلاق دهد پنجاه و یکم برانگیختن
حاکم شرع حکمی از خویشان زن و شوهر اگر نزاع باشد و کسی از خویشان هر دو را که صلاح ایشان

اصلاح کند پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در نگرفتن
پنجاه و سوم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان پنجاه و چهارم منع
کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن هرگاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر
باشد تتمه بدانکه جمیع احکامی که مذکور شد قبل و دبر در آنها شریک اند الا در پنج موضع که مخصوص
قبل است اول حلال شدن زن آزادی که سه طلاق او را داده باشند یا کنیزی که او را
دو طلاق داده باشند چه موقوف است حلال شدن از زن بر شوهر به دخول شخصی دیگر در
قبل آن زن دوم کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند وقتی که
دخول در قبل آن زن کند حکم ایلا برطرف میشود سوم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر
داشتن زن به دخول در قبل ثابت میشود چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن وقتی
لازم است که دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است
بر قول بعضی از مجتهدین اما از دبر منی بیرون آمدن موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول
کردن مترتب میشود میباید که در آن مقدار حشفه یا بعض آن غایب شود و آیا احکام این
نسبت بکسی که حشفه او را بریده باشند بمقدار حشفه غایب شود مترتب میشود یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله خلاف است ظاهر آنست که احکام در آن جاری نیست مگر حرام بودن
مادر و خواهر و دختر کسی که با او دخول کند تکمله شش حکم از خواص بکارت است اول ولایت
پدر و جد در نکاح بکر دوم استحباب اختیار کردن بکر جهت تزویج کردن سوم وصیت نمودن
بجاریه بکر چه اگر بغیر بکر بدهند از عهده بیرون نمیتوانند آمد چهارم وکیل کردن در خریدن
بکر چه وکیل اگر غیر بکر بخرد صحیح نیست پنجم اکتفا کردن بسکوت بکر در نکاح بخلاف غیر بکر که میباید
سخن بگوید ششم مخصوص بودن بکر در وقت زفاف بهفت شب خوابیدن پیش او بخلاف
غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید و بکارت همچنانکه بسبب وطی برطرف میشود بغیر وطی
نیز برطرف میشود چون جستن دختر از جائی بجائی یا بسبب زدن چیزی باو یا بیماری
یا بسبب بسیاری جستن آن زن و آیا احکام بکارت زائل میشود از غیر بکری که بغیر جماع
بکارت او رفته باشد چون احتیاج او بحرف زدن در نکاح و مخصوص بودن بسه شب

خوابیدن در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص غیر بکر نیست که بکارت او بجماع رفته باشد و درین مسئله
میانهٔ مجتهدین خلاف ست و بعضی از سنیان گفته اند که این چنین زن نه داخل بکر ست و نه داخل
غیر بکر تتمه عادت مجتهدین امامیه این شده که در کتاب نکاح خصائص حضرت رسالت پناه صلعم
ذکر کنند و اگرچه بعضی از آنها دخل بنکاح ندارد و بنابراین بندهٔ دعاگو نیز اقتدا بایشان درین
کتاب کرده آنها را مذکور ساخت بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرت ست اول حرام بودن
نکاح کنیزان بالعقد چه غیر آنحضرت را جائز ست بدو شرط اول قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن
و ترسیدن افتادن در زنا دوم حرام بودن نکاح کردن زنان یهودی و نصاری بالعقد چه
غیر او را جائز ست بر قول بعضی از مجتهدین سوم حرام شدن زنانی که آنحضرت نکاح بایشان
میکرده و میخواسته بر شوهران ایشان و این حکم بر طرف شده و واجب بودن طلاق دادن
شوهران ایشان را چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آن حضرت را زیاده
بر چهار زن جائز نبوده و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن
از هر یک از نه زن بدیگری و این حکم نیز نسبت بآنحضرت بر طرف شد پنجم مخیر بودن آنحضرت
میانهٔ بودن نزد او و مفارقت او بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق نمی توانند مفارقت
کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را جائز نیست
هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را واجب ست که از چهار شب
یک شب پیش زن بخوابد هشتم حرام بودن زنان آنحضرت بغیر او نهم واجب بودن مسواک
کردن بر آنحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن بر آنحضرت یازدهم واجب بودن
شب بر خاستن بنماز شب بر آنحضرت دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسی که
فعل ناشایسته میکند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگرچه داند که دیگری بر او
انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدقات واجبی بر قول بعضی از مجتهدین
و تصدقات سنتی نیز بر او حرام ست چهاردهم حرام بودن چشمک زدن بر خلاف ظاهر
از زدن یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که حرام نیست مگر در محل حرامی پانزدهم حرام بودن
چیز نوشتن یعنی کتابت کردن شانزدهم حرام بودن شعر گفتن هفدهم حرام بودن کندن زره

از تن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را ببیند هیجدهم حلال بودن اختیار کردن آنحضرت
آنچه خواهد از غنیمتی که لشکر در جنگ بگیرد چون کنیزان خوش شکل و چارپاهای نیکو و جامهٔ خواب و غیر آن
چنانچه در بحث جهاد مذکور شد نوزدهم حلال بودن روزهٔ وصال داشتن و آن چنانست که یک روز
و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر آنحضرت حرام است بیستم حلال
بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه غیر آنحضرت را حرام است بیست و یکم حلال
بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چارپاهای آنحضرت چه غیر او را حرام است
بیست و دوم حلال بودن غنیمت به آنحضرت و برامت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه جمع میکرده
و آتشی هم رسانیده آنها را می سوزانیده اند بیست و سوم حلال بودن داخل شدن او بی احرام
بمکه چه غیر او را حرام است مگر جماعتی را که فقها استثنا کرده اند چون هیمه کش و غیر او بیست و چهارم
برانگیختن آنحضرت بر تمام عالمیان بیست و پنجم باقی بودن معجزهٔ او یعنی قرآن تا قیام قیامت
بیست و ششم گردانیدن آنحضرت را خاتم پیغمبران بیست و هفتم نصرت کردن آنحضرت بترسیدن
دشمنان از او در جنگ از یکماه راه بیست و هشتم نگاه داشتن امت او از مسخ شدن و فرو رفتن
بزمین بیست و نهم مخصوص بودن او در روز قیامت بشفاعت عام سی ام مخصوص بودن
آنحضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدید باین معنی که آنچه در پشت او کند میدید
سی و یکم مخصوص بودن آنحضرت بخواب کردن چشم و بیدار بودن دل او باین معنی که آنحضرت
اگر در خواب باشد و کسی چیزی میگوید در مییابد آنرا سی و دوم مضاعف شدن ثواب زنان
او و عقاب آنها سی و سوم جائز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق را
جائز نبوده سجده کردن بخاک بغیر از وضو و غسل جائز نبوده

فصل هفتم در بیان صداق

بدانکه ذکر صداق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکند
آن عقد صحیح است و مهر المثل لازم است با دخول اگر بفرض کردن مهر راضی نشوند لیکن سنت است
از دخول نکند تا مهر را مشخص نکنند اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است
یا نه مجتهدین را در این مسئله دو قول است و سنت است که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروه
است زیاده از پنجاه مثقال صداق کنند و سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا

عقد کردن را جائز نمیدانند و سنت ست که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی او مهر را عفو
کند و مکروه است که خویشان زن بعد مردن او طلب صداق زن کنند هرگاه زن در حالت زندگی
خود طلب نکرده باشد و شروط صداق هرگاه در حال عقد کردن شود شش ست اول آنکه
چیزی که صداق میکنند میباید چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود خواه عین باشد و خواه
منفعت چون تعلیم سوره از قرآن و تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند شد
چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که نکاح درین صورت باطل میشود
و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر مثل میدهند یا قیمت شراب و خوک را میانه مجتهدین درین
مسئله خلاف ست اقرب آنست که مهر المثل میدهند اما اگر جهود آن شراب را صداق کنند
صحیح ست و هرگاه مسلمان میشوند و قبض نکرده باشند قیمت آنرا میباید داد دوم آنکه صداق معلوم
باشد بدیدن و اگرچه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا خرمن گندم یا آنکه وصف
کنند آنرا که جهالت از آن برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل
میباید سوم آنکه در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده بنهند جهت ادای
صداق و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و آیا شرط صحیح نیست
یا صداق میانه مجتهدین درین مسئله خلاف ست چهارم آنکه صداق چیزی نباشد که وجود او عدم او لازم
داشته باشد پس اگر صداق اینچنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه آقای غلام جهت آن غلام
زنی نکاح کند که تمام او یا بعضی او آزاد باشد و آن غلام را صداق او کنند چه درین صورت
صداق باطل میشود مهر المثل میباید داد پنجم آنکه صداق مقداری باشد که زن بآن راضی
باشد پس اگر مقداری باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را کمتر
از مهر المثل صداق نکند یا جهت طفل صغیر خود زیاده از مهر المثل صداق نکند چه اگر کمتر یا
زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و آیا درین صورت صداق باطل ست یا نکاح
میانه مجتهدین درین مسئله خلاف ست صحیح ست که آقا کنیز خود را آزاد کند و آزادی
آن کنیز را مهر آن کنیز کند و آیا درین صورت ابتدا بآزادی او میکنند یا بنکاح میانه مجتهدین
خلاف ست اقرب آنست که بهر کدام ابتدا کنند صحیح ست چه هر دو بمنزله یک کلام ست

فصل ششم در بیان آنکه بدخول کردن مهر مسمی واجب است بدانکه مهر مسمی بدخول کردن و تسلیم یافتن
زن بعقد صحیح و شبهه واجب میشود و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول آنکه
شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و دخول کند چه درین صورت دخول بی مهر است لیکن سنت است
که آقا بغلام خود چیزی بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بغلام آقا
درینصورت واجب میدانند دوم آنکه زن کافره حربیه باشد و نفس خود را بر شوهر کافر خود
واگذاشته باشد باعتقاد نکاح و دخول کرده باشد و بعد از آن هر دو مسلمان شوند چه
درینصورت مهری نیست سوم آنکه زن سفیهه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و دخول واقع
شود چه درینصورت مهر ندارد چهارم آنکه زن آزادی بغلام شخصی را دانسته بی اذن
و بی رخصت آقا شوهر کند و دخول واقع شود چه درینصورت مهر ندارد و واجب نیست
بیکبار دخول کردن مگر یک مهر الا در پنج موضع اول آنکه شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول کند
و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و در تمام شدن دخول در ملک
آقای دوم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر میدهد یکی بآقای اول
و یکی بآقای دوم دوم آنکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین گفته که پدر
دو مهر میدهد یک مهر بزن جهت دخول با آن و یک مهر بپسر خود جهت فسخ نکاح میانه پسر
و زن سوم آنکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را آنگاه دختر را پدر وطی کند
بشبهه و مادر را پسر چه درینصورت هر کدام که پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زنی را
که بشبهه دخول کرده میدهد و نصف مهر زن خود را کسی که بعد از دخول کرده باشد
نیز مهری و نصف مهری میدهد و نصف مهر رجوع میکند بکسی که پیشتر دخول کرده باشد
پس آن کسی که پیشتر دخول کرده دو مهر میدهد چهارم آنکه دو زن را هرگاه در یک وقت
عقد کرده باشند و یا زنی که آخر عقد کرده باشند دخول کنند آنگاه ظاهر شود یکی مادر
و دیگری دختر بوده چه درینصورت آن زنی که دخول با او واقع شده بشبهه مهر میگیرد
و آن زنی که پیشتر عقد او کرده اند نصف مهر میگیرد پس بسبب دخول کردن یک مهر
و نصف میدهد پنجم آنکه با زنی که از حیض دیدن مایوس شده هرگاه دخول کند در اثنای

دخول کردن او را طلاق دهد چه درینصورت مهر مسمی و مهر المثل بآن زن میدهد و اگر در
ثانی الحال عقد کنند و مهر مسمی معین نمایند فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع فسخ نکاح میشود
بدانکه در بیست و هشت موضع نکاح برطرف میشود اول آنکه طلاق دهند دوم آنکه میانهٔ زن
و شوهر رنجش بهم رسد و زن چیزی دهد بعوض و این را خلع و مبارات گویند سوم آنکه ولی او
در حالت طفولیت او را بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه درینصورت بعد از بالغ شدن
میتواند فسخ کرد چهارم آنکه ولی طفل او را به ابله یا دیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن
اختیار فسخ دارد پنجم آنکه زن مسلمان شود پیش از دخول چه فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول
موقوف است بر انقضای عدت پس اگر عده منقضی شود و شوهر او مسلمان نشود فسخ میکنند ششم آنکه
زن جهودیه از دین خود بغیر دین اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فسخ میشود اما بعد
از دخول موقوف است بانقضای عدت پس اگر عدت منقضی شود و مسلمان نشود فسخ میشود و
همچنین است حکم شخصی که مرتد شود و پدر او کافر باشد چه بعد از دخول و انقضای عدت نکاح
زوجهٔ او باطل میشود و فسخ موقوف بر انقضای عدت است پس اگر در عدت آن شخص
رجوع باسلام کند فسخ نمیکنند و اگر کسی که پدر او مسلمان باشد مرتد شود بعد از انقضای
عدت و فات نکاح زوجه او فسخ میشود هفتم آنکه زن و شوهر او را در جنگ بگیرند یا آنکه شوهر صغیر
گرفتار شود یا شوهر بالغ را بنده کنند مثل آنکه کافر باشد گرفتار شود چه درین صورت فسخ
نکاح زن میشود هشتم آنکه آقای غلام کنیز میانهٔ ایشان جدائی اندازد بعد از آنکه نکاح کرده باشند
بیکدیگر نهم هر یک از زن و شوهر راضی بنکاح شود بادعای آنکه دیگری از الطایفه مشخص باشد
آنگاه ظاهر شود که از آن طایفه نبوده باشد چه آن دیگر را درین صورت فسخ نکاح میرسد
بر قول بعضی از مجتهدین دهم آنکه جده هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد یا بیکدیگر
حرام میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیرخورنده اگر پسر باشد عم زن خود میشود
یا خال و اگر دختر باشد عمه یا خاله یازدهم آنکه با مادرزنی که دخول کند نکاح دختر او باطل میشود
دوازدهم خریدن زن شوهر خود را چه درینصورت نکاح برطرف میشود سیزدهم فروختن
آقا کنیز یا غلام خود را چه موجب آن میشود که آقای دوم مخیر میشود در رضا بنکاح اول فسخ

آن پیش از دخول و بعد از دخول خواه یکی از ایشان بنده باشد و خواه آزاد باشد و خواه مالک
واحد باشد و خواه متعدد و بعضی از مجتهدین گفته اند کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد
او نمیتواند کرد چهاردهم آنکه هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دائمی
باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر
بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ میتواند کرد اما مرد را اختیار فسخ هست
پانزدهم آنکه مرد خصی باشد یعنی خواجه سرا پیش از عقد چه زن فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از عقد
حادث شود فسخ نمیتواند کرد و همچنین است حکم در کسی که خصیه او را کوفته باشند یا بریده باشند
پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قول است و اگر بعضی
بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد شانزدهم آنکه مرد عنین باشد یعنی که از
دخول کردن مطلقاً عاجز باشد چه درین صورت زن بحاکم شرع حال خود عرض میکند و حاکم
او را یک سال مهلت میدهد پس اگر چنانچه درین یک سال دخول توانست کرد و الا بعد
از آن زن را فسخ نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد
هفدهم هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین
جذام را در زن عیب میدانند و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد فسخ نکاح او نمیتواند کرد
هجدهم آنکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشد فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین
برص را در مرد عیب نمیدانند و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند
و برص را در عیوب مردان ذکر نکرده اند و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح
جلی است و در برص نیز مذکور است نوزدهم آنکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از
مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیستم آنکه زن لنگ و زمین گیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین
مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و یکم آنکه زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون رای مهمله
چیزیست شبیه استخوان که در فرج زن بهم میرسد که مانع دخول میشود با آن چه درین صورت مرد
فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و دوم آنکه زن عفل داشته باشد و عفل چیزیست که در فرج زن
بهم میرسد شبیه گوشت که مانع دخول میشود با آن چه درین صورت بر قول بعضی از مجتهدین

مرد یا فسخ نکاح آن زن میرسد بیست و سوم آنکه زن رتق داشته باشد و رتق بفتح رای مهمله و سکون تای منقوطه بدو نقطه از فوق او و دو نقطه و قاف بهم آمدن فرج ست و روئیدن گوشت بنوعی که دخول کردن بر او دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد درین صورت فسخ آن زن میتواند کرد و بیست و چهارم آنکه مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غائط یکی بودن زن چه با این حالت مرد فسخ نکاح این چنین زن میتواند کرد بیست و پنجم آنکه هر یک از زن و شوهر خنثی باشد چه درین صورت بعضی از مجتهدین گفته اند فسخ نکاح میتوانند کرد و بیست و ششم هرگاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه درین صورت این کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد و مگر در یک صورت که فسخ نمیتواند کرد و آن در وقتی ست که شخصی صد درم داشته باشد و کنیزی داشته باشد که قیمت او صد درم بوده باشد و عقد کرده باشد او را بدیگری بصد درهم و در حال مرض او را آزاد کند چه درین صورت کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که اگر فسخ کند آزاد نمیشود و بیست و هفتم خواستن دختر برادر و دختر خواهر زن را بدون اذن عمه و خاله هر کسی را که عمه و خاله را نکاح کرده باشد چه درین صورت بقول بعضی از مجتهدین عقد باطل ست و بقول بعضی متزلزل ست و موقوف بر اذن عمه و خاله و بقول بعضی عمه و خاله فسخ نکاح خود میتوانند کرد و بیست و هشتم خواستن کنیز هرگاه زن آزادی داشته باشد بی اذن زن آزاد چه درین صورت زن آزاد فسخ نکاح خود میتواند کرد تتمه خیار فسخ فوری ست پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکند اختیار فسخ ندارد و در فسخ کردن نکاح بسبب اذن حاکم شرع شرط نیست و ثبوت عیب در چیزهائی که ظاهر باشند چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادل ست و در چیزهائی که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان بگواهی زنان و اقرار ایشان ثابت میشود

فصل سیزدهم در بیان آنکه در چند موضع مهر المثل لازم ست

بدانکه زن در بیست و پنج موضع مهر المثل میگیرد با دخول اول آنکه ذکر مهر نکرده باشند در عقد چه درین صورت مهر المثل میگیرد با دخول و اگر درین صورت آن زن را خواهند که طلاق دهند پیش از دخول متعه میبایدداد بآن و متعه آنست که اگر شوهر او مالدار باشد جامه اعلی یا اسپ اعلی یا ده مثقال طلا بدهد و اگر متوسط یا جامه متوسط یا پنج مثقال طلا و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود

چون فسخ و لعان آنچه مذکور شد از متعه دادن سنت است و بعضی از مجتهدین متعه دادن را درین
صورت نیز واجب میدانند و فرقی نیست در متعه گرفتن میانهٔ زن آزاد و کنیز دوم آنکه وقت عقد
گفته باشد که آنچه یکی از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مشخص کنند مهر آن باشد آنگاه آن کس
بمیرد پیش از آنکه مشخص سازد مهر را و دخول کرده باشد چه درین صورت مهر المثل میگیرد آن
زن سوم آنکه صداق چیزی کرده باشد که مسلمان مالک آن نشود چون شراب و خوک هرگاه
یکی از زن و شوهر مسلمان باشد چه درین صورت مهر المثل میباید داد چهارم آنکه صداق
چیزی مجهول باشد چه درین صورت مهر المثل میگیرد پنجم آنکه صداق مشتمل عیب باشد چه درین
صورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل آن چیزی بی عیب باید داد
ششم آنکه زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند هر دو سوگند بخورند چه درین صورت
مهر المثل میگیرد زن هفتم آنکه شخصی زیاده از چهار زن با دخول بایشان مسلمان شود چه
درین صورت مهر المثل میدهد و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را درین صورت واجب میدانند
هشتم آنکه صداق پیش از قبض تلف شود و مقدار آنرا ندانند چه درین صورت مهر المثل
میباید داد نهم آنکه صداق مغصوب باشد یا آنکه عالم باشند بغصب چه دراین صورت مهر المثل
باید داد و اگر جاهل بغصب باشند مثل آنرا یا قیمت آنرا باید داد و بعضی از مجتهدین درین
صورت نیز مهر المثل گفته اند دهم آنکه در صداق شرط نامشروعی کرده باشد چه درین صورت
نیز مهر المثل باید داد یازدهم آنکه صداق چیزی کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد
چون صداق کردن آقای غلام جهت زنی شوهر او را که غلام او باشد چه درین صورت
مهر المثل میدهد دوازدهم آنکه ولی طفل کمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کند چه درین
صورت منصرف بمهر المثل میگردد سیزدهم آنکه عقد بر خلاف آنچه زن گفته باشد واقع شده باشد
چه درین صورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین چهاردهم آنکه سفیه بی اذن ولی
زیاده از مهر المثل صداق کند و دخول کرده باشد چه منصرف بمهر المثل میشود پانزدهم
آنکه هرگاه شخصی بدیگری گوید که تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرطی که تزویج کنی بمن دختر خود را
و آن کنیز را صداق کند چه درینصورت مهر المثل میدهد شانزدهم آنکه بشبهه با زنی

دخول کرده باشند چه درین صورت مهر المثل میدهد هفدهم آنکه هرگاه کنیزی که پیش شخصی گرو کرده باشند
آنکس دخول کند با آن کنیز نگاهبان آنکه جایز است مهر المثل باید داد بدخول کردن هجدهم هرگاه کنیزی را
بی رخصت آقا کسی دخول کند مهر المثل باید داد نوزدهم هرگاه کنیزی را به بیع فاسد خریده باشند
و دخول کنند مهر المثل باید داد بیستم هرگاه زنی را باکراه دخول کنند مهر المثل باو باید داد بیست و یکم
هرگاه زن بزرگ مدخول شخصی زن کوچک او را شیر دهد مهر المثل زن کوچک را میدهد هرگاه
دایه شیر داده باشد بیست و دوم هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را
طلاق داده و آن زن بشوهر دیگر رود و بعد از دخول کذب گواهان ظاهر شود مهر المثل می دهد
بآن زن و رجوع میکند بر گواهان و همچنین است حکم در صورتی که گواهان گواهی دهند که میانه
زن و شوهر او رضاع واقع شده و آن زن برآن شوهر حرام است و حاکم شرع میانه ایشان
تفریق کند و آن زن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند چه درین صورت
شوهر دوم مهر المثل میدهد و زن همان زن شوهر اول است بیست و سوم هرگاه دو کس
دعوی کنند شوهر بودن یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن میباید که قسم
بخورد بجهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر آن زن قسم بخورد و آن شخص قسم
نخورد مهر المثل باید داد بیست و چهارم هرگاه دعوی کند شخصی بر زنی بعد از آنکه آن زن
بشوهر رفته باشد که من در عده رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول
نمی کنند و غرامت مهر المثل میکشد بیست و پنجم آنکه زن دعوی نماید که مهر من مقدار معینی است
و شوهر گوید که من نمیدانم زیراکه وکیل من عقد کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید که
مرا فراموش شده شوهر سوگند بخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل
حال زن است بجهت شرف و جمال بشرطی که از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده
باشد پنجاه مثقال طلا را باید داد فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع مهر نیست بدانکه
در چهار موضع زن مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد
دوم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن
مهر ندارد و همچنین مهر ندارد اگر زن مسلمان شود پیش از دخول سیم مردن یکی از زن

و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشد چه درین صورت زن مهر ندارد
چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخوله او بی آنکه زن بزرگ عالم باشد
مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد چه درین صورت زن کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن
زن آزادی غلام شخصی را بی اذن آقای او دانسته چه درین صورت مهر ندارد ششم شوهر کردن
کنیزی آزادی را بی رخصت آقا دانسته چه درین صورت مهر ندارد هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را
بسبب یکی از عیبهائی که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب فسخ نکاح پیش
از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام مؤبد بودن آن زن
بر مرد چه درینصورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آن زن عالم بوده مهر
ندارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که درینصورت مهر المثل دارد و بعضی مجتهدین گفته اند
که اگر چیزی گرفته همانچه گرفته مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ کردن
شوهر نکاح زنی را که با دعای آزاد بودن آن زن نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود
که کنیز است چه درین صورت با فسخ کردن پیش از دخول زن مهر ندارد و اگر چه شوهر او
بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مردی که با دعای آزاد بودن آن مرد را نکاح کرده باشد
آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که بنده بوده چه با فسخ کردن درینصورت مهر ندارد یازدهم
فسخ کردن مرد نکاح زنی را که با دعای آنکه دختر زنی حره که او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد
آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد دوازدهم فسخ
کردن کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه درینصورت با فسخ
مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن آزاد پیش از دخول نکاح خود را بواسطه خواستن
کنیزی بی اذن او چه درینصورت با فسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش
از دخول نکاح خود را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان
چه درین صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند
موضع نصف مهر لازم است بدانکه در سه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق دادن زن
پیش از دخول و اگر چه متعه باشد و مدت را بآن زن بخشد نصف آنچه با او قرار داده بهم

و اگر زنی مهر خود را صلح کرده باشد بر چیزی آنگاه پیش از دخول آن زن را طلاق دهد نصف مهر
مسمی را از شوهر زن میگیرد نه نصف آن چیزی را که با آن صلح کرده است دوم فسخ کردن نکاح
زن بیکی از چیزهائی که در زنان عیب است پیش از دخول موجب نصف مهر است سوم عنین
بودن شوهر پیش از عقد چه زن درینصورت نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین درین صورت
تمام مهر را واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر پیش از دخول چه درین
صورت نصف مهر میگیرد پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد کردن چه بر قول بعضی از مجتهدین
زن نصف مهر میگیرد ششم مرتد شدن شوهر چه درین صورت پیش از دخول زن نصف مهر
میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول بر
قول بعضی از مجتهدین و بعضی گفته اند که درین صورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن با تفخیذ
یعنی در میان ران زن منی ریختن چه با این عمل زن نصف مهر میگیرد و بعد از طلاق و اگر بسبب
این عمل منی بفرج زن رود و حامله شود آیا نصف مهر میگیرد درین مسئله خلاف است اقرب آنست
که نصف مهر میگیرد نهم شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را دانسته چه درین صورت زن
بزرگ نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین درین صورت کل مهر ثابت
داشته اند **فصل سیزدهم** در بیان اختلاف میانهٔ زن و شوهر بدانکه اگر اختلاف کنند
زن و شوهر در عنین بودن بانیکه زن ادعای آن کند که شوهر او عنین است و شوهر منکر
باشد و گواه عادل باشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی
کند که شوهر او عنین است قبول نمیکنند اول آنکه شوهر او طفل باشد دوم آنکه دیوانه باشد
چه احتمال دارد و بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده بود سوم
آنکه زن کنیز باشد بر قول جماعتی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحیح بودن نکاح کنیز ترسیدن
از زنا را زیرا که اگر قول کنیز درین صورت مسموع باشد لازم می آید که نکاح او باطل
شود و اگر اختلاف شود میانهٔ زن و شوهر در اصل مهر و شوهر منکر باشد قول قول اوست
با قسم هرگاه گواه نباشد پیش از دخول و بعد از دخول نیز همین حکم دارد و بر قول مشهور
اگر اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه

پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد و هرگاه هر یک از زن و شوهر
گواهان بر مدعای خود داشته باشند گواهان زن مقدم ست و اگر شوهر دعوی کند که مهر را بزن
داده و زن منکر باشد قول قول زن ست با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول
و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر ست با قسم و اگر اختلاف کنند
در آنکه آنچه زن گرفته مهر او بوده و زن دعوی هبه کند قول قول شوهر ست با قسم و اگر میانهٔ
ورثهٔ زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی دخول کند و شوهر منکر دخول
باشد پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد دعوی زن
باطل میشود و اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را درین مسئله دو قول ست و اگر
زن دعوی کند که شوهر او را دو وقت عقد کرده و دو مهر لازم ست او را و شوهر دعوی
کند که دو مرتبه یک عقد کرده و یک مهر لازم ست بر من قول قول زن ست با قسم و اگر اختلاف
کنند در نیک شدن مرض افضا و زن منکر نیک شدن باشد قول قول زن ست خاتمه
در بیان آنچه تعلق بنکاح دارد و در آن شش فصل ست فصل اول در بیان شب خوابیدن
پیش زن بدانکه در خوابیدن شب پیش زنان اختلاف ست میانهٔ مجتهدین که آیا واجب ست
یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که واجب نیست مگر آنکه ابتدا بقسمت کند میانهٔ ایشان و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجب ست
پس اگر مرد یک زن دائمی داشته باشد بر او لازم ست که در هر چهار شب یک شب پیش او
بخوابد و اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد
و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد و اگر
چهار زن داشته باشد و همه زن دائمی باشند واجب ست که هر شب پیش یک زن بخوابد
و تا ضرورتی نباشد بی رضای زنی که نوبت اوست جای دیگر نخوابد که حرام ست و در روز پیش
زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که شب پیش هر زنی که بخوابد
صباح با او چاشت کند و محدثین حمل کرده اند این حدیث را بر اینکه سنت ست با آن زن
چاشت کردن و در شب خوابیدن میان زنان ابتدا بزنی کند که نام او بقرعه بیرون آید

انما عقدان فالقول قولها لان الظاهر معها ولان تحرم عليهم مهران قيل نعم على المقتضى لتعدد العقد وقيل يلزمه مهر ونصف في الاول لشبهة ۱۲ ... يلزمه مهران ان صدقتها على الدخول عقيب كل عقد وان انكر الدخول فيما لزمه من كل مهر نصفه وان دخل عقيب احدهما خاصة لزمه مهر ونصف ۱۲

وآیا زیاده از یک شب قسمت کردن میانهٔ زنان بدون رضای ایشان جایز است مثل آنکه قرار دهد
که پیش هر یک سه شب بخوابد میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است اما کمتر از یک شب قسمت کردن جایز
نیست و فرقی نیست درین شب خوابیدن در شوهر میانهٔ بنده و آزاد و خصی و عنین و غیر ایشان و در زنان
میانهٔ بیمار و حائض و نفسا و احرام بسته و غیر ایشان زیرا که شب خوابیدن جهت انس است و غرض
دخول کردن نیست و متعه و کنیز که عقد نکرده باشد و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه
باشد و زنی که سرکشی از شوهر کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن
با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی نیست در شب خوابیدن میانهٔ زنان آزاد الا در خوابیدن
دختر بکر که در وقت آوردن او بخانهٔ شوهر هفت شب پیش او خوابیدن شوهر را لازم است و اگر
بکر نباشد سه شب پیش او باید خوابید چنانچه مذکور شد اما میانهٔ کنیز و زن آزاد در خوابیدن شب
پیش ایشان تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد ازین قسمت می برد پس اگر کسی یک زن
آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد و یک شب پیش کنیز پنج شب دیگر
هر جا که بخواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط میشود و آیا قضای
شب خوابیدن نسبت بزنی که در سفر واجب چون حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج سنت
برضای شوهر بر شوهر واجب است میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است و زنی که شب
نوبت خوابیدن پیش او باشد میتواند که شب خود را بدیگری ببخشد مگر برضای شوهر و اگر
ببخشد رجوع میتواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب و جایز نیست که عوض شب خوابیدن
چیزی بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن زنی باشد زن دیگر را
نمی تواند دید مگر بواسطهٔ عیادت زن بیمار اما اگر تمام شب آنجا باشد جهت زن صاحب
نوبت قضا کند و واجب در شب خوابیدن آنست که نزد یک زن بخوابد اما دخول کردن
لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان ظلم کند واجب است
که قضا کند جهت ایشان بمقدار آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد و مخیر است شوهر در خوابیدن
شب پیش زنان که بخانهٔ ایشان رود یا ایشان را بخانهٔ خود طلبد و کسی که شب نتواند خوابید
پیش زنان چون پاسبانان روز بجای شب او است فصل دوم در بیان بخشش که میان

شوهر و زن هم رسد بدانکه اگر در میان زن و شوهر کدورت هم رسد چنانچه اگر زن از اطاعت شوهر بیرون
رفته باشد بانکه هرگاه شوهر را ببیند روی درهم کشد یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد میباید که شوهر
نصیحت کند او را و اگر نصیحت کردن فائده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر او
نیز فائده نکند کناره کند از او و در جامهٔ خواب دیگر بخوابد و اگر او نیز فائده نکند بزند او را بانچه بعد
از آن میانهٔ ایشان اصلاح توان کرد و میباید که زدن چنان نباشد که عضوی از اعضای زن را
مجروح سازد چه اگر جراحت کند اعضای او را و بسبب زدن تلف شود ضامن است و اگر سرکشی
از جانب شوهر باشد بانکه منع کند بعضی از حقوق زن را حاکم شرع با امتناع شوهر از دادن آن
حقوق جبر میکند شوهر را بدادن حقوق و اگر شوهر بی گناه زن را بزند حاکم شرع او را
منع کند و اگر زن در صورت رنجش مرد از او بعضی حقوق خود را بشوهر بخشد که شوهر با او
میل پیدا کند حلال است شوهر را قبول کردن و اگر سرکشی از هر دو جانب باشد و بترسند
که میانهٔ ایشان بجدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس را از خویشان زن
امر کند که میانهٔ ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو بر اصلاح متفق شوند صحیح است آنچه حکم کنند و اگر متفق
شوند بر جدائی میانهٔ زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن و اذن زن
در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در عوض طلاق اگر خلع باشد **فصل سوم**
در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر بدانکه هرگاه از دخول کردن بزن شش ماه یا بیشتر بگذرد
و فرزندی که حاصل شود از آن شوهر است بشرطی که از اقصای مدت آبستنی نگذرد و میانهٔ
مجتهدین در اقصای مدت آبستنی خلاف است بعضی از ایشان گفته اند که نه ماه است و بعضی
از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یکسال و یکماه گفته اند و اگر کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد
و ممکن باشد لاحق گردانیدن او به پدر ملحق به پدر باید گردانید و بمجرد آنکه زن فاحشه باشد
شوهر نمی تواند گفت که فرزندی که از او حاصل شده باشد فرزند او نیست و فرزندی آن
فرزند برطرف نمیشود اگر زن دائمی باشد مگر آنکه میانهٔ زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه
زوده باشد که کیفیت لعان مذکور شود اما اگر آن زن متعه باشد یا کنیز بمجرد
گفتن شوهر فرزند من نیست آن فرزند برطرف میشود و محتاج بلعان کردن نیست و همچنین

جائز نیست نفی کردن فرزند بجهت آنکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکن است که منی را بی شعور ریخته باشد **فصل چهارم** در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه سی امر بولادت فرزند تعلق دارد دو امر واجب و بیست و دو امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان یا شوهر در وقت زائیدن و اگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد کنند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و اما بیست و دو امر سنت اول غسل مولود در وقت ولادت فرزند دوم اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقول است که گناهی بعد از آن طفل نمیرسد و از برص و مرض ام الصبیان محفوظ است و شیطان بر او دست ندارد سوم خاک کربلا بکام طفل مالیدن و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله و فرات بکام او مالیدن و اگر آن نیز نباشد آب شیرین بکام او مالیدن و اگر آب شیرین نیز نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا شیرین شود و همچنین سنت است که خرما بخایند و بکام طفل بمالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن برابر موی سر او طلا یا نقره ششم نام گذاشتن بر آن طفل روز هفتم و بهترین نامها آنست

که در بندگی خدا تعالی باشد چون عبد الله اگر پسر باشد و بعد از ان بهتر ست که محمد یا احمد یا علی یا حسن
یا حسین یا جعفر یا طالب نام طفل کنند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که مفلسی بخانه
آنکس داخل نمیشود که در و نام محمد یا احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبد الله و فاطمه
باشد هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن هشتم ختنه کردن طفل روز هفتم ولادت نهم سوراخ کردن
گوش راست طفل در پایین و سوراخ کردن گوش چپ او در بالا دهم عقیقه کردن جهت طفل در
روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و قیمت آن مجزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم
یعنی از روز ولادت بمیرد عقیقه ساقط میشود یازدهم آنکه آن گوسفند و شتر که میکشد جهت طفل مثل
طفل باشد یعنی اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشند و اگر دختر باشد ماده دوازدهم آنکه در ان
گوسفند صفتهایی که در گوسفند قربانی شرط است باشد یعنی شاخ اندرون شکسته و کور و لنگ
و لاغر نباشد سیزدهم آنکه چهار یک آن گوسفند و شتر بقابله دهند که طفل را زائیده باشد و اگر آن
زن نباشد بمادر طفل دهند که تصدق کند چهاردهم آنکه آن گوشت را طعام کنند و بدرویشان
دهند و اقل این ده درویش را طعام دادن سنت پانزدهم آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن
در یک مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر نباشد شانزدهم آنکه در وقت کشتن گوسفند
این دعا بخوانند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ عَقِيقَةٌ عَنْ فُلَانٍ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ وَدَمُهَا
بنام خدا و بنام خدا خداوندا این عقیقه ایست از فلان گوشت آن بگوشت او و خون آن
بِدَمِهِ وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ وِقَاءً لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بخون او و استخوان آن باستخوان او و خداوندا بگردان آنرا طاعت برای آل محمد صلی الله علیه و آله
و در روایت دیگر از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام وارد شده که در وقت ذبح و نحر بگوید
يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ
ای قوم بدرستی که من بیزارم از آنچه شریک میسازید بدرستی که من گردانیدم روی خود را بسوی خدایی که آفرید آسمانها و زمین را
حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ
در حالتی که مایلم بحق دیگران نیستم و نیستم من از مشرکان بدرستی که نماز من و افعال من و زندگانی من و مردن من برای خدا
رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ
پروردگار عالمیان ست نیست شریکی او را و بهمین مامور شده ام و نیستم من از گردن نهندگان خداوندا از تست و برای تست بنام خدا و خدا بزرگترست

آنگاه گوسفند و شتر را ذبح کنند هفدهم آنکه اعضای گوسفند و شتر را از هم جدا کنند نه آنکه بشکنند استخوان آنها مکروه است هیجدهم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن او اگر چنانچه پدر جهت او عقیقه نکرده باشد نوزدهم مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسد بیستم خوردن زن حامله به را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوبروی و خوش طبع باشد بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن خون نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول ست که فرزند او درین حالت از حکما شود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر رطب بخورد فرزند او حکیم شود بیست و دوم پیچیدن طفل بخرقه سفید و اما آنچه شش امر مکروه اول کنیت کردن ابو القاسم طفلی که نام او محمد باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دوم نام طفل حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا حکم یا مالک کردن سوم کنیت طفل ابو الحکم یا مالک یا ابو العیسی کردن چهارم پاره موی سر طفل را تراشیدن و پاره گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن ششم استخوان گوسفند و شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آنها را جدا باید کرد فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن جهت او بدانکه چهار ده امر سنت دادن طفل

و محافظت کردن او و دایه او تعلق دارد و ده امر واجب و شش امر سنت و شش امر مکروه اما ده امر
واجب اول آنکه مادر اول شیری که از پستان او بعد از زائیدن طفل بیرون می آید بخورد طفل بدهد
چه اگر آن طفل آن شیر را نخورد زنده نمیماند دوم اجرت آن شیر پدر باید از مال خود واجب است
که بمادر دهد اما اجرت آن شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد
بر پدر واجب است و اما شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیرها شیر مادر است
و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لازم است مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد که در این
صورت بمادر دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت طلبد اولی از بیگانه است و اگر مادر
زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی
اجرت شیر میدهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم آنکه دو سال تمام شیر دهند
چه کمتر از دو سال بیست و سه ماه جائز است اما ظلم است بر طفل و زیاده از دو سال جائز نیست
اما زیادتی اجرت ندارد سوم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه
باشد ششم آنکه خوش شکل باشد و اما شش امر مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافره باشد
اما اگر مضطر شوند زن جهودیه میتواند شیر دادن اما او را منع باید کرد از خوردن شراب و گوشت
خوک دوم آنکه شیر دهنده زن مجوسیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهیت در زن مجوسیه
سخت تر است سوم دادن طفل بزن جهودیه که بخانه خود ببرد و شیر بدهد چهارم آنکه شیر دهنده
ولد الزنا باشد پنجم آنکه شیر شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از احادیث وارد شده
که اگر کنیزی زنا کرده باشد و حامله شده باشد و شیر دهد اگر آقای او حلال کند شیر او حلال میشود
ششم آنکه زن شیر دهنده زن مسلمان بد خلق و احمق باشد و محافظت کردن طفل در
دو سال که شیر میخورد مادر اولی است از پدر اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن
طفل محافظت پسر پدر اولی است از مادر و اگر شیر خورنده دختر باشد تا هفت سال
مادر بمحافظت او اولی است از پدر و بعضی از مجتهدین تا نه سال گفته اند و بعضی از ایشان
گفته اند که تا مادر شوهر نکرده اولی است از پدر و قول اول اقوی است و اگر دختر نه ساله شده باشد
تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او اولی است از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود

دارد و اما سنت ست که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر و مادر طفل بمیرد محافظت
او تا وقت بلوغ بدیگری متعلق ست و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشد محافظت ایشان بقول
بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد محافظت تعلق بخویشان دارد و بعضی
از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود
و متعلق به پدر میشود اول آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد
سیم آنکه مادر مامونه نباشد و پدر مامون باشد یعنی علم و تقوی پدر زیاده باشد چهارم آنکه مادر
از محافظت او امتناع نماید و حاکم شرع حکم میکند پدر را به محافظت طفل پنجم آنکه مادر شوهر کند
ششم آنکه پدر بخواهد سفر کند چه درین صورت بعضی از مجتهدین گفته که محافظت مادر ساقط
میشود و پدر پسر را همراه میبرد هفتم آنکه مادر جذام یا پیسی داشته باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر درین
صورت اولی ست از مادر هشتم آنکه مادر دیوانه باشد فصل ششم در بیان نفقه و کسوت
دادن بدانکه سه چیز سبب واجب شدن نفقه و کسوت دادن میشود اول خویشی چه نفقه پدر
و مادر هر چند بالا روند و نفقه فرزندان هر چند پائین روند واجب ست هرگاه قادر به نفقه
و کسوت نباشند و آزاد باشند و سوای پدر و مادر را چون برادر و خواهر و فرزندان
ایشان و عم و خال و عمه و خاله نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت موکده است و بعضی از مجتهدین
نفقه آنها را نیز واجب می دانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر
کافر و فاسق نیز باشند نفقه ایشان یا آنکه مفلس باشند واجب ست و نفقه پدر و مادر وقتی
واجب ست که زیاده از قوت یک روز و یک شب جهت خود و عیال خود داشته باشد و اگر
از دادن نفقه با قدرت پسران امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند او را بر نفقه دادن و آن مقدار
نفقه با ایشان باید داد که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشان را بپوشاند و جائی که در وی ساکن
باشند لازم ست که با ایشان دهد اما تکلیف کردن جهت ایشان با احتیاج لازم نیست بلکه
سنت ست و نفقه زنان ایشان لازم نیست و خدمتکار جهت ایشان بهم رسانیدن با احتیاج
و نفقه خدمتگار ایشان لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مدتی نداده باشد قضای آن
واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد که قرض کنند جهت آنکه خویش ایشان

غایب باشد دادن آن قرض واجب است و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه
فرزند بر جد لازم است و هر چند بالا رود و اگر جد نیز موجود نباشد یا مفلس باشد بر ام باد و مادری
واجب است که بالسویه نفقه دهند و هر خویش که نزدیکتر باشد مقدم است در نفقه از آن خویشی
که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابراند سبب دوم زن بودن نفقه
زن بر شوهر واجب می شود بچهار شرط اول آنکه زن دائمی باشد چه نفقه متعه واجب نیست
و نفقه زنی را که طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازم است
و آیا در عده وفات نفقه زن واجب است مجتهدین را درین مسئله دو قول است دوم آنکه
زن قدرت کامل بدهد شوهر خود را بر دخول کردن پس اگر تمکین کامل نکند بر دخول نفقه او واجب
نیست و همچنین نفقه زن سرکش واجب نیست سوم آنکه زن بالغ باشد چه نفقه زن غیر بالغ
لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقه غیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم آنکه زن مرتد نباشد
چه نفقه مرتده ساقط است و اگر حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت حمل
لازم میدانند و هرگاه این چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجب است اول آنکه
شکم او را از نان سیر کند دوم آنکه نان خورش باو بدهد و اگر مدتی نان و نان خورش بزن
ندهد قضای آن لازم است و اگر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد قضای آن مدت
لازم نیست و نمیتواند شوهر که تکلیف کند زن را که با من چیزی بخور و هر صباح زن نفقه
خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز طلاق دهد
او را طلاق بائن نفقه آن روز را باز نمیگیرد اما اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در بعضی
نفقه رجوع میکند یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلاف است و زن زیاده از یک روز نفقه
نمیتواند طلبید و اگر شوهر مفلس باشد مهلت دهند او را تا خدا تعالی وسعتی باو دهد و زن
درین صورت فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را میگیرند
از و بشرطی که در ایام مفلسی بقدر استطاعت از و نگرفته باشد سوم آنکه جامه باو بدهد که او را
بپوشاند و آن پیراهنی و زیر جامه و مقنعه و اگر از اهل تجمل و اشراف باشد جامه جهت غیر
خانه او لازم است مانند چادر و برقعه و در زمستان زیادتی جامه جهت دفعه سرما لازم است

واگر در شهری باشد که زنان را متعارف باشد که پوستین بپوشند جهت ایشان پوستین لازم است
واگر در جامه دادن مدتی تقصیر کنند قضای آن مدت بر شوهر لازم است و در جنس نان و نان خورش
و جامه رجوع بزنانی که مثل آن زن باشند در آن شهر می‌کنند چهارم خدمتکار جهت آن زن
اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهت او کنیزی بخرد بلکه باجرت خدمتکار جایز است
و زیاده از یک خدمتکار لازم نیست و اگرچه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد
و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم است و اگر زن خدمتکاری داشته باشد و شوهر راضی
بآن باشد خوب است والا شوهر او را میتواند بیرون کرد و دیگری را بجای او آورد و اگر آن زن
بشوهر گوید که اجرت خدمتکار مرا بمن ده و من خدمت خود میکنم اجرت بر شوهر لازم نیست
و اگر آن زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع زیاده از یک خدمتکار میتواند کرد
و منع میتواند کرد شوهر مادر و پدر آن زن را از داخل شدن بخانه و آیا منع میتواند کرد او را
از خوردن چیزهایی که بدبو در این مسئله مجتهدین را دو قول است اقرب آنست که او را منع
سیر و پیاز و همچنین منع میتواند او را از خوردن چیزهایی که سبب بیماری آن شود و از زهر خوردن
منع میتواند کرد او را پنجم خانه که زن در آنجا ساکن گردد و غیر شوهر با آن تردد نکند ششم فرشی
که بالای آن نشیند در روز و لحاف و بالش جهت خواب و لحاف و بالش جهت خدمتکار
لازم نیست هفتم ظرفی که زن طبخ کند در او و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که در آن آب
بیاشامد و کافی است که از چوب یا گل باشد هشتم آلتهایی که بآن بدن را از کثافت پاک کند
چون شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی خوش و حمام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد
چه در این صورت اجرت حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا جهت بیماری
او بر شوهر لازم نیست سبب سوم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات تا آنکه علف
کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجب است و اگر بنده کسب داشته باشد جایز است که آقا
نفقه او را از کسب او بدهد یا اگر کسب او وفا بنفقه او کند و اگر نکند تتمه آنرا لازم است که آقا
بدهد و در نفقه بنده رجوع میکنند به بندگان مثل آن آقا که در آن شهر اند و هرگاه آقا مفلس [illegible]
باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر میکند بنفقه دادن یا فروختن آنها

یا کشتن حیوانات که قابل کشتن باشند

باب دوازدهم

در طلاق دادن زنان و عدت نگاه داشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان با ایشان

و دران چند مطلب ست **مطلب اول** در طلاق دادن و دران چند فصل ست **فصل اول**

در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق دادن بر چهار قسم ست قسم اول طلاق واجب و آن بر سه
قسم ست اول طلاق دادن شوهر زنی را که شوهر باو گفته باشد که پشت تو همچون پشت مادر منست
چه درین صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت میدهد آنگاه واجب ست برو طلاق گفتن یا دخول
کردن واجب ست بعد از کفاره دادن دوم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده باشد
که با او دخول نکند چه درین صورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد آنگاه طلاق گفتن
یا دخول کردن واجب ست سوم طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتی
که اصلاح در میانهٔ زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر بعضی از مجتهدین این قسم را سنت دانسته اند
قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسم ست قسم اول طلاق دادن زنی که حیض و نفاس داشته باشد
هرگاه دخول کرده باشد شوهر با او و حاضر باشد دوم طلاق دادن زن بالغی که حیض بیند
و حامله نباشد و با او دخول کرده باشند پیش از آنکه حیض به بیند و پاک شود سوم زیاده از یکمرتبه
طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه امامیه یک مرتبه لفظ طلاق کافی ست و دوم و سوم
حرام ست اما بمذهب سنیان جائز ست چهارم طلاق دادن زنی که شب خوابیدن نوبت
او باشد دران شب بقول بعضی از مجتهدین قسم سوم طلاق مکروه و آن بر دو قسم ست
اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میانهٔ ایشان التیام باشد چه در حدیث
وارد شده که خدا تعالی دشمن میدارد طلاق را دوم طلاق دادن بیمار زن خود را قسم چهارم
طلاق سنت و آن در حالتی ست که شوهر ترسد که از عهدهٔ حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی
از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین خلاف سنت می گویند و مقابل طلاق بدعت
میخواهند این طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند و گاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان
آنست که طلاق دهند زن را بشرائط طلاق بعد از آن بگذارند که آن زن از عده بیرون

رود آنگاه عقد را کنند و این را طلاق سنت بمعنی اخص گویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسم ست
قسم اول طلاق بائن یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از صیغهٔ طلاق رجوع نمیرسد و آن بر هفت قسم ست
اول طلاق دادن زنی که با او دخول نکرده باشد دوم طلاق دادن زنی که از دیدن خون حیض
مایوس شده باشد سوم طلاق دادن زنی که بالغ نشده باشد چهارم طلاق دادن زنی که چیزی
بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق گفته باشد چه درین صورت مادامی که آن زن رجوع
دران چیزے که داده باشد نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبه سوم
و کنیز را مرتبهٔ دوم چه درین صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصے دیگر آن زن را نکاح کند
و دخول کند و بعد از دخول طلاق دهد ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبهٔ
چهارم چه درین صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصے او را نکاح کند و دخول کند و بعد
ازان طلاق گوید هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ نهم و در کنیز مرتبهٔ ششم چه درین صورت
نیز شوهر را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدی باشد حرام مؤبد میشود و اگر غیر عدی باشد
محتاج بآن نیست که شخصے دیگر او را نکاح کند و دخول کند چنانچه عنقریب مذکور میشود قسم دوم
رجعی و آن بر دو قسم ست اول طلاق که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جائز ست
و آن ماسوای اقسام طلاق بائن ست دوم طلاق عدی و آن چنان ست که زنی را بشرائط
طلاق دهند و در عدهٔ آن زن رجوع کنند و دخول کنند آنگاه بگذارند که حیض ببیند دیگر
طلاق دهند آنگاه در عده رجوع کنند و باز دخول کنند و هرگاه اینچنین طلاق دهند
زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را رجوع نیز میرسد بر او و دخول حرام ست تا آنکه
شخصے دیگر آن زن را دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبهٔ ششم در زن آزاد و چهارم در کنیز
نیز حرام میشود تا دیگرے دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبهٔ نهم در زن آزاد و ششم در کنیز بر
شوهر حرام مؤبد میشود و اگر همچنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده
بیرون رود و عقد کنند و در مرتبهٔ نهم در آزاد و ششم در کنیز حرام مؤبد نمیشود بلکه هرگاه شخصے
بنکاح دائمی بآن زن دخول کند و سر دهد حلال میشود و فرق نیست که آن شخص درین مراتب
میانهٔ زن و شوهر بنکاح دائمی در می آید بنده باشد یا آزاد و آیا اگر این شخص در حالت حیض

و نفاس یا آن زن دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرط است که در حالتی
که آن زن از حیض پاک باشد دخول کند تا آنکه حلال شود و مجتهدین را درین مسئله دو قول است
و شرط است که آن شخص دخول در فرج کند پس اگر منی او در اندرون فرج آن زن بریزد حلال نمیشود و همچنین حلال نمیشود اگر
در غیر قبل دخول کند فصل دوم در بیان شرطهای طلاق بدانکه شرطهای طلاق پانزده است
اول صیغه مثل آنکه شوهر بزن خود بگوید انتِ طالقٌ یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره بزن خود کند و گوید
هذه طالقٌ یعنی این زن طالق است یا آنکه بگوید زوجتی طالقٌ یعنی زن من طالق است و سوای
این صیغها بهیچ طریقه دیگر صحیح نیست پس اگر بزن خود بگوید انتِ طالق یعنی تو طلاقی یا تو
از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود گوید
تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحاً دلالت بر طلاق ندارد و اگر چه قصد طلاق
کنند با آن دوم آنکه صیغه طلاق را بعربی بگویند هرگاه قدرت بعربی داشته باشند و اگر قدرت
بعربی نداشته باشند بهر طریقی که قدرت بر آن داشته باشند صحیح است سوم آنکه صیغه را بلفظ
گویند هرگاه قادر بر گفتن باشند پس اگر درین صورت بلفظ نگویند بلکه بنویسند طلاق صحیح نیست
خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غایب باشد نوشتن
صحیح است و اگر قادر بر گفتن نباشد مثل آنکه گنگ باشد اشاره کافی است و در حدیث آمده
که درین صورت مقنعه بر سر آن زن اندازند تا دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد از این
رو بپوشاند از او و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر مخیر سازد زن را میانه طلاق و عدم طلاق
و قصد طلاق کند و زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه معلق نسازد صیغه را بشرطی یا صفتی
چون آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد بشرطی یا صفتی صحیح نیست پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق
چیزی ذکر نکنند که منافی طلاق باشد بعد از آنکه گوید انت طالق نگوید نصف طلقه ششم آنکه
در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصد ها کند صحیح نیست
هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ولی او را اذن دهد و اگر چه
ده سال داشته باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند هشتم آنکه
طلاق دهنده عاقل باشد پس طلاق دیوانه صحیح نیست [illegible] که تمام وقت دیوانه باشد

زن او را طلاق میتواند داد و اما اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست نهم آنکه طلاق
دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بران دارند صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد
طلاق کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اگر نام زنی
طالق باشد و در وقت صیغه گفتن قصد نام آن زن کند یازدهم آنکه آن زن که طلاقش
میگویند زن دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که با او دخول کرده باشد بسبب مالک شدن
و زنی که بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه آن زن در وقت طلاق دادن
پاک باشد از حیض و نفاس اگر دخول کرده باشند یا در حیض ببیند و حامله نباشد و شوهر او حاضر
باشد پس اگر شوهر او با آن زن دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم نباشد که از پاکی
بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه زن آبستن باشد طلاق دادن آن زن در حالتی که حیض و نفاس
داشته باشد صحیح نیست سیزدهم آنکه آن زنی را که طلاق میدهند میباید که معین باشد در لفظ یا در
قصد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که طلاق در این حالت صحیح ست و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین کند چهاردهم
آنکه در وقت طلاق دادن دو عادل حاضر باشند و بشنوند بیکبار پس اگر حاضر نباشند
یا آنکه هر دو بیکبار نشنوند یا آنکه یک عادل بشنود یا عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
عدالت ظاهری را در طلاق کافی میدانند پانزدهم آنکه دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان
عادله در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان فصل سوم در بیان رجوع کردن شوهر بعد
از طلاق بدانکه جائز ست رجوع کردن بشوهر در طلاق رجعی و این بر دو قسم ست اول قولی
مثل آنکه شوهر بزن بگوید راجعتک فارتجعتک یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا
آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشارهٔ او یا گرفتن مقنعه از سر زن که از او رجوع
فهمیده میشود بجای گفتن ست دوم فعلی چون دخول کردن با آن زن یا بوسیدن یا دست بشهوت
بر او مالیدن و اگر آن زنی را که طلاق رجعی گفته در عده عقد کند آیا عقد کردن رجوع ست یا نه درین
مسئله دو قول ست و همچنین خلاف ست در میانه مجتهدین در صحیح بودن معلق ساختن رجوع
بشرطی و شرط نیست در رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع شوهر را پس اگر زن غائب را

طلاق دهد و در عده رجوع کند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع بلکه سنت است و حرام
بودن دخول کردن بزن چون حائض بودن آن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر در حالتی
که حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف واقع شود میانهٔ زن و شوهر
در رجوع یا دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زن است با قسم و اگر زن دعوی کند بشوهر
که عدتش تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و شش روز
و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول اوست با قسم و ظاهر بعضی از احادیث دلالت
میکند که قول زن را قبول نمیکنند در چیزهایی که معتاد نباشد مگر گواهی دادن چهار زن عادله
که بر باطن آن زن مطلع باشند فصل چهارم در بیان عدت داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن
ایشان مدتی معین که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن
بر دو قسم است قسم اول جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان سه مرتبه پاک شدن از حیض است و ایشان
جماعتی از زنان اند که عادتی داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض ببینند و با ایشان
دخول کرده باشند و حشفه در قبل ایشان غائب شده باشد و اگرچه منی نیامده باشد و طلاق
دهند ایشان را چه میباید که این طائفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان را
ذکر بریده باشند و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده دارند یا نه میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلاف است و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدت ایشان تمام شده در زمانی
که ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانی که زنان سه مرتبه حیض ببینند
و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق بیک لحظه حیض
دیده باشد و عادت سه روز باشد و در میانهٔ دو حیض ده روز پاک باشد و خلاف است
میانهٔ مجتهدین که آیا لحظهٔ اخیره داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن ایشان است از
عده اصح آنست که لحظهٔ اخیره داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشان است
از عده قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عدت ایشان است و ایشان چهار قوم اند اول زنانی
که عادتی در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یکمرتبه حیض ببینند دوم زنانی باشند
که حیض می بینند و ایشان را طلاق دهند چه عدت ایشان سه ماه است اگر در وقت دیدن ماه

طلاقش دهند والا دو ماه هلالی و سی روز عدت ایشان است دوم زنانی که بالغ نباشند چه بقول
بعضی از مجتهدین بعد از طلاق دادن ایشان سه ماه عده می دارند و بعضی از مجتهدین گفته اند
که ایشان عدت ندارند سیم زنانی که از حیض دیدن مایوس شده باشند و مایوس شدن در
زنانی که قریشی و نبطی نباشند در پنجاه سالگی بهم میرسد و در زنان قریشی و نبطی در شصت سالگی پس
بعد از طلاق بقول بعضی از مجتهدین عدت ایشان سه ماه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که
ایشان عده ندارند چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشانرا طلاق گفته
چه عدت ایشان سه ماه است قسم سیم جماعتی از زنان که عدت ایشان دو مرتبه از حیض پاک
شدن است و ایشان دو قوم اند اول کنیزانی که ایشانرا عادتی باشد و بعقد دخول کرده باشند
با ایشان چه بعد از طلاق دادن عدت ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است و اگر چه شوهر
ایشان آزاد باشد و کمتر زمانی که کنیزان از عده بیرون آیند سیزده روز است و دو لحظه دوم
زنانی که ایشانرا بعقد متعه دخول کرده باشند چه عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است
هرگاه ایشانرا عادت مستقیم باشد قسم چهارم جماعتی از زنان که عدت ایشان چهل و پنج روز است
و ایشان نیز دو قوم اند اول کنیزانی که ایشانرا بعقد دخول کرده باشند دوم زنانی که ایشانرا
بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نه بینند و در سن زنانی باشند که حیض بینند چه عدت
ایشان نیز چهل و پنج روز است قسم پنجم جماعتی از زنان که عدت ایشان نه ماه است و ایشان
زنانی اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نمی بینند چه بعد از طلاق عدت ایشان نه ماه است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدت این قسم زنان یکساله است قسم ششم جماعتی از زنان که عدهٔ
ایشان بزائیدن ایشان منقضی میشود و آنها زنان حامله اند چه زنان حامله را هرگاه طلاق
دهند بزائیدن از عده بیرون می آیند اگر چه بعد از طلاق دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه
حمل از کسی باشد که بجهت او عده نگاه میدارند یا احتمال داشته باشد که از او باشد چون فرزند
زنی که شوهر با او لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدت حامله در طلاق کمتر از
سه ماه و زائیدن است پس اگر زائیدن او کمتر از سه ماه باشد عدهٔ او زائیدن اوست و اگر
سه ماه کمتر از زائیدن باشد عدهٔ او سه ماه است و اگر حمل زنان از زنا باشد عده ندارد و اگر

زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا زیاده بر چهار زن بعد از طلاق دیگری در سفر خواهند تزویج کنند نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان هست قسم هفتم جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی از زنان اند که شوهرهای ایشان مرده باشند و اگرچه شوهرهای ایشان بنده باشند چه بر ایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند و ترک زینت کنند در آن چهار ماه و ده روز یعنی جامهٔ نیکو نپوشند و بوی خوش بر خود نریزند و سرمه نکشند و اگر احتیاج بسرمه پیدا کنند شب سرمه بکشند و روز پاک کنند و حنا نبندند و سفیداب بر روی نمالند و هرچه در عرف و عادت آنرا زینت دانند حرام است بر آن زن اما پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که بسبب اختلاف شهرها و عادتها مختلف میشود پس هر جامه که در عرف و عادت آنرا زینت گویند نپوشند اما موی سر خود را شانه کردن و پاک گردانیدن بدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست و همچنین حرام نیست زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانی که شوهرهای ایشان مرده باشند در آنچه مذکور شد فرقی نیست میانهٔ زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ و خواه در حیض و دین عادتی داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزانی که با ایشان دخول کرده باشند و حامله باشند و بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارند قسم هشتم کنیزانی که شوهرهای ایشان مرده باشند اگرچه آن شوهرها آزاد باشند چه عدت ایشان بعد از مردن شوهران ایشان شصت و پنج روز است نصف عدهٔ زنان آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شده از ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجب است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدهٔ کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عده آزاد شود عدهٔ او عدهٔ آزاد است اما اگر عده باین باشد همان عدهٔ رجعیهٔ کنیزان را تمام میکند قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهرهای ایشان مرده باشند چه عدهٔ ایشان دورترین مدت است از چهار ماه و ده روز و زائیدن یعنی هرکدام ازین دو مدت که دورتر باشد آن عدهٔ ایشان است پس اگر در کمتر از چهار ماه و ده روز حامله بزاید عدهٔ او چهار ماه و ده روز است و اگر زائیدن او زیاده از چهار ماه و ده روز باشد عدهٔ او زائیدن او است قسم دهم زنانی اند که شوهرهای ایشان

۱۲ عدهٔ زنان [illegible]

گم شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نشود و خویشان نداشته باشند که نفقهٔ زنان ایشان دهند
و اگر نفقه ندهند و آن زنان صبر نکنند و بحاکم شرع حال خود را عرض کنند حاکم شرع چهار سال آن زنان را
انتظار میفرماید و نفقه از بیت المال بایشان میدهند و در آن چهار سال در آن جهتی که شوهرهای
ایشان گم شده اند ایشانرا طلب میکنند پس اگر خبر از ایشان بهم نرسد ولی گم شدهٔ ایشانرا طلاق
میدهد و عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق
میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا شود او اولی است بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عده پیدا شود
زن او نیست خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد تتمه واجب است بر کسی که کنیز مدخولهٔ خود را
میفروشد یا کنیز را مالک شود بخریدن یا بهر نحو که باشد و آن کنیز جوان باشد و حیض ببیند که انتظار
بکشد که کنیز یک حیض ببیند اگر حیض ببیند آنگاه دخول کند با او و اگر حیض نه بیند و در سن زنی باشد
که حیض می بیند واجب است بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد و اگر کنیز حامله باشد انتظار بکشد که بزاید
یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه دخول کند و آیا در مدت استبرا غیر دخول کردن نیز از بوسه
و غیر آن حرام است در این مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی آنست که جائز است و اگر در ایام
استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط میشود یا نه در این مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی آنست که استبرا
لازم است و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد
منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی بوده باشد استبرا در این صورتها واجب نیست
و در مدت عدت رجعیه نفقه بر شوهر لازم است بطریقی که در نکاح مذکور شد و حرام است بر آن زن
بیرون رفتن از خانه که طلاق گفته او را در آنجا بغیر عذری و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه
حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را جهت حد زدن میتوان بیرون کرد
مگر آنکه اهل او را آزار کند چه در این صورت جائز است که او را از خانه بیرون کند و بخانهٔ دیگر فرستد
و همچنین نفقهٔ کنیز در عدهٔ رجعیه لازم است و در عدهٔ بائن نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد
مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنان است که میانهٔ زن و شوهر بهم
و زن مهر خود را یا بعضی از آن را بشوهر بخشد که در عوض آن زن را طلاق گوید و فرق میانهٔ خلع
و مبارات آنست که خلع رنجش از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع است

حرام و سنت و مباح اما خلع حرام و آن وقتی ست که شخصی زن خود را باکراه بران دارد که خلع کند
و همچنین حرام ست که هرگاه شخصی زن را از بعضی از حقوق او منع کند تا خلع کند و اما خلع سنت آنست
که زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو داخل سازم که تو از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین رضوان الله علیهم
خلع را واجب میدانند و اما خلع مباح و آن گاهی ست که زن از مرد آزرده باشد و مالی دهد که او را
خلع کند و شرطهای خلع و مبارات زیاده بر شرطهائی که در طلاق مذکور شد شش چیز ست اول ایجاب
چون خالعتک یا بارئتک علی کذا یعنی شوهر گوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو بر این
قدر مبلغ و آیا بعد از صیغهٔ خلع بیفاصله طلاق باید گفت یا آنکه خلع فسخ ست و محتاج بطلاق نیست
دریں مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف ست اقرب آنست که فسخ ست و محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ
طلاق واقع شود مستغنی از صیغهٔ خلع ست دوم قبول بیفاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب
سوم آنکه خلع با آزردگی زن واقع شود و مبارات با آزردگی زن و شوهر پس اگر خلع و مبارات
بی آزردگی واقع شود صحیح نیست و احیاناً اگر بصیغهٔ طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را
در عده رجوع میرسد چهارم آنکه چیزی را که در عوض طلاق زن بشوهر میدهد میباید که چیزی
باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر شراب باشد صحیح نیست و آن عوض مقداری معین بدارد
بلکه آنچه در عوض میدهد جائز ست که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات میباید که از مهر زیاده
نباشد و خلع کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیح ست و آن عوض را که وقتیکه
آزاد بشود میدهد و اگر بندهٔ شخصی بی اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملک آقا ست
و خلع صحیح ست پنجم آنکه صیغهٔ خلع و مبارات را دو مرد عادل بیک دفعه بشنوند بطریقی که در طلاق
مذکور شد پس اگر دو عادل نشنوند صحیح نیست ششم آنکه خلع و مبارات منجز و از شرط باشد مگر آنکه
شرطی باشد که خلع و مبارات آنرا لازم داشته باشد چون شرط آنکه هرگاه زن رجوع کند در آن
عوض شوهر در زوجیت رجوع کند چه این شرط صحیح ست زیرا که هرگاه عقد خلع و مبارات منعقد
شود شوهر را رجوع نمیرسد مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر داده باشد در عده رجوع کند
چه درینصورت رجوع میرسد شوهر را در عده اما اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا زنی
باشد که از حیض دیدن مایوس شده باشد رجوع نمیتواند کرد در عوض و اگر اختلاف کنند زن

و شوهر دعوی عوض یا جنس آن قول زن مقدم ست با قسم **مطلب سوم** در بیان ظهار و ایلا کردن
شوهر با زن خود و در آن دو فصل ست **فصل اول** در اقسام ظهار کردن و شرطهای او بدانکه ظهار بر دو
قسم ست قسم اول آنکه کفارهٔ او پیش از دخول کردن ست و آن چنان ست که شخصی بزن خود بگوید
که تو بمن همچو پشت مادرمنی چه درین صورت حرام ست دخول کردن با آن زن تا کفاره ندهد چنانچه
در بحث کفاره مذکور شد دوم آنکه کفاره دادن بعد از دخول باشد و آنچنان ست که شخصی بزن خود
بگوید که تو همچون پشت مادرمنی اگر با تو دخول کنم پس درینصورت اگر دخول کند با آن زن ظهار
بهم میرسد و کفاره بر او لازم میشود و شرطهای ظهار کردن نه ست اول صیغه مثل آنکه انت علی
کظهر امی یعنی تو بر من همچون پشت مادرمنی و آیا درین حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرمه
خواه نسبی و خواه رضاعی مساوی اند با مادر یا این حکم مخصوص مادر ست و درین مسئله میانه
مجتهدین خلاف ست اقرب آنست که همه درین مسئله مساوی اند و اگر گوید شخصی بزن خود که پشت
تو همچون پشت زن فلان کس ست ظهار واقع نمیشود دوم آنکه ظهار کننده بالغ باشد پس اگر
طفل باشد صحیح نیست سوم آنکه ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه
ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد پس اگر مست یا خفته یا بیهوش یا کسی باشد که او را باکراه
بر آن دارند صحیح نیست پنجم آنکه دخول بر آن زن کرده باشند پس اگر دخول نکرده باشند ظهار
با آن زن صحیح نیست چنانکه در روایت فضیل بن یسار از امام بحق ناطق جعفر صادق ع وارد شده
و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و اول اصح است و کافی ست در دخول کردن دخول
در دبر ششم آنکه معلق نسازد ظهار را بر صفتی پس اگر معلق سازد بر صفتی چون طلوع آفتاب مثلاً
صحیح نیست و اگر ظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح ست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف ست
اقرب آنست که صحیح ست هفتم آنکه صیغهٔ ظهار را دو مرد عادل یکبار شنوند بطریقی که در طلاق مذکور
شد پس اگر دو مرد عادل یکبار نشنوند آنرا صحیح نیست هشتم آنکه زن در حالتی که شوهر صیغهٔ ظهار
میگوید میباید که پاک باشد از حیض و نفاس هرگاه شوهر او حاضر باشد و زن حامله نباشد و در آن
پاکی دخول با آن زن نکرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند در حالتی که آن
زن حیض یا نفاس داشته باشد و آن زن حامله باشد یا در آن پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست

هم آنکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر بگوید بزن خود که دست تو همچون دست مادر من ست
ظهار نیست و آیا اسلام شرط ست در ظهار یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف ست و آیا نکاح دائمی
شرط ست در زن پس متعه را ظهار نمیتوان کرد و درین مسئله نیز میانهٔ مجتهدین خلاف ست و آیا صحیح ست
که ظهار را معلق دارند بچیزی معین مجتهدین را درین مسئله دو قول ست اقرب آنست که صحیح ست
و همچنین مجتهدین را دو قول ست درین که آیا مکرر میشود حکم ظهار بمکرر کردن ظهار یا آنکه همه در حکم
یک مرتبه ظهار کردن ست اقرب آنست که مکرر میشود و کفارهٔ ظهار وقتی واجب میشود در قسم اول
که ارادهٔ دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجب ست و جائز نیست دخول کردن
پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از روی عمد و علم دو کفاره واجب میشود و اگر
مکرر دخول کند کفارهٔ دخول کردن مکرر میشود نه کفارهٔ ظهار و اما اگر دخول نکند و طلاق دهد و بگذارد که از
عده بیرون رود و آنگاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره ندارد اگر با کنیزی ظهار
کند آنگاه آن کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با او ظهار
کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم او را سه ماه مهلت میدهد یا
آنکه کفاره بدهد و دخول کند یا طلاق دهد و بعد از سه ماه جبر میکند او را بیکی ازینها باین طریق
که طعام و آب را برو تنگ میگرداند تا آنکه اختیار یکی ازینها کند **فصل دوم در ایلا کردن**
و آن چنان ست که شخصی قسم بخورد که زن دائمی خود را دخول نکند مطلقاً یا زیاده از چهار ماه
بقصد ضرر رسانیدن بآن زن و شرطهای ایلا کردن هشت ست اول آنکه آن شخص که سوگند
میخورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست
سوم آنکه قصد کند و مختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته باشد یا کسی باشد که او را باکراه
بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه آن زنی را که سوگند میخورد که دخول با او نکند زن نکاحی او
باشد چه اگر کنیز او باشد و بملکیت دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم آنکه دخول بآن زن کرده باشد
چه اگر دخول بآن زن نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه سوگند را باسم خدا تعالی بخورد چنانکه
در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند بخورد صحیح نیست و بعربی گفتن لازم نیست
پس اگر با زن خود بفارسی گوید که والله با تو دیگر دخول نکنم ایلا واقع میشود و سوگند

خوردن بطلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست خلاف مر سنیان را که ایشان میگویند صحیح ست
هفتم آنکه صریح بگوید که والله من فرج خود را در فرج تو غایب نکنم پس اگر بکنایه بگوید مثل آنکه والله
با تو سر بر یک بالین نگذارم و در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگرچه باینها قصد ایلا کند
و اگر گوید که والله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح ست هشتم آنکه مجرد سازد سوگند خوردن را
از شرط و صفتی پس اگر معلق بر شرط و صفت سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط
نمیدانند و هرگاه این شرطها بهم رسد زن درین حال حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم
شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد او را میانهٔ دخول کردن و کفاره دادن و طلاق
گفتن و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید جبر میکند بر اینها و اگر طلاق باین دهد حکم ایلا
باطل میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود ایام مرتد بودن او داخل چهار ماه نیست
و اگر مجبوب یا خواجه سرا با زن خود ایلا کند صحیح ست و هر کس که اعتقاد بخدای تعالی داشته باشد
و ایلا کند صحیح ست و اگر کسی سوگند بخورد بترک دخول مدتی معین و آن مدت منقضی شود آنگاه
دخول کند کفاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیز و آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلا
باطل میشود آیا حکم ایلا بمجرد خریدن آن کنیز باطل میشود یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله
خلاف ست و اگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفارهٔ آن مکرر میشود یا همه یک حکم دارد میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلاف ست اقرب آنست که مکرر نمیشود مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل
آنکه گوید والله که شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه گوید والله که شش ماه دیگر دخول نکنم و
کفاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب میشود که عمداً دخول واقع شود پس اگر سهواً دخول
کند یا بشبهه یا جنون واقع شود کفاره ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل میشود
یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف ست و اگر اختلاف شود میانهٔ زن و شوهر در انقضای
چهار ماه قول کسی مقدم ست که دعوی باقی بودن آن کند و اگر اختلاف در زمان واقع
گردانیدن ایلا واقع شود قول کسی مقدم ست که دعوی مؤخر بودن ایلا کند و اگر میانهٔ
[illegible] و نصاری ایلا واقع شود بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر ست که میانهٔ
ایشان بطریق اسلام حکم کند و آنکه ایشان را بملت ایشان رجوع نماید مطلب چهارم در لعان

یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقی که مذکور میشود و در آن سه فصل ست **فصل اول** در چیزهایی که سبب
لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میشود سبب اول انداختن شوهر زن خود را بزنا و در این صورت
پنج شرط لعان لازم ست اول آنکه هر یک زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و دیوانه
صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح ست
و بعضی از مجتهدین اینها را شرط میدانند دوم آنکه آن زنی که شوهر او دعوی مینماید که زنا کرده
بعقد دائمی خواسته باشد او را چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود سوم آنکه آن زن عفیفه باشد
چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح نیست چهارم آنکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید که من
دیدم که شخصی با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر گمان کرده باشد یا جماعتی که باو
گفته باشند و اگر چه بحد شیاع برسد لعان صحیح نیست پنجم آنکه آن زن کر یا گنگ نباشد چه اگر
آن زن کر یا گنگ باشد بی لعان کردن بر آن شوهر حرام مؤبد میشود و هرگاه شوهر دعوی
مشاهده زنا کردن با آن زن کند و آیا دخول کردن شوهر با آن زن شرط ست مجتهدین را در این
مسئله سه قول ست بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند و بعضی از ایشان
گفته اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد
دخول شرط ست سبب دوم انکار فرزند خود کردن چه در این صورت نیز چهار شرط لعان
لازم ست اول آنکه زن بعقد دائم باشد چه انکار فرزند زن متعه و زن اجنبیه که بشبهه با او دخول
کرده باشد سبب لعان نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر انکار فرزند متعه باشد
که تهمت برطرف شدن حد انکار فرزند متعه نیز سبب لعان میشود و آیا در کنیز لعان واقع
میشود و مجتهدین را در این مسئله چند قول ست بعضی میگویند که مطلقا موجب لعان نمیشود
و بعضی گفته اند که مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته اند که بسبب انداختن او بزنا
لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود و قول اقرب آنست که در کنیز
که مالک دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشند لعان واقع میشود
دوم آنکه با آن زن دخول کرده باشند چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان
نمیشود سوم آنکه از دخول کردن با آن زن شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه

یا یکسال که نهایت مدت آبستنی زنان است نگذشته باشد چه اگر اینچنین نباشد انکار فرزند او سبب
لعان نمیشود چهارم آنکه در وقت زائیدن آن فرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد چه اگر اقرار
کرده باشد انکار او موجب لعان نمیشود و اگر چه اقرار بفرزندی او بکنایه از وی صادر شده باشد
مثل آنکه شخصی باو گفته باشد که مبارک باشد فرزندی که خدای تعالی بتو داده و او آمین گفته باشد
یا قول ان شاء الله گفته باشد اما اگر در حالت زائیدن آن زن ساکت بوده باشد آنگاه انکار کند
فرزندی آن فرزند را بعد از زائیدن مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که
انکار او درینصورت موجب لعان میشود فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شرطهای
او بدانکه هرگاه شخصی بزن خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزند او کند شرطهای
که مذکور شد و گواهی بر مدعای خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار
مرتبه بگوید أَشْهَدُ بِاللّٰهِ إِنِّي لَمِنَ الصَّادِقِينَ فِيمَا رَمَيْتُهَا بِهِ مِنَ الزِّنَا
یعنی گواه میگیرم خدای تعالی را که من از راست گویانم در آنچه این زن را انداخته ام بآن از
زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کنند او را بگوید که أَنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَيَّ
إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ یعنی بدرستیکه لعنت خدا باد بر من اگر من از دروغ گویان
باشم و بعد از آنکه آن شخص این قول را بگوید آن زن را امر کنند که چهار نوبت بگوید أَشْهَدُ بِاللّٰهِ
إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِيمَا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزِّنَا یعنی گواه میگیرم خدای تعالی را که شوهر من از دروغ
گویان است در آنچه انداخته مرا بآن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید
امر کنند او را که بگوید أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيَّ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ یعنی خدای تعالی بر من باد اگر
شوهر من درین دعوی از راست گویان باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار
امر ثابت میشود اول ساقط شدن حد از شوهر و زن بسبب لعان کردن و اگر پیش از
لعان کردن زن بمیرد لعان ساقط میشود و آن مرد از آن زن میراث میبرد و حد درینصورت
برو لازم است و جایز است که جهت اسقاط حد وارث لعان کنند و اگر چه وارث حاضر نباشند
و این لعان مانع میراث بردن او نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که میراث درینصورت
نمیبرد و اگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از و میراث میبرد و فرزندی که آن شوهر انکار او

او کرده بود نیز میراث ببرد و اگر زن اقرار بزنا کند چهار مرتبه از لعان کردن امتناع نماید حد زنا
نسبت باو ثابت میشود و اگر حامله باشد حد نمیزنند او را تا آنکه بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن
لعان اعتراف کند که دروغ گفته حد ثابت میشود نسبت باو و اگر بعد از تمام شدن لعان پیش
از لعان کردن زن اعتراف کند بدروغ گفتن خود یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند
بدروغ گفتن خود میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر شوهر بزن خود گفته باشد که من دیدم
که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد بمرد لازم میگردد یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد و هرگاه لعان
واقع شود حدی که جهت زن براو لازم بود ساقط میگردد اما حدی که جهت آن مرد براو لازم
شود ساقط نمیشود بلعان کردن دویم زائل شدن علاقه زن و شوهری میانه ایشان سیوم
حرام موبد شدن آن زن بران شوهر بسبب لعان چهارم بر طرف شدن فرزند بودن فرزند
بسبب لعان هرگاه بسبب انکار فرزندی فرزند آن زن باشد **فصل سوم** در بیان آنچه تعلق
بلعان کردن دارد بیست امر است دوازده امر واجب و هشت امر سنت اما دوازده امر واجب
اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا در حضور کسی که امام نصب کرده باشد او را
جهت حکم کردن میانه خلائق یا جهت لعان بخصوص و اگر شوهر و زن بیکی از مجتهدین راضی
شوند در لعان کردن جایز است اگرچه امام یا نایب امام موجود باشد دویم آنکه شهادت را
بطریقی که مذکور شد بگویند پس اگر بجای اشهد احلف یا اقسم یا شهدت بالله بگوید لعان واقع
نمیشود سیوم آنکه لفظ الله را بگوید اگر آنرا برحمن یا رحیم بدل کند لعان نیست و همچنین اگر
بعضی از کلمات آنرا بگوید بعضی را ذکر نکند چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظی که دلالت
بر معنی آنها کند بدل نکند پس اگر چنان کند لعان واقع نشده پنجم آنکه در هر مرتبه که شهادت
را ذکر میکند میباید که بگوید که فرزندی که ازین زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر
خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقی که مذکور شد بگویند که انی
صادق یا کاذب یا مانند آنها و لام تاکید را بران داخل نسازند لعان واقع نشده هفتم
آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز باشد
بغیر عربی نیز جایز است و در صورت حاکم شرع را دو عادل لازم است که زبان غیر عربی را

دانند و یک عادل کافی نیست ششم ترتیب بطریقی که مذکور شد یا آنکه شوهر اول ابتدا بالشهادت کند چهار مرتبه
آنگاه لعن کند بعد از آن زن ابتدا بالشهادت کند چهار مرتبه آنگاه بغضب هفتم آنکه شوهر زن در وقت
ذکر شهادت و لعن و غضب میباید که هر دو ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که شوهر در حال
ذکر شهادت و لعن میباید که ایستاده میباشد اگرچه زن نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت
و غضب میباید که ایستاده باشد و اگرچه نشسته باشد در آنحال هشتم مشخص ساختن زن یا آنکه نام او را
ذکر کند و نام پدر او را و یا وصف کند او را بنوعی که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشاره کند
باو پس اگر زن مشخص نباشد لعان واقع نشده باشد نهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را
بعربی بگویند دهم آنکه هر یک از شوهر و زن شروع در گفتن آن کلمات وقتی کنند که حاکم شرع
ایشانرا تلقین آن نماید پس اگر هر یک از ایشان بی آنکه حاکم شرع ایشانرا تلقین کند بگویند صحیح
نیست اما هشت امر سنت اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و رو با ایشان دوم آنکه شوهر بر دست
راست حاکم بنشیند و زن بر دست چپ او سوم آنکه جماعتی از مردان در آن مجلس حاضر باشند
جهت شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند چهارم آنکه حاکم شرع شوهر را پیش از ذکر لعن
وعظ بگوید و نصیحت کند و بترساند او را از عذاب خدا تعالی در آخرت و این آیه را نزد او بخواند
إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا تا آخر پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از
ذکر غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقی که در شوهر گفته باشد ششم آنکه لعان را در مکان شریفی
چون میانه رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله واقع گردانند اگر در مکه باشند و در میانه منبر
حضرت رسالت پناه و قبر او واقع گردانند اگر در مدینه باشند و در زیر صخره واقع گردانند اگر در بیت المقدس
باشند و در مشاهد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام واقع گردانند و در شهرهای دیگر در مسجد
جامع واقع گردانند هفتم آنکه در زمانهای شریف چون روز جمعه بعد از عصر واقع گردانند هشتم
آنکه مردمان را برای ایشان جمع کند

باب سیزدهم

در شکار کردن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام شکار کردن بدانکه شکار کردن
بر پانزده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه اما

یک وجه واجب و آن وقتی ست که نفقهٔ شخصی که شکار میکند و نفقهٔ عیال او موقوف باشد بر شکار
کردن چه درین صورت شکار کردن واجب ست و اما یک وجه سنت و آن وقتی ست که آن شخص
نفقه داشته باشد اما وسعتی نداشته باشد و قصد وسعت معاش کند و شکار کردن چه درین صورت
سنت ست شکار کردن و اما هفت وجه حرام اول شکار کردن بآلتی که از دیگری بتعدی و قهر
گرفته باشد خواه آن آلت سگ شکاری یا سلاح یا دام باشد چه درین صورت شکار کردن باآن
آلت حرام ست اما شکار حرام نمیشود و اجرت آن آلت را بصاحب او واجب ست که بدهند دوم
شکار کردن بآلتی که از شکار بزرگتر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیم شکار کردن
در خانهٔ غیر بی اذن او چهارم شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کردن باز
و باشه و چرغ و یارس و پلنگ و کمان گروهه و کندن سر شکار و کوفتن سر او و تفنگ کشتن
آن و سید مرتضی رحمه الله نقل اجماع امامیه کرده بر حرام بودن شکاری که بغیر سگ معلم و تیر
و نیزه و شمشیر کشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند آنچه درندها چون یارس و پلنگ بکشند حلال
ست و در حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام رضا واقع شده که آنحضرت فرموده که اگر یارس
شکاری را بکشد حلال ست و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای سگ شکاری بهرچه شکار
کنند حرام ست و این قول ضعیف ست و بعضی از مجتهدین شکار کردن کمان گروهه را مکروه
میدانند پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهلبیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری را که آنها
بکشند حرام ست خوردن او ششم شکار کردن محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه درین صورت
اگر شکار کند حکم مرده دارد و حرام ست خوردن او هفتم شکار کردن در حرم مکه و اما شش وجه
مکروه اول شکار کردن بسگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد دوم شکار کردن بسگ
سیاه و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقول ست که آنحضرت میفرمود که گوشت شکاری که آنرا سگ سیاه گرفته باشد
نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلعم امر بکشتن سگ سیاه کرده سوم شکار کردن در شب
و بچه جانوران را از خانهای ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز جمعه پنجم
شکار کردن در حرم مدینه ششم شکار کردن شکاری که متوجه باشد بحرم مکه فصل دوم در ذکر آلتهای

شکار کردن بدانکه در امور شکار کردن شرط است اول آنکه سگی که با او شکار میکنند میباید که اورا
تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه سر دهند اورا برود و هرگاه منع کنند اورا باز ایستد پس اگر
آن سگ تعلیم نداشته باشد و بکشد شکاری را حرام میشود دوم آنکه آن سگ آن شکار را نخورد
مگر نادر پس اگر عادت آن سگ باشد که شکار را بخورد و آن شکاری را که آن سگ کشته باشد
حلال نیست سیوم آنکه کسی که سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا نیزه و شمشیر می زند میباید که مسلمان
باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن
اهلبیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگرچه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس
جهود یا ترسا باشد آیا حلال است میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که حلال نیست و اگر سنی
باشد آیا حلال است درین مسئله نیز میانه مجتهدین خلاف است بعضی از ایشان گفته اند که اگر سنی عداوت
اهلبیت داشته باشد حرام است و گرنه حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که آن شخص که سر میدهد سگ را
اگر مسلمان و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند که اگر چنان کوری باشد که تواند قصد شکار
کرد حلال است و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان باشد و هر دو سگ بکشند آن شکار را حلال نیست
چهارم آنکس که آن سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا شمشیر و نیزه میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر
یا سبحان الله و هر چه ذکر خدا باشد در آن وقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عمدا ترک
گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست و همچنین حلال نیست اگر غیر آنکس که سر میدهد بسم الله بگوید
و همچنین حلال نیست اگر دو سگ آن شکار را بکشند و در وقت سر دادن یکی از ینها بسم الله گفته باشد
و در وقت سر دادن دیگری عمدا بسم الله نگفته باشد اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد
آن شکار حرام نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش
کند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سر دادن بسم الله را
فراموش کرده باشد و پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه و شمشیر بآن شکار برسد بسم الله بگوید حلال میشود
اما اگر عمدا باشد آیا حلال میشود اگر پیش از رسیدن بشکار بسم الله گوید میانه مجتهدین درین مسئله
خلاف است و اگر جاهل حکم باشد آیا حکم کسی دارد که عمدا ترک بسم الله کرده یا حکم کسی دارد که فراموش
کرده درین مسئله نیز میان مجتهدین خلاف است و آیا نام خدا تعالی بغیر عربی گفتن لازم است

یا بهر زبانی که گویند جائزست میان مجتهدین درین مسئله نیز خلاف ست و بجای بسم الله اگر اللهم اغفر لی
یا اللهم صل علی محمد و آل محمد گویند آیا شکار حلال میشود یا نه و درین مسئله نیز میان مجتهدین خلاف ست
پنجم آنکه بقصد شکار کردن سر دهند سگ را یا تیر بیندازند پس اگر بی قصد شکار کردن سگ را
بدواند و یا تیر از کمان بجهد و شکار بیابد و بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ او را طلبند
و نگاه دارند آنگاه قصد کرده سر دهند حلال میشود ششم آنکه قصد جنس شکار کنند اگر در وقت
سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکار بیابد و بکشد حلال نیست هفتم آنکه
شکار بسبب جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم
نیست بلکه هر عضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلال ست و اگر بآن
جراحت نمیرد بلکه بواسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی
او را بگیرد و بی آنکه جراحت کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست
مگر آنکه درینصورت جراحت سگ کشنده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکار بیابد مجروح
شده باشد و در آب بمیرد اگر سر او از آب بیرون آمده باشد یا آنکه شکار حیوانی باشد که آب
او را نکشد چون قاز و اردک حلال ست هشتم آنکه آن شکار مجروح از نظر غایب نشود و در و
حیات مستقره باشد و ممکن باشد که بماند و اگر چه نصف یک روز باشد پس اگر پنهان شود و درین
صورت از نظر او را مرده بیابند حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود سگ بر سر او
باشد و خواه سگ بر سر او حاضر نباشد نهم آنکه آنکس که سگ را سر داده و تیر انداخته و نیزه
زده پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند کشت
لازم ست که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی
نباشد که شکار را بآن توان کشت درین مسئله میانه مجتهدین خلاف ست اقرب آنست
که حرام ست و بعضی گفته اند که درینصورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند دهم
آنکه آن شکار میباید چنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد خواه اهلی پس اگر کوچک
باشد یا قدرت گریختن نداشته باشد حلال نیست فصل سوم در احکام شکار کردن بدانکه
واجب ست که موضعی را که سگ بدندان گرفته باشد از شکار با آب بشویند بعضی از مجتهدین

کشتن او را واجب نمی دانند و شرط نیست در تیر انداختن و نیزه و شمشیر زدن که تنها باشند چه اگر
جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر بزنند حلال است و همه دران شکار شریک باشند و همچنین شرط نیست که دیگری
مدد نکند چه اگر مدد کند او را حلال است و همچنین حلال است اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته بشکار
خورده و بکشد و اگر شخصی شکاری را شمشیر زند و دو نصف شود بشرطهای که مذکور شد حلال است خواه
دو نصف مساوی شود خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه نکنند مگر آنکه نصفی که سر
با او باشد حرکتی کند که حیوان زنده چنان حرکت کند چه درینصورت محتاج بکشتن اوست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که حیوانی را که دو نصف کنند مختلف نصف بزرگتر حلال است و بعضی گفته اند
که دو نصف کنند و یکی حرکت کند از نصف که حرکت میکند حلال است و هر شکاری که کسی بدست
یا بدام بگیرد مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری آنرا بگیرد مالک آن نمیشود
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آنکس که گرفته بود اول در وقت بیرون رفتن از دست خود
قصد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آن کسی که ثانی الحال آن شکار را گرفته باشد
مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی بخانه کسی در آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا
بکشتی کسی در آید مالک آن نمیشود بلکه آنکس بگرفتن آن از دیگری اولی است پس اگر کسی بی رخصت
او بخانه او در آید و آنرا بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرامی کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی
آنها را بالقصد شکار کردن ساخته باشند آیا اگر شکاری یا مرغی بآنخانه یا کشتی در آید مالک
میشود صاحب خانه و کشتی آن شکار را میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر شکاری
بدست کسی افتد که علامت مالکیت شخص دیگر بآن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود
و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند واجب است که بصاحب دهند

باب چهاردهم

در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوان و غیر آن و دران چند فصل است **فصل اول**
در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم
سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهلبیت و خارجی و ذبح
نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام است و دوم ذبح

دیوانه سوم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یک قسم مکروه و آن ذبح کردن
سنی ست هرگاه مومنی نباشد و محتاج باو شوند و اما یک قسم سنت و آن ذبح کردن مومن ست
و اما شش قسم ذبح مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوم بسگ شکاری
بشرطهائے که در باب شکار کردن مذکور شد سوم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل
ذبح کردن باشد چه ذبح کردن او ذبح کردن مادر او ست هرگاه خلقت او تمام شده باشد
یعنی موی بر او روئیده باشد خواه روح داشته باشد و خواه نداشته باشد اما اگر از شکم زنده
بیرون آید ذبح کردن او لازم ست و بعضے از مجتهدین گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آنقدر
وقت نباشد که او را بکشند حلال ست اگر بمیرد و درین قول اشکال ست و اگر خلقت او تمام
نشده باشد حرام ست چهارم ذبح کردن ماهی و آن بیرون آوردن او ست زنده از آب و در
بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنت
پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلال ست بشرطیکه مسلمان به بیند که زنده او را
بیرون آورد و اگر مسلمان نه بیند آنرا حرام ست و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست
و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر آن احتیاط آنست که اجتناب از همه کنند پنجم ذبح نمودن ملخ
و آن گرفتن او ست بدست زنده یا با آلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن
و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست
او را با آتش بسوزانند حلال نیست خوردن آن و ملخهائے که نتوانند پرید حلال نیست خوردن
آنها هرگاه بگیرند آنها را ششم ذبح نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا در صحرائے بگریزد
و ممکن نباشد کشتن آنها بطریق معهود از شارع کشتن آنها بهر طریق که ممکن باشد مشروع ست

فصل دوم در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه نسبت به پنج امر بذبح کردن متعلق ست
سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه اما سیزده امر واجب اول آنکه کسی که ذبح
میکند میباید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دوم آنکه عاقل
باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سوم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست بیهوش
حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز پس اگر کافر

یا دشمن اهلبیت یا خارجی باشد حلال نیست و اگرچه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن
یهود و نصاری میانهٔ مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام است چنانچه گذشت پنجم آنکه آن حیوان قابل
ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح کردن نباشد چون سگ
و خوک بذبح کردن پاک نمیشود و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست
او پاک میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که پوست ایشان تا دباغی نکنند پاک نمیشود و حیوانی
که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا بکشتن پوست ایشان پاک میشود یا نه میانهٔ
مجتهدین خلاف است ششم آنکه چهار عضو آن حیوان را ببرند جائی که آب و طعام میرود و راه نفس
و دو رگ گردن چه اگر این چهار را نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم
کافی است هفتم آنکه اعضای آن حیوان را که میخواهند که ذبح میکنند باهن چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند
اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهر چه مقدور باشد ببرند چون آبگینه و سنگ تیز و نی آیا اگر
بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که بدندان و ناخن متصل ببدن و انگشتان جائز است اما اگر جدا شده باشد جائز نیست
هشتم آنکه در وقت کشتن بسم الله گوید و در آنچه بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت کشتن رو
بقبله کند اگر مقدور باشد باین طریق که سر و گردن و سینهٔ او را بقبله کند و بعضی از مجتهدین محل
ذبح را گفته اند قبله باید کرد پس اگر عمداً رو بقبله ذبح نکند حرام است و اگر فراموش کنند یا در حالتی
که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند
که در صورتی که ممکن نباشد آن حیوان را رو بقبله کند آنکس که ذبح کند خود رو بقبله بکند دهم آنکه
اعضا را یکدفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلال است
مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی از اعضای آن حیوان را
بریده باشند حیات داشته باشد ممکن باشد که زنده بماند آنگاه بکشند حلال است یازدهم آنکه
آن حیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از و بیرون آید پس اگر حرکت نکند و خون
معتدل بیرون نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه مردن او بسبب کشتن او باشد پس اگر چنان
باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه اگر آن حیوان

شتر باشد نحر کنند او را یعنی به نیزه بکشند او را و محل نحر کردن گودی گردن شتر ست و اگر آن حیوان گوسفند
باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و گوسفند را به نیزه بکشند حلال نیست و اما پنج امر سنت
اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک پای او را بسته باشند میانه بغل و سر پای او را رها کردن
دوم بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را در حال ذبح کردن و رها کردن دم او سوم بستن هر دو دست
و یک پای گوسفند در وقت کشتن و یک پای او را رها کردن چهارم سر دادن پرنده ها را در وقت بریدن
گلوی آنها پنجم زود کشتن و اما هفت امر مکروه اول بریدن نخاع یعنی مغز مهره های پشت او را در
وقت ذبح نمودن دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سوم جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن از روی
عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و گوشت او را حرام دانسته اند چهارم گردانیدن کارد را
در وقت ذبح نمودن که بالا به پایین شود و در بعضی از احادیث نهی از این عمل واقع شده پنجم کشتن حیوان
در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند ششم شب ذبح نمودن بی احتیاج هفتم ذبح نمودن در روز جمعه پیش
از زوال **فصل سوم** در بیان حلال و حرام و مکروه حیوانات و آن بر چهل قسم ست شش قسم آنها
حلال و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول شتر و بعضی از سنیان گفته اند
که مذهب امامیه آنست که گوشت شتر حرام ست و غلط کرده اند چه ابو الخطاب را مذهب آنست که او
در وقتی امامی بوده آنگاه غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سوم گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو
چهارم گورخر پنجم هر پرنده که بیشتر زدن بال پیشتر از صف زدن او باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان
داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی باشد مانند خاری پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو
و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلال ست ششم ماهی که فلس دار باشد پس کنعت و زرتنبا و اربیان و طمر
و طیرانی از اقسام ماهی حلال ست چه ایشان فلس داشته اند و اما آن بیست قسم حرام اول سگ
بری و بحری دوم خوک بری و بحری سوم گربه اهلی و وحشی چهارم درنده های تمام چون شیر
و پلنگ و گرگ و یوز و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه بدینها ماند پنجم موش اهلی و صحرائی
و سمار ششم خز و سمور و سنجاب و فنک هفتم حشرات چون مار و عقرب و خنفسا و مگس و کیک
و پشه و شپش و غیر اینها هشتم آنچه مسخ شده اند چون فیل و میمون و غیر اینها نهم حیوانی که عادت بخوردن
فضله کرده باشد چه او حرام ست تا آنکه او را مدتی استبرا کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز

اورا ببندند و علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز
گفته اند و بعضی از ایشان سی روز گفته اند و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند
بیست روز گفته اند و بعضی چهارده روز و بعضی گفته اند که یک هفته و اگر مرغ خانگی باشد سه روز
و اگر ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته اند و در بعضی روایات
شش روز واقع شده و اگر غیر اینها باشد واجب است که آنقدر ایشانرا ببندند و علف دهند که
آن اسم ازو برطرف شود و ششم حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفند که شیر خوک بخورد و آنقدر
که استخوان او سخت شود و حرام میشود و هر چه ازان بزاید نیز حرام است یازدهم حیوانی که گوشت
او را خورند و با او شخصی دخول کرده باشد که آن حیوان و نسل او حرام میشود و واجب است سوزانیدن
آن حیوان چنانچه زود باشد که در بحث حدود مذکور خواهد شد و اگر اینچنین گوسفندی در میان
گله گوسفند مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند و دوازدهم هر مرغ پرنده که مخلب
داشته باشد چون باز و چرخ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها سیزدهم کلاغ بجمیع اقسام او سوای
کلاغ کوچک که در زراعت میباشد و زاغی که برنگ خاکستری باشد که این هر دو مکروه است
چهاردهم خفاش و طاوس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند پانزدهم هر مرغی که او را بنشانه تیر
میسازند تا آنکه بمیرد و همچنین حیوانے که مجروحش سازند و بگذارند تا بمیرد شانزدهم ماهی که فلس
نداشته باشد چون اجریث و ماهی که در آب مرده باشد و هرگاه مشتبه شود ماهی مرده بماهی
زنده بعضی از مجتهدین گفته اند که در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرام است و اگر برروی
افتد حلال است هفدهم سنگ پشت هجدهم خار پشت نوزدهم خرچنگ بیستم گوشتی
که در زیر سیخ زیر بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرط آنکه سیخ زیر را نشکافته باشند
و همچنین حرام میشود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را باهم بریان کنند و ماهی حرام بالای ماهی
حلال باشد اما اگر ماهی حلال بالاے ماهی حرام باشد حرام نیست و تخم هر حیوانے
تابع آن حیوان است و اگر مشتبه شود هرکدام که هر دو مختلف باشند حلال است و هرکدام که متفق
باشند حرام است و آنچه فاسد شده باشد حرام است اما چهارده قسم مکروه اول اسب دوم
خر سوم استر و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانی که یک نوبت

یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و سنت ست استبرا چنین حیوانی هفت روز اگر آن حیوان علف بخورد
و اگر علف نخورده بود شیر حیوانی خورد که گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت
او حرام نمیشود بلکه آنچه در شکم اوست نشویند پنجم حیوانی که شیر آدمی بخورد ششم کلاغ کوچک که در حوالی
زراعت میباشد و زاغی که برنگ خاکستر باشد هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و سلم نهی کرده از کشتن هدهد هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین
میگوید و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند و موید قول اول ست آنکه بال برهم زدن بیشتر از
صف زدن بال اوست نهم قبره چه در حدیث آمده که قبره را نباید خورد و بطفلان نباید داد که بازی
با او کنند زیرا که همیشه او تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان اهلبیت میکند دهم فاخته چه در حدیث آمده
که شوم ست نگاه داشتن فاخته یازدهم حباری دوازدهم صرد سیزدهم صوام و آن مرغی ست
دراز گردن گرد آلوده رنگ که در درخت خرما میباشد چهاردهم شقراق و وجه کراهیت او آنچه
در حدیث آمده او مار را میخورد فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر اینها حرام ست و
مکروه و آن بر سی و دو قسم ست بیست و چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما بیست و چهار قسم
حرام اول هر چیز روانی که مست کند چون شراب که از شیرهٔ انگور میگیرند و بتع که از عسل میگیرند
و نقیع که از مویز میگیرند و مزر که از ذرت میسازند و فضیخ که از خرما میسازند و جعه که از جو میگیرند و
غیر اینها از هر چه مست کننده باشد خواه کم باشد و خواه بسیار و حکم فقاع که از مویز یا جو میگیرند
حکم شراب دارد باجماع مجتهدین اما هر چیزی که از و بوی شراب آید چون رب سیب و رب به
و اترج و آنچه بدینها ماند حلال ست و در حکم شراب ست شیرهٔ انگور که بجوشد و کمتر از دو حصهٔ او ناقص
شود اما اگر دو حصهٔ او ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشد حلال ست و اگر شیرهٔ مویز را بجوشانند آیا
حلال ست یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف ست اصح آنست که حلال ست زیرا که آفتاب زیاده از دو حصه
او را ناقص کرده و همچنین کشمش و مویز که در طعام کنند حلال ست بر قول اصح و اگر شراب سرکه
شود حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه آنچه بسبب آن
شراب سرکه شود مستهلک شود در و خواه نشود اما اگر چیزی نجس در شراب اندازند یا کافر
دست با او مالد آنگاه سرکه شود پاک نمیشود و اگر سرکه در شراب ریزند آن مقدار که سرکه او را

استهلاک سازد و یا آنقدر شراب باشد که سرکه را استهلاک کند حلال نمی شود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که هرگاه اندک شرابی در سرکه ریزند جایز نیست استعمال کردن آن تا آنکه آن شراب
سرکه شود دوم خونی که از ذبح کردن حیوان آید حرام است خواه خون جهنده داشته باشد یا نه
چون خون کباب و غیر آن و در حلال بودن خون دل در میانه مجتهدین خلاف است سوم بول آن
حرام است از هر حیوانی خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند سوای بول شتر جهت شفا و
بعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت او را خورند جایز میدانند و همچنین حرام است منی و غیر
آن از اعیان نجسه و همچنین فضلات انسان و حیوان مأکول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و
عرق ایشان چه خوردن اینها حرام است چهارم شیر حیوانی که گوشت او را نخورند و در حلال بودن
شیری که در پستان حیوان مرده باشد میانه مجتهدین خلاف است پنجم هر چیز روانی که نجاست او
عارضی باشد خوردن او حرام است چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن
مگر جماعتی که در آیه کریمه قرآنیه استثنا واقع شده که بی اذن میتوانند خورد و اگر ایشان نیز دانند
که راضی نیستند آن نیز حرام است هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس
شده باشد بملاقات نجاست پس اگر آن چیز قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک
کردن حرام است و همچنین نانی که آنرا با آب نجس خمیر کنند خوردن آن و روغن که بسته باشد هرگاه
نجاستی بر بعضی اجزای آن رسد همانچه نجاست باو رسیده حرام است هشتم مرده و در حکم او ست
هر پاره که از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن آن و استعمال کردن آن حرام است
سوای پشم و مو و کرک و پر اگر ببرند و اگر بکنند آن موضعی که متصل است بآن باید شست
و شاخ و سم و ناخن و دندان و استخوان و تخم هرگاه پوست بالایین آنرا سخت کرده باشد
و انفحه یعنی مایه پنیر بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز داشته اند نهم ذکر حیوانات
خواه گوشت او را خورند یا نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن یازدهم
سپرز هر حیوان دوازدهم زهره هر حیوان سیزدهم انثیان از هر حیوان یعنی هر دو خایه
که در وی منی جمع میشود چهاردهم مثانه هر حیوان یعنی محل بول او پانزدهم مشیمه یعنی جایی که در او
بچه قرار میگیرد شانزدهم نخاع و آن مغزیست سفید که در مهره های پشت میباشد و حرام او را

مخ میگویند حرام است هفدهم علبا و آن دو عصب عریض زرد که از پس سر تا بفرج کشیده هجدهم
غدد یعنی گرهها که در میان گوشت و پوست میباشد نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل
بعصب کف دست و پاست بیستم حدقه و آن سیاهی است که در چشم میباشد که بدان چیزی بینند
و آنرا مردمک چشم میگویند بیست و یکم خرزه دماغ و آن مغزیست که در کله سر میباشد بقدر نخودی
و بعضی از مجتهدین سوای خون و سپرز و سرگین و غدد و فرج و انثیان و مثانه چیزهای دیگر را از
حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند بیست و دوم خاک و گل خوردن خواه پاک باشد
و خواه نجس سوای خاک تربت حضرت امام حسین علیه السلام که بمقدار نخودی جهت شفا میتوان خورد
و گل ارمنی نیز جهت دوا میتوان خورد بیست و سوم زهرهای کشنده اما چیزهایی که بسیار آن
کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن حرام است چون تریاک و سقمونیا و تخم حنظل
و مانند آنها بیست و چهارم بنگ خوردن حرام است هرگاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام بهم رسد
مثل آنکه در صحرائی واقع شده باشد و چیزی نباشد که بخورد سوای آن چیزهای حرام و ترسد
که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد که بکشند او را یا مال
او را ببرند در این صورت جائز است که آنقدر بخورد که سد رمق او شود و زیاده جائز نیست
بشرطیکه آن شخص بجنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد
خوردن چیزهای حرام در حالت اضطرار نیز او را حرام است و اگر شخصی در صحرائی باشد و چیز
نداشته باشد و ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعام داشته باشد و این کس قیمت آنرا نداشته
واجب است بر آنکس که بدهد و اگر ندهد بقهر و غلبه از وی میتواند گرفت و اگر در صحرائی تشنه باشد
و ترسد که بمیرد و از مقدار شراب میتواند خورد که نمیرد و اگر محتاج بخوردن بول باشد
از تشنگی میتواند خورد و فرقی نیست میانه بول خود و غیر و بعضی از مجتهدین گفته اند که بول
خود را بخورد نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق حرام است مگر با احتیاج و اما آن
هشت قسم مکروه اول گوشتهای دل حیواناتی که گوشت او را خورند و گاهی او را دوم
گرده حیواناتی که گوشت او را خورند سوم گوشت خر و اسب و استر چهارم شیر الشیان پنجم
چیزهائی که جنب و حائض و کسی که پرهیز از نجاست نکند دست بر آن نهاده با رطوبت خوردن

آنها مکروه است ششم پیاز و سیر خوردن که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد و هم در شب آجیه خوردن
هفتم آبهای گرم خصوصاً آبهائی که بوی کبریت از وی آید بقصد شفا هشتم شرابی که او را بعلاج سرکه
کرده باشد خوردن و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام میدانند

باب پانزدهم

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و در آن چهار مطلب است
مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنج است اول
واجب چون طعامی که سد رمق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن
از عتق دوم حرام چون طعام مائده که در آن شراب خورند سوم سنت چون طعام عروسی
و خانه نو ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر کردن چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و
طعام خانه تعزیت پنجم مباح و آن ما عدای طعامهاست که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام
خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد بهفتاد و چهار امر است یک امر واجب و چهل
و چهار امر سنت و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یک امر واجب و آن گردانیدن دهن است
از موضع طلا و نقره که در ظرف طلا کوب و نقره کوب باشد اما چهل و چهار امر سنت اول دست
شستن پیش از طعام خوردن دوم پاک نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش
از طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست
باشد برکت در آن طعام است سوم نشستن بر جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم
بسه انگشت طعام خوردن پنجم انگشتان خود را لیسیدن ششم طعام پیش از خود خوردن هفتم
لقمه را کوچک برداشتن هشتم بسیار خائیدن نهم بر روی هم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن
دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و همچنین سنت است بسم الله الرحمن الرحیم
بواسطه هر لونی از طعام یا هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن نگوید بسم الله الرحمن الرحیم
بر اول و آخر طعام کافی است و اگر بسم الله فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید
بگوید و در بعضی از احادیث اهلبیت علیهم الصلوة والسلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله
گوید کافی است یازدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و حالا آنچه متعارف

شده سیّم مرویات از خواندن سورهٔ فاتحه بعد از طعام خوردن در حدیث مذکور نیست دوازدهم
آنکه الحمد لله گفتن و ثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن این دعا بخواند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَطْعَمَنَا فِیْ جَائِعِیْنَ وَسَقَانَا فِیْ ظَمَائِیْنَ وَکَسَانَا فِیْ عَارِیْنَ وَآوَانَا
سپاس مر خدای را که سیر کرد ما را در گرسنگان و سیراب کرد ما را در تشنگان و پوشانید ما را در برهنگان و آفرید ما را
وَاَنْعَمَ عَلَیْنَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ یُطْعِمُ وَلَا یُطْعَمُ وَیُجِیْرُ وَلَا یُجَارُ عَلَیْهِ وَیَسْتَغْنِیْ وَیَفْتَقِرُ اِلَیْهِ
و انعام کرد بر ما سپاس مر خدای را که می خوراند و خورانیده نمیشود و پناه میدهد و پناه داده نمیشود بر او بی نیاز است و احتیاج میشود بسوی او
چهاردهم هر دو دست را شستن و اگر چه یکی طعام خورده باشد پانزدهم مالیدن هر دو دست
بعد از شستن بابروها و روی خود چه در حدیث اهلبیت علیهم السلام آمده که کلف روی را زائل
میگرداند شانزدهم آبهائی که از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت
دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن آنگاه کسی که در دست
راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که در دست چپ صاحب طعام نشسته باشد
آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی احادیث واقع شده که در دست
شستن ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته خواه آزاد باشد خواه بنده هجدهم
آنکه اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم صاحب طعام را بعد از همه دست
از طعام خوردن کشیدن بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه
منقول است که آنحضرت بعد از طعام میگفتند بصاحب طعام طَعِمَ عِنْدَکُمُ الصَّائِمُوْنَ
وَاَکَلَ طَعَامَکُمُ الْاَبْرَارُ وَصَلَّتْ عَلَیْکُمُ الْمَلٰئِکَةُ الْاَخْیَارُ بیست و یکم اول نماز
کردن هرگاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعتی داشته باشد مگر آنکه جماعتی
انتظار کشند بیست و دوم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر پای
چپ نهادن بیست و سوم بعد از سه روز یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم چوب خلال
دندان جهت مهمان آوردن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن
و بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد بیست و پنجم سبزی با طعام آوردن چه در
حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین ع چنین میکرد بیست و ششم پیش از طعام ابتدا بنمک خوردن

کردن و بعد از طعام ختم بسرکه یا نمک کردن است و هفتم دهن را بعد از طعام شستن یعنی بخلال شستن
چه در حدیث آمده که درد دندان را دفع میکند است و هشتم جمع کردن آنچه در دستارخوان ریخته باشد
اگر در خانه طعام خورده باشد و در صحرا گذاشتن آنچه در دستارخوان ریخته باشد اگر در صحرا طعام
خورده باشند است و نهم شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هرگاه مرد پیر شب بخوابد
و شکم او سیر باشد باعث آن میشود خواب کند و بوی دهن نیک میشود دهم خوردن آنچه از طعام
در دستارخوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی را برطرف
میگرداند و فرزند زیاده میگرداند و مرض ذات الجنب را برطرف میکند و یکم ضیافت کردن
مهمان و اگر نخواهند آب خورده جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو جهت ایشان آوردن
و دوم اعزاز و احترام نمودن مهمان و سوم بسیار مهمان بخانه آوردن و طعام دادن
چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است و چهارم آنچه در خانه
حاضر باشد جهت مهمان آوردن و پنجم تکلف نکردن جهت مهمانان اگر ناخوانده باشد و تکلف
کردن اگر او را طلبیده باشند و ششم بسیار طعام پختن اگر مقدور باشد و کم پختن اگر زیاده
مقدور نباشد و هفتم در روز مهمان را روی خوش نمودن و آنچه خواهد جهت او حاضر ساختن
چه روز سوم مهمان چون اهل خانه این کس میشود و هشتم خوردن صاحب طعام خود با مهمان
و نهم اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام خوردن و اگرچه بمسافت پنج میل طلبند و اما
اگر کافری بطلبد اجابت او لازم نیست چهلم با اشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث
وارد شده که مومن باشتهای عیال خود طعام میخورد و کافر عیال او باشتهای او طعام میخورند
چهل و یکم انتظار چیزی دیگر نکشیدن با حاضر شدن نان چهل و دوم کوچک پختن نان چه در حدیث
آمده که با هر نانی برکتی است چهل و سوم بعد از گذاردن نماز خفتن چیزی خوردن که آن از عادت
پیغمبر است چهل و چهارم خوردن پاره نان که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هرکس
آنرا بخورد حسنه در دیوان عمل او مینویسند و اگر نجس باشد بشوید و بخورد هفتاد حسنه در
دیوان عمل او نوشته میشود و اما چهار امر حرام اول بسیار خوردن که ضرر رساند چه هرگاه
چیزی خورده باشد و دیگر چیزی خورند باعث امتلا میشود و مرضها از این بهم میرسد و در حدیث

آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض میشود دوم رفتن بمجلسی جهت طعام
خوردن که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سوم خوردن طعام
در مائده که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورند چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن
و اما آن بیست و پنج امر مکروه اول شکم از طعام پر ساختن دوم تکیه کرده طعام خوردن سوم
بعد از طعام خوردن هرگاه آروغ زند سر سوی آسمان کردن چهارم مربع نشستن در وقت
طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدا تعالی دوست نمیدارد پنجم پسر خود را
همراه بردن هرگاه او را تنها طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار هفتم
طعام خوردن در حالتی که راه برود هشتم اجابت کردن طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند
نهم نان را بکارد پاره کردن و در زیر کاسه نهادن دهم خالی کردن استخوان از گوشت چه در
حدیث آمده که جن را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت را بخورند در آن خانه آنچه بهتر است
ببرند یازدهم هر روز گوشت خوردن و در روزی دو مرتبه گوشت خوردن کراهیت در او
بیشتر است دوازدهم زیاده از چهل روز ترک گوشت خوردن کردن سیزدهم گوشت
نیم پخته خوردن چهاردهم شب گرسنه خوابیدن چه پیری آورد پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش هرگاه مفلس باشد
شانزدهم خدمت فرمودن مهمان را هفدهم ترک کردن در شام چیزی خوردن را چه در حدیث آمده
که موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس سه شب شنبه و یکشنبه شام نخورد قوت از او
میرود تا چهل شبانه روز باز نمی آید هجدهم بدو انگشت طعام خوردن نوزدهم در ظرفهای نقره کوب
طعام خوردن بیستم خلال کردن بخوص درخت خرما و نی و ریحان چه خلال بنی و ریحان کردن
سبب مرض جذام میشود و همچنین خلال کردن بچوب شاه اسفرم و آس کردن مکروه است
بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت را میگدازد بیست و دوم
پنیر بی مغز گردو و مغز گردو بی پنیر خوردن بیست و سوم گوشت قاق خوردن بیست و چهارم
گوشت گندیده خوردن چه باعث خرابی بدن میشود بیست و پنجم خوردن از چیزی که موش
از آنجا خورده باشد مطلب دهم در بیان منافع طعامها و میوه‌ها بطریقی که از حضرات
ائمه معصومین علیهم السلام منقول است نان جو بدانکه نان جو خوردن در حدیث وارد شده که خوردن

نان جو دافع امراض است و درد پیچ شکم قرار نمیگیرد الا هر مرضی که در رو باشد بیرون کند و قوت پیغمبران است
انار و برنج در حدیث آمده که جهت بطون نافع‌ترین دواها است و دباغت معده میکند گوشت در
حدیث آمده که خوردن گوشت سیر و پایند گوشت را در بدن و سید طعامها است در دنیا و آخرت
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گوشت سر دست را دوست میداشت و گوشت
قالیچه بدترین گوشتها است چه محل بول نزدیک است گوشت کباب ساقهای پا را قوی میکند
و تب را میبراند گوشت مرغ از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتها است
گوشت قطا از حضرت امام محمد باقر منقول است که گوشت قطا مبارک است و صاحب یرقان را
کباب آن نافع است و قوت باه میدهد گوشت حباری از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است
که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافع است و قوت باه میدهد گوشت میش و گاو از حضرت
صادق منقول است که گوشت میش بینائی و شنوائی را زیاده میگرداند و گوشت گاو با سلق
خوردن برص را برطرف میسازد تخم سیر در حدیث آمده که نفع بسیار دارد و سبب قوت باه
میشود تخم مرغ در حدیث آمده که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای بیماری است که سبب
آن بلغم باشد عدس بریان کرده تشنگی را می‌نشاند و قوت معده میدهد و شفای هفتاد
مرض است و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده میکند آرد گندم بریان کرده
طعام پیغمبران است خوردن آن گوشت را میرویاند و استخوان را سخت میکند و قوت باه
میدهد پنیر با مغز گردو در حدیث آمده که هر دو با هم شفا است هر یک تنها مضر است شکر
نافع است از همه چیز و ضرر ندارد و شکر و زیت طعام انبیا است و منافع آن بسیار است
چه دهن را روشن میگرداند و عقل را زیاده میگرداند و صفرا را کم میسازد و دل را زنده
میکند و جانورانی که در شکم آدمی میباشند میکشد و شهوت زنان را برطرف میسازد
زیتون بادها را میشکند روغن دوا است [illegible] البستان شیر گوسفند سیاه نافع
است از گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهتر است از گاو سیاه شیر و عسل جهت آب پشت نافع
است [illegible] طعام است برنج بهترین چیزها است جهت قطع بواسیر نخود بریان کرده
جهت درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر او را دعا کرده باقلا مغز ساق را زیاده میکند

و فربه میسازد و آنرا زیاده میکند دماغ را و اگر با پوست بخورد و باعث معده میکند و بادها را از شکم
بیرون میراند و ماش مرض بهق را زائل میکند کدو باعث زیادتی دماغ میشود و مویز سرخ هر صباح بیست و یکعدد
خوردن دفع مرضها میکند انجیر شبیه ترین میوه ها ست بمیوه های بهشت و بعضی از مرضها را نافع
ست قطع بواسیر و نقرس میکند انار سید میوه ها ست حضرت رسالت پناه صلعم او را بهترین میوه ها
گفته سیر را گرسنه میسازد و گرسنه را سیر میسازد و در هر اناری دانه از بهشت ست و لهذا بعضی
از حضرت ائمه معصومین صلعم انار تنها میخورده اند و دانه انار را با پیه او خوردن و باعث میکند
دوری وسوسه شیطان از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار بخورد
چهل روز دل را نورانی میکند و اگر دو انار بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز
پس از وسوسه شیطان خلاصی میشود و دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند سیب
نافع ست جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون بینی آمدن را برطرف میسازد
بهی رنگ را نیکو میگرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو میسازد و غم را میبرد و کسی
که او را بخورد کلام او تمام حکمت ست و شجاعت می آورد و آمرود دل را جلا میدهد و معده را
دباغی میکند خصوصا در وقتی که طعام خورده باشند آلو اطفاء حرارت میکند و صفرا را
ساکن میسازد و خشک آن خون را ساکن میسازد و مرض را میبرد اترج بعد از طعام خوردن
نافع ست و حضرت رسالت پناه دوست میداشته اترج سبز را سفید باعث معده میکند و بواسیر
را زائل میکند و ساقین را قوی میکند و تقطیر بول را نافع ست کاسنی امان ست از قولنج صفت
ورق آن هر ورقی از و قطره از آب بهشت ست و باه را زیاده میکند و فرزند را نیکو میسازد
و دوا و شفای هر مرض ست بادروج یعنی ریحان کوهی سده ها را بگشاید و اشتهای طعام می آورد
و سل را میبرد و هضم طعام میکند و حضرت امیر المومنین ع دوست میداشته اند گندنا جهت سپرز نافع ست
و اگر سه روز بخورد بول را خوب میکند و بادها را رفع میکند و قطع بواسیر مینماید و امان ست از
جذام و حضرت امیر المومنین ع او را با نمک میخورده کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبر ست
باعث زیادتی حافظه میگردد و دل را پاک میکند و جنون و جذام و برص را برطرف میکند
خرفه حضرت فاطمه علیها السلام او را دوست میداشته کاهو خون را صاف میکند اسب ...

عقل را زیاده میکند و متعلق از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع منقولست که او رفع جذام میکند
و دوا و شفای مرضهاست و استخوان را سخت میکند کما قال آب آن شفای هر دردیست بیست و چهارم سیب ترش
از حضرت صادق ع منقولست که در وی خصلت بیست و رق او باد را میراند و مغز او بول را میراند
و اصل او بلغم را برطرف میکند جوز زمان بست از قولنج و بواسیر و باه را قوی میکند و بلغم و جذام و اسهیر
بادنجان مرض را اسهیر و طبیعت را با صلاح آرد و پیاز قوت باه میدهد و بلغم را اسهیر و پشت را
سخت میکند و تب را برطرف میکند و مرض و با را برطرف میسازد و سقر خوردن آن پیش از طعام
رطوبتها را دفع میکند مطلب سوم در آداب آب نوشیدن بدانکه بیست و سه امر با آب نوشیدن
تعلق دارد یک امر واجب و سیزده امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب
و آن گردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه
مذکور شد و اما آن سیزده امر سنت اول آنکه در وقت آب خوردن این دعا بخواند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ وَ یُصَرِّفُ الْاَمْرَ
سپاس مر خدای را که فرو میفرستد آب را از آسمان و میگرداند کار را
کَیْفَ یَشَاءُ بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرِ الْاَسْمَاءِ دوم آنکه بعد از آب خوردن این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
هر قسم که میخواهد بنام خدای بهترین نامها سپاس مر خدای را
سَقَانِیْ مَاءً عَذْبًا وَ لَمْ یَجْعَلْهُ مِلْحًا اُجَاجًا بِذُنُوْبِیْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
که آشامید مرا آب شیرین و نگردانید آنرا شور بی مزه بگناهان من سپاس مر خدای را
سَقَانِیْ فَاَرْوَانِیْ وَ اَعْطَانِیْ فَاَرْضَانِیْ وَ عَافَانِیْ وَ کَفَانِیْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ
که آب داد مرا پس سیراب کرد مرا و عطا کرد مرا پس خوشنود کرد مرا و عافیت داد مرا و کفایت کرد مرا خداوندا بگردان مرا
مِمَّنْ تَسْقِیْهِ فِی الْمَعَادِ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ وَ تُسْعِدُ بِمُرَافَقَتِهٖ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ
از آنکه سیراب گردانی او را در قیامت از حوض محمد درود فرستد خدا بر او و آل او و نیکبختی کنی او را به رفاقت او ای بخشنده ترین بخشندگان
سوم آنکه آب را بمکد چهارم آنکه آب را بنوشد بعد دوست پنجم آنکه به سه نفس بنوشد اگر آب دهنده
غلام باشد ششم آنکه بیک نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد هفتم آنکه آب بسیار ننوشد
چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضهاست هشتم آنکه از نزدیک دسته کوزه و موضع شکسته

آب ننوشند نهم آنکه در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین ع را یاد کنند و قاتلان او را لعن کنند
چه اگر آنحضرت را یاد کنند و قاتلان آنحضرت را لعن کنند صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت
میشود و صد هزار گناه از دیوان عمل او محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی میگردد دهم
آب زمزم نوشیدن چه شفای مرضها در آن آبست یازدهم آبی که از ناودان خانه کعبه فرود
آید نوشیدن چه شفای مرضها در آن آبست دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای
امراض است سیزدهم هدیه بردن آب زمزم بشهرها و اما یک امر حرام در ظرف طلا و نقره آب نوشیدن
و اما هشت امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن چه در حدیث آمده آب نیل مصر دل را میمیراند
دوم آنکه بیک نفس بنوشند اگر آب دهنده غلام باشد سوم آنکه بسه نفس آب نوشند اگر آب
دهنده آزاد باشد چهارم بسیار فرو بردن آب چه باعث مرض کباد میشود و آن مرضی است
در جگر پنجم ایستاده آب نوشیدن ششم آنکه از نزد یک دسته کوزه و کوزه شکسته آب نوشیدن
هفتم بسیار آب نوشیدن هشتم تکوک خوردن مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن
و عمامه پیچیدن و انگشتری در دست کردن و کفش و نعلین و موزه در پای کردن و در آن
دو فصل است فصل اول در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجمل
بر پنج قسم است قسم اول رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر او
خواهد آنرا و رخت پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود قسم دوم رخت
پوشیدن سنت چون رخت پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه و رخت پوشیدن مرد
جهت زن خود و رخت پوشیدن والی جهت تعظیم شرع و رخت پوشیدن علما جهت تعظیم علم
قسم سوم رخت پوشیدن حرام چون رخت حریر پوشیدن مردان در غیر جنگ و ضرورت چنانچه مذکور
شد قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت مردن شوهر چنانچه
در بحث طلاق مذکور شد هرگاه اراده زینت نکند که اگر اراده زینت کند حرام است قسم پنجم رخت
پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدن است سوای آنچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن
مباح است فصل دوم در بیان آنچه برخت پوشیدن متعلق است بدانکه چهل و سه امر متعلق است
برخت پوشیدن یک امر واجب است و شش امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه و اما یک امر

واجب آنکه پاک باشد در حالتی که نماز میکند چه در جامهٔ نجس نماز صحیح نیست و اما شش امر حرام اول پوشیدن مردان حریر محض را در غیر جنگ و ضرورت دوم پوشیدن زنان حریر را در حالت احرام و در نماز کردن ایشان در حریر خلاف است سوم پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن رختی که غصب کرده باشند پنجم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه بقصد آنکه زنا کنند با او ششم انگشتری طلا بانگشت کردن مرد و اما سنت و شش امر سنت اول آنکه رختی که میپوشند قیمتی باشد بجهت تجمل و زینت دوم آنکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث آمده که جامهٔ پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلعم و ائمه علیهم السلام بوده سوم آنکه کوتاه باشد چهارم آنکه آستین آن جامه از انگشتان دراز تر نباشد پنجم آنکه جامه خانه غیر جامه بیرون باشد ششم آنکه در حالت پوشیدن جامه کوزهٔ نو را پر آب سازند و سورهٔ انا انزلناه سی و شش بار بخوانند و بر آن دمند و بر آن جامه ریزند چه از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که سبب فراخی نعمت میشود مادامی که از آن جامه چیزی باشد هفتم آنکه در حالت پوشیدن جامهٔ نو بخواند این دعا را که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع نقل کرده که پرسیدم از آن حضرت که کسی جامهٔ نو پوشد چه کار کند آن حضرت فرمود که باید دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ یُمْنٍ وَتُقًی وَبَرَکَةٍ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ حُسْنَ عِبَادَتِکَ وَعَمَلاً بِطَاعَتِکَ وَاَدَاءَ شُکْرِ نِعْمَتِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی کَسَانِی مَا اُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی وَاَتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ هشتم آنکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ سَوِّمْنِی بِسِیمَاءِ الْاِیمَانِ وَتَوِّجْنِی بِتَاجِ الْکَرَامَةِ وَقَلِّدْنِی حَبْلَ الْاِسْلَامِ وَلَا تَخْلَعْ رِبْقَةَ الْاِیمَانِ مِنْ عُنُقِی نهم آنکه عمامه ایستاده بندند چه در حدیث نهی وارد شده از نشسته عمامه پیچیدن دهم آنکه تحت الحنک بندند یازدهم آنکه در وقت زیر جامه پوشیدن باید دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَتِی وَآمِنْ رَوْعَتِی وَاَعِفَّ فَرْجِی وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّیْطَانِ فِی ذٰلِکَ نَصِیبًا وَلَا لَهُ اِلٰی ذٰلِکَ وُصُولًا فَیَصْنَعَ لِیَ الْمَکَائِدَ وَیُهَیِّجَنِی لِارْتِکَابِ مَحَارِمِکَ دوازدهم آنکه زیر جامه را رو بقبله نپوشند سیزدهم آنکه موزه و نعلین را نشسته بپوشند چهاردهم آنکه در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ در نعلین و موزه کنند و در کندن اول از پای چپ کنند پانزدهم آنکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن باید دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ

وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد وطئ قدمی فی الدنیا والآخرة وثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام شانزدهم در وقت کندن موزه ونعلین این دعا بخواند بسم الله والحمد لله الذی رزقنی ما اوقی به قدمی من الاذی اللهم ثبتهما علی صراطک ولا تزلهما عن صراطک السوی هفدهم آنکه نعلین وموزه زرد باشد چه در حدیث از امام جعفر صادق ع منقول ست که کسی که نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود هجدهم نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق ع منقول ست که نعلین سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود تا مالی بدست پوشنده آن آید ونعلین زرد ولباس پیغمبران ست نوزدهم پوشیدن موزه بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که فربه میکند پوشنده را بیست ویکم انگشتری بدست کردن بیست ودوم انگشتری بدست راست کردن بیست وسوم انگشتری عقیق در دست کردن چه در حدیث آمده که امان ست از هر بلائی بیست وچهارم انگشتری که نگین او یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بیست وپنجم انگشتری که نگین او فیروزه باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که محتاج نمیشود کسی که در دست او انگشتری باشد که نگین او فیروزه باشد بیست وششم انگشتری که نگین او جزع یمانی باشد وبلور باشد در دست کردن و آماده امر مکروه اول پوشیدن موزه سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که چشم ضرر میرساند وغم می آورد اما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست سوم پوشیدن جامه که در او صورت باشد ودر او نماز کردن چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق ع منقول ست که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که بمومنان بگو که لباس دشمنان مرا مپوشید یعنی جامه سیاه پنجم جامه پوشیدن که انگشت نما باشد بسبب آن جامه چه در حدیث آمده که کسی که بپوشد جامه که مشهور باشد بسبب آن جامه خدا تعالی جامه از آتش در او پوشاند او را ششم جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد وبزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر ع فرموده که رنگ کردن بزعفران خاصیت بنی امیه ست ودر حدیث آمده که آنحضرت وقتی قبای زرد پوشیده

و عذر گفته چون من عروسی کردم جهت آن قبای زرد پوشیدم هشتم آنکه یک کفش یا یک نعل
بپوشند و راه روند مگر آنکه یکی را آماده باشند که بدوزند چه در حدیث آمده آن کسی که در
یک نعل راه رود و اگر ضرری باو شیطان رساند کسی را ملامت نکند الا نفس خود را نهم آنکه
انگشتری از آهن در دست کند دهم آنکه عمامه را نشسته بپیچد

باب شانزدهم

در قضا پرسیدن و دران چند مطلب ست مطلب اول در اقسام قضا پرسیدن
و صفات قضا و دران سه فصل ست فصل اول در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو
قسم ست قسم اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانه مسلمان و آن وظیفه امام ست
یا نائب او و بر امام واجب ست که در هر قطری از اقطار و هر مصری از امصار قاضی
نصب کند و بر قاضی جامع الشرائطی که امام تعیین کند جهت قضا پرسیدن بر و واجب
عینی ست و بعضی از مجتهدین واجب عینی نمیدانند با تعیین هرگاه جماعتی باشند و اگر
امام تعیین نکند واجب کفائی ست مگر آنکه منحصر در شخصی باشد چه در صورت عدم تعیین
امام نیز بر آن کس واجب عینی ست و اگر امام عالم نباشد بحال آن کس واجب ست بر آن
کس که حال خود را عرض کند تا امام عالم شود بحال او و در حالت غیبت امام فقیه جامع الشرائط
راست حکم کردن و واجب ست بر مردمان رفع قضایای خود را باو چنانچه در قاضی منصوب
از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه
جامع الشرائط قضای فقیه عادل امامی کافی ست اگرچه مجتهد نباشد و حکم او حکم فقیه جامع الشرائط
است و هرگاه جماعتی اهلیت قضا داشته باشند و بسیار باشند آیا قضا را متکفل شدن
سنت ست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف ست اقرب آنست که اگر بر خود اعتماد داشته باشد که بآن
قیام نماید سنت ست و بعضی گفته اند که اگر مفلس باشد سنت ست که قضا را کفیل شود و از بیت المال
رزق میگیرد و اگر مشهور نباشد بفضل سنت ست که مرتکب قضا شود تا مشهور بفضل شود و اگر
مشهور باشد بفضل یا آنکه محتاج نباشد مکروه ست قضا پرسیدن و جائز ست از جانب
حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه دانند که احکام شرع را بطریق حق جاری میتوانند ساخت

در حکمی که قاضی منصوب از جانب ظالم کند صحیح نیست و اگرچه آن ظالم صاحب شوکت
باشد اما ترافع جهت ضرورت آن قاضی جایز است و اگر آن قاضی حکمی کند جهت شخصی بگرفتن مال خود
آن شخص را جایز است گرفتن آن و جایز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و درین صورت مخیر اند
مردمان در رفع کردن قضایای خود بهر کدام که خواهند هرگاه مساوی باشند و الا رفع باعلم
میباید کرد و با تساوی در علم با ورع و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع اعلم مقدم است و اگر درین
صورت میانهٔ مدعی و مدعا علیه واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که
مدعی خواهد مقدم است و جایز است که امام در همه محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را بنوعی
از قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهت قضا پرسیدن میانهٔ مردان بتعیین نماید و دیگری
را جهت زنان و آیا جایز است که شرط کند که هر دو مثلاً در حکم واحد متفق شوند میانهٔ مجتهدین درین مسئله
خلاف است و کسی که جاهل باشد باحکام شرعیه یا شرائط قضا درو متحقق نباشد قضا پرسیدن
حرام است چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که قاضی بر چهار قسم است سه قسم ایشان
در دوزخ اند یکی آنکه دانسته حکم کند بباطل دوم آنکه حکم کند بباطل و نداند که باطل است سوم آنکه
حکم بحق کند و نداند که حق است و این هر سه بدوزخ میروند چهارم آنکه حکم بحق کند و داند که حق است
و این قاضی ببهشت میرود قسم دوم قضا پرسیدن خاص و آن در صورتیست که مدعی و مدعا علیه
بشخصی راضی شوند که میانهٔ ایشان حکم این شخص بر ایشان جاری است و اگرچه امام با کسی از جانب
امام جهت قضا پرسیدن عام موجود باشد و شرط است درین قاضی آنچه در قاضی منصوب
از جانب امام شرط است از صفتهائی که مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و مدعا علیه بعد از
حکم این قاضی شرط است میانهٔ مجتهدین خلاف است و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در
اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی نافع نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعا علیه تعدی نمیکند
پس اگر حکم بدیت کند در خطا عاقله دیت نمیدهند فصل دوم در صفات قاضی بدانکه بیست و هفت
صفات در قاضی میباید که باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت اما دوازده صفت
اول آنکه بالغ باشد که قضای طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد که قضای دیوانه صحیح نیست
سوم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قضای زن در مواضع

که گواهی او مسموع باشد صحیح نیست چهارم آنکه مومن باشد چه قضای غیر مومن صحیح نیست پنجم آنکه عادل
باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره بسیار نکند چه قضای فاسق صحیح نیست ششم آنکه حلال
زاده باشد چه قضای ولد زنا صحیح نیست هفتم آنکه قدرت بر چیزی نوشتن داشته باشد نزد
بعضی از مجتهدین هشتم آنکه آزاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین نهم کور نباشد بنا بر قول بعضی از
مجتهدین اما اگر کر باشد صحیح است دهم آنکه فراموشی او زیاده از یاد بودن او نباشد چه اگر فراموشی
او غالب باشد صحیح نیست قضای او یازدهم آنکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی و مدعا علیه مسموع باشد
پس اگر چنین نباشد صحیح نیست چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو دوازدهم
آنکه در احکام شرعیه و اصول آن اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدانستن هفت علم حاصل شود
اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه اجمال کافی نیست و آن علمی است که بحث میشود در آن از شناختن
خدا تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و ائمه
علیهم السلام و معاد و اما معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور میشود از جواهر و اعراض و رفع شبهه
که کرده اند و میکنند واجب کفائی است دوم علم اصول فقه و آن علمی است که بحث میشود در او
از دلیلهای حکمهای شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان
و غیر اینها سوم علم نحو ضروری و آن علمی است که بحث میشود در او از احوال آخر کلمه و کلام از
حیثیت اعراب و بنا اما استقصای مسائل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروری و آن
علمی است که بحث میشود در او از احوال بنای کلمه از حیثیت بنا اما استقصای مسائل صرف
لازم نیست پنجم علم بلغت عرب بمقداری که قرآن را و احادیث حضرت رسالت پناه صلعم و ائمه
معصومین علیهم السلام را تواند فهمید ششم علم منطق و آن علمی است که فهم را از خطا در فکر نگاه
میدارد و از علم منطق دانستن شرائط حد و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافی
است هفتم دانستن چهار اصل اول آیات قرآنیه دوم احادیث نبویه و ائمه علیهم السلام را
که از اینها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن آنها دانستن بیست و پنج امر لازم است
اول آن دانستن ناسخ و منسوخ آنها است و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه
و اجمال و بیان و ظاهر و مأول و حقیقت الفاظ و کیفیت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر

و احادیث و مسند و مرسل و مقطوع و حال روات و تعارض ادله و قوت استخراج و آیات قرآنیه که از آن
احکام شرعیه مستنبط میشود قریب بپانصد آیه است و شرط نیست حفظ در آنها بلکه فهمیدن معنی آنها
و استحضار آنها هرگاه محتاج آنها شود کافی است و در احادیث اعتماد بر اصل صحیح از چهار اصل
مشهور نماید که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که بسند متصل از عدول
تا امام روایت کرده باشند کافی است سوم احاطه بمسائل اجماعیه تا آنکه اجتهاد بخلاف آن نکنند
اما معرفت مسائل اجماعی و خلافی لازم نیست چهارم دلیل عقلی از استصحاب و برائة اصلیه و [illegible]
که محتاج بدلیل عقلی میشوند که آیات قرآنیه و احادیث نزد نباشد و دانستن قیاس پیش امامیه حجت
نیست اما نزد سنیان حجت است و مراد بدانستن این علوم آنکه او را قوتی باشد که رد فرع باصل
تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند کرد چه تحصیل این علوم چنانچه درین زمان متعارفست
سهل است اما آن قوت بهم رسانیدن بغایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل حال کدام
دولتمند گردد و اما پانزده صفت سنت اول آنکه قاضی زاهد و متورع باشد دوم اعمال صالحه
بسیار کند سوم آنکه شدید الفقه باشد از هوای نفس چهارم آنکه حریص باشد بتقوی پنجم آنکه صاحب
قوت باشد بی آنکه عنف و تعدی کند و ملائم باشد بی ضعف تا آنکه طمع نکند قوی در باطل و مایوس
نشود ضعیف از عدل او ششم آنکه حلیم باشد هفتم آنکه فهیم باشد بمزایای امور هشتم آنکه ضابط باشد
نهم آنکه زود بشنود چیزها را دهم آنکه قوت در بصر و بصیرت او باشد یازدهم آنکه دانا باشد بزبان
اهل آن شهر که در آنجا قاضی است دوازدهم آنکه از طمع منزه باشد سیزدهم آنکه صادق القول
باشد چهاردهم آنکه صاحب رای سخت باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد تتمه قاضی بودن شخصی
بسبب تعیین امام ثابت میشود بسه طریق اول شنیدن از امام که شخصی بصیغه ماضی بگوید
ولیتک فی الحکم یعنی والی گردانیدم ترا در حکم کردن یا استنبتک فی الحکم یعنی نائب گردانیدم
ترا در حکم کردن یا بصیغه امر چون احکم بین الناس یعنی حکم کن در میان مردمان دوم گواهی
دادن دو عادل بقول امام در تعیین او سوم گواهی دادن جماعتی که از گواهی دادن
ایشان ظن حاصل شود و شیاع رسیده قول قاضی در تعیین از جانب امام [illegible] این سه
طریق کافی نیست و اگرچه قرینه دلالت کند بر آن و آیا کافی است خط امام در [illegible] کردن

قول او میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف ست و عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اول
دیوانه شدن و یا فاسق شدن و بیهوش شدن او و نسیان غالب شدن بر او و درین صورتها
اگر زائل شود اینها قضا عود نمیکند دوم مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده سوم ساقط
شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده چون فاسق شدن او یا بیهوش شدن چهارم عزل کردن
امام او را بجهت مصلحت تا یا بی مصلحت امام او را میتواند عزل کرد یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله
خلاف ست اقرب آنست که میتواند و در عزل علم قاضی بعزل او شرط ست پس اگر پیش از علم
بعزل حکمی کرده باشد صحیح ست و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم
قبول نمیکنند قول او را مگر بگواه گذرانیدن و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش قبول ست

فصل سوم در آنچه تعلق بقضا رسیدن دارد بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا رسیدن
دارد شانزده امر واجب و سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه و اما شانزده
امر واجب اول حاضر ساختن مدعا علیه بجهت مدعی و اگرچه تحریر دعوی نکرده باشد بخلاف غائب
که تکلیف حضور نکند او را مگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم ست که از ولایت او باشد
و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکنند و گواه میگیرد و اگر مدعا علیه زنی باشد که از
خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او فرستد که وکیل او باشد اگر او وکیلی تعیین نکرده باشد
و اگر مشکل قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند و اگر خصم از حاضر
شدن پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم میکند و اگر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جائز ست
و قاضی معزول نیز اگر مدعا علیه را طلبد لازم ست رفتن آنجا اما اولی آنست که تحریر دعوی کند
آنگاه مدعا علیه را طلبد دوم برابر داشتن مدعی و مدعا علیه خواه هر دو مسلمان باشند خواه
کافر در نظر کردن و گوش کردن بسخن ایشان و جواب کلام ایشان دادن و در جا دادن
و تعظیم کردن و عدل کردن در حکم و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از
ایشان مسلمان باشد و یکی از اهل کتاب جائز ست مسلمان را در مجلس مقدم بر اهل کتاب
سازند چنانچه حضرت امیر المؤمنین در مجلس شریح پهلوی او نشست و جائز ست که کافر ایستاده
باشد و مسلمان نشیند اما تسویه در میل قلبی واجب نیست سوم مقدم داشتن کسی که پیشتر

بدعوی آمده باشد مگر آنکه متاخر ضرر رسانی داشته باشد چون مستعجل و کسی که بسفر رود یا زن باشد چه اینها را
مقدم دارد و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه بزنند بنام هر کس که بیرون آید دعوی او را مقدم دارند
در یک دعوی چهارم شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن کند از خصمین و اگر هر دو ابتدا کنند از کسی شنود
که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی درین مسئله نقل اجماع کرده که بعد از آن قرعه بزنند
خلاف مستثنیان را که ایشان گفته اند که هر دو قسم تجویز نمود که کدام مدعی است و کدام مدعا علیه و صرف
دعوی ایشان کنند یا صلح کنند و حاکم درینصورت در مقدم داشتن مخیرست پنجم زجر کردن کسی
که از طریق شرع در مجلس او تعدی کند باهستگی و نرمی و اگر بآن متنبه نگردد درشتی کند و اگر محتاج
ببردن باشد ببرند اما اگر حق از قاضی باشد سنت است عفو کند مادامی که بفساد نکشد ششم تلقین
نکردن یکی از مدعی و مدعا علیه چیزی را که ضرر دیگری دران باشد و هدایت کردن یکی از ایشان را
بحجت او هفتم رشوت نگرفتن پس اگر گرفته باشد واجب است که اعاده کند به صاحبش با وجود آن
و بدل آنرا با تلف آن هشتم آنکه قاضی در میان گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه
آنرا وسیله سازد و گواهی خود را بآن درست سازد هرگاه او در گواهی دادن متردد باشد و یا آنکه
ترغیب کند به گواهی دادن هرگاه او در گواهی دادن متردد باشد و همچنین اگر مدعا علیه خواهد
که اقرار کند بحقی که حاکم او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او شود مگر در حدود نهم حکم کردن
هرگاه مدعی التماس کند حکم را و موجب حکم ثابت شده باشد پیش او پس درینصورت بگوید که حکمت
یا قضیت یا انفذت و آنچه بدین معنا ماند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه حق مدعی را تسلیم او کند
یا امر کند مدعی را بگرفتن آن عین یا فروختن آن کافی است و کافی نیست که بگوید پیش من ثابت شد
مدعای تو یا دعوی تو ثابت است که درینصورت نقض او جائز است بخلاف امر کردن بگرفتن
عین چه نقض آن جائز است دهم حکم خویش را بطرف کردن هرگاه خلاف آن ظاهر شود بقرآن
یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح خواه او حاکم باشد خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد
جاهل بآن و خواه تنفیذ آن نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر و همچنین واجب است نوشتن
تمسک حجت اقرار کننده هرگاه خصم او التماس کند و معروف باشد یا کسی باشد که او را شناسد
قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و با متعذر بودن آن کسی که التماس میکند بدهد

دوازدهم جبر کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهدهٔ حق اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی کند و اصل
مال ظاهری نداشته باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد سوگند بدهد او را و سر دهد و اگر چنین نباشد
حبس کند او را تا آنکه مفلسی او ظاهر شود بگواه مطلع بر ظاهر و باطن او یا آنکه خصم تصدیق افلاس کند او را
و اگر مال ظاهر داشته باشد امر کند حاکم او را بفروختن آن و اگر از فروختن امتناع کند جبر کند او را
بر فروختن بلکه بفروشد به نیابت او سیزدهم سوال کردن از گواه هرگاه مدعا علیه منکر حق باشد
پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را امر کند بحاضر گردانیدن آن و بعد از آنکه گواه را حاضر کند
سوال نکند حاکم از و مگر بالتماس مدعی یا آنکه بگوید هر کس که پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو
گواه متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند
بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین گفته اند که بی اذن مدعی حکم میتواند کرد و لیکن واجب است که بخصم
عرض کند گواهان را تا آنکه اگر خصم داند فسق ایشان را ظاهر گرداند پس اگر خصم جهت جرح کردن مهلتی
طلبد سه روز مهلت میدهد او را و بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را نداند معدل از مدعی
طلب کند و اگر مدعی گوید گواه ندارم خاطر نشان مدعی کند که قسمی میرسد او را بر مدعا علیه پس اگر
مدعی طلب قسم نماید حاکم قسم دهد او را چهاردهم سوال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق
ایشان اگر عالم نباشد بحال ایشان و اگرچه مدعا علیه از آن ساکت باشد و موقوف نیست
واجب بودن تزکیه گواهان بر طعن و را ایشان تا آنکه یا ساقط میشود وجوب تفحص حال گواهان باقرار
کردن مدعا علیه بعدالت ایشان مجتهدین را درین مسئله دو قول است پانزدهم آنکه در حالتی که
مدعا علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم یک مرتبه باو بگوید که اگر قسم نخوری مدعی قسم خورده حق را
باز یافت خواهد نمود و چنین واجب است بر حاکم قسم دادن مدعی بر غائب و میت و صغیر و دیوانه شانزدهم
آنکه تا یکی از مدعی یا مدعا علیه حاضر نباشند حکم نکند چه اگر انبیا نباشند و حاکم کند حکم او صحیح
نیست و اما سنتها پس شش امر است اول بمسجد جامع رفتن در وقت آمدن بشهر و دو رکعت
تحیت مسجد کردن و سوال نمودن از خدا تعالی توفیق عصمت و اعانت را و سلام کردن بر آن
کسیکه اول پیش او آید دوم فرود آمدن در میان شهر سوم گرفتن صورت تمسکات و حجتها
و قبالهها از قاضی معزول چهارم سوال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آن که محتاج

بشناختن باشد پنجم منادی کردن بآمدن او در وقت آمدن بشهر و خواندن چیزی که امام جهت او نوشته است
ششم آنکه ابتدا کند بسوال آنها که در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس اقرار کند جهت
حق خصم نگهدارند او را تا آنکه حق را بدهد و اگر منکر باشد سوال کند از خصم پس اگر خصم اعتراف کند بآنکه
او را بغیر حق حبس کرده ام رها کنند او را و اگر محبوس گوید مرا خصمی هست اما نمی شناسم نگاه دارند
تا خصم پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او و منادی کردن تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی
کردن خصم او ظاهر نشود سر دهد او را و اگر گوید که حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را درین
مسئله دو قول است اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن قدح در قاضی اول است بلکه
تفحص حال او باید کرد و قسم باید داد به بری الذمه بودن او آنگاه سر دهد او را و آیا کفیل درین صورت
لازم است یا نه خلاف است و اگر گوید خصمی دارم اما بظلم مرا حبس کرده بود درین مسئله نیز میان
مجتهدین خلاف است و حکم آن مثل حکم مسئله مذکور است هفتم نگاه کردن در مالهای اطفال و دیوانگان
پس حکم کند میانه ایشان بآنکه نظر کند که اطفال اگر بالغ شده اند مال ایشان را بایشان تسلیم کند
و ولی ایشان اگر از ولایت معزول نشده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین نظر کند
در حال اوصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند
تصرف ایشان را باطل کند و بدل ایشان جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند ضم کند با ایشان
دیگری را هشتم نظر کردن در امینان قاضی اول و لقطه و ضاله پس اگر امینان خائن شده باشند
باز گیرد از ایشان امانتهای مسلمانان را و لقطه و ضاله که در معرض تلف باشند یا آنکه نفقه ایشان
برابر قیمت ایشان باشد بفروشد آنها را و ما عدای آنها را نگاه دارد یا آنکه بکسی دهد آنها را که
یافته باشد نهم نظر کردن در محرران و قسمت کنندگان املاک و کسانی که گواهان را تزکیه کنند و
مترجمان و کسانی که قاضی اگر کر باشد سخنان مدعی و مدعا علیه را بقاضی بفهمانند پس هر کدام
از اینها که فاسق شده باشند تبدیل کنند بدیگری دهم نشستن جهت قضا در قضائی که وسط
باشد آمدن پیش او آسان باشد یازدهم آنکه رو بقبله نشیند و بعضی از مجتهدین گفته اند که قاضی پشت بقبله
نشیند همچنانکه خطیب پشت بقبله می نشیند بلکه جهت او فرش بگسترانند دوازدهم آنکه وضو بسازد و تنها
خوشبو بپوشد سیزدهم آنکه با سکینه و وقار از خانه بیرون آید چهاردهم آنکه لباس پاکیزه در...

چهاردهم آنکه مردم جرأت کنند در سخن گفتن پیش او و بسیار گرفته نباشد که مانع سخن گفتن پیش او باشد
پانزدهم آنکه خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد و باعث پراگندگی خاطر او گردد و چون غضب
و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بسیار و بیماری و خواب و آنچه بدینها ماند شانزدهم حاضر
گردانیدن علما در مجلس قضا پرسیدن تا آنکه او را آگاه گردانند بر ماخذ حکم و خطائی که کند
هفدهم حاضر گردانیدن در مجلس قضا پرسیدن جماعتی از عدول را جهت ترتیب خصوم در دعوی
و جماعتی که گواه شوند بر اقرار کردن مردمان و حکم کردن قاضی و کاتبی عادل و قاسمی امین هجدهم
ترغیب کردن قاضی مدعی و مدعا علیه را بالصلح کردن پس اگر از صلح امتناع نماید حکم کند و اگر آن
مسئله بر وی مشتبه باشد مهلت طلبد تا ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند نوزدهم متفرق ساختن
گواهان هرگاه در قضیه ایشان شک داشته اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند بیستم
آنکه کسی اقرار بحدی کند او را چنان کند که شاید انکار کند و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت رسالت پناه
صلعم نسبت بماعز کرده‌اند بیست و یکم امر کردن بنشستن مدعی و مدعا علیه در برابر او و جائز است که هر دو
بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جائز نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان باشد
بیست و دوم آنکه در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته باشد بیست و سوم آنکه قاضی خود
متوجه خریدن و فروختن جهت خود نشود بیست و چهارم حاضر نشدن قاضی بضیافت مدعی
و مدعا علیه و ضیافت نکردن یکی از ایشان را بیست و پنجم آنکه هرگاه مدعی و مدعا علیه از سخن کردن ساکت
باشند با ایشان بگوید که سخن گوئید یا مدعی شما سخن بگوئید بیست و ششم آنکه قاضی در ساقط گردانیدن
حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم عیادت بیمار مدعی و مدعا علیه و حاضر شدن
بجنازهٔ ایشان بیست و هشتم اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعا علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد
بیست و نهم سوال کردن از عدالت گواهان در پنهانی چه آن از تهمت دورتر است و هرگاه
مدتی بگذرد که در گواهان تغیر حال ممکن باشد تجدید از حال ایشان سوال کند و بعضی از مجتهدین
گفته‌اند که هرگاه شش ماه بگذرد از حال ایشان سوال باید کرد سی‌ام قضایای هر روز و هفته
و هر ماه و هر سال را هر یک در جائی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا آنکه از تغیر محفوظ باشد
سی و یکم آنکه قاضی وعظ گوید در وقت قسم دادن سی و دوم آنکه در حکم کردن در هر قضیه گواهان

عادل بگیرد و سوم عفو کردن قاضی از کسی که با او درشتی کند و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن
چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج نداشته باشد و همچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم
قرآن و مدرس آداب و غیر آن و صاحب دیوان و کیال و گواهان که گواهی دهند مگر آنکه جهت سفر
کردن و مؤنت سفر محتاج باشند چه درینصورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جائزست و پنجم
آنکه سه نوبت بکسی که قسم متوجه اوست بگوید اگر قسم نخوری حکم میکنیم بنکول جهت دیگری و ششم سوگند
مغلظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد اما چهار امر حرام اول دادن چیزی
جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین گفته اند که آنکس که اراده قاضی شدن دارد اگر مشهور نباشد
میانه مردمان سنت است که چیزی دهد تا قاضی شود تا آنکه مشهور شود بعلم و فضل دوم رشوت
گرفتن در قضا رسیدن و همچنین رشوت دادن بقاضی حرام است مگر آنکه داند که اگر رشوت ندهد
مالش فوت میشود چه درینصورت جائزست سوم اجرت گرفتن قاضی با عدم تعیین و احتیاج
از مدعی و مدعا علیه و غیر ایشان اما با حاجت مکروه است چهارم تلقین کردن قاضی مدعی
مدعا علیه را بچیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد و اما زیاده امر مکروه اول دربان نگاه داشتن قاضی
در وقت قضا رسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهت آنکه حضرت رسالت پناه
صلعم نهی از آن کرده دوم قضا رسیدن در وقت گرسنگی و غضب سوم خریدن و فروختن
قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار گشاده روی بودن قاضی که بسبب آن شود
که هیبت او از دلها ساقط شود پنجم بسیار منقبض بودن قاضی ششم تعیین کردن جماعتی مخصوص
جهت گواه شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا ابطال دعوی هشتم متفرق
ساختن گواهان هرگاه فاضل باشند و حفظ گفتن ایشان نهم با یکی از مدعی و مدعا علیه سخن گفتن
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دهم در مسجد قضا رسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام
میدانند یازدهم رزق گرفتن قاضی با احتیاج و عدم تعیین از بیت المال مطلب دوم
دربیان تحقیق دعوی و جواب و کیفیت حکم حاکم و در آن چند فصل است فصل اول در تحقیق
دعوی بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه
خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند و مدعا علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرط است

اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست
سوم آنکه مختار باشد چه دعوی عاقل مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح
نیست چهارم آنکه دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسی که ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم
شرع یا امین او باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست پنجم و آنچه دعوی کند چیزی باشد
که مسلمان مالک آن شود پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و اگر چه
دعوی بر یهود باشد ششم آنکه دعوی او لازم باشد بحسب شرع پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان
مالک را فلان شخص بمن بخشیده این دعوی مسموع نیست تا آنکه گوید بمن بخشیده و تصرف من داده
چه در بخشیدن تا بقبض ندهد لازم نمیشود و جواب مدعا علیه بر سه قسم است قسم اول آنکه اقرار کند بآنچه
مدعی دعوی میکند پس درین صورت هرگاه مدعا علیه بالغ و عاقل و مختار و جائز التصرف باشد
لازم میشود بر او ادای حق آن و اگر درینصورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعا علیه
چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بنویسد و گواه بگیرد بشرطی که مدعا علیه را بشناسد یا دو گواه
عادل گواهی دهند که بر حاکم ظاهر شود حال مدعا علیه چنانچه گذشت و اگر گواه نباشد برینها
و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و در آن نوشته شکل مدعا علیه را بنویسد
و بمجرد قول اقرار کننده ننویسد و اگر چه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکن است که هر دو با یکدیگر ساخته
باشند جهت لازم ساختن حقی بر غیری و اگر مدعا علیه در صورتی که اقرار بمال مدعی کند دعوی
مفلسی نماید و بگواه آنرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی پیدا کند و اگر مفلسی خود را ثابت
نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود قسم دوم آنکه مدعا علیه انکار دعوی مدعی کند
پس درینصورت حاکم شرع اگر عالم باشد بحق مدعی حکم میکند بر مدعا علیه بدادن آن حق بمدعی
و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی میکند پس اگر گواهان عادل بگذارند که بر حاکم ظاهر شود
حکم کند و اگر گواهانی بگذارند که حال آنها بر حاکم مجهول باشد و حکم طلب ظاهر ساختن عدالت
گواهان از مدعی مینماید و جرح در ایشان از مدعا علیه و اگر مهلت خواهند سه روز ایشانرا
مهلت دهند پس اگر مدعی گوید که گواهان من غائب اند مخیر میسازد حاکم او را میانه قسم دادن
مدعا علیه و صبر کردن تا گواهان را حاضر کند و درینصورت بر مدعا علیه لازم نیست که کفیل بدهد

واگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدعا علیه قسمی هست پس اگر طلب قسم کند
حاکم مدعا علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضای مدعی قسم نمیتواند داد و مدعا علیه نیز بی رضای مدعی
یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتباری ندارد و بعد از آنکه مدعا علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود و بعد از آن
اگر مدعی مالی از مدعا علیه بیابد حرام است که بعوض مال خود بردارد مگر آنکه مدعا علیه بعد از قسم خوردن
بگوید که قسم دروغ خوردم و اگر مدعی بعد از قسم گواه بگذراند حق او درینصورت ثابت میشود یا نه
میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است اصح آنست که ثابت نمیشود و در صورتی که قسم متوجه مدعا علیه
باشد اگر قسم خوردن امتناع نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند بآن حق جهت مدعی یا آنکه
مدعی هرگاه قسم بخورد حکم جهت او کند درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب آنست که مدعی
باید که قسم بخورد و اگر درینصورت نیز مدعی از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط میشود
یا در آن مجلس دعوی او ساقط میگردد میانهٔ مجتهدین نیز درین مسئله خلاف است مشهور آنست
که بالکلیه دعوی ساقط میشود مگر آنکه بر مدعای خود گواهان عادل بگذراند و اگر مدعی از قسم خوردن
درینصورت مهلت طلبد مهلتش میدهد حاکم بخلاف مدعا علیه که اگر مهلت طلبد در قسم خوردن مهلتش
نمیدهد و در صورتی که قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را که طلب حاضر گردانیدن حق خود کند
میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که لازم نیست و قسمی که باعث اسقاط
دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدا تعالی یا بصفات مختصهٔ او باشد چنانچه در بحث سوگند
خوردن گذشت و اگر حاکم داند که جهود را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترسد قسم بمذهب او
دهد مگر آنکه مشتمل باشد بمذهب او و قسم دادن بر فعل حرامی و سنت است که حاکم سوگند مغلظه
بدهد در حقوق مگر آنکه کم از ربع دینار باشد که سوگند مغلظ نمیتواند داد و قسم مغلظ خوردن
بر مدعا علیه لازم نیست و سنت است که حاکم وعظ گوید سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن
و قسم خوردن میباید که در مجلس حکم حاکم باشد مگر کسی که معذور باشد چون زنی را که عادت
او نباشد که از خانه بیرون آید و بیماری که نتواند بمجلس حکم حاضر شود و سوگند خوردن
گنگ باشارهٔ او است و بعضی از مجتهدین گفته اند که دست او را باسم خدا تعالی نهند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و بشویند و بگنگ دهند که بخورد و اگر

بخورد ساقط میشود دعوی از و و اگر نخورد آنچه مذکور شد رد و حکم میکنند و کافی ست منکر را سوگند خوردن
بر نفی استحقاق مدعی و اگرچه جواب مدعی را با انکار چیزی مشخص داده باشد و سوگند خوردن بر قطع
باید در فعل نفس خود و در ترک آن و در فعل غیر اما بر نفی علم ست در نفی فعل غیر و قسم خوردن بر دو
قسم ست اول بر نفی و آن وظیفه منکر ست چنانچه مذکور شد دوم اثبات و آن در پنج موضع ست
که مدعی در آنها قسم میخورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود اول لعان بمذهب
جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم دانند دوم قسم خوردن مدعی بر گشتن و قسم خوردن ایشان او
سوم قسم خوردن مدعی هرگاه یک گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی هرگاه مدعا علیه رد
کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری هرگاه دعوی بر میت یا طفل یا
دیوانه یا غائب باشد چه مدعی درین صورتها با گذرانیدن شهود قسم میخورد جهت اثبات مال خود
و در چهار موضع مدعی قسم میخورد اول آنکه مدعا علیه رد کند قسم را چه درین صورت مدعی قسم میخورد
چنانچه مذکور شد دوم آنکه مدعا علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه درین صورت مدعی قسم میخورد
سوم آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه درین صورت مدعی قسم میخورد
چهارم آنکه مدعی دعوی کشتن با لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه قسم درینصورت
متوجه مدعی ست و در سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست اول هرگاه دعوی کند وصی یتیم مالی را بر
شخصی و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه درین صورت رد قسم بر وصی یتیم نیست
دوم آنکه وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که میت بفقرا وصیت کرده بچیزی یا وصیت کرده بخمس یا
زکوة یا حج و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه درینصورت حبس منکر لازم ست
تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند سوم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام نامشروع
ست بلکه حبس منکر میکنند تا سوگند خورد یا حکم کنند بنکول کردن او و در پنج موضع قسم نمیتوانند داد
اول آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن سال را بر مال او در زکوة دوم آنکه شخصی منکر باشد رسیدن
مال او را بنصاب سوم آنکه شخصی دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی ناقص
بودن خرص معتاد کند پنجم آنکه حربی دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن
جزیه خلاص شود و قسم سوم آنکه مدعا علیه از دادن جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت گنگی

باشد حاکم او را بهر طریق که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او از اقرار و انکار او معلوم شود و اگر بسبب عناد و عداوت
باشد حبس کنند او را تا جواب مدعی گوید یا آنکه حکم کند بنکول کردن او یعنی قسم نخوردن او و بعد از آنکه حاکم شرع
با او اظهار کند جواب را آنگاه اگر جواب را نگوید مدعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد
حکم کند جهت مدعی بحق **فصل دوم** در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام بعلم خود حکم میتواند کرد در حقوق الله
و حقوق الناس و غیر امام از قاضیان جامع الشرائط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتواند کرد و آیا در
حقوق الله بعلم خود حکم میتواند کرد یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که حکم میتواند کرد
اما بمجرد دیدن خط خود حکم نمیتواند کرد هرگاه در خاطرش کیفیت آن حکم نباشد و بعضی از مجتهدین حکم
کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جائز داشته اند و در ما سوای چهار موضع منع کرده اند اول عدالت
گواهان و جرح ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم میتواند کرد و اگر بعدالت
و فسق ایشان عالم نباشد واجب است از حال گواهان سوال کند اگرچه مدعا علیه از آن ساکت
باشد دوم اقرار کردن در مجلس حاکم اگرچه غیر او نشنود سوم حکم کردن با علم یقینی بخطا کردن گواهان
یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسی که بی ادبی کند در مجلس قضا اگرچه غیر او عالم نباشد بآن و بعضی از
مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را که بعلم خود قاضی حکم میتواند کرد و آن در صورتی است که در
واقع یک گواه باشد و قاضی خود یک گواه دیگر باشد چه درین صورت قاضی حکم میتواند کرد و حکم میکند
قاضی در حقوق الناس بر غائب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط آنکه مدعی قسم بخورد
بر بقای حق خود چه درین صورت قسم دادن مدعی واجب است هرگاه مدعی جهت خود دعوی نماید
اما اگر از جهت موکل یا مولی علیه باشد قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکنند یا کفیل تا آنکه غائب
حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازم است اما اگر در شهری باشد که آمدن
او بمجلس حاکم متعذر باشد آیا حکم میکند یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که حکم
میکند اما بعد از آنکه حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرای آن کند و گواهان عادل ثابت سازند رد
کند حاکم جهت او آنچه حکم کرده باشد و قاضی در حق الله بر غائب حکم نمیتواند کرد و اما اگر چیزی باشد
که مشتمل باشد بر حق الله و بر حق الناس چون دزدی کردن غائب حکم کند بر غائب بر مال اما
در دست بریدن او حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشته قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگرچه

مهر کرده باشد اما اگر قاضی بقاضی دیگر بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او نمیتواند کرد و اگر قاضی بقاضی دیگر گوید که پیش من ثابت شده بر دیگری لازم نیست انفاذ آن **فصل سوم** در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه مدعی و مدعا علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق دیگری سوگند میدهد و بالسویه آن چیز را میان ایشان قسمت می نماید و همچنین ست حکم اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آنرا بکسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آن کس بعد از سوگند نخوردن آن دیگری باشد که حاکم او را اول مقرر کرده بود بقرعه سوگند میدهد حاکم آن دومی را یک قسم برای نفی و یک قسم برای اثبات و اگر خواهد یک سوگند میدهد حاکم او را و جمع میکند میانهٔ نفی و اثبات و اگر پیش از قسم نخوردن آن دیگری باشد قسمی دیگر میدهد حاکم شرع او را جهت اثبات و تمام میگیرد و همچنین بالسویه میان ایشان قسمت میکند هرگاه دو گواه داشته باشد و آنچه در دست هر یکی باشد حاکم از و میگیرد و بدیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آنچیز تعلق باو دارد بی قسم پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری گواه نداشته باشد قسم متوجه او ست خواه آن کس که متصرف ست گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه کافی از قسم خوردن او نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آنچیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشند نصف را بکسی میدهد حاکم که دعوی کل میکند بی منازعت و نصف دیگر را قرعه بزنند باسم هر که بیرون آید از و ست بعد از آنکه قسم خوردن جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید میانهٔ ایشان نصف را دو قسم سازند پس مدعی کل سه ربع میبرد و مدعی نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانهٔ ایشان بالمناصفه قسمت میکند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم بدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم بدو قسم منقسم میسازد و میانهٔ ایشان و مدعی قسم میخورد و بر مدعی علیه قسم نیست و اگر در اینصورت هر دو گواه داشته باشند نصف را حاکم بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساوی اند مجتهدین را در این مسئله خلاف ست جهت آنکه آیا گواهان داخل معتبر اند یا خارج پس بمذهب آن جماعه که گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی کل باید داد و بمذهب آن جماعه که گواهان

داخل را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی نصف باید داد و در صورتیکه گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول اعدل گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر تاریخ گواهان مختلف باشد آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم کردن بآن مقدم است و اگر مساوی باشد قرعه بزنند و هرگاه گواهان بعد از گواهی دادن رجوع کنند پیش از حکم کردن حاکم حکم نمیتواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم باطل نمیشود و لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد و بعضے از مجتهدین گفته اند که اگر عین باقی باشد آن عین را میگیرد و اگر دعوی کشتن یا رجم کردن یا بریدن اعضا یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفا جائز نیست و در قصاص بعضے از مجتهدین گفته اند که منتقل بدیت میگردد و بعضے گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان درین صورتها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند که عمداً بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوانند کرد اما زیادتی دیت ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضے گویند که عمداً بدروغ گواهی داده ایم و بعضے گویند که بخطا گواهی داده ایم آنهائیکه عمداً گواهی دروغ داده اند قصاص است و آنهائیکه خطا کرده اند تتمه دیت آنها را میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد از شوهر کردن رجوع کنند درین مسئله میانه مجتهدین خلاف است بعضے از ایشان گفته اند که بشوهر اول رد کند حاکم آن زن را و گواهان مهری که شوهر ثانی داده غرامت میکشند و بعضے از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از دخول شوهر اول رجوع کرده اند غرامتی نمیکشند برای او[51] بلکه شوهر اول را بسبب دخول مهر مستقر شده و زن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع[52] باطل نمیدانند و اگر پیش از دخول رجوع کنند غرامت میکشند گواهان نصف مهر[53] را و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع صورتها و تعزیر ایشان میکنند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامن اند در صورتهای مذکوره بتفصیلے که مذکور شد

فصل چهارم

در بیان قسمت کردن میان شریکان و آن تمیز کردن حصه یکے از شریکان است از حصه دیگری بدانکه سنت است بر حاکم که شخصے تعیین کند در هر شهری که میان شریکان چیزهائیکه مشترک باشند قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شرطهای قسمت کننده

پنج ست اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سوم آنکه مؤمن باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه
عالم باشد بمعرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آنشخص که حاکم
شرع تعیین کرده جایز ست و درین شخصی که شریکان باو راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد
از شرطهائی که مذکور شد چیزی لازم نیست چه اگر بقسمت کردن کافری راضی شوند صحیح ست و قسمت
کردن بر دو قسم ست قسم اول قسمت اجباری یعنی اگر یکی از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع
بجبر و قهر میانه ایشان قسمت میکند و آن بر دو قسم ست اول آنکه چیزی که میان شریکان حاکم بجبر
قسمت میکند میباید که حصهٔ هر یک مساوی باشد یا آنکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت
و در قسمت کردن ضرر بدیگری نرسد و مراد بضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان
فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد اگر چه اندک باشد
بی رضای شریک حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که سبب آن شود
که شریک از حصهٔ خود منتفع نشود لازم نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند وقتی قسمت لازم ست
که شریک بطریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصهٔ خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع
گیرد و بهترین اقوال قول اول ست دوم آنکه شریکی که ضرر باو رسد بسبب قسمت کردن راضی بقسمت
شود چه درینصورت نیز حاکم بقهر میانهٔ آنها قسمت میکند قسم دوم قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و قهر
حاکم نمیتواند کرد بلکه شریکان تا بآن راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسم ست اول آنکه بقسمت
کردن که ضرر بشریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانیکه قابل قسمت کردن نباشد
یا آنکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میان دو کس مشترک باشد دوم قسمت
کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری بدهد تا حصه مساوی شود پس درینصورت
حاکم شرع با ایشان راضی نشوند بقهر نمیتواند میانهٔ ایشان قسمت کرده و در صورت قسمت اجباری
و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن باجزا یا بزمان کند جایز ست اما اجابت او
بر دیگری لازم نیست بلکه هر یک را فسخ میرسد و در قسمت غیر اجباری هرگاه حصهٔ شریک باجزا قسمت
میکنند در صورتی که اجزا مساوی باشند و متفق شوند باختصاص هر کدام بر حصهٔ خود لازم میشود
بی قرعه و اگر متفق نشوند قرعه بزند حاکم میانهٔ ایشان یا باین طریق که اسمهای ایشانرا بر رقعها

بنویسند و بکسی دهد که مطلع بر آن نباشد و امر کند او را بیرون آوردن اسم هر یک را بر حصه یا حصه را بر اسم یکی
از ایشان آنچه بیرون آید بدان عمل کنند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل
میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگواه ثابت نتوان ساخت شریک دیگر را قسم باید خورد پس
اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطل است و اگر حصه بعضی از شریکان
ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزا مساوی باشد قسمت باطل نمیشود اما اگر اجزا مختلف باشد قسمت باطل
میشود **مطلب سوم** در بیان شهادت یعنی گواهی دادن و در آن چند فصل است **فصل اول** در
واجب بودن شهادت و شرطهای آن بدانکه گواهی دادن واجب کفائی است باجماع مجتهدین با قدرت
بر آن خواه طلبیده باشند او را جهت گواه شدن و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر غیر مستحق بر خود
و بعضی از مؤمنین و اجرت گرفتن بر آن حرام است مگر مؤنت سفر جهت ادای شهادت و گاه هست که واجب
عینی میشود و آن در صورتی است که گواهی منحصر در شخصی باشد و شرطهائی که در گواه میباید یازده است
شرط اول آنکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی اطفال
در جراحتی که سرایت بمردن نکند مقبول است بشرط آنکه ده ساله داشته باشند و متفرق نگواهی ندهند
و بر چیز مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقاً قبول نمیدانند شرط دوم
آنکه عاقل باشد چه گواهی دادن دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگی او دوری باشد و در آن حالت
که دیوانه نباشد صحیح است شرط سوم آنکه مسلمان باشد چه گواهی کافر صحیح نیست و اگرچه جهت کافری گواهی
دهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی جهود جهت جهود مقبول است و بعضی از مجتهدین گواهی اهل
ذمه را در حق یکدیگر جائز داشته اند اگرچه در مذهب مختلف باشند چون گواهی دادن جهود جهت ترسا
و گواهی دادن غیر جهود باجماع مجتهدین جائز نیست و گواهی دادن جهود و غیر جهت مسلمان جائز نیست
مگر در وصیت کردن هرگاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی
در وصیت مقبول است که در سفر باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در وصیت
که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت شرط چهارم آنکه مؤمن باشند یعنی قائل بامامت دوازده امام
علیهم السلام باشند پس گواهی دادن غیر مؤمن صحیح نیست شرط پنجم آنکه عادل باشد و عدالت هیئتی است
نفسانی که باعث ملازمت تقوی و مروت میشود و زائل میشود عدالت بکردن گناهان کبیره و بسیار

کردن گناهان صغیره و مجتهدین در کتب خود عدد گناهان کبیره را مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان سی و چهار چیز
گناه کبیره ذکر کرده اند اول شریک اثبات کردن جهت خدای تعالی شانه دوم کشتن مؤمن بغیر حق و زخم زدن
بغیر حق سیم زنا کردن چهارم لواطه کردن پنجم گریختن از جنگگاه هرگاه دشمن کمتر از دو مثل باشند بگریزد بطریق
که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن هشتم زنان شوهردار را بزنا انداختن نهم خوردن
مال یتیم بغیر حق دهم غیبت کردن مسلمانان یازدهم سوگند دروغ خوردن دوازدهم گواهی دروغ
دادن سیزدهم شراب و هرچه مست کننده باشد مثل بنگ خوردن چهاردهم استحلال کعبه معظمه یعنی ترک
کردن احرام در وقت داخل شدن ما سوای جماعتی که استثنا کرده اند پانزدهم دزدی کردن شانزدهم
بیعت را شکستن هفدهم کافر شدن و بدیار کفار رفتن بعد از مسلمان شدن هجدهم از رحمت خدا
ناامید بودن نوزدهم از مکر خدا ایمن بودن و در حکم این هر دو است اعتراض کردن بر قضای الهی
و قدر او بیستم عاق شدن یعنی از طاعت پدر و مادر در هر موضعی که اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن
و بعد از آنکه این بیست چیز را در گناه کبیره ذکر کرده اند نقل نموده اند که این بیست چیز در احادیث مذکور است
صریحا که اینها گناه کبیره اند و بعضی از مجتهدین زیاده بر آنچه مذکور شد هجده چیز ذکر کرده اند اول قیادة
یعنی میان مردان و زنان وسیله شدن برسیدن ایشان بحرام بیکدیگر دوم دیوث بودن سوم بیرون
آوردن کسی را که پناه بکعبه و مدینه برده باشد مگر آنچه را مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غصب کردن
مال مسلمانان پنجم سخن چینی کردن ششم قطع صله رحم کردن هفتم کم فروختن و زیاده کشیدن هشتم نفع
رسانیدن با ظالم نهم ترک نماز و روزه و زکوة و خمس و حج در سالی که واجب شده باشد کردن دهم
ظهار کردن با زن خود یازدهم خوردن گوشت مرده و خوک بی احتیاج دوازدهم راه مسلمانان زدن سیزدهم
شنیدن سرود و دستان و خواندن بآن طریق چهاردهم قمار باختن پانزدهم هجو کردن مسلمانان شانزدهم
مرد را حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان داشتن هجدهم وصیت کردن جهت غیری
بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناه کبیره هفتاد است و در بعضی
احادیث آمده که عدد گناه کبیره بهفتصد نزدیکتر است که بهفتاد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که گناه کبیره آنست که شارع جهت کردن آن حدی قرار داده باشد پس هرچه حد نداشته باشد
گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آنرا در قرآن یا در حدیث

وعده داده باشند بعقاب سخت و بعضی از مجتهدین گفته اند گناه کبیره هر گناهی است که در کردن آن فهمیده
شود که کننده آن بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه صغیره نمی باشد بلکه
همه گناه کبیره اند اما نظر بیکدیگر کرده بعضی از آنها صغیره است مثل آنکه نظر کردن بزنان اجنبیه صغیره است
نسبت ببوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن بدیشان و این قول
خالی از قوتی نیست چه در حدیث آمده که نگاه بخردی گناه نکنید بلکه نگاه ببزرگی کسی کنید که نسبت باو
گناه واقع میشود و در بعضی احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و زائل میسازد عدالت را و ترک مروت
کردن و آن هر چیزی است که سبب سبکی شود چون طعام خوردن نه جبر بازاری در بازارها و سر برهنه
راه رفتن و بسیار چیزها که سبب خنده شود ذکر کردن و پوشیدن علما لباس لشکری را و غیر اینها و عدالت
گواهان بچیزی ثابت میشود اول علم حاکم شرع بآن بمعاشرت باطنی دوم گواهی دادن دو عادل بعدالت
او و میباید که تعریف کنند آن شخص را بنام او و نام پدر او و در حضور مدعی و مدعا علیه چه ممکن است که
میانه شاهد و مدعی خویشی باشد یا میانه او و مدعا علیه عداوتی باشد سوم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین
و بعضی از مجتهدین شیاع را در اثبات جرح و ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان عدالت و گواهان
جرح آنها متعارض شوند گواهان فسق مقدم است هرگاه مطلق گواهی دهند و سبب آن ذکر نسازند
و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدم است و بعضی گفته اند گواهان عدالت
و آیا اثبات میشود عدالت گواه باقرار کردن مدعا علیه بعدالت او میانه مجتهدین خلاف است و اگر بعد
از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت حاکم را شکی باشد سنت است که میانه گواهان تفریق کنند
هرگاه از فضلا نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر
در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن شرط ششم آنکه
حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که شهادت
فرزند زانیه را در چیزی اندک قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است که بحسب شرع
حال او مشخص باشد پس اگر در میان مردمان بخلاف آن مشهور باشد گواهی او مقبول است شرط هفتم
آنکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن یا نفعی یا دفع ضرری متصور باشد چون گواهی
شریک جهت شریک خود و شهادت وصی در آنچه جهت او وصی است و شهادت دوستان جهت مفلس یا

وشهادت آقا جهت غلام و شهادت عاقله بفسق گواهان که گواهان دهند بر کشتن شخصی بخطا و شهادت
قرضخواهان مفلس بفسق گواهان قرضخواهان دیگر شرط هشتم آنکه میان ایشان عداوت دنیوی نباشد
چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیح ست هرگاه عداوت متضمن فسق نباشد و عداوت
دینی مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن مومن بر جمیع اهل ملتها صحیح ست شرط نهم آنکه گواهان بسیار
سهو نکنند شرط دهم بسر خود گواهی ندهند در حقوق الناس تا آنکه حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد
پس اگر بسر خود گواهی دهند گواهی ایشان مقبول نیست دران معامله که بسر خود گواهی جهت آن
داده باشند اما در معامله دیگر مقبول ست اگر بسر خود دران گواهی ندهد اما اگر در گواهی دادن از
ایشان بسر خود در حقوق الله باشد مسموع است شرط یازدهم آنکه گواهی را بلفظ گویند با قدرت
چه اشارت کافی نیست اما در گنگ که اشاره دلالت بر مقصود کند کافی ست و شرط نیست آنکه
در گواهی که بیگانه باشد چه گواهی خویشان مقبول ست و آیا گواهی پسر بر پدر مقبول ست یا نه میانه مجتهدین
درین مسئله خلاف ست و اقوی آنست که صحیح نیست و این شرطها که مذکور شد میباید که گواه در وقت گواهی
دادن متصف باشند بآنها پس اگر این شروط در ایشان نباشد در وقت گواه شدن و در وقت
گواهی دادن متصف شوند بآنها گواهی ایشان مقبول ست مگر در گواهان طلاق که در وقت گواه
شدن میباید که متصف بآنها باشند چنانچه مذکور شد فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن میشود
بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بر آنچه گواهی بران دهد و آن بدو چیز
حاصل میشود اول دیدن آنچیز را اگر چیزی باشد که توان دید آنرا چون غصب کردن و دزدی نمودن
و کشتن و شیر خوردن و زائیدن و زنا کردن و لواطه و گواهی دادن کسی که کر باشد در اینها مسموع
است هرگاه شرطهایی که مذکور شد در او باشد و جائز ست دیدن گواه روی زن اجنبیه جهت
گواه شدن بر او مگر آنکه آواز او را بشناسد چه درینصورت دیدن روی او جائز نیست دوم
شنیدن در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و کافی نیست دیدن خط خود
اگر چه عادل گواهی دهد و آنچه سنیان نسبت کرده اند بامامیه که ایشان قائل اند بجواز آنکه شخصی
جهت برادر مومن خود گواهی دهد بدروغ غلط ست زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند بر آنکه این
گواهی دادن جائز نیست و تصریح کرده اند که این قول مذهب هیچ یکی علما نیست که داخل غلات

بوده و بسبب غلط افتادن سنیان این بوده که این مرد قمی مذهب امامیه داشته و بعد از آن داخل عدالت
شده و گواه تا آنکه نسب شخصی و عین او را نشناسد گواهی جهت او نمیتواند داد پس انتساب او کافی
نیست چه تزویر ممکن است و اگر حال آنمرد بر گواه مجهول باشد اگر دو عادل حال او را بر او مشخص کنند
صحیح است **فصل سوم** در بیان تفصیل حقوق که بگواهان عادل ثابت میشود و آنها بر نه قسم است قسم اول
آنکه بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و آنها سه چیز اند اول زنا دوم لواطه سوم سحق قسم دوم آنکه
بگواهی چهار مرد یا سه مرد عادل و دو زن ثابت میشود و آن زناست که موجب رجم است چه آن بگواهی
سه مرد و دو زن نیز ثابت میشود قسم سوم آنکه بگواهی دو مرد عادل و چهار زن ثابت میشود و آن زناییست
که موجب جلد است چه آن بگواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود قسم چهارم آنکه بگواهی دو مرد
عادل ثابت میشود و آن بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم بزنا انداختن زنان سوم خوردن
هر چیزی که مست کننده باشد چهارم حد کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم
کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل و جرح سیزدهم
عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عده زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت هجدهم وصیت
کردن بشخصی بغیر مال نوزدهم نسب بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد بیست و یکم دخول کردن با حیوان
بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی عمدا باشد قسم پنجم آنکه بگواهی دو مرد عادل
و یک مرد و دو زن و یک مرد با قسم ثابت میشود و آن هر چیزی است که مال باشد یا غرض از و
مال باشد و آن هجده چیز است اول دین دوم قرض سوم غصب چهارم قراض پنجم بیع ششم صلح
هفتم اجارت هشتم مضارعه نهم مساقات دهم شرکت یازدهم رهن دوازدهم عاریه کردن ودیعه
و دوازدهم وصیت بمال سیزدهم خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ کردن عقد شانزدهم
گرفتن مال کتابت هفدهم [illegible] هجدهم کشتن که موجب دیت باشد دیت جراحات و همچنین
کشتن پدر پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه درین صورت دیت ثابت میشود
و خلاف است میانه مجتهدین در آنکه آزادی و نکاح و قصاص باین قسم از گواهان ثابت میشود
اقرب آنست که بیک مرد و دو زن ثابت میشود قسم ششم که بگواهی مردان تنها و زنان تنها
و باجتماع هر دو ثابت میشود و قاعده در آن آنست که در هر موضعی که اطلاع مردان بر آن

دشوار باشد غالباً گواهی زنان در آن کافی است و آن هشت چیز است اول بکارت دوم زائیدن
سوم آواز کردن طفل در وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم
وصیت بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود تا آنکه بگواهی یک زن یک ربع وصیت ثابت میشود
و بگواهی دو زن نصف وصیت ثابت میشود و بگواهی سه زن سه ربع وصیت ثابت میشود
آیا بگواهی یک مرد نصف وصیت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین خلاف است و درین مسئله و اشکال
در خنثی اقوی است و اگر زن داند که شخصی جهت شخصی وصیت بمال کرده آیا جائز است که او وصیت را در
گواهی دادن زیاده گوید تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلاف است میانه مجتهدین درین
مسئله هفتم انقضای عده هشتم حیض و نفاس قسم هفتم آنکه بگواهی پنجاه کس ثابت میشود و چون دیدن ماه
هرگاه در آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم آنکه بگواهی یک کس ثابت میشود و چون
عزل وکیل چه هرگاه وکیل را بگواهی یک مرد عادل ظنی حاصل شود عزل میشود چنانچه در بحث
وکالت مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار که در اول ماه یک گواه عادل کافی میداند
قسم نهم بقسم تنها ثابت میشود و چون کشتن چه مدعی و خویشان او هرگاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم
میخورند و کشتن ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوق که بشیاع ثابت میشود بمذهب
جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و شیاع اخبار جماعتی است که حاکم شرع را ظن غالب
حاصل شود و در ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میانه مجتهدین خلاف است و بعضی از
ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسبت بپدر و مادر دوم مردن شخصی سوم ملک مطلق چهارم
وقف و صدقات پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده
بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عتق سوم
رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن
هشتم کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم
وصایه چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت بر کشتن شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده
برین بیست و دو چیز پنج دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن دوم دین سوم آزاد کردن بنده
چهارم مفلس بودن پنجم دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوقی که ثابت میشود بگواهی دادن

گواهان عادل بر گواهان عادل و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا درین گواهی گواهی دادن زنان
بر گواهی دادن مردان مقبول ست میانهٔ مجتهدین خلاف ست اقرب آنست که مسموع نیست اگرچه در
مکانهائی باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنها و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت میشود اوّل
قصاص دوم طلاق سوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم عقودها هفتم عیوب زنان هشتم
زائیدن نهم فریاد زدن طفل در وقت زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن بمال و نحو آن
و قاعدهٔ کلّی درین قسم آنست که هرچه حق الناس ست ثابت میشود امّا حق الله باین گواهی ثابت
نمیشود و اگر چیزی مشتمل باشد بر حق الله و حق الناس چون زنا حق الناس باین قسم ثابت میشود
امّا حق الله ثابت نمیشود و شروط گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار چیز ست اوّل
آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل دو گواه
فرع گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند یا مرده باشند یا در سفر باشند یا بیمار باشند
یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع
مسموع نیست سوم آنکه شرطهائی که در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرع نیز باشد پس اگر آن شرطها
نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی دادن بآنکه
نام ایشان ذکر کنند پس اگر ایشان را مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل
گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف ست و اصح آنست که گواهی گواهان
فرع درینصورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان فرع عادل تر باشند قول ایشان
مسموع ست و با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی گفته اند که با مساوی بودن گواهی
ایشان مسموع ست و مراتب این قسم گواهی دادن سه قسم ست اوّل اعلام و آن چنان ست که گواهان
اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشند که گواهیم بر فلان شخص که نزد فلان شخص مبلغی دارد دوم
آنکه گواهان فرع این قول را در حضور حاکم شرع بشنوند از گواهان اصل سوم آنکه گواهان فرع
بشنوند این قول را از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سوم میانهٔ مجتهدین خلاف ست
اقرب آنست که مسموع ست و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواهان گواه گرفته اند ما را فلان و فلان
و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سوم شنیدیم که فلانیان چنین گفتند

باب هفدهم

در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در اقرار و آن بر دو قسم است اقرار بحق نمودن و اقرار بخویش نمودن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقرار بحق کردن و شرطهای آن چهار ده است اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار به بلوغ باحتلام یا امثال آن صحیح است بدون گواه و قسم اما اقرار اگر به بلوغ کند بسال درین صورت تا بگواه ثابت نسازد مقبول نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سوم آنکه معلق نسازد اقرار را بچیزی چون مشیت زید و شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن چهارم آنکه قصد اقرار کند و اقرار کسی که قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مستی بسبب خوردن غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است و باقرار خود مواخذ است پنجم آنکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده بانچه تعلق بمولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بمال از و واقع شود بر و لازم است که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید اما اگر بنده ماذون آقای خود در تجارت کردن باشد و آنچه تعلق بدان دارد پس اگر اقراری از و واقع شود بچیزی که متعلق بتجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او که بغیر مال باشد چون طلاق زوجه ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست هفتم آنکه جائز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و غیر طلاق و نکاح چه اقرار مفلسی که حاکم شرع او را جهت قرض قرضخواهان از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش جهت اجنبی با تهمت بر ورثه صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهت وارث باشد از اصل بیرون میرود هشتم آنکه کسی که اقرار بجهت او میکند میباید که اهلیت آن داشته باشد چیزی جهت او اقرار کنند چه اگر اقرار کند جهت مالک یا دیوار در عین صحیح نیست و اگر اقرار کند بجهت چارپای در آن خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که احتمال بطلان دارد و بعضی گفته اند احتمال استفسار دارد و اگر گوید که بسبب آن دابه بعضی گفته اند که بمالک آن متعلق است و اقرب استفسار است پس اگر تفسیر کند بارش جنایت شخصی قبول میکنند

آزاد و اگرچه تعیین نکند بر قول اقرب و طلب تعیین از و میکنند و احتمال بطلان درین صورت میرود
و اگر اقرار کنند جهت بنده متصرف بمولای او میشود و اگر اقرار کنند جهت مسجدی یا مدرسه و ذکر سبب
ممکن آن کنند چون وصیت یا وقف یا مطلق گویند صحیح است و اگر سببی محال ذکر کنند سبب لغو است
بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را درین صورت باطل میدانند و اگر اقرار کنند جهت حمل همچنین است
و اگر مرده بیفتد باطل است اگر منسوب بوصیت کرده باشند و از باقی ورثه است اگر نسبت بمیراث
داده باشند و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تنصیص
بزیاده و نقصان همه مساوی باشند ششم آنکه کسی که اقرار جهت او میکنند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر
تکذیب او بکند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب رجوع نماید و اقرار بعبد جهت غیری آزادی
غلام را لازم داشته اند چه بر قول شیخ اگر شخصی اقرار کند بنده را جهت شخصی و او منکر شود آزاد میشود
هفتم آنکه او کسی باشد که مالک شود چیزی را که جهت او اقرار کنند پس اقرار بجهت مسلمانی بخوک یا شراب
یا جهت کافری بمصحف و بنده مسلمان صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار را در صورت آخر جایز
داشته اند و گفته اند که حاکم شرع جبر میکند ایشان را بفروختن آنها یازدهم آنکه آنچه بآن اقرار میکند
می‌باید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر اقرار کند بآزادی جهت کسی صحیح نیست
و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهت حلال دانند مرده اقرار
کند چه درین صورت صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی بگندم یا پوست جوزی لازم است که بآن
کس بدهند اگرچه او را مال نگویند دوازدهم آنکه آنچیز ملک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید که ملک
من از فلان است صحیح نیست سیزدهم آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر
کسی که بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی را بهبه و وقف کرده باشند اقرار کنند بآن چیز
صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزی که اقرار میکند بآن چیز در دست او باشد پس اگر اقرار بمال غیری
کند صحیح نیست

فصل دوم در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شرطهای اقرار کردن زیاده
بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول آنکه ممکن باشد الحاق مقر له پس اگر اقرار کند ببنوت معروف
النسبی یا ببنوت بزرگتر از خود یا مساوی یا ناقص که عادت بدان جاری نباشد باطل است
و همچنین باطل است اقرار بنسبی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد لعان اگرچه فرزند

فرزند میراث میبرد و اگر اقرار کند که این ولد من است از زنا خلاف است که اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار
بمنافی است که قبول نمیکنند و اول آنرا قبول میکنند دوم تصدیق مقر به در غیر ولد صغیر و مجنون و میت
چه در صغیر انکار را اعتبار ندارد و اگرچه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص بالغ تصادق کنند بر نسب غیر ولد
چون اخوت صحیح است و تعدی نمیکند از متصادقان بورثهٔ ایشان سوم عدم منازع در نسب پس
اگر دو کس نزاع کنند در آن فرزند اعتبار بگواه است و اگر عم اقرار کند به برادری برادر دهند مال
میت را و اگر زن میت اقرار کند بولدی و برادران تصدیق کنند مال را بفرزند دهند و اگر تکذیب
کنند زیاده از هشت یک نصیب خود را بفرزند دهند و اگر برادران بگویند که فرزندی هست و زوجه
منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران بفرزند دهند و اگر فرزند بفرزند دیگر اقرار کند نصف را
باو دهند و اگر هر دو بثالثی اقرار کنند ثلث را باو دهند و با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو
ثابت میشود فصل سوم در احکام اقرار بدانکه هرگاه اقرار کند بمالی معین جهت شخصی معین لازم است
دادن مال بآن شخص و هرگاه اقرار کند بچیزی مجهول محمول بر متعارف بلد اقرار کننده است
و هرگاه متعدد باشد آنچه غالب باشد در استعمال و اگر استعمال غالب نباشد تعیین آن بر اقرار
کننده تعلق دارد و هرگاه اقرار بمجهول کند صحیح است و التزام میکند حاکم اقرار کننده را بتفسیر آن مثل
آنکه اقرار کند بمال یا بشیء یا مال بسیار یا مال عظیم یا مال کبیر یا نفیس بشرط آنکه او را در عرف مال گویند
پس در این صورت اگر اقرار بپوست بادام یا پوسته از گندم کند صحیح نیست شیخ طوسی رحمه الله گفته که اقرار
بمال کثیر هشتاد است زیراکه در بعضی احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بهشتاد
تفسیر کرده اند و در این قول اشکال است چه در حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر اقرار
کردن قیاس است و اقرار بمجهول بر چند وجه است اول اقرار کردن بشیء و آن اعم از مال است
پس اگر تفسیر کند بحد قذف یا شفعه قبول میکند حاکم آنرا و اگر تفسیر کند بسرگین نجس قبول نمیکنند
و بعضی از مجتهدین این را نیز جائز داشته اند دوم اقرار بمال و لازم است براو آنچه او را در عرف
مال گویند اگرچه قلیل باشد پس اگر مال نباشد داخل نیست چون سرگین نجس و آیا تفسیر مال بحبه گندم
جائز است یا نه خلاف است چنانچه مذکور شد سوم اقرار باسامی اجناس چون زیت و ذهب و فضه
قول قول مقر است در تفسیر اینها با قسم چهارم اقرار بصیغه جمع و حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید

که من ده و پنج و اسم که اقل جمع منطق است خلاف است اقرب آنست که قبول میکنند پنجم اقرار بصیغه عدد چون صد و هزار
تفسیر او تعلق بمقر دارد و اگر چه بجنس نگند هم کنند ششم ابهام در جمله چون له علی ما بین واحد الی عشرة یعنی فلان را است
بر من از یک تا ده چه احتمال هشت دارد و احتمال ده دارد و احتمال نه دارد و احتمال یکجا و پنج دارد هفتم
ابهام در وصف چون له علی درهم ناقص یا چنین اگر گوید که له علی مال عظیم جلیل تفسیر هشتم ابهام در جزء
چون النصف مثلاً و تفسیر میکنند بنصف آنچه متمول باشد و اگر اقرار کنند به سهم یا نصیب بعضی از مجتهدین
میگویند که نصف راجع بدرهم میشود نهم ابهام بکذا پس اگر گوید که له علی کذا مثل آنست که بگوید له علی
شیء پس اگر بگوید له علی کذا درهم برفع یا نصب یا بجر اقرب آنست که مراد واحد است چه رفع بر بدلیت
است و نصب بر تمیز و جر باضافت و در جر بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند که در نصب احتمال
بیست درهم دارد چه اقل عدد مفردی که ممیزش منصوب میباشد بیست است و در جر احتمال صد درهم
دارد چه اقل عددی که ممیزش مجرور است باضافه صد است و اگر کذا کذا درهم باشد مثل اول است
در حال نصب و جر و بعضی گفته اند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حال
نصب بیست و یک است دهم ابهام بعطف و مانند آن چون له علی درهم و درهم و درهم چه احتمال
دارد که مراد سه درهم باشد و اگر گوید مراد بثالث تاکید ثانی است صحیح است و اگر گوید مراد بثالث تاکید
اول است صحیح نیست یازدهم ابهام بظرفیت و مانند آن چون له زیت فی جرة او سمن فی عکة او قماش
فی عیبة او الف فی صندوق ظرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر چه بی ظرف نمیباشد
اقرار باو اقرار بظرف اوست و اقرار بخیار و اقرار بنگین اوست اما اقرار به بنده که عمامه و جامه
در سر و تن دارد اقرار بجامه و عمامه نیست دوازدهم ابهام در اعیان چون له هذا الثوب او هذا
العبد مطالبه تعیین میکند پس بالتعیین اگر مقر له منکر باشد سوگندش میدهند و انتزاع میکند
حاکم مقر به را یا در دست مقر میگذارد پس اگر مقر له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکنند سیزدهم
ابهام مستخرج بطریق استخراج مجهولات و این وقتی معتبر است که مقر عالم باشد بآن عبارت پس اگر
عامی را تلقین کنند حکم مترتب نمیشود بر آن مثلاً بطریق جبر و مقابله اگر گوید زید را بر من مالی است
و نصف مال عمرو و عمرو را بر من مالی است و نصف مال زید پس مال هر یک را چه مقدار است بطریق
جبر و مقابله و هر یک از ایشان شش میباید داد و تفصیلش [illegible]

چهاردهم ابهام ممکن الاستخراج بحساب و رجوع بمقر چون له علی من الفضة بوزن هذه الصنجة او
بقدر ثمن عبد زید پانزدهم ابهام از حیثیت عموم چنانچه گوید زید راست جمیع آنچه در دست من ست
و اگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلان ست بقدر مال او و زیاده باید و اگر درین صورت
دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش میدهند و اقرار بعین و دین صحیح ست پس اگر گوید که دینی
که بر ذمه بکر ست تعلق بزید دارد و نام من در تمسک عاریت ست صحیح ست و اگر گوید بر تست
هزار و در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بآن لازم ست درینصورت هزار و اگر گوید در
جواب وزن کن یا نقد کن یا گوید من مقرم و نگوید بآن درین صورت لازم نیست چه در عرف در
دو صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرم بآن حق جهت
تو یا دیگری فصل چهارم در منافی اقرار و آن بر دو قسم ست قسم اول مقبول بدو شرط اول آنکه
بعد از اقرار کردن بچیزی استثنا زیاده بر آن چیز یا مساوی آن نکند بلکه کمتر از آن استثنا کند
مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا دو درهم چه درین صورت اقرار بهشت درهم کرده
دوم آنکه استثنا متصل باشد چه اگر بفاصله گوید الا سه درهم در مثال مذکور صحیح ست اما اگر بعد از
مدتی استثنا کند صحیح نیست و استثنا از اثبات نفی ست باجماع و از نفی اثبات خلاف مر ابو حنیفه را
که بر آن رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و اگر استثنا متعدد باشد بحرف عطف یا آنکه استثنا دوم
زیاده از اول باشد همه استثنا از اول بیرون میرود مثل آنکه گوید فلان راست بر من ده درهم
الا سه درهم و الا سه درهم یا فلانی راست بر من ده درهم مگر دو درهم مگر چهار درهم پس درین
صورت چهار درهم اقرار کرده و اگر بحرف عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح ست بشرط
آنکه مستغرق نباشد و اگر استثنا مردد باشد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم
یا چهار درهم صحیح ست و درین دو احتمال ست احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد و اگر گوید که فلانی
راست بر من ده درهمی بلکه درهمی میانه مجتهدین درین قول خلاف ست اقوی آنست که اقرار کرده
بیازده درهم مگر آنکه گوید مراد من ده درهم ست و اگر بعد از دو جمله استثنا واقع شده باشد مثل آنکه
گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا درهمی میانه مجتهدین درین خلاف ست بعضی گفته اند
که باید بهر دو جمله است و بعضی برین رفته اند که باید بجمله اخیره ست قسم دوم مردود مثل آنکه گوید

فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب و یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده ام یا اقرار کند جهت مسلمانی بشراب و یا خوک چه درین صورت تنها منافی اقرار مقبول نیست **مطلب دوم** در وصیت نمودن و درین سه فصل ست **فصل اول** در وصیت نمودن بمال و دران شرطها ست بدانکه وصیت مالک گردانیدن عین یا منفعتی ست بعد از مردن شخصی را و بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیت مسلط ساختن شخصی ست بر تصرف در چیزی که بعد از مردن بماند و شرطهای آن دوازده است اوّل ایجاب چون اوصیت لفلان بکذا او فعلوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان شخص بفلان چیز مثلاً یا آنکه گوید فلان مبلغ تصدق کنید و بفلان مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفات من و آنچه بدین ماند و صیغهٔ عربی در وصیت لازم نیست اگرچه قادر بران باشد و وصیت گنگ و کسی که عاجز باشد از نطق باشارت و کنایت است امّا اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل بآن واجب نیست اگرچه در حال نوشتن او حاضر باشند دوم قبول کسی که وصیت جهت او میکند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل چون تصرف کردن دران و این در جائی شرط است که محصور باشد امّا در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتصال بایجاب شرط نیست پس اگر قبول بعد از وفات واقع شود صحیح ست و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی آیا بعد از وفات او رجوع میتوان کرد و قبول کردن خلاف ست و مشهور آنست که جائز ست امّا اگر بعد از وفات و پیش از قبول رد کند باطل ست و اگر پیش از قبول و قبض رد کند لغو ست باجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلاف ست و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول میرسد خواه مردن پیش از موصی باشد و خواه بعد از موصی و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت وصیت باطل ست و بعضی گفته اند که اگر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل میشود و گرنه صحیح ست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق بوارث او میگیرد و اگر پیش باشد باطل ست و در قبول و رد وارث موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع میشود بورثهٔ موصی و بعضی گفته اند که بامام میرسد سوم آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و در وصیت طفل ممیز و کسی که ده ساله باشد خلاف ست بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر ده ساله داشته باشد وصیتش در ابواب البر صحیح ست و بعضی گفته اند

که اگر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است و اگر زن است هفت ساله چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت
دیوانه صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب البر و معروف نزد
بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح نمیدانند و همچنین کسی که خود را زخم زده باشد و در ان زخم خوف
مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست
هفتم آنکه موصی له موجود باشد در حال وصیت پس اگر وصیت کند جهت حمل وجود او در حال وصیت
معتبر است و اگر مشکوک باشد در وجود وصیت او صحیح نیست هشتم آنکه صحیح باشد آنچیز را که مالک شود
چه وصیت جهت ملک و چارپا و امثال آن صحیح نیست مگر آنکه در دابه بقصد علف او کنند نهم آنکه موصی و
موصی له آزاد باشند چه وصیت بنده جهت بنده صحیح نیست اگرچه قائل شویم باینکه بنده مالک چیزی
میشود و آیا بعد از آزادی وصیت که در حال رقیت کرده نافذ است خلاف است اولی نفوذ است
هرگاه معلق ساخته باشد وصیت را بر آزادی خود و اگر موصی له بنده موصی باشد صحیح است و متصرف
میشود بآزادی هرگاه ثلث مال موصی وفا کند بآن دهم آنکه موصی له را جائز باشد که وصیت بر او
کنند پس وصیت بر ظالمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست اگرچه ذی رحم باشد و بعضی
از مجتهدین بر ذی رحم جائز داشته اند و وصیت بر جهودان صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقا
وصیت بر جهودان را جائز نمیدانند و در کسی که وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر جهت
مسلمان صحیح است بچیزی که مالک آن شود پس اگر شراب باشد جهت مسلمان صحیح نیست یازدهم آنکه موصی به
بچیزی باشد که مالک آن تواند شد پس وصیت بر آزاد و وقف و ام ولد و گوشت میت و سرگین
نجس و فضلات حشرات صحیح نیست و بشراب و خوک در وصیت مسلمانان اما اگر هر دو جهود باشند
صحیح است دوازدهم آنکه ثلث مال در حال وفات باشد وفا بآن کند پس اگر زیاده از ثلث مال باشد
آن زیاده باطل است مگر آنکه وارث اجازت دهد و اجازت وارث معتبر است بعد از وفات باجماع
و قبل از آن بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات منع نموده اند و خلاف است
میانه مجتهدین که آیا اجازت وارث درینصورت تنفیذ آن چیزیست که موصی وصیت کرده یا ابتدای
عطیه است **فصل دوم** در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت متعلق بدانکه وصیت بر چهار
قسم است اول وصیت واجب چون وصیت جهت ادای حقوق واجبه خواه حق الله باشد و خواه

حق الناس دوم وصیت مستحب چون وصیت بمال کم کردن چون وصیت بخمس مال کردن بهترست از
ربع و ربع بهترست از ثلث و ثلث بهترست از نصف و بعضی از مجتهدین وصیت ثلث را باستغنای
وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد وصیت بربع را بهتر میدانند و خمس را با فقر بهتر میدانند
و چون وصیت بشهادتین و اقرار بنبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و جمیع آنچه خبر داده پیغمبر
بآن سوم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر آن چهارم وصیت مکروه چون
وصیت کردن بمال بسیار و هرگاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای تسویه میکند مگر
بارث کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که در عمه و خاله بطریق میراث ست
و وصیت جهت خویشان و موالی و مستحق زکوٰة و سبیل الله بطریقی ست که در بحث وقف مذکور شد
و وصیت بمجهول و غیر موجود صحیح ست و تعیین آن بوارث متعلق ست بعد از وفات پس اگر وصیت
بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث متعلق ست هرگاه نداند از مورث قدر
معین او را و مراد بجزو عشر ست چنانچه در روایت حسن بن ابان بن تغلب از امام بحق ناطق
جعفر صادق ع وارد شده است و در بعضی از روایات صحیحه وارد شده که مراد بجزو سبع است و بعضی
دیگر سبع ثلث ست و در روایات صحیحه وارد شده که مراد بسهم ثمن ست و در بعضی روایات ضعیفه
سدس وارد شده و شیء سدس و اگر وصیت کند بمال بسیار پس بعضی از مجتهدین هشتاد درهم ست
چنانچه در بعضی احادیث وارد شده و در نذر چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت کند جهت شخصی بشمشیری
در احادیث وارد شده که غلاف و زیورهای آن شمشیر داخل ست و در وصیت بصندوق
آنچه در وی باشد از اموال داخل ست و در کشتی آنچه در وی باشد از طعام داخل ست فصل سوم
در بیان وصی ساختن کسی و آن ولایت ست بر اخراج حقی یا استیفای حقی بر طفل و مجنون پدر و جد
طفل بالاصالت مالک ولایت اند و وصی که پدر و جد تعیین کند جهت طفل صحیح ست و اگر اذن دهند
وصی را در وصی گرفتن جائزست و اگر نهی کنند وصی را از وصی گرفتن نمیتوانند گرفت و با اطلاق
خلاف ست و مکاتبه صفار از امام حسن عسکری ع مؤید جواز ست و شروط وصی هشت ست
اول آنکه عاقل باشد پس وصی گردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی بهم رسد او را وصی بوده
او باطل میشود و اگر برطرف شود آیا عود میکند میانه مجتهدین خلاف ست و اگر دیوانگی او دوری

باشد نیز خلاف ست اقرب آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیح ست دوم آنکه بالغ باشد هرگاه تنها باشد
پس وصی گردانیدن طفل منفرد بی آنکه ضم کنند باو بالغی را صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ ست تا بلوغ
طفل آنگاه هر دو شریک اند سوم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت
بر اطفال مسلمانان باشد چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطل ست
اگرچه فاسق شود بعد از فوت موصی و بعضی گفته اند که درین صورت باطل نمیشود پنجم آنکه مولی
اگر بندهٔ شخصی را وصی کند و آیا بندهٔ خود را وصی میتواند کرد خلاف ست ششم آنکه کسی نباشد که اولی
از وصی باشد چون پدر و جد پس اگر شخصی وصی گرداند غیر پدر را صحیح نیست هفتم آنکه وصی تواند
که از عهده بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد
آیا باطل ست یا آنکه صحیح ست و حاکم ضم کند باو خلاف ست میانهٔ مجتهدین درین مسئله و اگر عجز
درین اثنا بهم رسد حاکم ضم میکند باو شخصی دیگر را هشتم آنکه صیغه بگوید چون اوصیت الیک
یعنی وصایت را بتو رجوع کردم یا تفویض امر فلان طفل خود را بتو کردم یا تو وصی منی و این شرط
در حال وصیت معتبر ست تا حین فوت پس اگر خلل رساند یکی ازین شروط را وصایت باطل ست
و بعضی گفته اند که حال وصیت کافی ست و بعضی گفته اند تا حین وفات میباید و شرط نیست
ذکوریت پس زن و خنثی با اجتماع شرائط میتواند وصی کرد و شیخ طوسی اجماع شیعه را بران نقل
کرده و بصر شرط نیست و آنچه در روایت سکونی واقع شده از منع محمول ست بر کراهیت و تقیه
و اتحاد وصی شرط نیست و با اطلاق هر دو باهم تصرف کنند و جبر میکند حاکم با امتناع ایشانرا
پس اجتماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد در حیات موصی
بشرط آنکه برسد این خبر بموصی و اگر نرسد و بمیرد مشهور آنست که لازم ست وصی را قیام بامر
وصایت مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عالم نباشد بوصیت تا آنکه بمیرد
رد میتواند کرد و وصی امین ست و ضامن نیست مگر با تعدی و تفریط و در جائی که عادت
جاری بتوکیل باشد جائز ست که وکیل بگیرد و در غیر آنچه جاری نباشد عادت بآن خلاف ست
اقوی آنست که جائز ست که وکیل بگیرد و نیز جائز ست وصی را استیفای دین خود از آنچه در
دست اوست بی اذن حاکم و قضای دین غیر نیز با علم خود میتواند کرد و بعد از آنکه قرضخواه را

سوگند دهد و بعضی گفته اند که تا نزد حاکم شرع ثابت نمیشود نمیتوانند داد و این قول اقوی ست و اختصار کند وصی بانچه تعیین کرده اند جهت او پس اگر بر مال موجود وصی کرده باشند او را در مالی که بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل ست و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند حاکم تعیین کند و حاکم مالک عزل آن وصی ست هرگاه که خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجعت او جائز ست احاد مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامی که زنده باشد و وصایت و رجوع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد عادل مسلمان

باب پانزدهم

در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مالی ست یا حقی از شخصی بعد از فوت او بوارثه بیکی از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرطی که یکی از اموری که مانع میراث بردن آنها شود چنانچه مذکور خواهد شد در او نباشد و در آن شش مطلب ست مطلب اول در بیان آنکه آنچه سبب میراث بردن میشود و آن بر سه جهت ست جهت اول خویش بودن و آن متصل بودن شخصی ست بدیگری بولادت یا بانتهای هر دو بدیگری بوجه شرعی و آن بر سه قسم ست قسم اول دو قوم اند که با یکدیگر میراث میبرند اول پدر و مادر دوم فرزندان که هر چند پائین روند و این دو قوم با یکدیگر میراث میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هرگاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال او بپدر تعلق دارد و همچنین اگر مادری داشته باشد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند سه یک مال میت تعلق بمادر دارد و تتمه بپدر تعلق دارد و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از مادر و پدر شش یک مال را میبرند و تتمه آن تعلق به پسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک آن مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و تتمه میانه ایشان و دختر پنج حصه میشود بشرطی که میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث مال با پدر و مادر ان تعلق بپدر و مادر دارد و هرگاه یکی از ایشان با دختران جمع شوند دختران ثلثان میبرند و شش یک

از پدر یا مادر ست و تتمه میان ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هرگاه شخصی بمیرد و یک پسر
داشته باشد تمام مال از پسر ست و اگر متعدد باشند مال را میانهٔ خود بالسویه قسمت میکنند و اگر پسر
و دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال
او از آن دختر ست و اگر متعدد باشند مال را میانهٔ خود قسمت میکنند و اگر میت فرزندان نداشته
و فرزندزاده داشته باشد آن فرزندزادها بجای فرزندان حصه میبرند بطریقی که مذکور شد
خواه تنها باشد و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان حصهٔ کسی را میبرند که باو میرسد
پس پسر دختر حصهٔ دختر میبرد و دختر پسر حصهٔ پسر و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر
و دختر برابر دختر میراث میبرند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختر ذکور و اناث او در میراث
بردن مساوی اند قسم دوم نیز دو قوم اند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم
ایشان دوم جد و جده هر چند بالا روند و این دو قوم وقتی از میت میراث میبرند که دو قوم
مرتبهٔ اولی نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزندزادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک
برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته تمام مال او باو تعلق دارد و اگر چه برادر پدری
یا مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال میانهٔ ایشان بالسویه منقسم میگردد و
همچنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر جمع شوند برادر و خواهر برادر دو حصه میبرد و خواهر
یک حصه میبرد چنانچه در میراث پسر و دختر مذکور شد و هرگاه برادر و خواهر پدری و مادری باشند
برادر و خواهر پدری میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر مادری جمع شوند با پدری و مادری اگر واحد
باشند شش یک مال تعلق باو دارد و اگر زیاده از واحد باشند سه یک مال تعلق بایشان دارد
و تتمه آن از برادران و خواهران پدری و مادری ست و بعضی از مجتهدین گفته اند هرگاه یک خواهر
پدری مادری و خواهر مادری جمع شوند نصف از خواهر پدری و مادری ست و شش یک از خواهر
مادری باقی میانهٔ ایشان بچهار حصه میشود سه حصه از خواهر پدری مادری و یک حصه از خواهر مادری
و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه برادر و خواهر مادری با خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه رد بر
همه میشود و هرگاه جد و جده میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند جد مساوی برادر
میراث میبرد و جده مساوی خواهر و جد و جده پدری چون برادر و خواهر پدری ست و جد

زید
محمد — علی
زوجه زینب — زوجه خدیجه
اولاد عمرو — اولاد کلثوم
تزوجها و اولاد خالد

وجدّه مادری چون برادر و خواهر مادری ست لیکن جد پدر مادری جد پدری را از میراث منع میکند چنانچه برادر
و خواهر پدر و مادری منع برادر و خواهر پدری میکنند و فرزندان برادر و خواهر در وقتی که پدران
و مادران ایشان موجود نباشند با جد و جده حصهٔ پدران و مادران خود را میگیرند و هرگاه شخصی
بمیرد و از و جد پدری یا مادری مانده باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو
دارد خواه جد پدری باشد و خواه جد مادری و هرگاه جد و جده جمع شوند جد یک حصه میبرد و
جده نیم حصه هرگاه پدری باشند و برابر حصه میبرند اگر هر دو مادری باشند و اگر از هر دو طرف
باشند جد یا جدهٔ مادری اگر تنها باشند ششیک حصه میبرد و تتمه تعلق بجد و جدهٔ پدری دارد و اگر زیاده
باشند سه یک مال تعلق بایشان دارد و تتمه تعلق بجد و جدهٔ پدری دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
کسی مادر مادری بگذارد و مادر پدری مال او میانهٔ ایشان بچهار حصه میشود یک حصه مادر مادر
بر میدارد و سه حصه مادر پدر و جد قریب بنسبت منع میکند جد بعید را پس جد بعید با وجود جد قریب
میراث نمیبرد و نسبت را مرتبهٔ اول چهار جد و جده ممکن ست که باشد پدر و مادر پدر او و پدر و مادر
مادر او و در مرتبهٔ دوم هشت جد و جده ممکن ست و در مرتبهٔ سوم شانزده و در مرتبهٔ چهارم سی و دو
و همچنین هر چند بالا روند پس اگر شخصی هشت جد و جده بگذارد اجداد و جدات مادری ثلث مال
برابر میبرند و تتمه با اجداد و جدات پدری متعلق ست باین طریق که ثلث تتمه بپدر و مادر مادر پدر
متعلق ست ذکر دو مثل انثی و دو ثلث تتمه بپدر و مادر پدر پدر متعلق ست ذکر دو مثل انثی
پس سهام اجداد و جدات مادری چهار ست و سهام اجداد و جدات پدری نه ست پس فریضهٔ
ایشان از صد و هشت منقسم میشود بجهت تباین چنانچه در بحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث بپدر و مادر مادر مادر میرسد بالسویه و دو ثلث ثلث بپدر
و مادر پدر مادر میرسد بالسویه و ثلث دو ثلث باقی بپدر و مادر مادر پدر متعلق ست بالسویه
و باقی بپدر و مادر پدر پدر تعلق دارد ذکر دو مثل انثی و درین صورت سهام خویشان مادری
هشت ست و سهام خویشان پدری هجده ست پس فریضهٔ ایشان از پنجاه و چهار سهم منقسم
میگردد بجهت تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر
مادر ست بالسویه و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر مادر ست ذکر دو مثل انثی میبرد و این مسئله

نیز از پنجاه و چهار سهم منقسم میگردد و قول اول اقوی ست قسم سوم نیز دو قوم اند اول عم و عمه هر چند
بالا روند دوم خال و خاله هر چند بالا روند و این دو قوم با عدم مرتبه ثانیه میراث میبرند پس هرگاه
شخصی بمیرد و عم بگذارد میراث باو تعلق دارد و همچنین ست عمه و اگر جمع شوند یک حصه عم میبرد و
نیم حصه عمه بشرط آنکه عم و عمه پدر و مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویه میراث میبرند
و اگر جمع شوند عم و عمه پدر و مادری و عم و عمه مادری ثلث مال از خویشان مادری ست هرگاه
زیاده از واحد باشند و سدس اگر واحد باشد و تتمه بخویشان پدری متعلق ست ذکر ضعف
انثی و اگر شخصی بمیرد و از و خال بماند تمام مال او تعلق بخال دارد و همچنین ست خاله خواه پدری
باشد و خواه مادری و فرقی نیست میانه خال و خاله در میراث چه همه را برابر میراث میدهند و اگر
خال و خاله پدر و مادری با خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادری سدس میبرند اگر واحد
باشند و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه میبرند و باقی از خویشان پدری و مادری یا پدری
است یا عدم خویشان پدر و مادری و آیا ذکر ایشان درین صورت دو مثل انثی میبرند میانه
مجتهدین درین مسئله خلاف ست و اصح آنست که همه برابر میبرند و اگر عم و عمه و خال و خاله
جمع شوند اخوال را ثلث میدهند اگر چه یکی از ایشان باشد و ذکور و اناث ایشان را
میدهند بالسویه و تتمه اعمام و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان میراث
نمیبرند و هرگاه ایشان مفقود باشند میراث میبرند و اعمام و اخوال میت اولی ست بمیراث
از اعمام و اخوال پدر و مادر و اگر عم و عمه و خال و خاله پدر میت با عم و عمه و خال و خاله
مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفی بالسویه بخویشان مادری متعلق ست بقول مشهور و
دو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد باین طریق که ثلث دو ثلث بخال و خاله پدری متعلق ست
بالسویه و دو ثلث دیگر بعم و عمه متعلق ست ذکر دو مثل انثی میبرد پس فریضه ایشان از صد و هشت
منقسم میگردد و بعضی گفته اند که خال مادر و خاله او ثلث ثلث بالسویه میبرد و دو ثلث ثلث از
عم و عمه مادر ست پس درین صورت فریضه از پنجاه و چهار قسم منقسم میگردد و بعضی گفته اند که اخوال
اربع ثلث را بالسویه میبرند و ثلث ثلثان را عم و عمه مادری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان را
عم و عمه پدری میبرند ذکر دو مثل انثی و از صد و هشت منقسم میگردد و تتمه قرب میت از

هر صنفی منع میکنند البعد آن صنف را از اصل میراث و آن بر شش وجه است اول منع طبقهٔ اولی ثانیه را
لیکن سدس نسبت به پدر و مادر را که سدس بجد و جده دهند بالنصیب اعلی خواه جد و جدهٔ پدری باشند
و خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند این دادن سدس نیست دوم منع طبقهٔ ثانیه اخوت
و اجداد طبقهٔ ثالثه را سوم منع نزدیکتر از هر مرتبه بعید تر را مادر خویشان پدری تنها را دران مرتبه
چهارم منع طبق ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن جریره را ششم منع ضامن جریره غیر او را
و اقرب از هر صنفی منع البعد از صنف دیگر نمیکند چون خواهران مادری و جد قریب پدری
نیست چه درین صورت جد قریب دو ثلث مال میبرد و خواهران مادری ثلث را و چون
جد مادری و پسر برادر مادری با برادر پدری چه درین صورت جد برادر و پسر برادر مادری را
حاجب نیست و مزاحمت به پسر برادر پدری نمیرساند و پسر میراث میبرد با جد و این قاعده تخلف
نمیکند مگر در هشت موضع اول میراث بردن پدر و مادر با فرزند زاده چه پدر و مادر نزدیکتر
اند فرزند زاده نیست اند دوم میراث بردن اجداد با فرزند زاده بر قول محمد بن بابویه و مستند
شده بحدیثی که از حضرت امام موسی ع نقل کرده اند که اگر شخصی بمیرد و از و دختر دختر بماند و جد
و جده سدس مال را جد و جده میبرند و باقی از و ست سوم میراث بردن برادر مادری یا پسر
برادر پدر مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده باینکه چون در پسر برادر پدری
مادری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برای برادر مادری است
و تتمه از پسر برادر پدر و مادری و این قول ضعیف است چه همین علت را در برادر پدری
و برادر زادهٔ پدر و مادری جاری میتوان ساخت و حال آنکه مانع است برادر زاده پدر
مادری را برادر پدری بمذهب صاحب این قول هم چهارم در صورتی که شخصی بمیرد و پسر
عم پدر و مادری بگذارد و عم پدری چه باجماع مجتهدین شیعهٔ امامیه مال آن میت تمام تعلق
دارد به پسر عم و عم را در مال او دخلی نیست و این حکم تغیر نمییابد بمتعدد بودن
از پسر عم پدر و مادری و عم یا هر دو و همچنین حکم تغیر نمییابد بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان
و آیا بذکوریت و انوثیت تغیر مییابد حکم مثل آنکه دختر عم پدر و مادری با عم پدری جمع شوند
یا پسر عم پدر و مادری با عمهٔ پدری جمع شوند میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است احوط

میراث میبرند و اگر بنده کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند و لای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشانرا
آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشانرا آزاد کند و لای اولاد بکسی منتقل میشود که جد را
آزاد کرده باشد و اگر بعد از آن پدر ایشانرا آزاد کند و لای ایشان بکسی منتقل میشود که پدر ایشان آزاد
کرده باشد وجه چهارم و لای ضامن جریره و آن چنانست که شخصی گناهان مرد آزادی را دارد شرط جنایتهای
او را ضامن شود و شرط میراث بردن کند از و میراث میبرد هرگاه میراث خواری نداشته باشد و آن آزاد
از آنکس میراث نمیبرد مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد وجه پنجم و لای کسی که بر دست او کافری مسلمان
شده باشد چه هرگاه آن کافر که مسلمان شده بمیرد و هیچکس نداشته باشد حتی ضامن جریره کسی که او را
مسلمان کرده باشد از و میراث میبرد وجه ششم و لای مستحقین زکوة چه هرگاه بنده را از زکوة بخرند و آزاد کنند
و آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او از مستحقان زکوة ست وجه هفتم و لای امامت
چه هرگاه کسی بمیرد و هیچ یک از جماعتی که مذکور شدند نداشته باشد میراث او از امام ست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد و از و یک زن بماند چهار یک آن از زن ست و تتمه
آن در حال حضور تعلق بامام دارد و حضرت امیر المؤمنین ع میراث کسی را که میراث خواری
نداشته بوده در زمان خود بفقیران شهر میت و همسایهای مفلس او میداده و اگر امام غائب
باشد دران چند قول ست بعضی از مجتهدین گفته اند که نگاه دارند تا ظهور امام و وصیت میکنند
بورثه خود در رسانیدن آن بامام و بعضی گفته اند که در زمین دفن میکنند و بعضی گفته اند که قسمت
میکنند بفقرا و استاد بنده یعنی افضل المتاخرین بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه ترجیح
این قول کرده بوده و اگر ظالمی آنرا بتعدی بگیرد کسی ضامن آن نیست اما دادن آن بظالم
بی خوف جائز نیست و اگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد میراث او نیز از
امام ست **مطلب دوم** در بیان آنچه مانع میشود فی الجمله میراث خوار از میراث بردن از
مال میت بدانکه بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود اول بنده بودن چه بنده
میراث نمیبرد خواه میت آزاد باشد خواه بنده و میراث میت درین صورت تعلق بمیراث
خوار آزاد دارد اگر چه دور باشد چون ضامن جریره و اگر بعضی از و آزاد باشد و بعضی
بنده بمقدار آنچه آزاد ست میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد

باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میانهٔ برادر و پسر منقسم بدو قسم میشود و اگر برادر نصف
آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان عم آزادی باشد چهار یک
تتمه را او میبرد و اگر نصف او آزاد باشد هشت یک را میبرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد
سوای بنده حاکم شرع آن بنده را از مال میت میخرد و آزاد میسازد و تتمهٔ مال را باو میدهد خواه آن بنده پدر
و مادر و فرزند میت باشد و خواه غیر اینها باشد از خویشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای پدر و مادر
و فرزند کسی دیگر را نمیخرند دوم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد اگر چه نزدیک او باشد
تا آنکه ضامن جریرهٔ مسلمان اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد و منع میکند ورثهٔ
کفار را اگر چه نزدیک باشد اما اگر ورثهٔ مسلمان محجوب نباشد ورثهٔ کافر میراث میبرند و فرقی
نیست میانهٔ کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و غالی در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از
مجتهدین گفته اند که ناصبی و غالی از غیر خود و از کفار میراث میبرند و در عکس میراث نیست اما مبتدعه
از مسلمانان میان ایشان و اهل حق توارث جائز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مؤمن از
اهل بدعت میراث میبرد اما در عکس میراث نمیبرد و ورثهٔ کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند
شریک اند اگر مساوی باشند و تمام مال او میبرند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه
کافر و ورثهٔ اطفال تابع پدر و مادر اند در اسلام و کفر بسبب اسلام میراث میبرند سوم کشنده
بودن چه کشنده را از مال میت میراث نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه ممنوع اند اگر
عمداً و ظلماً کشته باشند و هرگاه بخطا کشته باشند خلافی است مشهور آنست که از دیت او ممنوع اند
و اگر شبیه عمداً باشد نیز در آن خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شخصی پسر خود را جهت
ادب بزند و بسیار بزند که بمیرد میراث از و میبرد و اگر جراحت کسی از خویشان خود را ببندد
و یا بدوزد و بمیرد میراث میبرد و اگر چاروائی که کشیده باشد لگد بزند و بکشد و اگر طفل یا دیوانه
کسی را بکشد میراث میبرد و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میبرد مگر در
صورتی که آقا آزاد کند غلام را آنگاه بکشد او را و آقا را پسری باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین
گفته اند که اینجا پسر مولی میراث نمیبرد چه انتقال ولایت به پسر بعد از فوت پدر است و پدر پیش از
مردن ولایت او ساقط شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت نیز میراث میبرد زیرا که ولا منتقل

میشود از اقرب یا ابعد یا عدم او و درین حال معتق در حکم عدم ست و همچنین خلاف ست اگر معتق بگریزد و کافر باشد یا در حرب رود و یا بگیرندو بنده کنند و او فرزندی داشته باشد آنگاه غلامی که معتق آزاد کرده بود بمیرد بعضی از مجتهدین گفته اند که درینصورت ولد معتق از و میراث نمیبرد بلکه تعلق ببیت المال دارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد چه معتق درین صورت در حکم عدم ست و دیت مقتول را کسی میبرد که وارث مال اوست و بعضی منع قرابت مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندیکه بسبب انکار او لعان واقع شود از پدر و پدر از و میراث نمیبرد اما آن مادر و مادر از و میراث میبرد و فرزندان او از و میراث میبرند و خویشان مادری و زوج و زوجه میراث میبرند و در بعضی از روایات وارد شده که او از خال میراث نمیبرد و خال از و میراث میبرد و اقرب آنست که میراث میبرند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف کند بولد ولد از و میراث میبرد اما پدر از و میراث نمیبرد و آیا درینصورت خویشان پدر از و میراث میبرند یا نه خلاف ست میانه مجتهدین پنجم زنا کردن چه فرزند زنا را زانی و زانیه و خویشان ایشان میراث نمیبرند و او هم از ایشان میراث نمیبرد اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از و میراث میبرند و در بعضی از روایات وارد شده که مادر و برادران مادری و خویشان مادری از و میراث میبرند ششم بندی شدن پدر نزد حاکم از گناهان پسر چه مانع میراث بردن اوست از پسر بقول بعضی از مجتهدین و اکثر بران رفته اند که منع نمیکنند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه درین صورت پسر از ثلث ترکه محروم ست هشتم مشکوک بودن نسب مثل آنکه مولی یا شوهر دخول کند و اجنبی نیز دخول کرده باشد بر طریق واحد چه درینصورت فرزندی که حاصل شود مشکوک خواهد بود چه پدر از پسر و پسر از پدر درینصورت میراث نمیبرند و میراث پسر از فرزندان اوست و پدر را سنت ست که بیرون کند جهت او حصه از مال خود و بعضی از مجتهدین انکار این هم نیز کرده اند نهم غیبت منقطعه یکی از میراث خوار چه آن مانع ست از میراث بردن او تا آنکه دانسته شود زندگی او یا گذشتن مدتی که زنده نتواند بود و بر کسی و بعضی از مجتهدین گفته اند که درینصورت چهار سال مال او را نگاه دارند و درین چهار سال او را طلب کنند اگر

یافته نشود مال او را میان ورثه قسمت کنند دهم قرض که تمام ترکه را فرا گرفته باشد یازدهم
دو کس یکدفعه مردند یا آنکه مشتبه باشد تقدیم و تاخیر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم چه درین
صورت چنانچه نبوده باشد نباید میراث از یکدیگر نمیبرند و مال هر یک از ورثه احیای او ست
دوازدهم در شکم بودن طفل تا از شکم بیرون نیاید زنده میراث نمیبرد و پس اگر در شکم مرده باشد
یا نطفه بیفتد میراث نمیبرد سیزدهم ابعد درجه با وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد
چهاردهم مریض بودن در عقد نه وجه دخول نکردن و مردن در آن مرض چه بر قول مشهور میراث
نیست پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعضی میراث مثل آنکه جمعی که بگواهی ایشان ثابت نمیشود
کل میراث گواهی دهند چون یک زن که او آواز داد چه درینصورت طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک
مال شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد به بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه آزاد را
بیرون آرند و میراث باو دهند هفدهم قدر کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه از آن میراث نمیبرند
هجدهم وصیت کردن میت جهت کسی نسبت بیک ثلث مال خود چه درین صورت ورثه از سه یک مال
میت میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه از آن نیز میراث نمیبرند وارثه بیستم
جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه درینصورت اگر او را بکشند وارث از قیمت او
محروم است اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه درینصورت مخیر است میان دادن
غلام و دیه جنایتی که در شرع جهت آن جنایت مقرر باشد بیست و یکم فرزند نداشتن زن چه
آن زن از زمین میراث نمیبرد بیست و دوم حرام مؤبد شدن زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر
دادن زن کوچک درینصورت میراث نمیبرد و در غیب اگر از طرف مرد باشد خلاف است
میان دو امر یا مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث نقل کرده اند و از خواص این رساله
است بیست و سوم قدر حبوه که تعلق به پسر بزرگتر دارد و دیگران از آن محروم اند و حبوه
در لفظ عرب بمعنی عطیه است و آن چنانست که هرگاه شخصی بمیرد و انگشترین و شمشیر و مصحف
و رختهای بدن او تمام تعلق به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات وارد شده که زره
و کتابها و راحله و سلاح او نیز از پسر بزرگ است و آیا آن اجناس اگر متعدد باشد از پسر بزرگتر
است یا نه خلاف است میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که جامها چون بلفظ

جمع در حدیث وارد شده تمام از دست و اجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یک فرد از آن تعلق
به پسر بزرگ دارد و بعوض این عطیه به پسر بزرگ لازمست که قضا کند نماز و روزه را که از میت
فوت شده باشد بسبب بیماری یا سفر و قدرت بر قضای آن داشته باشد و اهمال کرده باشد
و این خاصه مذهب امامیه است و در مذهب سنیان سنت نیست و شروط حبوه شش است اول
آنکه پسر بزرگ موجود باشد چه اگر پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسران بزرگ متعدد
باشند میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که حبوه میانه ایشان منقسم میشود دوم آنکه پسر بزرگ
فاسد العقل نباشد و سفیه بقول بعضی از مجتهدین سوم آنکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین
چهارم آنکه غیر از حبوه چیزی دیگر داشته باشد و اگر غیر از حبوه چیزی دیگر نداشته باشد حبوه نیست
پنجم آنکه میت قرض نداشته باشد که تمام مال او را مستغرق باشد چه اگر چنین قرض داشته باشد
حبوه نیست اما اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد
خلاف است درین مسئله میانه مجتهدین اقرب آنست که تعلق به پسر بزرگ دارد و اگر در صورتی
که قرض مستغرق ترکه داشته باشد و پسر بزرگ قرض را از مال خود بدهد که حبوه را متصرف شود
آیا جائز است خلاف است اقرب آنست که جائز است ششم آنکه قضای نماز و روزه پدر کند بر
قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر قضای آنها نکند حبوه تعلق باو ندارد و خلاف است
میانه مجتهدین که آیا حبوه به پسر بزرگ دادن واجب است یا نه اکثر بدین رفته اند واجب است
و اگر فرزند بزرگ میت دختر باشد حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد و خلاف است میانه مجتهدین
که آیا قیمت حبوه را از حصه میراث پسر بزرگ کم میکنند یا نه اکثر بدین رفته اند که قیمت آنرا از
حصه میراث او کم نمیکنند و اگر میت حبوه وصیت کرده باشد جهت دیگری یا جهت صرف مصلحتی
از مصالح مسلمانان میانه مجتهدین خلاف است و اقرب آنست که اگر ثلث ترکه باشد صرف در آنچه
تعیین کرده باشد باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوف است آن زیاده بر اذن پسر بزرگ
و اگر نصیب هر وارثی از حبوه کمتر باشد میانه مجتهدین خلاف است و بعضی گفته اند ممنوع نیست
پسر بزرگ از حبوه و بعضی گفته اند که ممنوع است مطلب سوم در بیان تفصیل صاحبان فروض
و قرابت و سهام ایشان و در آن دو فصل است فصل اول در تفصیل صاحبان فروض

و قرابت بدانکه انچه در قرآن مجید وارد نشده از تصریح بحصهٔ هر یک از میراث خواران آنرا فرض ایشان گویند
و انچه بعموم قرآن استنباط کرده اند از حصهٔ ایشان آنرا قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم میشود
بسه قسم قسم اول جماعتی که بفرض تنها میراث میبرند چون مادر و شوهر در صورتی که فریضه متضمن رد نباشد
و زوجه و بنا بر قول اصح برو رد نمیشود قسم دوم جماعتی که گاهی بفرض و گاهی بقرابت میراث میبرند
چون پدر و یک دختر یا زیاده و یک خواهر یا زیاده و کلالهٔ ام قسم سوم جماعتی که بقرابت تنها میراث میبرند
و آنها سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جده و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب
در مرتبهٔ اولی اصحاب فروض اند سوای پدر با عدم فرزند و پسر هرگاه با او دختر نباشد و اجداد و جدات
از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبهٔ ثالث بقرابت میراث میبرند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب
فروض اند و انچه از میت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد و اگر متعدد باشند هر یک حصهٔ خود را میبرند
و انچه زیاده میماند رد میشود باز بصاحبان فرض چنانچه مذکور خواهد شد و در رد بر شوهر هرگاه میراث خواری
سوای او نباشد خلاف است اصح آنست که برو رد میشود و در رد بر زن نیز خلاف است اصح
آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام و خواه در حضور امام هرگاه میراث خواری
سوای او نباشد و اگر در وارث چند امر سببی یا نسبی که با او میراث میبرد جمع شوند بهمه میراث میبرد و گاه
یکی از آن مانع دیگری باشد بهمه میراث نمیبرد و آن بر هشت وجه است اول در شخصی دو امر نسبی جمع
شود که بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد دوم آنکه در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شوند که
بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد که هم پسر دختر عمه باشد
سوم آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شوند که یکی از آنها منع دیگری کند بیک امر میراث میبرد چون
برادری که پسر عم باشد ببرادری میراث میبرد چهارم آنکه نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی
مانع دیگری نباشد اما غیر اینها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زن را برادر
یا پسر برادری باشد چه درین صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانع اند از میراث بردن پس
نصف میراث پسر عم از شوهر است و نصف از برادر یا پسر پنجم آنکه در شخصی دو نسب جمع شوند که یک
نسب در شخصی چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی ازین دو بهر دو نسب
میبرد و آن دیگری بیک نسب ششم آنکه در یک شخص دو سبب جمع شوند که هر یک مانع دیگری نباشد

صورت مسئله دوم نسبت

بهره و میراث میبرد چون شوهری که معتق باشد یا ضامن جریره باشد هفتم آنکه دو سبب در یک شخص باشد
و در شخص دیگر نسبی که منع کند یکی از آنها را چون شوهری که معتق باشد و زن را پسری یا برادری
باشد چه در ینصورت شوهر بشوهری میراث میبرد اما بمعتق بودن میراث نمیبرد هشتم آنکه دو سبب
جمع شوند در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون امام هرگاه غلامی که آزاد کرده باشد
بمیرد چه بولای عتق میراث از آن غلام میبرد نه بولای امامت **فصل دوم** در بیان تفصیل سهام
مفروضه و صاحبان فروض بدانکه فروض در قرآن مجید بر شش قسم است قسم اول نصف و آن نصیب
سه قوم است اول نصیب شوهر هرگاه میت فرزند و فرزند زاده نداشته باشد دوم نصیب یک دختر
هرگاه با او پسر نباشد سوم نصیب یک خواهر پدری و مادری یا پدری با عدم خواهر پدری و مادری
هرگاه برادر نباشد قسم دوم ربع و آن نصیب دو قوم است اول نصیب شوهر هرگاه فرزند یا فرزند
زاده باشد دوم نصیب زن هرگاه فرزند و فرزند زاده نباشد قسم سوم ثمن و آن نصیب یک زن
یا چند زن است هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد قسم چهارم ثلث و آن نصیب دو قوم است
اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد دوم نصیب دو کس یا بیشتر از
خویشان مادری خواه ذکر باشند و خواه انثی قسم پنجم ثلثان و آن نصیب دو قوم است اول نصیب
دو دختر یا بیشتر هرگاه پسر نباشد با ایشان دوم نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه برادر نباشد با ایشان
قسم ششم سدس و آن نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود
باشد دوم نصیب مادر هرگاه میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری
یا پدری داشته باشد سوم نصیب یکی از خویشان مادری باشد و ترکیبات فروض سته هر یک با
دیگری بعد از سقوط مکررهای آنها بیست و یک وجه است چهارده ترکیب آن ممکن است اول جمع
شدن نصف با نصف مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری یا پدری و مادری داشته باشد دوم
جمع شدن نصف با ربع مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی
و خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد سوم جمع شدن نصف با ثمن مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی
و دختری داشته باشد چهارم جمع شدن نصف با ثلثان اما قسمت نمیشود بلکه نقصان بر خویشان
پدری میشود مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد

الجدول المشتمل بالترکیبات الممکنة

در این صورت نصف از شوهر و آن زن است و باقی از خواهران او پنجم جمع شدن نصف با ثلث مثل آنکه زنی
بمیرد و شوهری و مادری داشته باشد ششم جمع شدن نصف و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری
و مادری داشته باشد هفتم جمع شدن ربع و ثلثان مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدری و
مادری یا پدری داشته باشد هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و مادری
داشته باشد نهم جمع شدن ربع و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد
دهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختر داشته باشد یازدهم جمع شدن
ثمن و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد دوازدهم جمع شدن
ثلثان با ثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد و دو خواهر مادری
داشته باشد سیزدهم جمع ثلثان با سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدری و مادری یا پدری
داشته باشد و یک خواهر مادری داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس با سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و
پدر و مادر و فرزند داشته باشد اما هفت ترکیب دیگر که ممتنع است اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع
فریضه شوهر است با فرزند و فریضه زن است با عدم فرزند دوم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضه
زن است با عدم فرزند و ثمن فریضه او است با وجود فرزند سوم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضه
زن است با وجود فرزند و ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان پنجم
جمع شدن ثلث با ثلث ششم جمع شدن ثلث و سدس چه ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند و سدس
فریضه او است با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن مطلب چهارم در قواعد حسابی که در
قسمت ترکه احتیاج بآنها میشود و در آن دو فصل است فصل اول در بیان نسبتها که در میان
سهام ورثه و عدد ایشان بهم میرسد بدانکه نسبتهائی که در میان عددهای غیر واحد ممکن است
که بهم رسد بر چهار قسم است قسم اول تماثل که دو عدد مثل یکدیگر باشند قسم دوم تداخل و آن
چنانست که دو عدد بر وجهی باشد که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند دو مرتبه یا بیشتر
مرتبه عدد اکثر را فانی سازد و بیاید که عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون شش و سه
و این قسم را متداخلان گویند قسم سوم توافق و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند
که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد اما عددی ثالث غیر از

ایشان هر دو را فانی میسازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد دران موافق اند چون
چهار و شش که هر دو شریک اند در عاد دو که مخرج نصف ست که هر دو را فانی میسازد و گاهی ست که
فقها بحث کمی عدد و فریضه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلان در کسری
موافق هستند و این را میان رؤس و سهام اعتبار میکنند چنانچه زود باشد که در مسائل انکسار مذکور
شود قسم چهارم متباین و آنچنانست که دو عدد بهم وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عددی
ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج **فصل دوم** در بیان کسرهائی که در فریضه
باشد و مخارج مشترکه آنها بدانکه کسر آنست که واحدی را با جزای معینه قسمت میکنند و تمام آن
اجزا را مخرج گویند و بعضی از آن اجزا را کسر و کسر نیز بر پنج قسم ست اول کسر مفرد چون ثلث دوم
کسر مکرر چون ثلثان سیم کسر مضاف متحد چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف متعدد چون نصف
سدس ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددی ست که آن کسر از و صحیح
بیرون آید پس مخرج نصف دو ست و مخرج ثلث و ثلثان سه ست و مخرج ربع چهار ست و مخرج ثمن
هشت ست و مخرج سدس شش ست پس مخارج فروض ست پنج ست و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب
مخرج مضاف ست در مخرج مضاف الیه مثلا مخرج ثلث ثمن بیست و چهار ست و مخرج نصف سدس
ربع چهل و هشت ست و مخرج کسر معطوف ثنائی حاصل ضرب مخرج کسر معطوف ست در مخرج کسر
معطوف الیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار ست و اگر
توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف ست در جزو وفق مخرج کسر معطوف علیه چون ربع و سدس
که مخرج ایشان دوازده ست و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد چون
ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت ست و قاعده مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر آنست که نظر کنی
در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثنائی و ثالث پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج
سابق ست و اگر توافق باشد در جزو وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج ست و اگر تداخل باشد
اکتفا کنی باکثر چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض ست بیست و چهار ست زیرا که میانه مخرج
نصف که دو ست و مخرج ثلث و ثلثان که سه ست چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه شش شد نظر
کردیم میانه شش و چهار چون توافق بنصف بود نصف احدهما در دیگری ضرب کردیم دوازده

مثال
نصف و ربع و ...
۴ حاصل الضرب
۲۶

و نظر کردیم میانهٔ دوازده و هشت نیز توافق بربع بود و ربع احد هما را در دیگری ضرب کردیم بیست و چهار
شد و چون میانهٔ بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم **مطلب پنجم** در بیان
دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب و آن به پنج طریق است طریق اول آنکه در میان ورثه
صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند و عدد رؤس ایشان سهام ایشان خواهد بود و اگر
دختران با ایشان جمع شوند هر دو دختر را مثل یک پسر حساب کنند و بر ایشان قسمت کنند و اگر در میانهٔ
ورثه صاحب فروض باشند طلب عددی باید کرد که سهام مفروضهٔ صاحبان فروض را داشته باشد
و قسمت باید کرد بر ایشان و ترکهٔ میت نسبت بسهام ورثه بر سه قسم است قسم اول آنکه ترکه بقدر سهام
ورثه باشد و آن بر چند وجه است اول آنکه منقسم باشد بورثه بی آنکه کسری واقع شود مثل آنکه شخصی
بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است سدسان
او که دو است بپدر و مادر متعلق است و چهار باقی بچهار دختر دوم آنکه منکسر باشد چه خالی از آن
نیست که بر یک فرقه منکسر است پس در این صورت اگر میانهٔ رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب
باید کرد عدد رؤس را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و سه دختر داشته باشد اصل
فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهام از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است
میانهٔ سهام و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده میشود پس پدر و مادر
میت شش سهم میبرد و هر دختری چهار سهم و اگر میانهٔ عدد رؤس و سهام توافق باشد جزو وفق
عدد رؤس را نه جزو وفق سهام را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر
و شش دختر داشته باشد حصهٔ پدر و مادر دو سهم میشود و حصهٔ شش دختر چهار سهم و میانهٔ چهار و شش
توافق بنصف است نصف عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده میشود
شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر زیاده از یک فرقه منکسر
باشد پس خالی از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرق است یا مخصوص ببعضی دون بعضی است
و بر هر تقدیر اگر میانهٔ رؤس هر فرقهٔ منکسره و سهام ایشان توافق باشد رد باید کرد رؤس ایشان را
بجزو وفق و اگر میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانهٔ رؤس و
سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانهٔ رؤس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد رد کنند رؤس

متوافقین ایشان را بجزو وفق و آنچه میانه ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارند آنگاه نظر کنند میانه
عدد رؤس جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر تداخل
باشد اکتفا باکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزو وفق فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر ضرب باید کرد
و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس هر
فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر و حاصل را در عدد فرقه ثالثه و همچنین هر فرقه که باشد و بعد از اعمال
نظر در آنچه مذکور شد ظاهر میشود که مسائلی که در انکسار سهم بر ورثه داخل باشد بیست و چهار ست
دوازده صورت آنها که انکسار متفرق جمیع فرق ست و امهات مسائل انکسار ست و درین رساله مذکور
میگردد اول آنکه میانه سهام جمیع فرق و عدد رؤس ایشان توافق باشد و میانه رؤس جمیع فرق
تماثل باشد و رؤس هر فرقه را بجزو وفق رد باید کرد و عدد رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد
مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه
ایشان دوازده سهم ست سه سهم نصیب شش زن ست و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج
سهم نصیب خواهران پدری و چون میانه سهام زوجات و رؤس ایشان توافق بثلث یعنی اثم
بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو بود و میانه سهام خواهران مادری و رؤس ایشان
توافق بربع یعنی اثم بود رؤس ایشان بربع که دو بود رد کردیم و میانه رؤس خواهران پدری و سهام
ایشان توافق بخمس بود یعنی اثم رد کردیم رؤس ایشان را بخمس که دو بود و چون در رؤس جمیع فرق
بعد از رد آنها بجزو وفق تماثل باشد یکی از آنها را که در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد
حصه هر یک از زنان یک سهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم شد
دوم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تماثل باشد همان عدد رؤس
یکفرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر پدری و هفت خواهر
مادری داشته باشد چه اصل فریضه ایشان دوازده سهم ست حصه زنان سه سهم ست بر رؤس ایشان منکسر
و میانه آنها تباین ست و حصه خواهران مادری چهار سهم ست بر رؤس ایشان منکسر و میان آنها تباین
و حصه خواهران پدری پنج سهم بر رؤس ایشان منکسر و میانه ایشان تباین ست و چون رؤس جمیع
متماثل بود رؤس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب کردیم هشتاد و چهار سهم شد حصه هر یک از زنان

اصل فریضه
هفت زوجه — هفت خواهر پدری
ربع — تتمه
۱۲
هفت خواهر مادری
ثلث
۴
چون حصه ازواج ربع است
در ربع ۲۱ ۸۴ ازواج
سه سهم هر یک سه سهم

سه سهم شد و حصهٔ هر یک از خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ هر یک از خواهران پدری پنج سهم سوم آنکه میانهٔ
رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانهٔ رؤس و سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانهٔ رؤس جمیع
فرق تماثل باشد رؤس آن بعض را که میانهٔ سهام و رؤس آنها توافق باشد بجزو وفق رد باید کرد و همان
رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و سه خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم است و حصهٔ خواهران سه سهم است و چون میانهٔ
سه و سه توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم ایشانرا بسه و سه را در اصل فریضه ضرب زدیم دوازده شد
سه سهم حصهٔ زنان شد و هر یک از خواهران پدری را یک سهم رسد چهارم آنکه میانهٔ رؤس و سهام
جمیع فرق توافق باشد و میانهٔ رؤس ایشان تداخل باشد رؤس هر فرقه را بجزو وفق رد باید کرد و اکثر
را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است با رؤس ایشان چون
متوافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشانرا بدو که ثلث شش است و حصهٔ خواهران مادری
چهار است با رؤس ایشان چون متوافق بربع بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشانرا بربع که چهار است
و حصهٔ خواهران پدری پنج است با رؤس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشانرا بخمس
که دو است و چون میانهٔ رؤس جمیع فرق تداخل بود اکتفا بچهار کردیم چهار را در اصل فریضه زدیم
چهل و هشت شد حصهٔ هر یک از زنان دو سهم و حصهٔ هر یک از خواهران مادری یک سهم و حصهٔ
هر یک از خواهران پدری دو سهم شد پنجم آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس
ایشان تداخل باشد همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه
زن و شش پسر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان هشت سهم است یک سهم حصهٔ زنان و میان آن
و رؤس ایشان تباین است و هفت سهم حصهٔ پسران و میان آنها تباین است و چون میان هر دو
فرقه تداخل بود اکتفا بشش کردیم و شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصهٔ هر یک
از زنان دو سهم و حصهٔ هر یک از پسران هفت سهم ششم آنکه میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق
توافق باشد و میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس تداخل باشد
رؤس آن بعضی را که با سهام ایشان موافق اند بجزو وفق رد باید کرد و اکثر را در اصل فریضه

اصل فریضه
سه زوجه — سه خواهر پدری

اصل فریضه
شش زوجه — شانزده خواهر مادری — ده خواهر پدری
سبع ۴ — ثلث ۲

فریضه
سه زوجه — شش پسر
ثمن ۱ — تتمه

ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم
است حصهٔ زنان یک سهم شد و حصهٔ برادران سه سهم شد و چون میانهٔ ایشان توافق بثلث بود یعنی اعم
رد کرده اند رؤس ایشان را بثلث که دو است و چون میانهٔ دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه
ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم است و حصهٔ هر یک از برادران پدری دو سهم ششم آنکه میانهٔ
جمع رؤس فرق و سهام ایشان توافق یعنی اعم باشد و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد رؤس ایشان را
بجزو وفق رد باید کرد و جزو وفق رؤس فرقه را در فرقهٔ دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقهٔ ثالثه
و حاصل را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر مادری
و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است و چون
میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق یعنی اعم بود برادر رد کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصهٔ خواهران
مادری چهار سهم بود و میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بربع بود رد کردیم رؤس ایشان را بربع یعنی
شش و حصهٔ خواهران پدری پنج بود و میانهٔ رؤس و سهام توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را
بخمس یعنی ده و چون میانهٔ رؤس فرقهٔ اولی و ثانیه توافق بنصف بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده
شد و میانهٔ حاصل و رؤس فرقهٔ ثالثه توافق بود بنصف ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد
آنگاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصهٔ زنان صد و هشتاد
سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و چهل سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سه صد سهم باشد هشتم
آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد جزو وفق فرقهٔ
اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر
پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم و حصهٔ برادران پدری
سه سهم و چون میانهٔ رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف دو را در ده
ضرب کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست شد و حصهٔ برادران
پدری شصت شد نهم آنکه میانهٔ رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانهٔ سهام و رؤس
بعضی توافق نباشد و رؤس ایشان متوافق باشد رؤس آن بعضی را که توافق است میانهٔ سهام
و رؤس ایشان رد باید کرد بجزو وفق و ضرب باید کرد جزو فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه و حاصل را در

فریضه
چهار زن و شش برادر پدری
ربع ۱ — تتمه ۳

فریضه
زوجات دوازده — خواهران مادری بیست و چهار — خواهران پدری پنجاه
ربع ۳ — ثلث ۴ — خمسه
رد — رد — رد
۴ — ۶ — ۱۰

اصل فریضه ایشان مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان
چهار است حصه زنان یک سهم است و حصه خواهران پدری سه سهم است و میانه سهام و رؤس ایشان توافق
بثلث است یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و چون میانه رؤس هر دو فرق توافق بنصف
بود سه را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در چهار اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد
حصه زنان دوازده سهم شد و حصه خواهران پدری سی و شش سهم شد قسم سیم آنکه میانه سهام و رؤس جمیع توافق
باشد و میانه رؤس آنها تباین باشد و رؤس آنها را بجزو وفق رد باید کرد و ضرب باید کرد رؤس هر
فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد فرقه ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن
و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است
سه سهم حصه زنان و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم رؤس
ایشان را بثلث که دو است و حصه خواهران مادری که چهار است و چون میانه رؤس و سهام ایشان
توافق بربع بود رد کردیم رؤس ایشان را بربع یعنی سه و حصه خواهران پدری پنج است و چون
میانه رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را به پنج آنگاه دو را در سه
ضرب کردیم حاصل را در پنج ضرب کردیم و حاصل را در دوازده که اصل فریضه است زدیم سیصد
و شصت حاصل شد حصه زنان نود سهم شد و حصه خواهران مادری صد و بیست شد و حصه خواهران
پدری صد و پنجاه شد قسم چهارم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس جمیع
فرق تباین باشد رؤس هر فرقه در دیگری ضرب باید کرد حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه و حاصل
را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است و حصه خواهران مادری چهار
سهم است و حصه خواهران پدری پنج سهم است و میانه سهام و رؤس و جمیع فرق توافق نبود پس
ضرب کردیم دو را در پنج و حاصل او را در هفت و حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد
حصه زنان دویست و ده سهم میشود و حصه خواهران مادری دویست و هشتاد سهم میشود و حصه
خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم میشود قسم پنجم آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق
باشد و میانه رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس

فریضه ۱۲
چهار زوجه شش خواهر مادری
ربع ۳ ثلث ۴
هفت خواهر پدری
تتمه ۵

متوافقین بجزء وفق رد باید کرد و رؤس فریقه اول را در ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فریقه ثالثه و حاصل را
در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضه ایشان دوازده است حصه زنان سه سهم و حصه خواهران مادری چهار سهم و حصه خواهران
پدری پنج سهم چون میانه رؤس خواهران مادری و سهام ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس
ایشان را بنصف که سه باشد و چون میانه رؤس بقیه فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و
حاصل را در هفت و حاصل را در اصل فریضه یکهزار و هشت سهم حاصل شد حصه زنان دویست و پنجاه و دو
سهم شد و حصه خواهران مادری سیصد و سی و شش سهم و حصه خواهران پدری چهارصد و بیست سهم
میشود قسم دوم آنکه ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض پس زیادتی رد باید کرد بر
صاحبان فروض سوای زوج و زوجه که اصح آنست که بر زوج رد کرده میشود مطلقا و در زوجه خلاف است اصح
آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد و سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنیان که ایشان
میگویند که آنچه از حصه صاحبان فروض زیاده آید از خویشان پدری است و این را تعصیب میگویند
و تعصیب پیش شیعه باطل است و از عادت فقهای امامیه آنست که هرگاه ترکه زیاده از فروض
صاحبان فروض باشد اول قسمت فرض ایشان میکنند آنگاه تتمه را نیز بر ایشان رد میکنند و
حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین نصیر الملة والدین محمد طوسی قدس الله سره در رساله
میراث خویش چنین قسمت میکند بر صاحبان فروض و طریقه سلطان المحققین با وجود آنکه اخصر است
در احادیث ائمه معصومین نیز مذکور است چنانچه در روایت صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر
وارد شده که گفت حضرت امام محمد باقر صحیفه بمن داد که بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین بود و املای حضرت
رسالت پناه بمن نمود و خواندم نوشته بود که شخصی مرده بود و او دختری و مادری داشته حصه دختر
نصف است و حصه مادر سدس قسمت باید کرد بر چهار سهم پس سه حصه تعلق بدختر دارد و یک حصه
بمادر تعلق دارد و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده که دیدم در آن صحیفه که بخط حضرت امیر المؤمنین ع و
املای حضرت رسالت پناه صلعم نوشته بود که مردی فوت شد و دختری و پدری و مادری داشت
حصه دختر نصف است سه سهم و حصه هر یک از پدر و مادر او یک سهم قسمت باید کرد مال او بر
پنج سهم سه حصه آن تعلق بدختر دارد و دو حصه آن تعلق بپدر و مادر و قس علی هذا جمیع مسائل

که مشتمل بر رد بر صاحبان فروض ست و در طبقهٔ اولی و طبقهٔ ثانی نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقهٔ ثانیه رد را
جایز میدانند یازده قسم ست اول آنکه شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر وا گذاشته باشد بطریق
سلطان المحققین فریضهٔ او از چهار سهم منقسم میشود دوم آنکه شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری
وا گذاشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میشود سوم آنکه شخصی بمیرد و سه دختر وا گذاشته باشد
یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر وا گذاشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود چهارم آنکه
زنی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری وا گذاشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده
منقسم میشود پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و زنی وا گذاشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان از سی و دو سهم منقسم میشود ششم آنکه مردی مرده باشد و دختری و پدری و مادری و زنی
وا گذاشته باشد اصل فریضهٔ ایشان بچهل سهم منقسم میشود هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر
و یکی از پدر و مادر و زنی وا گذاشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میشود هشتم آنکه
شخصی بمیرد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری وا گذاشته باشد و اصل فریضهٔ ایشان از چهار سهم
منقسم میشود نهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر وا گذاشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان پنج سهم ست دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری
وا گذاشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز پنج سهم ست یازدهم آنکه شخصی بمیرد و یک خواهر مادری و یک خواهر
پدری و زنی وا گذاشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شانزده است و اگر درین یازده صورت اصل
فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتهائی که در ما سبق مذکور شد باید کرد
بر ایشان و رد نیز بر دو قسم ست اول رد اخماسی که آنچه از فروض صاحبان فروض زیاد میشود
بر پنج قسم منقسم میگردد مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و پدری و مادری وا گذاشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان شش سهم ست دو سهم تعلق بپدر و مادر دارد و سه سهم تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد
میشود بر پنج سهم دوم رد ارباعی و آن چنانست که تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد
و جماعت مذکوره و دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری
وا گذاشته باشد چه درین صورت بمادر رد نمیشود بلکه تتمه میان دختر و پدر بچهار سهم منقسم میشود
اند [illegible] این صورت نیز بر پنج خمس منقسم میکنند ما در را پدر را میدهند پس ایشان به

یازده صورت بطریق سلطان المحققین نصیر الدین

بر یک قسم ست قسم سوم آنکه ترکه ناقص باشد از سهام صاحبان فروض و سبب آن دو امر ست اول داخل شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد و دو دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده ست و چهار سهم حصهٔ پدر و مادر ست و سه سهم حصهٔ شوهر ست و پنج سهم باقی مانده و سهام مفروضهٔ دختر هشت ست چون اینجا شوهر داخل باشد حصهٔ او ناقص نشد و نقص بر دو واقع شده و هر جا که در ترکه نقص واقع شود بر پدر و دختران و خواهران پدری یا مادری یا پدری ست خلاف مر سنیان را که ایشان بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب حق امامیه باطل ست دوم داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدری یا مادری یا پدری و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده ست ثلث آنکه چهار ست حصهٔ خواهران مادری و ربع آن که سه حصه ست حصهٔ زن ست و باقی پنج حصه خواهر پدر و مادری یا پدری ست و سهام مفروضهٔ ایشان شش باشد اینجا نقص بر دو واقع میشود طریق دوم آنکه نسبت دهند سهام هر وارثی را از فریضه پس بآن نسبت از ترکه میگیرند و این نزدیک ست بفهم هرگاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و از زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه از دوازده سهم منقسم میشود زن ربع ترکه که سه ست میبرد و مادر ثلث ترکه میبرد که چهار ست و باقی که پنج ست ربع و سدس ترکه است بپدر متعلق ست و گاه هست که نسبت واضح ست و آسان نمیشود مگر بضرب مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکور باشند چه محتاج ست که ضرب کنند پنج را در عدد سهام مفروضه تا شصت حاصل شود پس هر دیناری را دوازده جزو باید کرد تا منقسم شود پس نه و چه را پانزده جزو میرسد که یک دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزو میرسد که یک دینار و دو ثلث دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزو میرسد که دو دینار و نصف سدس دینار باشد طریق سوم آنکه قسمت کنند ترکه را بر فریضه پس خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یک آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزدیک بفهم ست چه قسمت درین صورت سهل ست چون فریضهٔ مذکوره و ترکه شش دینار باشد و بعد از قسمت بر دوازده سهم هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس ضرب کنند نصف دینار را در سهام زوجه که سه ست یک دینار و نصف سهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار ست ضرب کنند دو دینار شود و نصف دینار را در سهام پدر که پنج ست ضرب کنند دو دینار و نصف میشود طریق چهارم آنکه مسئله

در میان ذوی الفروض باشد و آن بر دو قسم است اول آنکه در ترکه کسر نباشد چنانچه دوازده دینار و چه سهام هر
وارثی را از فریضه باید گرفت و ضرب باید کرد در ترکه آنچه حاصل شود قسمت کنند بر اصل فریضه پس خارج
قسمت نصیب آن وارث است مثل شوهر و پدر و مادر و پسر و یک دختر چه فریضه ایشان بیست و چهار
است [illegible] میشود نصیب اولاد هم پنج و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل میشود
پس سهام هر یک از زوجیات پنج بود ضرب کن او را در دوازده که مقدار ترکه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد
بر صد و بیست و نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام هر یک از پدر و مادر
بیست سهم است چون ضرب کنند در دوازده دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج
قسمت دو دینار میشود و آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسر بیست و شش است چون ضرب
کنند با دوازده و قسمت کنند بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود و نصیب دختر
دینار و سه عشر دینار میشود دوم آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد و زیاده
کنند به جهت کسر و عمل کنند آنچه در اول مذکور شد پس در مثال مذکور هر گاه ترکه دوازده دینار و نصف
باشد چهار آنرا بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و همچنین هر گاه ممکن باشد قسمت بقیراط
و حبات و ارز باین طریق عمل کنند و دینار بیست قیراط است و قیراط سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از ارز
اسم خاصی نیست طریق پنجم مناسخات و آن چنان است که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده باشد
و یکی از ورثه او بمیرد و در این صورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو
قسم است اول آنکه وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت
او بمانند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر و همچنین یک برادر و یک
خواهر بمیرد تا آنکه خواهر و برادر بماند مال میت میان ایشان اثلاثا حصه میشود و اگر برادران و
خواهران پدری باشند و باشد بالسویه اگر برادران و خواهران مادری باشند دوم آنکه
مختلف باشند وارث و استحقاق یا یکی از اینها پس اگر منقسم شود نصیب میت ثانی بر ورثه
ایشان هر دو مسئله از مسئله اولی منقسم میگردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر [illegible]
داشته باشد آنگاه شوهر بمیرد و پسری و دختری گذارد و فریضه اولی هشت است حصه شوهر
چهار است و سه ورثه او منقسم میشود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانه نصیب میت ثانی و سهام

ورثهٔ او توافق باشد وفق فریضهٔ ثانیه را در وفق نصیب او ضرب کنند در فریضهٔ اولی مثل آنکه کسی بمیرد
و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از او دو پسر و دو دختر بماند فریضهٔ
اولی شش است نصیب پسر چهار است و سهام ورثهٔ او شش و میانهٔ سهام ورثه و رؤس ایشان توافق
بنصف است ضرب میکنند سه را در شش هجده میشود و اگر تباین باشد ضرب میکنند فریضهٔ ثانیه را در
اولی چون پدری و مادری و پسری بمیرد و پسر یک دختر از او بماند فریضهٔ اولی شش است و نصیب
پسر چهار است و سهام ورثهٔ او پنج و میان رؤس و سهام ایشان تباین پنج را در شش ضرب باید کرد
سی میشود و اگر یکی از میراث خواران میت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل بر این قیاس است و همچنین اگر
فرض کثرت تناسخ کنند مطلب ششم در لواحق میراث و در آن چهار فصل است **فصل اول**
در بیان میراث جماعتی که بیکدفعه در زیر آب غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد و همه بمیرند
از یکدیگر میراث میبرند بچهار شرط اول آنکه هر یک مالی داشته باشد چه میراث در مال است
پس اگر در میانهٔ ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمیبرند از او میراث نمیبرند دوم آنکه
از یکدیگر میراث ببرند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان
فرزندی داشته باشد چه برادر میراث نمیبرد با وجود فرزند سیوم آنکه تقدیم و تأخیر مردن هر یک
بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تأخیر مشخص باشد مقدم میراث نمیبرد چهارم آنکه مردن
ایشان بسبب غرق یا هدم باشد پس اگر دو کس بیکدفعه باجل خود بمیرند میراث نیست و بعضی از
مجتهدین گفته اند که هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر
جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث میبرند و هرگاه این شرطها بهم رسند از
یکدیگر میراث میبرند از همه چیزهای یکدیگر سوای آنچه از یکدیگر میبرند چه از آن میراث نمیبرند زیرا
که لازم می آید که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که
از آن نیز میراث میبرند و خلاف است میانهٔ مجتهدین که آیا در این صورت تقدیم میراث بردن کسی
که ضعیف تر باشد واجب است یا نه اظهر آنست که واجب نیست لیکن سنت است پس اگر پدر
و پسری بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد و حصهٔ پدر را باید داد آنگاه فرض
مردن پدر باید کرد و حصهٔ پسر را بیرون کنند از متروکات پدر سوای آنچه از پسر میراث برده چه

از آن میراث نمیبرد و آنگاه از هر یک آنچه میراث برده اند بمیراث خواران زنده ایشان میرسد و اگر یکی از ایشان
میراث خوار نداشته باشد مال کسی که میراث خوار ندارد بکسی میرسد که با او غرق شده باشد و از وی بورثه
زنده او میرسد **فصل دوم** در میراث خنثی یعنی کسی که فرج مردان و هم فرج زنان داشته باشد و طریق
در تحقیق حال او چنانست که ببینند که بول از کدام فرج بیشتر بیرون می آید حکم بآن کنند و اگر از
هر دو یکدفعه بیرون می آید ببینند که از کدام آخر منقطع شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بکسی کنند
که اول منقطع شود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در این صورت خنثی مشکل است
و در حکم او میانه مجتهدین خلاف است بعضی گفته اند که پهلوهای او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد
زن است و اگر هفده داشته باشد باین طریق که نه ضلع از جانب راست او باشد و هشت از جانب
چپ او مرد است و بعضی گفته اند که قرعه بزنند و بعضی گفته اند که اگر علامتی داشته باشد از لحیه یا از
بول یا از حیض یا احتلام یا جماع بآن عمل کنند و اگر همینها نباشد میراث مرد باو دهند و مشهور در
میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن میگیرد باینکه ترکه بر تقدیر ذکوریت منقسم
سازند یکمرتبه و بر تقدیر انوثیت مرتبه دیگر آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزو وفق
در توافق یا در اکثر یا در تداخل و حاصل را در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را آنگاه هر
وارثی را نصف آنچه حاصل میشود در دو فریضه بدهند پس هرگاه میت پسری و دختری و خنثی بگذارد
فریضه ایشان از چهل سهم منقسم میشود چه فریضه ذکوریت پنج است و انوثیت چهار و چهار را در
پنج ضرب کردیم بیست میشود و بیست را در دو ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکوریت
خنثی شانزده میشود و حصه او بر تقدیر انوثیت خنثی بیست میشود نصف هر دو هجده میشود و
حصه خنثی سیزده میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوثیت ده و
حصه دختر نه میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوثیت او ده میشود
و اگر در صورت مذکوره شوهر یا زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب
ایشان را بیرون باید کرد آنگاه تتمه را قسمت باید کرد بر چهل هر اسمی را سه سهم اگر شوهر باشد و هفت
اگر زن باشد و اگر جمع شود با پدر و مادر خنثی فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوثیت
پنج است و حاصل ضرب پنج در شش سی است و هرگاه در دو ضرب کردیم شصت میشود و پدر و مادر

با منطوق ست که یکی از ایشان را بیدار میکنند اگر هر دو بیکدفعه بیدار شوند میراث یک کس میبرند و اگر یکی
بیدار شود و دیگری نشود میراث دو کس میبرند و میراث کسی که در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از
شکم بیرون می آید و حرکت کند حرکت احیا اما احتیاطاً حصهٔ دو پسر میباید گذاشت پس اگر مرده زاید
بر ورثه قسمت کنند اما میراث ولد ملاعنه از مادر و فرزند و زوجه است و با عدم ایشان از خویشان
مادری ست بالسویه و او نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند
و زوجه ست نه پدر و مادر او و میراث نمیبرند و نه کسی که با ایشان نزدیک باشد و هرگاه فرزند و زوجه
مفقود باشد ضامن جریره میراث میبرد از او و با عدم او امام و ولد الزنا از یکطرف منع مخصوص
با آن طرف ست نه طرف دیگر **فصل چهارم** در بیان میراث مجوس بدانکه میانهٔ مجتهدین خلاف ست
در میراث ایشان بنسب صحیح و سبب صحیح و اما فاسد نمیبرند و بعضی گفته اند بهر دو میبرند خواه صحیح و خواه فاسد
و بعضی گفته اند که بنسب صحیح و فاسد میراث میبرند و بسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد و آنچه در حدیث وارد
شده مؤید قول دوم ست چه در روایت سکونی از حضرت امیر المؤمنین وارد شده که مجوسی از مادر
و خواهر و دختر میراث میبرد از جهت آنکه مادر او ست و زن او ست و حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع
بکسی که دشنام مجوسی میداد که مادر خود را خواسته بود گفت نمیدانی که این پیش مجوسی نکاح است
پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از و دختری بهم رسد زوجه او نصیب دختری و زنی را
میبرد و دختر نصیب دختران دیگر میبرد و اگر خواهر مادری خود را که جدهٔ پدری او باشد بخواهد یا خواهر
پدری خود را که جدهٔ مادری او باشد و بخواهد بهر دو میراث میبرد اگر یکی از آنها منع دیگری کند
ارث بمانع میبرد چون دختری که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر هم
باشد و خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانان ست و مسلمان بسبب
فاسد میراث نمیبرند باجماع اما بنسب فاسد چون وطی شبهه میراث میبرد

باب نوزدهم

در بیان حدودی که در شرع مقرر ست جهت دزدی و زنا و لواطه و تحقیق و غیر آن و تعزیرها
جهت بعضی از گناهان از شارع مقرر ست بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده است
بحسب شرع عقوبت خاص ست که متعلق بآزار بدن کسی ست که گناهی از و صادر شده باشد

و شارع جهت آن مقداری معین کرده بحسب هر فردی از افراد حد و دو در آن سه مطلب است

مطلب اول در بیان اقسام حد دزد و آن چهارده است و در آن شش فصل است فصل اول

در بیان قسم اول از اقسام حد دزد و آن بریدن دست راست است در مرتبهٔ اولی و پای چپ در
مرتبهٔ ثانیه و حبس مخلد در مرتبهٔ سیوم و کشتن در مرتبهٔ چهارم و این حد دزدی کردن است و شروط آن
چهارده است اول آنکه دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند او را تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که در مرتبهٔ اول دزدی طفل را عفو باید کرد و در مرتبهٔ دوم او را تادیب باید کرد و در مرتبهٔ سوم
سرهای انگشتان او را باید تراشید آنقدر که خون آلوده شود و در مرتبهٔ چهارم سرهای انگشتان
او را باید برید و در مرتبهٔ پنجم دست راست او را بالطریق بالغ باید برید دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه
را تادیب باید کرد و اگر چه مکرر از وی دزدی صادر شود و اگر جنون دوری باشد و در حالت
غیر دیوانگی دزدی کند از وی حد ساقط نمیشود سیوم آنکه مختار باشد پس اگر کسی باشد که او را باکراه
بران دارند بر او حد نیست چهارم آنکه آنچه دزدیده مال باشد پس اگر مال نباشد بر او حد نیست مثل
آنکه طفل آزادی را بدزدد و اگر چه جامهای او زیاده از یک ربع مثقال طلا بوده باشد اما خواه
بر متاع اگر بالغی را بدزدد و جامهای او ربع مثقال طلا بوده باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را
بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ شخصی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه غلام در خواب باشد یا مست
باشد و در دزدیدن مال فرقی نیست میانهٔ جامه و طعام و میوه و آب و نمک و ظرف و خاک
و گل ارمنی و حیوان و غیر آن پنجم آنکه آن مال بنصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک مثقال طلا
شرعی خالص است که مضروب باشد یعنی سکه معامله یا هر چه قیمت او ربع مثقال باشد پس دزدیدن
چیزی که قیمت آن کمتر ازین باشد حد ندارد پس انگشتری که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت
آن چهار یک مثقال باشد اگر بدزدد حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال طلا باشد بدزدد
و گمانش آن باشد که ربع مثقال نیست حدی ندارد و اگر کسی جامه را بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع
مثقال طلا باشد و در جیب آن جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم با آن نباشد بعد از دزدیدن جامه
ظاهر شود آیا حد دارد یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله نیز خلاف است و آیا دزدیدن نصاب
بیکدفعه شرط است یا نه مجتهدین را درین مسئله نیز خلاف است اقرب آنست که شرط است و آیا اگر

و شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند آیا قطع بر ایشان هست یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلاف ست
اقرب آنست که قطع بر ایشان قطع نیست ششم آنکه آن مال مال فرزند و آقا و غلام نباشد چه اگر پدر مال
فرزند خود را بدزدد یا آقا مال بندهٔ خود را اگرچه مکاتب باشد بدزدد برین دو شخص قطع نیست اما
اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع هست و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد هفتم آنکه آنچه دزدیده باشد
در سال قحط طعام نباشد چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست هشتم آنکه تمام آن مال از مال
غیر دزدیده چه اگر مال خود را باجاره داده از مستاجر بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر
مال مشترک را بدزدد و همچنین ست حکم آنکه اگر مال خود را بگمان آنکه مال غیر ست بدزدد قطع نیست نهم آنکه
پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز پیش از آنکه بحاکم عرض کنند حاکم بقطع او
حکم کند مالک آن شود مثل بهبه یا بمیراث یا بخریدن دهم آنکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت
باشد قطع نیست مثل آنکه کسی توهم کند که مالک او ست آنچه برده اگرچه مجرد دعوی باشد قطع نیست یازدهم آنکه
مال دزدیده مال محترم باشد پس دزدیدن شراب یا گوشت خوک باعث قطع نمیشود و اگرچه از یهود
ستتر باشد لیکن در صورت غرامت آن جهت یهود باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال
باشد بدزدد در ان میانه مجتهدین خلاف ست اقرب آنست که سبب قطع میشود و اگر آلات لهو
چون طنبور یا ظرف طلا و نقره را بدزدد بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن برد ارزد
و قیمت آن ربع دینار باشد در ان خلاف ست و اقرب آنست که قطع هست و اگر مال کافر حربی را
بدزدد باعث قطع نمیشود و اگر مال یهود را که بشرائط ذمه باشد بدزدند باعث قطع میشود دوازدهم
آنکه آن مال از حرز بدزدد و مراد بحرز جائیست که بواسطه نگهداشتن در ان بگذارند و آن مختلف
باختلاف اموال ست پس حرز زر و جواهر صندوق ست با قفل و دکان دربسته جهت متاع و غیر
آن و خانه و باغ جهت میوه حرز ست و طویله جهت چارپا و قبر جهت کفن و اگر در دکان گشاده
باشد و صاحب دکان نگاه کند آیا اگر چیزی بدزدد موجب قطع میشود یا نه میانه مجتهدین درین
مسئله خلاف ست و درخت میوه حرز نیست پس اگر از درخت بدزدد قطع نیست و اگر در مسجد را
بدزدند یا چیزی از آلات سقف او قطع نیست و اگر کفن از قبر بدزدند قطع هست و آیا شرط ست
که قیمت آنها ربع یکمثقال باشد یا نه میانه مجتهدین خلاف ست و اگر بغیر کفن چیزی باشد در قبر

گذارند و کسی آنرا بدزدد قطع نیست و دزدیدن جامهٔ خانهٔ کعبه یا پارهٔ آن میانهٔ مجتهدین خلاف ست و اگر چیزی را غیر از حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزدند قطع نیست دوازدهم آنکه دزد در بیرون آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد پس اگر یکی حرز را بشکند و دیگری بیرون برد بر هیچکدام قطع نیست سیزدهم آنکه دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر بر چارپایی بار کند و بیرون آرد یا آنکه طفلی را همراه خود ببرد که او را ببر دارد قطع نیست چهاردهم آنکه دزد پنهانی برد چه اگر بظاهر برد بقهر و غلبه یا غیر آن قطع نیست و در دزد مسلمان بودن و آزادی و ذکوریت و بینائی شرط نیست پس اگر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع هست بعد از آنکه این شرطهای مذکور متحقق شود واجب ست بر دزد که آنچه دزدیده باشد بصاحب باز دهد یا مثل آن یا قیمت آنرا با تلف و قطع کردن دست او مانع نیست از رد کردن مال دزدیده بصاحب او و حد او آنست که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبهٔ اول چهار انگشت دست راست او را ببرد و کف دست و شست او را بگذارد و در مرتبهٔ دوم پای چپ او را ببرند تا عقب و عقب را بگذارند و در مرتبهٔ سوم او را حبس مخلد کند و در مرتبهٔ چهارم اگر دزدی کند مثل آنکه در حبس چیزی بدزدد او را حاکم بکشد و غیر حاکم را جائز نیست قطع و اگر دست راست دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راست نمیتوان برید و سنت ست که بعد از بریدن دست و پای دزد را بروغن زیت داغ کنند فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حد و آن بریدن دست راست و پای چپ یا عکس آن و کشتن و گلو کشیدن ست و خلاف ست درین حد میانهٔ مجتهدین که امام میانهٔ آنها مخیر ست یا بترتیب همه را فعل آورد و بعضی از مجتهدین بترتیب گفته اند و همچنین خلاف ست در این که آیا زنده بگلو باید کشید یا اول بکشند و آنگاه بگلو بکشند و آن حد محارب ست و آن کسی ست که در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز شمشیر برهنه کند بقصد ترسانیدن مسلمانان خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خواه از جماعتی باشد که گمان برند که راه مسلمانان بزنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای چپ او را باید برید آنگاه او را باید کشت و اگر مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست

راست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون باید کرد و مکتوبی بشهرها میباید نوشت که از مصاحبت
و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کنند و منع کنند او را از داخل شدن بلاد شرک و اگر ایشان او را
در بلاد خود جا دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا آنکه او را سر دهند و از شهر بیرون کنند
و اگر جراحت کرده باشد قصاص برو لازم است و اگر اقتصار بر کشیدن سلاح کرده باشد و کسی را
نکشته باشد و جراحت نکرده باشد و مال کسی را نبرده حد او آنست که او را از شهر بیرون کنند و
اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از و ساقط است اما اگر مال کسی را برده باشد
از و میگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص برو لازم است و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده
طامع بوده باشد یعنی کسی که اطلاع دهد محارب را و جاسوسی کند برای او و ناظر او باشد بر راهروان
او را حدی نیست چه او محارب نیست و همچنین ردء یعنی کسی که مدد محارب کند اما باعث کشتن
و ایذای مؤمنان نشود چه برو حدی نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب
را داغ کنند بروغن زیت **فصل سوم** در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حد زناست
و شرطهای آن هفت است اول آنکه هر یک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه
تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشد چه بر مجنون حدی نیست بر قول اقوی سوم آنکه مختار باشند
چه بر کسی که او را باکراه بران دارند حدی نیست چهارم آنکه آن زنی که با او دخول کرده بران
مرد حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حدی نیست پنجم آنکه عقد نکرده باشند یا مالک نباشد چه
اگر عقد کرده باشد یا مالک باشد حدی نیست ششم آنکه با آن زن بشبهه دخول نکند بلکه عالم بتحریم
باشد پس اگر بشبهه دخول کند حدی ندارد هفتم آنکه فرج خود را در فرج زن غائب ساخته باشد خواه در
دبر و خواه در قبل او و غائب شدن حشفه کافی است پس اگر در فرج حشفه را غائب نسازد حد زنا
ندارد و در اول اسلام حد زنا در بکری که زنا میکرده آن بود که او را سرزنش کنند و سخنان
درشت گویند و اگر در غیر بکر بوده حبس مخلد میکرده اند آنگاه آن نسخ شده و احکام حد زنا هشت است
حکم اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشانیدن و سنگسار کردن و آن حد هر یک از مرد جوان
و آزاد و بالغ و عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و ممکن باشد که هر صبح
و شام با آن زن برسد و زن جوان اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین

گفته اند که درین صورت جمع میانهٔ صد تازیانه و سنگسار باید کردن و اگر یکی از مرد و زن شوهر یا زن
داشته باشد این حد تعلق باو دارد و دیگری حد دیگر دارد چنانچه خواهد آمد و همچنین ست حد زنی که شوهر
داشته باشد و دیوانه با او دخول کند حکم دوم جمع میانهٔ صد تازیانه و سنگسار کردن و آن حد
دو قوم ست اول حد مرد پیر آزاد بالغ عاقل ست که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد
و زن پیر اجنبیه را که شوهر داشته باشد زنا کند پس درینصورت ابتدا تازیانه باید زد و آنگاه
سنگسار باید کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد آن حد باو تعلق دارد دوم حد مردی
که در میان پاهای مرد دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد و درینجا فرقی نیست میانهٔ بنده
و آزاد و مسلمان و کافر و محصن و غیر محصن حکم سوم صد تازیانه ست و آن حد هفت قوم ست
اول حد مرد و زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشد و زنا کند دوم حد زن آزادی که شوهر
با او دخول نکرده باشد اگرچه عقد واقع شده باشد و زنا کند سوم حد مردی ست محصن که زنا
بزن صغیره یا دیوانه کند چهارم حد زنی که شوهر داشته باشد و طفلی با او زنا کند برضا و رغبت او
پنجم حد مرد و زن که در یک لحاف برهنه بخوابند و سه مرتبه ایشانرا تعزیر کنند ششم حد مردی
که در میان پاهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد هفتم حد زنی که با زن دیگر
مساحقه کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر داشته باشند ایشانرا سنگسار باید کرد
حکم چهارم صد تازیانه ست و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن و آن حد مرد آزادی ست
که بکر باشد یعنی زن نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن را عقد باشد
و دخول نکرده و آنست که صد تازیانه زنند برو و سر او را بتراشند و یکسال او را از شهر
بیرون کنند و بزن تراشیدن موی سر و بیرون کردن از شهر نیست حکم پنجم پنجاه تازیانه و آن
حد بندهٔ بالغی ست که زنا کند خواه آن زن شوهر داشته باشد خواه نداشته و بر بندگان
تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست حکم ششم هفتاد و پنج تازیانه ست که سه ربع
حد ست و آن حد دو گروه ست اول حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف بنده و
زنا کنند چه درینصورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه و نصف حد بنده که بیست و پنج تازیانه ست
بهم میزنند هرگاه زن و شوهر بطریقی که در آزاد مذکور شد نداشته باشد دوم حد جماعتی

که زنان را وصلت دهند بمردان بزنا یا مردان را بمردان جهت لواطه حکم هفتم ضغث ست یعنی جمع کردن صد
تازیانه و یکبار زدن جمیع آنها را بر آن کس که زنا کرده و آن حد بیماری ست که طاقت تازیانه
نداشته باشد حکم هشتم حد با زیادتی تعزیر و آن حد جماعتی ست که در شهر رمضان یا در کعبه زنا
کنند فصل چهارم در بیان قسم پانزدهم از چهارده قسم حدود و آن حد لواطه است یعنی مردان
با یکدیگر جماع کنند و شروط آن سه چیز ست اول آنکه بالغ باشند چه غیر بالغ را حد نیست بلکه تعزیر
لازم ست دوم آنکه عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید کرد و اما اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل
باشد و دیگری طفل و یا دیوانه حد بر عاقل و بالغ ست و تعزیر بر غیر بالغ و دیوانه سوم آنکه
اختیار داشته باشد پس اگر کسی را باکراه بران دارند حد بر او نیست و بعد از آنکه این شرطها
بهم رسد حد لواطه آنست که ایشان را بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر ایشان
اندازند یا از کوه بلندی ایشانرا بیندازند و امام مخیر ست که میان دو چیز از اینها جمع کند یعنی بعد
از ایشان سوختن باشد و فرقی نیست میان آزاد و بنده و مسلمان و کافر و میانه آنکه ایشان
زن داشته باشند یا زن نداشته باشند و میانه فاعل و مفعول و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر ایشان زن داشته باشند سنگسار باید کرد ایشانرا بطریقی که در زنا گذشت و اگر این چنین
نباشد صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع بگواهان ثابت شود لواطه
شخص توبه کند حد از ایشان ساقط نیست و اگر اقرار کرده باشند پیش امام آنگاه توبه کنند
امام مخیر ست میانه حد زدن و عفو کردن فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود
و آن هشتاد تازیانه است و آن حد دو قسم ست اول حد کسی که دشنام کسی دهد با این طریق که ای
شما زنا میکنید یا لواطه میکنید و آنچه بدینها ماند و شروط آن هفت ست اول آنکه بالغ باشد
چه طفل را تعزیر باید کرد دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را نیز تعزیر باید کرد سوم آنکه کسی را که
دشنام میدهد آزاد باشد چهارم آنکه کسی را که دشنام میدهد مسلمان باشد نه کافر پنجم آنکه عفیف
باشد چه اگر زانی باشد یا کسی باشد که بفسق مشهور باشد دشنام با چنین کسی روا ست و حد ندارد
ششم آنکه کسی را که دشنام میدهد فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد پدر را حد نمیزنند هفتم
آنکه دشنام دهنده عالم باشد بدشنامی که میدهد چه اگر لفظی دشنام دهد و معنی آن نداند حد

تعزیر کنند او را و هرگاه این شرطها متحقق شود آنکسی که دشنام داده او را هشتاد تازیانه باید زد و مشهور میانهٔ
او را تا گواهی او را قبول نکنند و فرقی نیست درین حکم در میانهٔ بنده و آزاد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که اگر بنده با آزادی دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست و اگر دشنام دادن متعدد باشد نسبت بجماعتی
حد نیز متعدد میشود و اگر جماعتی را دشنام دهند و بیکدفعه جمع شوند در طلب حد یک حد باید زد و اگر متفرق
بطلبند حد متعدد میشود و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانی و زانیه در نصیحت دو حد بر او لازم است
و اگر بکسی دیوث گوید اگر در عرف دشنام دهند و این لفظ دشنام باشد حد نیست او را و اگر نه
تعزیرش باید کرد و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حد بر او لازم است
اما اگر آن زن بمیرد حد از او ساقط میشود و حد بچهار امر نیز ساقط میشود اوّل تصدیق مقذوف
دوم بگواه گذرانیدن سوم بعفو کردن چهارم بلعان کردن و این حد میراث برده میشود و اگر
بعضی از ورثه عفو کنند ساقط نمیشود و هرگاه سه مرتبه حد بزنند عفو نکنند در مرتبهٔ چهارم میکشند
و هرگاه قذف مکرر شود و حد نزده باشد یک حد باید زد و قسم دوم جماعتی اند که شراب یا هر چه مست
کننده باشد بخورند و شیرهٔ انگور که بجوشد و دو ثلث او نرود حکم شراب دارد و شروط آن چهار است
اوّل آنکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حدی نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حد
نیست سوم آنکه مختار باشد چه اگر کسی را باکراه شراب دهند یا آنکه بخوردن شراب مضطر باشد مثل
آنکه در جائی که آب نباشد لقمه در گلوی او مانده باشد شراب آن مقدار که توان خورد که آن لقمه
فرو رود چهارم آنکه عالم باشد بحرام بودن و نجاست او چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هرگاه این شرطها
متحقق شود حد آن هشتاد تازیانه است و فرقی نیست میانهٔ کافری که بظاهر شراب بخورد و مسلمان و بنده
و آزاد و بعضی از مجتهدین حد بنده را تا چهل تازیانه مقرر کرده‌اند و اگر حد مکرر بر او بزنند و باز بخورد
در مرتبهٔ چهارم بکشند او را و اکثر مجتهدین برین رفته‌اند که در مرتبهٔ سوم او را باید کشت و اگر مکرر شراب
بخورد و بر او حد نزده باشند بر او یک حد لازم است و اگر پیش از آنکه نزد حاکم شرع بگواه شراب
خوردن او ثابت میشود توبه کند حد از او ساقط است اما بعد از ثابت شدن توبه کردن حد
از او ساقط نمیشود و اگر ثبوت آن باقرار خود باشد امام مخیر است در حد زدن و عفو کردن او
و اگر شراب‌خوار اعتقاد حلال بودن شراب داشته باشد که حرمتش اجماعی است و پدر او مسلمان

باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد توبه کردن او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که توبهٔ او درین صورت قبول است و کسی که فروختن شراب را حلال داند او را باید داد و اگر از
توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال نداند فروختن آنرا تعزیرش باید کرد و کشتن کسی
که غیر شراب را حلال داند نیست و کسی که شراب خورده باشد و دعوی نماید که جماعتی باکراه بمن داده اند
حد از و ساقط میشود بشرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم بحرام بودن
شراب نبودم قولش مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد **فصل ششم** در بیان
قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حدود و آن حبس مخلد است و کشتن اما حبس مخلد آن حد چند جماعت
است اول حد کسی که امر کند بکشتن کسی دوم حد کسی که در مرتبهٔ سوم دزدی کند بعد از آنکه دست
راست و پای چپ او را بریده باشند سوم حد زنی که مرتد شده باشد و اما کشتن پس آن حد پنج
قوم است اول حد دزدی که در مرتبهٔ چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دوم حد کسی که با مادر
یا دختر خود یا خواهر یا دختر برادر و یا دختر خواهر یا عمه و یا خاله زنا کند سوم حد یهودی که با زنان
مسلمانان زنا کند خواه بشرائط ذمه باشد و خواه نباشد خواه زن اطاعت او کرده باشد
و خواه نکرده باشد چهارم حد کسی که باکراه با زنی زنا کند پنجم حد کسی که زنا کند بزن پدر و کنیزی
که پدر دخول کرده باشد باو ششم حد کسی که او را تفخیذ یعنی منی ریختن در میان پای مردان
و سه مرتبه تعزیر او کرده باشند هفتم زنانی که سه مرتبه ایشان را جهت سحق تعزیر کرده باشند هشتم
حد کسانی که جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسی که شراب خورده باشد
و او را سه مرتبه حد زده باشند دهم حد کسی که شراب را حلال داند و توبه نکند یازدهم حد کسی
که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند دوازدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند
هرگاه پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسی که بکشتن کسی آید و گریختن آن کس ممکن نباشد چهاردهم
حد کسی که بقصد بردن مال کسی که آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسی که پیغمبر
و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام را سب کند چه او را باید کشت اگرچه بی اذن امام باشد
مادامی که متضمن فتنه نباشد شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت کند هفدهم
حد کسی که تصدیق کند دعوی آن کسی را که دعوی پیغمبری کند هیجدهم حد کسی که مسلمان باشد پیغمبر را

نوزدهم حد کسی که با زن شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او جائز است و درین کشتن شوهر او کفاره ندارد
امّا اگر بحسب شرع ثابت نسازد قصاص بر او لازم است بیستم حد کسی که پدر او مسلمان باشد و او کافر
گردد و آن کس را مرتد فطری گویند بیست و یکم حد مرتدی که پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد
از اسلام باز کافر گردد و این کس را مرتد ملّی گویند چه او را توبه باید داد و تا سه روز مهلت باید
داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر همچنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در
مرتبهٔ چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت کند بر آنکه کافر
است یا بفعل چون سجدهٔ بت کردن و مصحف را در نجاست انداختن بقصد استهزا و استخفاف
و شرطهای مرتد ملی و فطری چهار است اوّل آنکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد شود تعزیرش میکنند
دوم آنکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه را تعزیر لازم است سیّم آنکه مختار باشد چه اگر باکراه
او را مرتد سازند چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد چه اگر بی قصد از او واقع
شود چیزی بر او لازم نیست و مرتد فطری را توبه اش بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات او
چون هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او فی الحال عدهٔ وفات نگهدارد اگرچه با او
دخول نکرده باشد بقول قوی و میراث خوار او ترکهٔ او را میانهٔ خود قسمت میسازند اگرچه هنوز
نکشته باشند او را و اگر زن مرتد شود او را نمیباید کشت بلکه او را حبس مخلد باید کرد و در اوقات
نماز او را باید زد و لباس خشن در او باید پوشانید تا آنکه توبه کند یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد
و اگر از توبه کردن امتناع نماید بکشند او را و این مرتد ملی را تا نکشند ورثهٔ او میراث او را قسمت
نمیکنند و تصرفات او صحیح نیست تا آنگاه که مسلمان نشود و زن او عدهٔ طلاق نگاه میدارد پس اگر
در عدهٔ طلاق توبه کرده باشد همان زن اوست و اگر بعد از عده توبه کند زن او نیست و توبهٔ
مرتد آنست که اقرار کند بآنچه انکار کرده بود و نماز کردن او کافی نیست کردن نماز فایده اش
نمیکند بلکه توبه باید بکند و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جائز نیست و ولایت او بجهت
مرتد شدن ساقط میشود پس دختر صغیر خود را نمیتواند که بجهت دیگری عقد کند یا بجهت پسر صغیر
خود زنی خواهد و همچنین کنیز خود را بشوهر نمیتواند داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که کنیز خود را
بشوهر میتواند داد بیست و دوم حد کسی که بخانهٔ کسی نگاه کند بعد از آنکه او را منع کنند متنبه نگردد

چه او را میتوان کشت بیست و سوم حد آقائی که غلام خود را بکشد و بکشتن غلامان عادت کرده باشد
بیست و چهارم حد مسلمانی که بکشتن یهود عادت کرده باشد بیست و پنجم حد کسی که مومنی را از روی عمد
بظلم کشته باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد چنانچه در باب بستم مذکور خواهد شد

مطلب دوم در آنچه تعلق بحدود دارد و در آن دو فصل است **فصل اول** در آنچه حدود
بآن ثابت میشود بدانکه دزدی بسه چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع
دوم گواهی دادن یک مرد عادل با قسم خوردن صاحب مال سوم باقرار کردن دزد دو مرتبه و
محارب بودن و منی بدست آوردن و با بهیمه دخول کردن بدو چیز ثابت میشود اول گواهی
دادن دو مرد عادل دوم یک مرتبه اقرار کردن و لواطه بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی
دادن چهار مرد عادل دوم باقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام
دادن بدو چیز ثابت میشود اول بدو گواه عادل دوم اقرار کردن دو مرتبه و بوی شراب
کردن بدهن شراب خوار چه احتمال مضمضه دارد و زنا بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن
چهار مرد عادل و یا دو مرد عادل و چهار زن عادله دوم باقرار کردن چهار مرتبه و شرطی
که در گواهان زنا و لواطه میباید سه است اول آنکه گواهان دعوی مشاهده کنند بطریق میل
در سرمه دان دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئت سوم اتفاق
گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه ثابت شود
بطریق مذکور پیش حاکم شرع اقامت حد بر آنها که بر ایشان لازم شده میکنند و متولی حد
غیر از امام و نائب او نمیشود و میانه مجتهدین خلاف است در اقامت کردن آقا بر غلام
و کنیز خود حد را هرگاه ببیند و همچنین خلاف است در میانه مجتهدین در اقامت نمودن پدر
و شوهر حد را بر پسر و زن خود هرگاه خود ببیند اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد
نمیتوانند زد مگر برخصت امام و امام خود مخیر است در حد زدن یهودان بطریق اهل اسلام
و میانه دادن ایشان بدست اهل ملت خود تا بطریق خود حد بر ایشان زنند و در اقامت کردن
حد در حضور گواهان که بآن لازم و ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند یا غایب
شوند حد میتوان زد و سنت است مر امام را که تلقین کند مر کسی را که اقرار میکند انکار کردن را

چهارم مکروه است حریص ساختن اقرار کننده بر اقرار کسی که عالم باشد بحال او **فصل دوم** در آنچه
تعلق دارد بحدود و بدانکه سی امر است که تعلق بحدود دارد دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت
امر سنت و شش امر مکروه اما دوازده امر واجب اول اقامت حدود در حق الله و حق الناس
بعد از مطالبهٔ صاحب حق دوم حاضر شدن شهود و بعضی حاضر شدن جماعتی را واجب میدانند
جهت اقامت حدود و اقل ایشان یکی است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند
ده کس است و بعضی از ایشان سه کس گفته اند و بعضی از مجتهدین این حاضر شدن را سنت
میدانند سوم امر کردن کسی که میخواهند او را سنگسار کنند بغسل میت کردن و کفن پوشیدن
و اگر غسل نکرده باشد واجب است که بعد از رجم یا جلد او را غسل دهند و کفن کنند چهارم دفن
کردن و نماز گذاردن بر او بعد از کشته شدن پنجم آنکه آن گواهان که بزنا کردن گواهی
دهند اول ایشان سنگ بزنند هرگاه موجود باشند ششم آنکه امام ابتدا بزدن سنگ کند
اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد هفتم آنکه بر کسی رجم و جلد واجب شود اول تازیانه او را
زنند آنگاه رجم کنند هشتم آنکه در سنگسار کردن زنان را تا سینه و مردان را تا کمر در زمین
پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان
کرده باشند بگریزند اگر ثبوت آن بگواه شده ایشان را برگردانند و اگر باقرار خود ثابت شده
اگر سنگ بر او خورده برگردانیدن او لازم نیست نهم آنکه زانی را برهنه بزنند بر قول بعضی و بر
قول بعضی بطریقی که زنا کرده دهم آنکه پوشیدن عورتین مرد واجب است و زنان را با رخت
بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند دوازدهم اجتناب کردن سر و روی
و فرج او را اما پنج امر حرام اول اهمال کردن در دفن کسی که او را سنگسار کرده باشند دوم اقامت
حد بغیر قتل بر زنی که بیمار باشد و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه داشته
باشد چه آن هر دو بیماران اند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند حد صنعت باید زد چنانچه
مذکور شد سوم اقامت حد بر زنی که حامله باشد تا آنکه بزاید و طفل او مستغنی از و شود و اگر کسی نباشد
که محافظت او کند و شیر دهد چهارم آنکه اقامت حدود در حرم خانهٔ کعبه کسی را که بحرم ملتجی شده باشد
پنجم گذاشتن کسی که بگلو کشیده باشند او را زیاده از سه روز اما هفت امر سنت اول آنکه

امام مردمان را خبر کنند و امر کنند بحاضر شدن ایشان جهت اقامت حد دوم آنکه سنگهایی که
اندازند بزرگ نباشد تا آنکه زود نکشد او را و بسیار کوچک نباشد که دیر نکشد او را سوم آنکه مردان
را ایستاده حد زنند و زنان را نشسته و زنان مخدره را در خانه حد بزنند چهارم آنکه بریدن تن فرق
گردانیدن حد را پنجم آنکه در بریدن دست و پای موضعی ببرند که آسان باشد ششم آنکه داغ کنند
بروغن زیت بعد از بریدن هفتم آنکه دست بریده را در گردن او آویزند اما ششم امر مکروه اول
حاضر شدن کسی که حدی بر او باشد دوم آنکه اقامت حد در مسجد باشد سوم آنکه اقامت
حد در سختی گرما و سرما باشد پس در تابستان در صباح و شام باید زد و در زمستان
میان روز چهارم ضامن شدن کسی را که حدی بر او ست پنجم آنکه شفاعت کردن
در اسقاط حد او ششم مؤخر داشتن حد بی عذر مطلب سوم در بیان تعزیر کردن و آن
در لغت عرب بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتی است یا اهانتی است که بجماعتی تعلق دارد که گناهی
که مستوجب حد نباشد کرده باشند و مقدار آنها بدانکه گناهی که سبب تعزیر کننده آنها میشود بر
سی و پنج قسم است اول کسی که در روز رمضان با زن خود جماع کند سه امر او را لازم است
اول قضای آن روزه دوم کفاره سوم بیست و پنج تازیانه دوم کسی که زن آزادی داشته باشد
و کنیزی را بی رخصت او عقد کند و دخول کند او را دوازده و نیم تازیانه که هشت یک حد
زناست باید زد و نصف تازیانه را باین طریق باید زد که نصف تازیانه را بدست گیرند و نصف
دیگر بزنند سوم دو مرد بیگانه برهنه که در زیر یک لحاف باشند ایشان را از سی تازیانه تا نود و نه
تازیانه باید زد چهارم مردی و زنی بیگانه که برهنه و در زیر یک لحاف باشند ایشان را از ده
تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی از مجتهدین حد درین صورت لازم میدانند پنجم کسی
که بانگشت بکارت دختری ببرد او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول
بعضی از مجتهدین و بعضی از ایشان از سی تا هشتاد تازیانه گفته اند و بعضی از سی تا نود و نه
گفته اند ششم آنکه کسی که اقرار بحدی کند آن مقدار تازیانه بزنند او را که خود گوید که تمام شد
بشرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسی که اقرار بلواطه کند یا بسحق کردن یک مرتبه کند هشتم
کسی که پسری را بشهوت ببوسد نهم دو زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند دهم کسی

که دشنام شخصی دهد که در عرف گویند دشنام نباشد یازدهم کسی که بکنایه چیزی بگوید که سبب
آزردگی دیگری باشد مثل آنکه بکنایه بشخصی بگوید که من حرامزاده نیستم دوازدهم کسی که بزبان خود
گوید که من ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم دو حربی که زبان داشته باشند
بیکدیگر دشنام دهند پانزدهم کسی که ترک واجبی کند تعزیر او برای امام منوط است بشرط
آنکه از حد آزاد و بنده نگذرد شانزدهم کافری که سحر کند هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورد
هجدهم کسی که شراب لذت و نشه و حلال نداند نوزدهم کسی که حرامی کند و حلال نداند بیستم
کسی که مال کسی ظاهراً بقهر و غلبه بگیرد و دیگر بزند بیست و یکم کسی که خفیه مال کسی را بردارد و دیگر بزند
بیست و دوم کسی که حیله میکند و اموال مسلمانان بسبب تزویر یا و کتابتها و نوشتها میبرد بیست و سیوم
کسی که تنباکو بخوردن کسی دهد یا داروی بیهوشی بیست و چهارم کسی که منی بدست بیرون آورد
که در حدیث آمده که حضرت امیر المومنین ع اینچنین شخصی را آن مقدار تازیانه بر کف دست او
میزد که کفش سرخ میشد بیست و پنجم کسی که غلام خود را بکشد بیست و ششم مسلمانی که جهودی را
بکشد بیست و هفتم کسی که در مجلسی که شراب خورند و یا آنچه مست کننده باشد باختیار بنشیند
یا طعام بخورد بیست و هشتم کسی که ماهی فلس نداشته باشد بخورد بیست و نهم کسی که حیوان زنده
و بریده را بخورد سی ام کسی که سپرز حیوانات بخورد سی و یکم کسی که پسر خود را بکشد سی و دوم
طفلی یا دیوانه که زنا کند سی و سوم دزدی کردن طفل یا دیوانه سی و چهارم طفلی و دیوانه که مرتد شود
سی و پنجم دخول کردن با چهارپایان چه در این صورت پنج امر لازم است اول تعزیر با آنچه برای
امام باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند بیست و پنج تازیانه باید زد او را و بعضی از مجتهدین گفته اند که
صد تازیانه که حد است و بعضی کشتن گفته اند دوم قیمت آنرا ضامن است که آنرا بصاحب بدهد سیوم
حرام شدن او و فرزندان او اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان را اگر
گوشت او را نخورند پنجم بیرون بردن از آنجا که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را نخورند
و آیا قیمت آنرا بصاحب بدهد یا خود متصرف شود یا تصدق میکند مجتهدین را در آن خلاف است
و اگر آن حیوان با دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا یکی بماند تتمه فرق میانه حد
و تعزیر دو امر است اول مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف کم مگر در پنج موضع که مذکور شد

دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر سوم موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی چه
در حد مسمی فعل کافی ست چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است اگرچه معصیت نباشد چون تادیب طفل و
دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت ست پنجم آنکه هرگاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر ست اگرچه
فایده ندهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که این تعزیر عبث ست چه قلیل فایده ندارد و کثیر جایز نیست
ششم ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که اینها بتوبه ساقط نیست
هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حد که در اینها تخییری نیست مگر در محارب و لواطه
هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حد و در که مختلف نمیشود باختلاف
آنها نهم آنکه اگر مختلف شود سبب تعزیر نسبت بدو شهر رعایت کنند در هر شهری تفاوت آن شهر
بخلاف حد دهم آنکه تعزیر چند قسم ست حق الله چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن
فحش و حق هر دو چون دشنام دادن صلحائی که مرده باشند بخلاف حد که حق الله ست الا حد
قذف که در آن خلاف ست

باب بیستم

در بیان خونبهای کشتن آدمی و خونبهای اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی
که محافظت باغ و زراعت کند و در آن شش مطلب و خاتمه است مطلب اول در بیان آنچه
موجب کشتن ست و در آن چند فصل ست فصل اول در اقسام کشتن بدانکه کشتن آدمی پنج قسم
است اول واجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود و یهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام
دوازده شرط که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود
مذکور شد و کشتن مسلمانانی که کفار اسیر خود کرده باشند در جنگ و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن
ایشان قسم دوم حرام چون کشتن مومنی بغیر حق و کشتن یهود و ترسا و آتش پرست که التزام دوازده
شرط مذکور کنند و کشتن کافرانی که امام با ایشان عهد کرده باشد جهت مصلحتی بمدتی معین و کشتن
کافری که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر بضرورت و کشتن
اسیرانی که بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافران در ماههای حرام هرگاه که حرمت آنها را
دانند قسم سوم مکروه چون کشتن کسی که بجهاد میرود پدر کافر خود را قسم چهارم سنت چون کشتن

کسی که جهت قصاص هرگاه نرسد که اگر قصاص نکنند آنرا کشند او را چه درینصورت ممکن نیست که
مستحب باشد قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که بسبب حد یا بسبب قصاص و در هر جراحت و کشتن
آدمی باعتبار سبب او منقسم میشود بشش قسم قسم اول آنکه موجب قصاص و کفارات و دیت و گناه
نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانان که اسیر کرده باشند کفار در جنگ چه در ان
کفاره هست کشتن مباح قسم دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد
چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده کسی را بی اذن امام یا پیش از آنکه
امام ایشانرا دعوت باسلام کند قسم سوم آنکه موجب قصاص و کفاره باشد چون کشتن مؤمنی مثل
خود را از روی عمد بغیر حق قسم چهارم آنکه موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را
و کشتن مؤمن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد قسم پنجم آنکه موجب
دیت باشد و کفاره نباشد چون کشتن جهود و ترسا و آتش پرست قسم ششم آنکه موجب کفاره
باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود هرگاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم
میشود بسه قسم قسم اول خطاء محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیری
بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و کشت قسم دوم شبیه بعمد آنکه کشنده کرده باشد
آن کار را اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل بجهت تادیب بچیزی که غالباً بکشد قسم سوم
عمداً محض که کشنده بقصد کسی را بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی آن کشنده را بعوض باید کشت
فصل دوم در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که از کسی سر زند و در ان چند فصل است فصل اول
در بیان مواضعی که در ان موضع قصاص لازمست بدانکه در پانزده موضع قصاص باید کرد اول
کشتن مؤمنی که بغیر از حق از روی عمداً دوم جراحت کردن هرگاه و اندک آن جراحت سرایت کند
بکشتن اما اگر بسحر کردن کسی را بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف
است اقرب آنست که درینصورت دیت لازمست مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر
کشته ام سوم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد چهارم زدن اندک که بسبب آن بیمار شود
و بمیرد پنجم تیری یا سنگی سر تیزی زدن که بآن بمیرد ششم گلوی کسی را گرفتن و نگهداشتن
تا بمیرد هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و کشتن او را یا از سر بلندی انداختن هشتم کسی را

در آتش یا در دریا انداختن بشرطی که داند که شنا کردن بیرون نمیتواند آمد نهم طعام زهردار دانسته
بخورد کسی دادن که خورنده نداند که این طعام زهردار است اما اگر آن کس خود دانسته بخورد یا
بی رخصت او بخانه او آید و بخورد قصاص نیست دهم آنکه کسی را در دریا اندازند و ماهیان و جانوران
دریا او را بخورند اگرچه قصد نکرده باشند بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه
و طلبیدن جماعتی او را و در چاه افتادن و مردن و سگ درنده را بر گرفتن کسی حریص کردن تا
آنکه او را بکشد بشرطی که آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را
بشرطی که مذکور شد سیزدهم پیش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد چهاردهم در چاه انداختن
کسی را و مردن او در آن چاه پانزدهم گواهی دادن دروغ بکشتن کسی جهت قصاص و کشتن آن
کس را بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص بر ولی
است **فصل دوم** در شرطهای قصاص کردن بدانکه در قصاص هفت امر شرط است اول
مساوی بودن هر دو در آزاد بودن و بنده بودن پس مرد آزاد را در عوض بنده نمیکشند
مگر آنکه آزاد بنده بسیار بکشد که درین صورت او را میکشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و
جهت زن آزاده میکشند تا آنکه رد کنند نصف دیت مرد را بورثه او و زن آزاده را بعوض زن
آزاد و جهت مرد آزاد میکشند و رد نیست بر قول قوی و قصاص میکنند جهت آزاد و بنده از بنده
دوم مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمیکنند بلکه اگر جهود را کشته باشند
تعزیر میکنند و دیت میدهند چنانکه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن جهود قصاص لازم است
چنانکه مذکور شد بعد از آنکه زیادتی جهت مسلمانان را رد کنند و ذمی را جهت ذمی میکشند و ذمی جهت
ذمیه میکشند با رد و ذمیه را جهت ذمیه و ذمی میکشند رد نیست و ذمی را جهت مسلمان میکشند و مال
و فرزندان کوچک تعلق بولی مقتول دارد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر کافری را بکشد و
مسلمان شود قصاص از و ساقط میشود بلکه دیت میدهد اگر مقتول ذمی باشد و ذمی اگر مرتد
را بکشد قصاص میکنند سوم آنکه کشنده پدر و جد نباشد چه پدر و جد را جهت پسر و پسرزاده
نمیکشند بلکه تعزیر و کفاره و دیت بر ایشان لازم است و اگر پدر و بیگانه در کشتن پسر شریک
باشند بیگانه را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه بورثه او میدهد چهارم آنکه کشنده بالغ

باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشان است چه عمد ایشان خطاست و در این مقام
حضرت شیخ شهید قدس الله سره اشکال کرده که اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطاست
و تصریح کرده اند که حیوانی را که طفل صید بکشد و شکاری را که او صید کند حلال است و حال آنکه در این
هر دو قصد شرط است پس چون قصد آنها در کشتن اعتبار نکرده اند در ذبح کردن و شکار کردن
اعتبار کرده اند پنجم آنکه کشنده عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر عاقل باشد
آنگاه دیوانه شود قصاص میکنند ششم آنکه کشته را جایز نباشد کشتن او پس اگر مباح باشد
کشتن او بحسب شرع یا واجب شود قصاص نیست هفتم آنکه بنفس خود یا بالشراکت دیگری بکشد
چه اگر امر کند بکشتن قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید کرد فصل سوم در بیان آنچه قصاص
بسبب آن ثابت میشود بدانکه بیکی از سه چیز قصاص ثابت میشود اول اقرار کردن مختار آزاد
و عاقل و خلاف است میانه مجتهدین که بیک مرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا دو مرتبه اقرار کردن
و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و مفلس و محجور در آنچه قصاص
باشد صحیح است اما آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشتم
و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد
و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخص دیگر بگوید که من کشته ام این مسئله ایست که حضرت
امام حسن را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بامر ساخته اند بجواب و آن حضرت گفته قصاص
از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال بدهند و باین روایت اکثر مجتهدین
عمل کرده اند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول در این صورت مخیر است در تصدیق هر یک از
ایشان که خواهد دوم گواه گذرانیدن چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته
قصاص ثابت میشود و بگواهی زنان یا دو زن و یک مرد قصاص ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که بگواهی دو زن و یک مرد خونبها ثابت میشود و این قول ضعیف است و باید که گواهی
دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت قتل و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف
باشد بحسب زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند که ما دیدیم که جراحت کرده او را
ثابت نمیشود سوم قسامه و آن چنانست که هرگاه بر کسی دعوی کنند که فلان کس را کشته و گواه

نداشته باشد میباید که پنجاه قسم بخورد و اگر دعوی قتل عمداً نماید باجماع مجتهدین و در قتل خطا
و شبیه عمد اختلاف است اقوی آنست که درین نیز پنجاه قسم است و بعضی از مجتهدین در قتل خطا
بیست و پنج قسم گفته اند و این قسم خوردن وقتی است که توان گفت که مدعی راست میگوید مثل
آنکه شخصی دعوی نماید بر صاحب سلاحی که سلاح او بخون آلوده باشد که کسی را او کشته یا در خانه
افتاده باشد یا در دهی که دیگران تردد نکنند افتاده باشد یا در میان دو ده افتاده باشد
که غیر مردم آن دو ده از آنجا تردد نکنند و کشته در میان حقیقی آن دو ده افتاده باشد چه اگر
بیکی از آن دو ده نزدیکتر باشد نزدیکتر اولی است بگمان بردن یا مثل آنکه بر طبق دعوی مدعی
یک عادل یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط آنکه ظن شود که مدعی راست میگوید اما اگر کشته
در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی تردد کنند در آن راه یا کشته در صحرا افتاده باشد یا در مکانی
که ازدحام خلق باشد یا بر بالای پل یا جسری باشد درین صورت لوث نیست بلکه خونبهای او را
از بیت المال میدهد و آیا با مظنه صدق مدعی تفصیل دعوی خون بتعیین قاتل و نوع قتل شرط
است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و هرگاه مدعی درین صورت پنجاه کس خویش
داشته باشد هر یک یک قسم میخورند تا پنجاه قسم تمام میشود که فلانی خویش ما را کشته است قصاص
ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه کس داشته باشد بر پنجاه کس اقتصار میکنند که یکی از ایشان
مدعی باشد و ولی مقتول درین صورت مخیر است میانه تعیین قسم خورنده و اگر کمتر از پنجاه کس
باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند قسم مکرر میخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر
خویشان او از قسم خوردن امتناع نمایند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم میخورد
و اگر مدعی خود از پنجاه قسم خوردن امتناع نماید مدعا علیه و خویشان او پنجاه قسم میخورند و دعوی
او ساقط میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مدعا علیه قسم نخورد و خویشان نداشته باشد
درین صورت قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین درین صورت گفته اند که هرگاه مدعا علیه
نکول نماید و خویشان نداشته باشد رد قسم بر مدعی کنند و مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود
و سنت است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ بگوید و آیا در قسم خوردن پی در پی
پنجاه قسم شرط است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و حاضر بودن مدعا علیه وقت قسم

قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و شرط است در قسم خوردن ذکر کردن نام کشنده و کشته شده و
مخصوص بودن کشته شده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه عمد

فصل چهارم

در بیان قصاص و استیفای آن بدانکه در کسی هرگاه شرایط قصاص متحقق شود و کسی را بکشد قصاص
لازم است و اگرچه کسی او را باکراه بران داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را باکراه بکشتن کسی
مامور گردانند قصاص درینصورت بر امر کننده است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی
مقتول همه ایشان را میتواند کشت و زیادتی خونبهای ایشان را بورثهٔ ایشان میدهند و اگر دو زن
یک مرد را بکشند هر دو زن را بعوض یک مرد میکشند چه دو زن بیک مرد حساب میشود و اگر یک زن
مردی را بکشد آنرا بعوض میکشند و آیا نصف خونبهای مرد را میگیرند خلاف است اقوی آنست که دیگر
چیزی ازو نمیگیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای هر دو بورثهٔ ایشان
میدهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را میتوان کشت و نصف خونبهای
مرد را بورثهٔ او باید داد و اگر درینصورت مرد را بکشد زن نصف خونبهای مرد را بورثهٔ او میدهد
و اگر زن را بکشد مرد نصف خونبهای مرد را میدهد و اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض آن زن
میکشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را بورثهٔ او دهند و اگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود
قصاص لازم است و درین صورت فرقی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی
مقتول مخیر است همه را میتواند کشت و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده بآقاهای
ایشان میدهند و بنده را در عوض بنده قصاص لازم است و آیا در بندگان تساوی در قیمت
شرط است میانهٔ مجتهدین خلاف است درین مسئله و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول
هر دو را میتواند کشت و نصف خونبهای آزاد را بورثهٔ او میدهد و زیادتی قیمت غلام را از نصف
خونبها بآقای او میدهد و سنت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص
و امتحان آلت که زهرآلوده نباشد خصوصا در قصاص عضو پس اگر در حالت قصاص آلت
زهرآلوده باشد ضامن است و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفا قصاص کردن را
باید بجای دیگر برد اگر جنایت کننده سر او را بریده باشند و آیا سر او را جدا میتوان کرد
اگر قاتل سر مقتول را جدا کرده باشد میانهٔ مجتهدین خلاف است درین مسئله اقرب آنست که نمیتوانند

جدا کردن جایز نیست گوش و بینی را بریدن یا بآب غرق کردن یا بآتش سوزانیدن اگرچه جنایت باین
طریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند که اطراف کسی که کشته میتوان کشت
او را و حرام است کشتن بشمشیر کند جهت دشواری اما چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست
و قصاص زن حامله جایز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت
کسی که قصاص کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضروریات
دیگر شود از مال ولی مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد
مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که قصاص در مخصوص با پدر
و خویشان پدر است و مادر و خویشان او را دخل نیست و بعضی گفته اند امام را مطلق دخل نیست
و ولی بی اذن امام قصاص میتواند کرد اما باذن امام سنت است خصوصا در قصاص عضو و بعضی
از مجتهدین در قصاص اذن امام را واجب میدانند و اگر ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع ایشان است و بعضی
از مجتهدین گفته اند که حاضران را قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن طفل پدری
و جدی داشته باشد ایشان قصاص او نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا بالغ شود آن طفل و بعضی
گفته اند اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکن است که تاخیر سبب فوت قصاص شود و
اگر بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و بعضی خونبهای آن بعضی را قصاص میرسد بشرطی که
حصه جماعتی را که بخونبها راضی شده اند بدهد و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در دار الاسلام
قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی را کشته باشد از روی عمد قصاص لازم است و جایز است
محجور و مفلس را استیفای قصاص هرگاه بالغ و عاقل باشند و قرضخواهان ایشان را نمیرسد
که مانع شوند از قصاص کردن و وکیل کردن در قصاص جایز است پس اگر عزل کنند وکیل را
پیش از آنکه عالم بعزل شود و قصاص کند چیزی بر او لازم نیست فصل پنجم در قصاص اعضای
آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای آدمی نیز تلف کردن آن عضوی است یا آنچه در حکم تلف کردن باشد
بچیزی که غالب تلف کند اگرچه قصد تلف نداشته باشد یا بغیر آنچه تلف کند غالب با قصد تلف کردن
و ثبوت آن نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن جهت قصاص
اعضا میانه مجتهدین خلاف است بعضی گفته اند در جایی که خونبها برابر ثابت شود شش قسم باید خورد

واگر کمتر از خونبها باشد قیاس بشش قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید خورد
واگر خونبهای اعضا کمتر از ششیک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آنکه دیه و خونبها ثابت شود و اگر کمتر باشد
از دیه بنسبت پنج قسم باید خورد و شرطهای قصاص اعضا نیز همان شرط قصاص نفس است با
زیادتی یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضاست در صحیح بودن و عدم آن پس دست صحیح را
بعوض دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود بعوض دست صحیح دست شل او
برید جایز است بشرطی که از سرایت نترسد چه با خوف سرایت جایز نیست و اگر قصاص کنند دست
کند ضامن است و عوض دست راست دست چپ نمیتوان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد
و اگر دست چپ هم نداشته باشد پای راست عوض دست راست او ببرند و اگر پای راست
نداشته باشد پای چپ او را باید برید و اگر کسی یک چشم داشته باشد یک چشم کسی را که دو چشم
داشته باشد کور کند چشم او را بعوض چشم او کور میتوان کرد و برعکس یک چشم صحیح او را بعوض
او کور باید کرد و بعضی گفته اند که نصف خونبها نیز باید داد زیرا که یک چشم او بجای دو چشم است پس
در کور کردن آن کل خونبها لازم است و اگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باشد
و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص از او بطریقی که در حدیث وارد شده آنست که پنبه را
تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینه گرمی که رو بآفتاب کرده باشند
آنجا بدارند تا آنکه بینائی از چشم برود و حدقه بجای خود باشد و اقوی در کیفیت قصاص این
صورت آنست که بهر طریق ممکن باشد جایز است و گوش صحیح را در عوض گوش کر باید برید
بینی صحیح را در عوض بینی که بو نشنود میتوان برید و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر باید
برید و ختنه کرده بعوض ختنه ناکرده باید برید و دندان کسی را که دندان دیگری را کنده باشد
مثل آنرا باید بکنند بشرطی که دندان آن کس که کنده اند بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص
نمیتوان کرد و رجوع بدیت با اهل خبرت باید کرد و اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده
دیگر بیرون نمی آید و بعد از قصاص کردن بخلاف عادت بیرون آید بر او چیزی نیست و اگر
دندان کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می آید کنده باشد ارش لازم است و دندان طفل را

اگر کنده باشد انتظار بیرون آمدن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازم است و اگر بیرون آید
ارش لازم است جهت مدتی که دندان نداشته باشد و اگر متغیر شده بیرون آید ارش بگیرند و اگر
طفل بیرون پیش از آنکه مایوس شوند از بیرون آمدن دندان او نیز ارش لازم است و دندان اصلی را
جهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین نمیتوان دندان زیادتی را عوض دندان زیادتی که
در غیر مکان باشد کند و اگر شخصی انگشت شخصی بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت او را
باید برید آنگاه دست او را اگر انگشت بریدن سابق باشد و اگر بریدن انگشت دست سابق
نباشد خونبهای انگشت را بصاحب انگشت دهند و هر عضوی که واجب باشد در قصاص هرگاه
یافت نشود خونبهای او را باید داد و ثابت میشود قصاص در خارصه یعنی زخمی که پوست سر را
بشکافد و در باضعه یعنی زخمی که در پوست سر فرو رفته باشد نیز قصاص ثابت میشود و در سمحاق
یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و بپوست نازک که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد
نیز قصاص میرسد و در استیفای آنها طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر نزول اعتبار
ندارد چه اعضا را در فربهی و لاغری تفاوت است و قصاص ثابت نمیشود در زخمی که استخوان
را شکسته باشد یا از جائی بجای دیگر نقل کرده باشد جهت آنکه استیفای آن ممکن نیست برای
این که البته زیادتی و نقصان واقع میشود در قصاص و در حال قصاص هر دو طرف زخم
را نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید و در هوای معتدل تا آنکه از سرایت
محفوظ باشد و قصاص بغیر آهن جائز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست و
جائز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت اگرچه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که جائز نیست قصاص پیش از نیک شدن جهت آنکه احتمال سرایت
بمردن دارد چه در نیصورت داخل میشود در قصاص نفس و هرگاه شخصی زخمی زند بر عضو شخصی
و بعد خوردن زخم بمیرد و مشتبه شود مردن بواسطه زخم یا مرض دیگر در آن قصاص نیست بلکه
قصاص عضو ثابت است **مطلب دوم** در بیان خونبهای آدمی و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان آنچه موجب خونبها میشود بدانکه در شصت و هشت موضع خونبها باید داد
اول کشتن آدمی هرگاه از روی خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد

و بر آدمی خورد و بکشد دوم کشتن آدمی از روی شبه عمد مثل آنکه شخصی را بواسطه ادب کردن زند
بچیزی که عادةً کشنده نباشد و اتفاقاً بکشد او را سوم کشتن آدمی از روی عمد هرگاه از هر دو جانب
بخونبها راضی شوند زیرا که در اصل شرع در صورت قصاص لازم است اما اگر از هر دو جانب بخونبها
راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیر است میان قصاص و خونبها گرفتن
و یا عفو کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه ولی مقتول بخونبها گرفتن راضی شود واجب است
بر قاتل خونبها دادن چهارم در صورتی که کسی چاهی بکند یا جوی روان در ملک دیگری بی اجازت
یا در راه مسلوک که مضر راهروان باشد و دیگری نداند که چاه است و در چاه بیفتد آن کس که چاه
کنده خونبها میدهد پنجم هرگاه دو سبب جمع شوند و یکی سابق باشد سابق ضامن خونبهاست مثل آنکه
کسی سنگی بر جایی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای کسی بر سنگ آید و در چاه افتد سابق ضامن
است و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته باشد یا چاه کنده باشد ضمان خونبها
بر دیگری است ششم طبیب ضامن خونبهاست از مال خود آنچه تلف کند بعلاج از نفس و عضو اگر چه احتیاط
کرده باشد و اگر چه بیمار اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد
و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار ابراء ذمه طبیب کند پیش از مردن آیا خونبها
ساقط میشود مجتهدین را درین مسئله دو قول است هفتم کسی که خواب آلوده باشد و کسی را بکشد
یا عضو کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبها اند و بعضی از مال آن کس گفته اند هشتم بردارنده
متاع هرگاه بر کسی خورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود نهم کسی که زن
خود را در بغل گیرد یا جماع کند و بواسطه آن زن بمیرد ضامن خونبهای اوست از مال خود
دهم کسی که غافل فریاد کند و بواسطه آن طفلی یا دیوانهٔ یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن است
که خونبهای او را از مال خود بدهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که عاقله او ضامن اند یازدهم
کسی که بر کسی افتد و بکشد کسی را ضامن خونبهای اوست از مال خود و اگر خود بمیرد خون او هدر است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله اوست و اگر باد بیندازد
خون هر دو هدر است دوازدهم هرگاه طفلی را از بلندی بر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالب
آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتفاقاً بکشد ضامن خونبهای اوست از مال خود سیزدهم

آنکه هرگاه کسی در راه تنگی بایستد در جائی که مکان ایستادن نباشد و کسی بر و بخورد و بکشد او را ضامن
خونبهای اوست مسئله ۱۲ هرگاه کسی را شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته یابند ضامن
خونبهای اوست هرگاه گواه نداشته باشد که باز او را بجای او برده یا دیگری او را کشته و اگر مرده
بیابند آیا بر او خونبها است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر بیرون آورد یا بنهار
کشته شده باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که درین صورت نیز ضامن است
اما اگر شخصی را بطلبد و دیگری او را از خانه بیرون آید ضامن نیست بالغ مسئله ۱۳ هرگاه زن شیردهنده هرگاه
در خواب بر سر طفل بغلطد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای طفل است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که اگر شیردهندگی را از جهت افتخار قبول کرده اند مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده
خونبهای آن طفل را عاقله او بدهد و اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله او بدهد مسئله ۱۴ هرگاه
اگر شیردهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر بدهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولی طفل و آن زن
و زن که آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیردهنده گوید که این فرزند تست آنگاه قول شیردهنده
که دروغ گفته در صورتی هرگاه فرزندی را که ایشان شناسند حاضر نسازد ضامن خونبهای
آن طفل است مسئله ۱۵ هرگاه کسی بر کسی سوار شود و دیگری یکی از ایشان را بدندان گزد و او نفرت
کند و سوار را بیندازد و بکشد درین مسئله سه قول است اول آنکه خونبها بر آن کس است که بدندان
گزیده و این از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است دوم آنکه هر یک از گزنده و کسی که بر و سوار بوده
ثلث خونبها بدهد و ثلث دیگر ساقط است چرا که خود بعبث سوار شد سوم آنکه اگر گزنده ملجا کرده باشد
آن کس را در انداختن بحیثیتی که بی اختیار نفرت کرده باشد خونبها بر گزنده است و اگر ضرور نباشد
خونبها بر کسی است که انداخته است و این قول سوم اقوی است مسئله ۱۶ هرگاه زن شخصی دیگری را
در خانه پنهان کرده باشد و بر شوهر ظاهر شود و آن شخص را بکشد و زن شوهر را بعوض او بکشد
خونبهای آن شخص را زن بدهد بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خونبهای آن شخص
هدر است و زن را بعوض شوهر بکشند نیز مسئله ۱۷ هرگاه شخصی که طفلی را بی اذن ولی خود او شنا یاد دهد و
آن طفل غرق شود ضامن خونبهای طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی
از مجتهدین گفته‌اند اگر بی تقصیر شود ضامن نیست مسئله ۱۸ هرگاه کسی در راه مسلمانان بنائی احداث

کرده باشد یا سنگی گذارده و راه تنگ شود و شخصی بسبب آن کشته شود ضامن خونبهای آن شخص است
هرگاه بی اذن امام احداث کرده باشد و اما اگر راه وسیع باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست
بیست و یکم اگر دیوار کج شده شخصی بر سر کسی افتد و بکشد و آن کس عالم باشد و ممکن باشد که اصلاح کند
آن را و نکند ضامن خونبهای اوست بیست و دوم هرگاه ناودان خانه یا پنجره که بر راه مسلمانان
داشته باشد با علم صاحب خانه بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست و اگر بی علم صاحب خانه بیفتد
بی تقصیر او کسی را تلف کند خلاف است میانه مجتهدین اقرب آنست که ضامن نیست بیست و سوم هرگاه
کسی آتشی در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد زیاده از قدر احتیاج و سرایت کند
بتلف دیگری ضامن خونبهای کسی است که بسوزد و همچنین اگر در روزهای باد در ملک خود آتش
روشن کند و همچنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند و سرایت کند بدیگری بیست و چهارم هرگاه
شخصی تقصیر در حفظ چارپای خود کند و آن چارپا کسی را بکشد ضامن است خونبهای آن کس را
که چارپا تلف کرده چه واجب است بر صاحب چارپای مست شده و درنده محافظت اینها
بیست و پنجم هرگاه شخصی را بضیافت طلبد و سگ درنده او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای
اوست اگرچه نداند که سگ او درنده است بیست و ششم هرگاه کسی بر چارپا سوار شود یا
آن چارپا که در دست داشته باشد و بکشد و صاحب آن چارپا همراه آن چارپا باشد بسر و
دستها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست اما آنچه بپا تلف کند ضامن نیست بیست و هفتم
هرگاه سواری یا کسی اسپی در دست داشته باشد و ایستاده باشد بدست یا بسر یا بپای آن
چارپا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند هر دو مساوی اند در ضامن
بودن خونبها هرگاه یکی طفل یا بیمار نباشد بیست و هشتم هرگاه صاحب چارپا کاری کند که چارپا
او رم کند و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست بیست و نهم هرگاه کسی کاری بکند که عقل کسی
بر طرف شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل او بحال خود باز آید
خونبها را از او نمیتوان گرفت سی ام هرگاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود که چیزی
نشنود بشرطی که مایوس شوند از شنیدن او چیزی را خونبهای او باید داد و اگر مایوس
نباشد از شنیدن بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید سی و یکم هرگاه کسی

کاری کند که هر دو چشمهای آن کس چیزی نبیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای
او است سی و دوم هرگاه کسی کاری کند که کسی هیچ بوی را نشنود ضامن خونبهای او است و امتحان
حال او ببوهای خوش و بد میتوان کرد و اگر بانها معلوم نباشد بقسامه عمل کنند و در بعضی از احادیث
وارد شده که حضرت امیر المؤمنین فرموده که پنبه سوخته را پیش دماغ او ببرند اگر چشمهای او پر آب
شود دروغ میگوید سی و سوم آنکه کسی کاری بکند که ذائقه کسی برطرف شود بر قول بعضی از مجتهدین
سی و چهارم آنکه کسی کاری کند که در وقت جماع منی او بدشواری آید سی و پنجم آنکه کسی کاری کند که زن
حامله نشود سی و ششم آنکه کسی کاری کند که همیشه بول شخصی منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین
سی و هفتم آنکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگر بعضی از حروف را
تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد سی و هشتم آنکه کسی کاری کند
که همه استخوانها که دندانهای آدمی در آن نشانیده و رویش بر رویده بشکند هرگاه دندانها
با آن نباشد سی و نهم آنکه کسی کاری کند که گردن کسی بشکند و همچنان کج بماند چهلم آنکه کسی کاری کند
که بگلوی شخصی چیزی فرو نرود چهل و یکم آنکه هر دو دست کسی را از بند دست که آنرا زند گویند
ببرد چهل و دوم آنکه کسی هر دو استخوان دست را که آنرا ذراع گویند تا مرفق از دست ببرد چهل و سوم
آنکه کسی هر دو بازوی کسی را با دوش جدا از دست ببرد چهل و چهارم آنکه کسی پشت شخصی را بشکند
و همچنین است حکم اگر کسی را کوز پشت کند بحیثیتی که قادر بر نشستن نباشد چهل و پنجم آنکه کسی زخمی
زند بر دیگری و منجر بآن شود که دو مهرهای پشت است بریده شود چهل و ششم آنکه کسی هر دو پستان
مرد را یا زن را ببرد و همچنین است حکم در بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی از مجتهدین
چهل و هفتم آنکه کسی ذکر کسی را ببرد از بیخ یا حشفه کسی را ببرد اگر چه عنین باشد چهل و هشتم آنکه خصیه
کسی را ببرد چهل و نهم آنکه کسی هر دو طرف فرج زن را ببرد خواه صحیح باشد آن زن و خواه علت دار
چون رتقاء و خواه بکر و خواه غیر بکر و خواه بزرگ باشد و خواه کوچک پنجاهم آنکه کسی زنی را
دخول بکند و موضع بول و غائط یا مخرج بول و حیض او را یکی کند خواه شوهر باشد و خواه
اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ باشد اما در بالغ اگر شوهر باشد خونبها ساقط است پنجاه و یکم آنکه
هرگاه نشستنگاه کسی را ببرد که باستخوان برسد پنجاه و دوم آنکه هر دو پای شخصی ببرد تا مفصل ساق

پنجاه و سوم آنکه کسی انگشتان هر دو دست کسی را ببرد و کفها را بگذارد پنجاه و چهارم آنکه کسی انگشتان
پاها را ببرد و باقی را بگذارد پنجاه و پنجم آنکه هر دو ساق پاهای کسی را تا زانو ببرد پنجاه و ششم آنکه
کسی هر دو زانوی کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد و یا هر دو یک خونبها لازم است پنجاه و هفتم
آنکه کسی استخوان دبر آدمی را بشکند و سبب آن شود که همیشه غایط آید پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت
بکری را با انگشت ببرد و مثانه او دریده شود و به قول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی بینی را ببرد
یا بشکند و فاسد شود شصتم آنکه کسی کاری کند که موی ریش کسی بیرون نیاید شصت و یکم کسی کاری
کند که موی سر کسی بیرون نیاید شصت و دوم آنکه کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد شصت و سوم
آنکه کسی موهای مژه های هر دو چشم را ببرد و دیگر بیرون نیاید شصت و چهارم آنکه هر دو لب کسی
را ببرد شصت و پنجم آنکه کسی زبان کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم آنکه کسی بیست و هشت دندان
کسی را بشکند شصت و هفتم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی
بیفتد شصت و هشتم آنکه شخصی را در ماههای حرام بکشد چه به خصوصیت خونبها باید داد و جهت کشتن
و ثلث خونبها جهت کشتن در ماههای حرام و همچنین است حکم در حرم بنا بر قول بعضی از مجتهدین
مطلب سوم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و پنج قسم است قسم اول آنچه سبب
نصف خونبها میشود و آن بیست امر است اول آنکه کاری کند که موهای ابروی کسی ببرد دوم
آنکه یک چشم کسی را کور کند سوم آنکه یک دست کسی را ببرد تا زند چهارم آنکه ذراع کسی را ببرد تا مرفق
پنجم آنکه یک بازوی کسی را ببرد تا کتف هرگاه اینها را تنها ببرد اگر یکدفعه ایشان را تا کتف
ببرد هم موجب نصف خونبهاست بنا بر قول بعضی از مجتهدین ششم آنکه یک پای کسی را ببرد تا مفصل
ساق هفتم آنکه یک ساق پای کسی را ببرد تا زانو هشتم آنکه زانوی کسی را ببرد و اگر یکدفعه
یک پای تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست نهم آنکه یک استخوان [illegible]
بشکند یا ببرد دهم آنکه یکی از لبهای شخصی را ببرد بنا بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم آنکه
یک پستان زن را ببرد دوازدهم آنکه یک خصیه را ببرد بنا بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم آنکه
یک طرف فرج را ببرد چهاردهم آنکه یک طرف نشستنگاه را ببرد پانزدهم آنکه کاری کند که یک گوش
کسی چیزی نشنود شانزدهم آنکه یک گوش کسی را ببرد هفدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی چیزی نبیند

هجدهم آنکه کاری کند که مژه های چشم کسی بریزد و نروید نوزدهم آنکه کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی چیزی
نشنود بیستم آنکه دو سوار آزاد یا دو پیاده در راه آشنا شده در دیدن بر یکدیگر خورند و هر دو
کشته شوند ورثه هر یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند قسم دوم آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبها
است و آن در صورتی است که کسی پشت کسی را بشکند و بسبب آن شود که هر دو پا شل شود قسم سوم
آنچه در وی خونبها باید داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوانی که دندانها در وی است یا دندانها
دوم هرگاه پشت کسی بشکند که از جماع کردن بیفتد سوم هرگاه چیزی بشخصی زند که عقل برود چهارم
آنکه هرگاه چیزی بر گوش کسی بزنند و گوشش فاسد و کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند پنجم هرگاه
بینی کسی را ببرند و دیگر بویها را نشنود قسم چهارم آنچه موجب خونبها و نیم یا نیم دیتی ارش است و آن گوشتی
است که پستان را زیاده ببرند و شیر آن منقطع شود قسم پنجم آنچه موجب دو ثلث خونبها میشود
و آن چهار امر است اول بریدن لب پائین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری
کند که هر دو لبهای شخصی سست شود و از خلقت طبیعی دراز تر شود سوم هرگاه پلکهای بالای چشم را
زائل کنند بر قول بعضی از مجتهدین چهارم بریدن خصیه چپ شخصی است بر قول بعضی از مجتهدین
قسم ششم آنچه موجب ثلث خونبهاست و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالا بر قول بعضی
از مجتهدین دوم زائل ساختن پلکهای پائین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سوم بر طرف کردن
حائلی که میان دو سوراخ بینی است چهارم زبان گنگ را بریدن پنجم تیر از هر دو سوراخ بینی
گذرانیدن که سوراخ آن بهم نیاید ششم هرگاه پشت کسی را بشکنند آنگاه نیک شود هفتم آنکه کاری
کند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیه راست کسی
بر قول بعضی از مجتهدین دهم هرگاه بکارت زنی را با انگشت ببرند و بول و غائط او بند شود
یازدهم هرگاه چیزی بر شکم کسی زنند که بول و غائط او بیرون آید دوازدهم بریدن انگشت خواه از دست
خواه از پای بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر کسی زند که باندرون شکم او برود
چهاردهم آنکه کسی زخمی بر کسی زند که بخریطه دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین قسم هفتم آنکه موجب ربع
خونبها میشود و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن هر دو سر پستان مرد سوم
بر طرف ساختن موی مژه یکی از دو چشم قسم هشتم آنکه موجب خمس خونبها میشود و آن دو امر است اول

هرگاه تیر از دو سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از آن جراحت او بهم می آید دوم هرگاه شش کس در آبی
شنا کنند و یکی غرق شود بر هر یکی از آن پنج کس باقی خمس خونبهای آن غرق شده واجب ست
بقول بعضی از مجتهدین قسم نهم در آنچه سه خمس خونبها در او لازم ست چون شکستن دوازده دندان
پیشین شش از پایین که ابتدای دندان پیش باشد و انتهای دندان آن پیشتر و شش بالا بالطرف
مذکور قسم دهم آنچه در وی دو خمس خونبها لازم ست و آن دو امر ست اول شکستن دوازده دندان
که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کسی کاری بکند که هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ شود قسم یازدهم
آنکه در وی چهار خمس خونبهاست و آن در صورتی ست که کسی کاری کند که هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ
شود که قادر بر آن نباشد که در رفتن پا را از یکدیگر بگذارد قسم دوازدهم آنکه موجب سدس
خونبهاست و آن در صورتی ست که از یک سوراخ بینی شخصی چیزی بگذرانند و آنگاه آن جراحت
آن نیک شود قسم سیزدهم آنچه موجب عشر خونبهاست و آن بر پنج قسم ست اول بریدن انگشت
خواه از پا و خواه از دست دوم چیزی گذرانیدن از یک سوراخ بینی بعد از آنکه جراحت نیک
شود سوم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک نشده باشد از شکم بیندازد خواه مرد
باشد خواه زن خواه جهود باشد و خواه نصاری و خواه آزاد باشد و خواه بنده چه در خونبها
عشر خونبها دادن لازم ست چهارم بریدن سر مسلمان مرده را پنجم آنکه زخمی بر آدمی زنند
که با استخوان رسیده باشد و استخوان را شکسته باشد قسم چهاردهم آنچه در وی نصف عشر خونبهاست
که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش یا شش از بالا و شش از پایین
که ابتدای آنها از دندان پیش باشد و انتهای آن از نیش دندان قسم پانزدهم آنچه در وی نصف
نصف عشر خونبهاست که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر ست اول شکستن یکی از
شانزده دندان غیر از دندان پیش که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد
قسم شانزدهم آنچه در وی ثلث خونبهای آن عضو لازم ست و آن ده امر ست اول آنکه کاری
بکند که چشم کور کسی فرو رود چه در وی ثلث خونبهای چشم صحیح ست دوم بریدن نرمی هر دو
گوش چه در حدیث آمده که ثلث خونبهای گوش صحیح ست سوم شل ساختن بینی کسی چهارم
کندن دندان زیادتی شخصی چه در آن کندن ثلث خونبهای دندان اصلی ست اگر تنها کنده

باشد اما اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی در دین لازم نیست پنجم بریدن انگشت زیادتی چه دران
ثلث خونبهای انگشت اصلی ست ششم شل کردن انگشت کسی چه دران ثلث خونبهای انگشت صحیح
ست هفتم کوفتن استخوان عضوی چه دران ثلث خونبهای آن عضو لازم ست هشتم شگافتن هر دو
لب آدمی بطریقی که دندانها نمایان شود چه ثلث خونبهای هر دو لب لازم ست خواه تمام لبها
شگافته باشد و خواه بعضی نهم بریدن انگشت نر بقول بعضی از مجتهدین دهم شگافتن یکی از لبها دران
ثلث خونبهای لب لازم ست قسم هفدهم آنچه در دو دانگ ثلث خونبهای آن عضو لازم ست و آن چهار
امر ست اول شل گردانیدن انگشتان صحیح خواه از دست و خواه از پا دوم کندن ناخن انگشتان
و بیرون آمدن آن سیاه سوم آنکه استخوان عضوی را بشکند و آن عضو باطل شود چهارم هرگاه
کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع شود قسم هجدهم آنچه دران خمس خونبهای آن عضو
بود لازم ست و آن چهار امر ست اول شکستن هر عضوی دوم هرگاه زخمی زند بر عضو شخصی
که استخوان را ظاهر سازد چه دران خمس خونبهای شکستن آن عضو لازم ست سوم آنکه کاری کند
که لبها شگافته شود و بعد از ان نیک شود چه دران خمس خونبهای لبهاست چهارم شگافتن
یک لب و بعد از ان نیک شود چه دران خمس خونبهای یک لب ست قسم نوزدهم آنچه دران
چهار خمس خونبهای هر عضوی لازم ست و آن دو امر ست اول هرگاه استخوان عضوی را بشکند
آنگاه نیک شود دوم هرگاه استخوان عضوی را بکوبند آنگاه نیک شود چهار خمس خونبهای کوفتن
لازم ست قسم بیستم آنچه هشت یک خونبها دران لازم ست چون بریدن یک سر پستان مرد
قسم بیست و یکم آنچه دروی یک شتر لازم ست چون خارصه و آن زخمی ست در سر که پوست را
بشگافد قسم بیست و دوم آنکه دران دو شتر ست چون دامیه و آن زخمی ست در سر که از پوست
گذشته باشد و بگوشت رسیده باشد و بسیار فرو نرفته باشد قسم بیست و سوم باضعه که دران سه
شتر لازم ست و آنرا نیز متلاحمه گویند و آن زخمی ست در سر که آن از گوشت فرو رفته باشد
قسم بیست و چهارم آنکه دران چهار شتر لازم ست چون سمحاق بکسر سین و سکون میم و آن زخمی
در سر که از گوشت گذشته باشد و به پوست نازکی که استخوان را پوشیده رسیده باشد و دران
چهار شتر لازم ست که مذکور شد قسم بیست و پنجم آنچه دران پنج شتر لازم ست و آن موضحه است

و آن زخمی ست که در سر باستخوان رسیده باشد و استخوان را ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم آنچه در ان
ده شتر لازم ست چون هاشمه و آن زخمی ست که در سر باستخوان رسیده باشد و استخوان را شکسته باشد
و منقله که استخوان را از جائے بجائے دیگر نقل کرده باشد قسم بیست و هفتم آنکه در ان سی و سه شتر لازم ست
چون مامومه و آن جراحتی ست در سر که بخریطه که دماغ آدمی در انجاست رسیده باشد و آنرا ام الراس
گویند و بعضے از مجتهدین سی و سه شتر و ثلث شتر گفته اند که ثلث خونبهاست قسم بیست و هشتم آنکه در ان
سی و سه شتر و ثلث شتر و زیادتی ارش لازم ست چون دامغه و آن زخمی ست در سر که خریطه
دماغ را بشگافد و درست از آدمی که باین زخم زنده باشد قسم بیست و نهم آنکه در خونبهای او قیاس
بآن عضو باید کرد چون خارصه دست مثلاً چه در ان نصف شتر باشد قسم سی ام آنچه در ده مثقال
طلا لازم ست و آن سه امر ست اول شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد دوم منی را بی رخصت
زن آزاد دائمی در بیرون فرج او ریختن چه درینصورت لازم ست بران کس که ده مثقال
طلا بآن زن بدهد سوم آنکه کسی کاری کند که سبب آن شود که منی خود را در خارج فرج زن بریزد
قسم سی و یکم آنچه در بیست مثقال طلا لازم ست و آن آنست که کسی کاری کند که نطفه بعد از آنکه
در رحم زن قرار گیرد بیفتد قسم سی و دوم آنچه در چهل مثقال طلا لازم ست و آن آنست که
کسی کاری کند که از شکم زنی نطفه بعد از آنکه علقه یعنی خون بسته شده باشد بیفتد قسم سی و سوم
آنچه در شصت مثقال طلا لازم ست و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی نطفه بعد از آنکه
مضغه شده باشد یعنی مانند گوشت خائیده شده باشد بیفتد قسم سی و چهارم آنچه در هشتاد مثقال
طلا لازم ست و آن چنانست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان داشته باشد بیفتد
قسم سی و پنجم آنچه در صد مثقال طلاست و آن چنانست که کسی کاری کند که طفلے کامل و تمام
خلقت که متحرک نشده باشد بیفتد و اگر با در طفل خود را انداخته باشد خونبهای هر قسمی که مذکور شد
لازم ست که بپدر بدهد مطلب چهارم در بیان آنکه در چند موضع نصف خونبها گرفتن ساقط ست
و در چند موضع تمام خونبها ساقط ست بدانکه در بیست و دو موضع که خونبها تمام ساقط میشود و در دو
موضع نصف خونبها ساقط میشود اما آن بیست و دو موضع که خونبها تمام ساقط میشود اول آنکه ولی
مقتول عفو کند قاتل را از خونبها و اگر ولی نداشته باشد امام ولی او ست و آیا امام را میرسد که عفو کند

میانهٔ مجتهدین خلاف است دوم آنکه شخصی تیری اندازد و هرگاه شخصی گوید که بر حذر باش و آن شخص حذر نکند و تیر بر او خورد و بکشد سوم آنکه دو بنده سوار یا پیاده در اثنای دویدن بیکدیگر خورند و بمیرند چهارم آنکه بار کسی را از بلندی بیندازد و در زیر کسی را بکشد پنجم آنکه خود را کسی بر سر کسی اندازد و خود کشته شود ششم آنکه کسی بخانهٔ کسی آید بدزدی کردن و کشته شود هفتم حرامی بر سر مسلمانان آید و کشته شود هشتم آنکه کسی را جهت قصاص بکشد نهم آنکه مقتول کافر حربی باشد یا ذمی باشد که بشرائط جزیه عمل نکند دهم آنکه مسلمانی باشد که کفار اسیر کنند او را و ممکن نباشد فتح جز بکشتن آنها یازدهم آنکه زن شخصی دیگری را بخانهٔ خود ببرد و پنهان کند و شوهر او واقف شود و بکشد آن مرد را دوازدهم آنکه کسی در راه واسعی بی اذن امام بنائی احداث نماید یا سنگی نصب کند و بسبب آنها کسی کشته شود سیزدهم آنکه ناودان و بیچهٔ شخصی که بر سر راه نصب کرده بی علم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم آنکه کسی روزی که باد نباشد در ملک خود بقدر احتیاج آتشی روشن کند و سرایت کند بسوختن کسی پانزدهم آنکه چارپای شخصی که بر او سوار باشد یا میکشیده باشد بپا یا بپهلوی او کسی را بکشد شانزدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد و خونبها از و نگیرد آنگاه او را بکشد عمداً و هرگاه در این صورت عفو کند خونبها ساقط میشود هفدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و دستهای او را عوض آن ببرند و سرایت کند بمردن چه ولی مقتول اگر عفو کند خونبها ساقط میشود هجدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آنگاه سرایت کند بمردن چه ولی مقتول میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط است نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را ببرد آنگاه دستهای آن کس را بعوض آن ببرند و سرایت یا دیه کند و ثانی سرایت نکند چه در این صورت ولی میتواند کشت او را اما اگر بمیرد پیش از کشتن ولی خونبها از مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین بیستم هرگاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال طلا باشد ببرند آنگاه آن غلام آزاد شود آنگاه بمیرد قصاص میتواند کرد ورثهٔ غلام و اگر عفو کنند خونبها نمیتواند گرفت زیرا که خونبهای دستهای آن مال آقای غلام است بیست و یکم هرگاه کسی خود را بکشد بیست و دوم هرگاه کسی بعمد از ظلم کسی را کشته باشد و بمیرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین و اما آن دو موضع که نصف خونبها ساقط میشود اول آنکه دو مرد آزاد سوار یا پیاده که در دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه ورثهٔ هر یک نصف خونبهای او به ورثهٔ دیگری میدهند دوم آنکه زنی دست مردی را ببرد و بعوض

آن مرد دست زن را ببرد آنگاه سرایت کند و مرد بمیرد آنگاه ولی مرد از کشتن عفو کند نصف خونبها
ساقط است مطلب پنجم در بیان مقدار خونبهای قتل عمد و خطا و شبیه بعمد و آن بر هفت قسم است
قسم اول خونبهای مرد مسلمان اگرچه طفل باشد بدانکه خونبهای مرد مسلمان در صورتی که کسی او را
بغیر حق عمداً کشته باشد و از هر دو طرف بخونبها راضی شوند یکی از شش چیز است اول صد شتر
که پنج سال داشته باشد یا بیشتر که علت نداشته باشد و لاغر نباشد و قیمت هر یک ده مثقال طلا
باشد یا صد و بیست درهم باشد دوم دویست گاو که در عرف آنها را گاو گویند سوم دویست حله و
هر حله دو جامه از برد یمنی است و معتبر آنست که اسم جامه بر دو صادق آید چهارم آنکه هزار گوسفند
اهلی که در گاو مذکور شد و میباید که قیمت هر بیست گوسفند ده مثقال طلا باشد یا صد و بیست درهم
پنجم هزار مثقال طلای شرعی خالص ششم ده هزار درهم شرعی نقره و فرقی نیست در این شش چیز
میانه قتل عمد و شبیه بعمد و خطا مگر نسبت بچیز اول سن شتر است چه در صورتی که بخطا و شبیه بعمد کشته باشد
صد شتر میباید داد باین طریق که در حدیث صحیح تصریح بآن وارد شده بیست شتر ماده یکساله و بیست
شتر نر دو ساله و سی شتر دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه بعمد آنچه در حدیث وارد شده
چهل شتر پنجساله است و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله باید داد دوم آنکه در صورتی که بعمد یا شبیه
بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود میدهد و در صورتی که بخطا کشته باشد عاقله او میدهند
و نه خود باشد که معنی عاقله در خاتمه مذکور شود سوم آنکه در قتل عمد خونبها را در یکسال میگیرند و ابتدای
سال از وقت کشتن است و در آخر سال و در زیاده از یکسال دادن جایز نیست مگر برضای ورثه
مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها از عاقله باید گرفت در آخر سال و در
شبیه بعمد در دو سال از مال قاتل باید گرفت در آخر سال و در خونبهای ولد الزنا هرگاه
اظهار اسلام کند خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی
گفته اند که مثل خونبهای یهود و آن هشتصد درهم است قسم دوم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای
مرد است یعنی پنجاه شتر یا صد گاو یا پانصد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال طلا یا پنج هزار درهم
است و در خونبهای اعضا چنانچه مذکور شد تفاوتی میان مرد و زن نیست تا آنکه خونبهای آن
عضو به ثلث خونبهای مرد برسد آنگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای مرد است قسم سوم

خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهای مرد است قسم چهارم خونبهای زنی که طفل در شکم داشته باشد چه ده
خونبهای زن و سه ربع خونبهای مرد لازم است قسم پنجم خونبهای مرد جهود و آن هشتصد درهم شرعی است
قسم ششم خونبهای زنان جهود و آن چهار صد درهم شرعی است قسم هفتم خونبهای غلام و آن قیمت
اوست بشرطی که خونبهای آزاد زیاده نباشد و خونبهای اعضای غلام بطریقی است که در خونبها
اعضای آزاد مذکور شد پس هر چه سبب نصف خونبهای آزاد میباشد در غلام نصف قیمت میشود
همچنین هر عضوی که در آزاد بحسب شرع خونبها مقرر نباشد قیاس بغلام باید کرد و در قیمت او
پس آنچه در غلام قیمت کنند در آزاد آنرا باید داد و اگر غلام شخصی زخمی از روی خطا بر کسی زند
که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد یا قیمت آنرا
بگیرد و اگر شخصی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار
دارد که غلام را بدهد و قیمت آنرا بگیرد یا آنکه غلام را نگهدارد و چیزی نطلبد مطلب ششم در بیان
آنچه سبب ارش یعنی تفاوت در صحیح بودن و معیوب بودن عضو آدمی شود بدانکه در شانزده موضع
ارش لازم است اول آنکه کسی کاری کند که بسبب آن چیزی بگلوی شخصی فرو نرود دوم آنکه
کسی پشت دیگری بشکند آنگاه نیک شود سوم آنکه کسی کاری کند که موی فرج کسی بر نیاید بقول
بعضی از مجتهدین و بعضی در این صورت خونبها گفته اند چهارم آنکه کسی بعد از بریدن انگشتان کسی
کف را ببرد پنجم آنکه بعد از بریدن کف دست کسی از استخوان زند چیزی ببرد ششم آنکه دست زیادتی
کسی را ببرد هفتم آنکه بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجتهدین هشتم بریدن رگ است
و آن چیزی است در زن که مثل پشت زنار است در مرد نهم آنکه چیزی در شکم کسی نهند که بول یا
غائط او بیرون آید دهم هرگاه کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود آنگاه نیک شود
یازدهم آنکه کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود دوازدهم آنکه پستانهای زنی را
ببرند و شیر او منقطع شود یا و بیرون آید چه در این صورت خونبها با زیادتی ارش باید داد سیزدهم
هرگاه کسی زخمی بر دیگری زند که خریطهٔ دماغ او نشکافد چه در این صورت ثلث خونبها با ارش
باید داد چهاردهم هرگاه سیلی بر روی کسی زند که روی او سرخ یا زرد یا سیاه شود بر قول بعضی از
مجتهدین و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال

طلا و اگر زرد شود سه مثقال طلا و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر اینها در بدن آدمی واقع شود نصف آنچه
گفته اند باید داد و اطلاق روایت شامل مرد و زن است پانزدهم حیوان کسی را که عیبناک کنند در صورت
تفاوت عیبناک شدن او را باید داد شانزدهم هرگاه حیوانی را بکشند و آن بر دو قسم است قسم اول آنکه قابل
کشتن باشد و آن بر دو قسم است اول آنکه گوشت او را خورند که در صورت تفاوت قیمت میان کشته و زنده
را باید داد و آیا مالک را در صورتی میرسد که گوشت کشته را بدهد و قیمت آنرا بگیرد اکثر مجتهدین را
درین مسئله دو قول است اگر تفاوت نداشته باشد و اگر مفروض عدم قیمت باشد مثل آنکه گوسفندی را در صحرای
بکشند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آنرا باید داد دوم آنکه گوشت آن حرام باشد چه قیمت
آنرا باید داد و در روزی که کشته اند بطریقی که قیمت آنچه از مرده قیمت دارد چون موی و پشم
و مانند آنرا کم کنند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که قیمت اعلی
را از روز غصب تا روز تلف میباید داد قسم دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن پنج قسم است قسم اول
سگ شکاری و در آن چهل درهم باید داد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی گفته اند که قیمت آنرا
باید داد قسم دوم سگی که گله را محافظت کند و در آن یک بزه لازم است و بعضی از مجتهدین بیست درهم
گفته اند و بعضی گفته اند قیمت آنرا باید داد سوم سگی که محافظت باغ میکند و در آن بیست درهم
لازم است بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین قیمت آنرا لازم میدانند چهارم سگی که محافظت
باغ و زراعت میکند و در آن قفیزی از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم
نیست پنجم خوک کسی را که حلال داند خوردن گوشت آنرا چه قیمت آنرا باید داد و همچنین قیمت شراب
او را اگر تلف کند باید داد خاتمه در بیان تحقیق عاقله و کفاره قتل و در آن دو بحث است
بحث اول در کفاره بدانکه در کشتن مسلمانی بغیر حق و آنچه در حکم مسلمان باشد چون اطفال
ایشان اگرچه در شکم باشند و دیوانگان ایشان و غلام ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه
بعمد واجب است که کفاره بدهند چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر ولی مقتول بخونبها راضی
شود و اگر او را بکشد آیا کفاره واجب است یا نه خلاف است اقرب آنست که واجب است و از
مال او بیرون باید کرد و همچنین کفاره واجب است هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن کار
کسی کشته شود مثل آنکه سنگ در جائی که ملک او نباشد انداختن یا کاری را آنجا گذاشتن

کفاره باشد [illegible] کشته شود و واجب نیست کفاره در کشتن [illegible]
بشرائط ذمه کردن بنهند و خواه ننهند و همچنین کفاره نیست بر کسی که خود را بکشد و همچنین کفاره نیست اگر کاری
کند که زن حامله آنچه در شکم اوست بنیدازد بشرط آنکه بچه در شکم حرکت نکرده باشد و خلقت او تمام نباشد بحث دوم
در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جماعتی اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان کشته باشد از روی خطا میدهند چون پدر
و فرزندان و خویشان پدری و شروط عاقله ده است اول آنکه خویشان پدری باشند پس بر مادر و خویشان مادری
خونبها دادن واجب نیست دوم مردان باشند چه بر زنان واجب نیست سوم بالغ باشند چه بر طفل واجب نیست
چهارم عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست پنجم مالدار باشند در وقت دادن خونبها پس اگر مفلس باشند در آن وقت
واجب نیست بر ایشان اگرچه در وقت کشتن مالدار باشند ششم آنکه کشتن را بگواهان عادل ثابت ساخته باشند پس
اگر کشنده اقرار کند یا صلح کند خونبها بر عاقله واجب نیست هفتم آنکه بخطا کشته باشند پس اگر عمداً کشته باشند خونبها را عاقله
نمیدهند هشتم آنکه کشته شده آزاد باشد چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهند نهم آنکه کشنده جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست
دهم آنکه کشنده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست و مولای او مخیرست در دادن خونبها یا دادن غلام بدست ولی
مقتول و هرگاه این شروط متحقق شود خونبها را در کشتن ایشان میدهند اگرچه ایشان در آن حال از قاتل میراث
نبرند خونبها را میدهند و هرگاه خویشان موجود نباشند عاقله او کسی است که او را آزاد کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد
عاقله او کسی است که نزد حاکم شرع گفته باشد که هر جنایتی که از تو سر زند من ضامن او باشم و اگر او نیز موجود نباشد
عاقله او امام است و بر عاقله در کشتن عمد و شبه عمد چیزی لازم نیست از خونبها مگر آنکه کشنده مرده باشد یا گریخته باشد
چه درینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که خویشان نزدیک او میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و همچنین عاقله از خونبها
دادن لازم نیست هرگاه چارپا یا غلام او کسی را بکشد بلکه درینصورت تنها از مال قاتل یا پدر و جهودان عاقله ندارند
بلکه قاتل متعهد خونبهای کسی است که کشته باشد خواه عمداً و خواه خطاً و اگر جهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشانست
زیرا که امام جزیه از ایشان میگیرد و خونبها را امام بر عاقله قسمت میکند بحسب پایه خویشی و بعضی از مجتهدین گفته اند
که مالدار ایشان نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال و قول اول اولی است و اقرب آنست که قسمت میکند
امام آنرا بحسب پایه خویشی بر عاقله او بطریق مراتب میراث پس اگر فرزندان از عهده خونبها بیرون نتوانند آمد
یا چیزی نداشته باشند برادران یا فرزندان ایشان تا در باشند ایشان میدهند و همچنین اگر ایشان عاجز آیند

اعمام و اولاد ایشان میدهند و همچنین اگر ایشان نیز عاجز آیند اعمام پدر و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند
کنند و اگر نباشند ضامن جریره و اگر نباشد امام میدهد و شریک اند خویشان حاضر و غائب پس در صورت
شبه آن شهر حضری و پس بسبب حاکم شرع و شهر غایب که با ایشان تهمت کنند و حاکم شرع با خطاء در حکم با اجتهاد از بیت
المال میدهد و در صورت حاکم از روی خطا عاقله او میدهد این نکته داعی دولت قاهره نظام ساوجی گوید که از آن
عیش بیخبر افضل المتاخرین بهاء الملة و الدین محمد عاملی رحمه الله استماع رفته کر روزی نواب اقدس اعلی شاه
الحسینی الموسوی الصفوی در مجلس بین ایشان حاضر شده بودند بحث دیت عاقله در میان بود نواب اعلی
که عاقله چه معنی دارد ایشان فرمودند که عاقله جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته
را ایشان میدهند نواب اعلی فرمودند که حکمت در این صورت چه باشد که شخصی کسی را بکشد و باوجود جماعتی دیگر
بدهند ایشان در جواب فرمودند که ظاهرا حکمت در این آنست که چون خویشان دانند که خویش ایشان هرگاه
باشد ایشان خونبها باید داد و بنا بر آنکه هرزه گردی کند و ناهمواری کند و اهتمام در باز داشتن او از آن
نا صواب نموده باشند و همیشه محافظت کنند او را و سبب آن شود که دیگر کسی را نکشد نواب اعلی فرمودند
در آن نیز این خواهد بود که آن شخص همیشه منت کش و شرمنده خویشان باشد و همچنین کاری نکند امید
از اتیح و اتمم این پادشاه دین پناه چون تخت سلطنت را بسیامن برکات خویش و بانواع نصرت
و خیر و کامرانی مقرون دارد و بسبب ظهور از سید رسل این پادشاه را مستکم کرده اعدای دین و دولت را
مقهور و منکوب دارد بحق النبی و آله الامجاد علیهم الصلوة و السلام الی یوم التناد یا رب عاصی خسته دل الاکام
چون این کتاب بدعای دولت قرین کرده شد امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس اعلی گردیده سبب
مطالب و مقاصد این داعی گشته در باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه که در دولت مخلد باد و بر اعدا مظفر و منصور
در زندگی از شاه بهره یافته طاعات و عبادات الهی و وظیفه دعاگوئی دوام دولت ابد قرین شاهی ظل الهی قیام و اقدام
و لله الحمد علی فواضل نعمائه و کوافل مبراته و حسناته و جزائل آلائه و هباته و منه التوفیق فی البدء و الختام و کان الفراغ
من اتمامه یوم الجمعة آخر العشر الثانی من السنة الثانیة و الثلثین بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی
الف الف صلوة و تحیة علی ید جامعه الاقل نظام الدین محمد بن نظام القرشی الساوجی عفی الله عنهم بالنبی و الوصی
النجباء الکرام بلده ساوه صینت عن الآفات و حماه آمیدا ایدا مسلماً

تم الکتاب